

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۷۲۳
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب کفایه مجاهدیه درطب
مؤلف قرن ۱۱-۱۲
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۵۵۸

وحصول این کمال وصدور آن افعال بی وجود صحت که
مبداء قابل وموضوع کامل است متصور نمیشود پس هر
شخصی را لازم است که در محافظت صحت حاصله واسترداد
زایله آن کوشد تا از سعادت دارین وکمال در منزلین
محروم نماند وچون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول
وازمان وتغیر وتبدیل ماکول ومشروب فی کل اوان
بر یک حال نمی ماند وبسبب انحراف مزاج از امور دنیوی
واخروی باز می ماند لاجرم آفریدگار تبارک وتعالی در ضمن
مصنوعی چندین هزار حکمت عجیبه فرموده ودر هر یکی از
ادویه فواید نامحصوره درج کرده وهر دردی را دوای
آفریده وباستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است
که موسی ع در حالت مرض التفات بدوا نمیکرد باو ندا کرد
که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی وغرایب اسرار
ما را از خلق پوشیده داری بعد از ان موسی ع است خود را
بمعرفت ادویه دلالت فرمود وبدان امر کرد ونیز از حضرت

رسالت صلی الله علیه وآله وسلم نقلست که اشارت فرموده که
العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان وعلم ابدان را
که اعلاها رتبة واسناها درجة بود مقدم داشته زیرا که علم
ادیان واشتغال بدان موقوفست بر صحت بدن وان
موقوفست بر علم ابدان بنا برین مقدمه حکماء دهر
وعلماء عصر در ترتیب وترشیح وتنقیح این علم سعی نموده اند
ودر بیان ادویه مفرده ومرکبه نظر شافی وتامل
کافی کرده اند وچون اضعف عباد الله واعجز الناس
منصور بن محمد بن احمد بن یوسف الیاس فقیه احسن الله
احوالهم وغفر له ولوالدیه بتعلیم علم ومطالعه این قسم اشتغال
می نمود وبحکم خذ العلم من افواه الرجال در فواید وغرر
فراید از السنه استادان این فن می ربود متوجه شد
که با قصور فکر وخمول ذکر وتوزع خاطر وتفرقه باطن وظاهر
مختصری جامع که در ان از هر باب اشارتی رفته باشد
ومنتخبی نافع که مفید خاص وعام ومطلوب طوایف انام
گردد

گردد تالیف کند بعد الاستخارة من الله العلیم دران شروع
نمود وانرا در قید کتابت کشیده بکفایه مجاهدیه موسوم کرد
ودیباچه انرا مزین گردانید بالقاب همایون حضرت سکندر
ثانی واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک وملت
ماحی قواعد ظلم وبدعت شعر انکه از دور فلک اکنون
غرض دوران اوست کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان
اوست عقل کل طفل دبیرستان ابجد خوان اوست
جام جم رسمی ز عکس خاطر رخشان اوست آیت
نصرت همیشه همره رایات اوست گوی دولت
دایما اندر خم چوگان اوست السلطان الاعظم الا
عدل الاعلم الاکرم افتخار سلاطین العرب والعجم المغوث
فی عالم الملکوت بغوث الامم المؤید من السماء المنصور
علی الاعداء راعی بلاد الشرق والغرب والی ممالک
العزل والنصب ظل الله فی الارض مالک ازمه البسط
والقبض شعر ستاره جیش وزحل هیبت وسهیل کمین

[illegible]

شهاب رمح و سهام ناوک و هلال کمان بزرگ است و
قدر و بلند افسر و تخت خجسته رایت و رای و گزیده نام
و نشان لا زال فی عرصة الممالک مرفوع اللواء خلد الله
ملکه و سلطانه مظفرا علی الاعداء که خورشید رافتش بر مشارق
و مغارب عالم درخشان است و سایه‌های امتنش بر
جنوب و شمال جهان تابان و کوس دولتش بر کنگرهٔ قصر
سعادت در شش جهت هفت اقلیم نواخته اند و صیت معدلت
و آوازهٔ مواهبش در اطراف و اکناف ربع مسکون
انداخته و جناب سلطنت مآبش با شواغل جهانداری و دواعی
کامکاری پیوسته اوقات شریف به ترتیب اصحاب فضل و
تقویت ارباب قلوب و اعلاء معالم دین و احیاء
قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی
یقین و افاضت سجال نوال و اشاعت آیات افضال
مصروف گردانیده لاجرم السنهٔ ادانی و اقاصی و ناطقهٔ
مطیع و عاصی بثناء فایح این جاه و دعاء صالح این درگاه
جاری

جاری گشته و امداد فتح و نصرت و اعداد بخت و دولت
لحظه بلحظه از حضرت صمدیت فایض شده بنده نیز دست
در فتراک سعادت زده و این بضاعت مزجات را وسیله
مرقات ترقی ساخت و متوجه بارگاه کیوان رفعت شد تا نظر
کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار جوهر سنجی و نقاد
ارباب فطنت است مشرف گشته بشرف قبول ممکن گردد مامول
از کمال عاطفت آنکه چون بر سهو و زلل و نسیان و خلل
این مقالت بی عبارت اطلاع افتد اشاره رود تا
بقلم اصلاح مزین فرموده بر این کمینه مواخذه نفرمایند و ذیل
اغماض بر زلال اقدام اقلام اسبال نمایند فانی للخطاء بالمعترف
و بالتقصیر المعترف و عیون الکرام عن المعایب محفوظة
والسنتهم عن المساوی محفوظة والله ولی التوفیق ومنه
الهدایة والتحقیق وصلی الله علی رسوله محمد وآله الطیبین الطاهرین
فهرست کتاب این کتاب مبنی بر دو فن است
فن اول در قسمی طب یعنی نظری و علمی قسم اول در طب

نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقالهٔ اول در اسباب
مادی صحت مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب
دوم در ارواح باب سیم در اخلاط باب چهارم در اعضا
مقالهٔ دوم در اسباب صوری صحت مشتمل بر دو باب
باب اول در مزاج باب دوم در قوی مقالهٔ سیم در اسباب
فاعلی صحت مشتمل بر دو باب باب اول در اسباب ستهٔ
ضروری مشتمل بر شش فصل فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات
نفسانی فصل سیم در حرکت و سکون بدنی فصل چهارم
در خواب و بیداری فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم
در احتباس و استفراغ باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل
بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بستهٔ ضروری فصل دوم
در اسباب جزئیه مقالهٔ چهارم در احوال و اعراض و علامات
مشتمل بر دو باب باب اول در احوال و اعراض باب دوم
در علامات و دلایل مشتمل بر هشت فصل فصل اول در علامات
مزاج فصل دوم در علامات امتلا فصل سیم در نبض فصل
فصل چهارم

فصل چهارم در نبض انسان و اجناس فصل پنجم
در قاروره فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران فصل
هشتم در علامات محموده و ردیه قسم دوم در طب علمی
مشتمل بر پنج مقالت مقالهٔ اول در حفظ صحت و معالجات
کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت مشتمل بر ده فصل
فصل اول در تدبیر مولود و حبالی را فصل دوم در تدبیر فصول
فصل سیم در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر
نوم و یقظه فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس فصل
ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حمام فصل هشتم
در تدبیر حرکت و سکون فصل نهم در تدبیر مشایخ فصل دهم
در تدبیر مسافر باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل
فصل اول در معالجات سوء المزاج فصل دوم در تدبیر
مسهل و قی و حقنه فصل سیم در فصد و حجامت مقالهٔ
دوم در امراضی که حادث شود در اعضا از سر تا قدم و
علاج آن مشتمل بر بیست باب باب اول در امراض سر و دماغ

باب دوم در امراض چشم باب سیم در امراض گوش
باب چهارم در امراض بینی باب پنجم در امراض دهان
ولب وزبان باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم
در امراض حلق باب هشتم در امراض سینه و آلات تنفس
باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض معده
باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در امراض
طحال باب سیزدهم در امراض امعا باب چهاردهم
در انواع اسهال باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه یرقان
باب شانزدهم در امراض انثیین و قضیب باب
هفدهم در امراض رحم باب هژدهم در امراض مقعد باب
نوزدهم در امراض پشت باب بیستم در اوجاع نقرس
ومفاصل مقاله سیوم در حمیات مشتمل بر سه باب باب
اول در حمی یوم باب دوم در حمی دق باب سیم در
حمی اعفن مقاله چهارم در امراض که بر ظاهر بدن حادث
شود و معالجات آن مشتمل بر هفت باب باب اول
در اورام

در اورام باب دوم در بثور باب سیوم در جراحات و
قروح باب چهارم در کسر و خلع و مانند آن باب پنجم
در جذام و امراض جلدی باب ششم در امراضی که بموی تعلق
دارد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت دارد مقاله پنجم
در ذکر زهر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب
باب اول در زهرها و علاج شاربان آن باب دوم در
گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سیوم در گزیدن آدمی و چهار
پایان باب چهارم در دفع هوام و حشرات و این آخر فن
اول است والله اعلم فن دوم در ذکر ادویه مفرده و مرکبه
مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل
بر هفت باب باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه
باب دوم در حبوب باب سیوم در لحوم والبان باب
[illegible] چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات و اشباه آن باب ششم در توابل
باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله دوم در ادویه مرکبه
مشتمل بر بیست باب باب اول در بیان کیفیت ترکیب

ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق باب دوم در تریاقها
باب سیوم در مفرحات و بیان قوة هریک باب چهارم در معاجین باب پنجم
در اشربه و مربیات و لعوقات و ربوب باب ششم در جوارشات
باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهل و غیرها باب نهم
در حبهای مسهله و غیرها باب دهم در ایارجات باب یازدهم
در مطبوخات و نقوعات باب دوازدهم در حقنه ها
باب سیزدهم در شیافات و فرزجها باب چهاردهم
در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و سنونات و غرغره
باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات و نطولات باب
هفدهم در ادویه عین باب هژدهم در مراهم و ذرورات
باب نوزدهم در حلاوی و مسمنات باب بیستم در متفرقات
قبل از فن اول در تقسیم طب یعنی نظری و عملی چون شروع در شیء
لابد است از معرفت و شعور بان شیء بوجهی از وجوه لاجرم
اشارتی بتعریف این علم میرود پس بدانکه طب علمی است که بدو
احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی
علم باستقامت

علم باستقامت مزاج و احوال بدن یا تغیر آن حاصل شود تا
بدین علم تا حفظ صحت کنند حال الحصول و استرداد آن در حال
منقسم زوال و این علم بدو قسم است برای آنکه اگر مفید اعتقاد است
بامورى چند مجرد از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانکه
علم بارکان که چهار است و امزجه که نه است و اگر مفید اعتقاد است
بامورى چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه تصرف
ردع یعنی از کار باز زدن در اورام مثلا باعتبار زمان وقت از جهت ردع و تحلیل
علمی نظری و علمی عملی چنانکه گفته شود پس این علم بدو قسم است شود نظری و علمی و چون
معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیت او سبب زیادتی
شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسایل آن علم
شود از غیرها و علما را عادت بدان جاری شده است که بعد
[illegible] ماهیت موضوع تمام بیان میکنند تا از دو جهت
[illegible] بدان علم حاصل شود پس ازین جهت موضوع هر یک
دو قسم اینجا مذکور میشود و معلوم شده که موضوع
[illegible] که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی

که بحث از و کنند از آن جهت که منسوب بصحت است حفظاً او ردّاً
اما بتوقف الصحة علیه آن موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات
قسم نظری این علم بدن انسان است و اسباب صحت و مرض
و احوال و دلایل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض ذاتی
این امور میکند از آن جهت که منسوبند بصحت که غایت مطلوب
این علم است و موضوعات قسم عملی او و تصرف است در اسباب
سته ضروری و تدبیر آن و اعمال ید و علاج با دویه و هر یک
از اینها بحسب احتیاج طبیب بدان گفته شود ان شاء الله تعالی
و چون اصل علم است و عمل بی علم کلا عملست و شروع کنیم اوّلاً
در قسم علمی طب متوکلا علی الحکیم العلیم
مشتمل است بر مقدمه و چهار مقاله اما مقدمه چون مقصود
بالذات از این علم محافظت صحت حاصله و استرداد
و حفظ شیء بعد از علم بدان شیء و علم باسباب او
معرفت او و در بیان احوال بدن گفته شود
اسباب هر شیء موجب تحقیق وجود آن شیء

او را بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب چه معرفت مطلق
عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف
عام آن چیز را گویند که توصل کنند برای حصول امر دیگر و در بدو
عرف خاص که اصطلاح حکمات ما یتوقف علیه الشیء بود اعم
از آنکه توقف از برای ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب
بر چهار قسم است زیرا که سبب در مسبب داخل بود یا خارج
اگر داخل بود بالقوه از اسباب مادی گویند چون چوب نسبت
با سریر و اگر داخل بود بالفعل از اسباب صوری گویند چون
صورت سریر که مربع باشد یا مسدس و اگر خارج بود از مسبب
اگر موجد اوست از اسباب فاعلی گویند چون نجار و اگر ایجاد از
برای آنست از اسباب غایی گویند همچو جلوس بر سریر چون این
معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت
اسبابیست که صحت در آن مقرر میشود و این یا مرکب بود
یا بسیط اگر بسیط است از ارکان خوانند و اگر مرکب است
یا غلیظ بود و آن اعضاست یا لطیف بود و آن ارواح ا

یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب صوری صحت اعتدال
مزاج بود و قوی که بعد از و حادث شود و التیام اعضا که
عبارت از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب است و اسباب
فاعلی صحت اسبابیست که اگر بر وجه مشاکلت و اعتدال
وارد گردد حافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این
امور اگر در جمیع ازمان محتاج الیه بود و جمیع افراد بدان محتاج علیه بود
محتاج باشند آنرا سته ضروری گویند و اگر بعضی افراد محتاج بدان
باشند بدان چنانچه اگر در بعض زمان جمیع افراد محتاج اند بدان
اسنان و اگر بعضی افراد صناعات و عادات و اگر در بعضی زمان بدان محتاج
از محتاج الیه باشند و ار ادات خارجی و اسباب غائی
صحت سلامت افعالست که از قوی فعل حاصل شود یعنی سلیم و
صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود
و سبب غائی در ذهن مقدم بود و در وجود مؤخر
مقالت اولی در اسباب مادی صحت و چون این
اسباب چهار است این مقالت منقسم شود بچهار باب

باب اول

باب اوّل در ارکان و آنرا اصول و عناصر و اسطقسات
گویند و آن اجسام چند بسیط است که اجزاء اوّل
بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است
زیرا که یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین
یا طالب غایت بود یا طالب جهت آنچه طالب غایت
محیط بود آتش است و طبع او گرم و خشک و محل او بالای
دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره آتش مماس مقعر
فلک قمر باشد و فایده او در مرکبات انضاج و تلطیف
و کسر برودت عنصرین باردین و تفریق مختلفات
و جمع متماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط است نه طالب
غایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فایده او در مرکبات
سهولت قبول اشکال و ترک آنست و محل او زیر
کرهٔ هواست و آنچه طالب غایت مرکز بود خاکست
و طبع او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات حفظ
اشکال و هیئات و استمساک بود باب دوم

به تخفیف

در ارواح در عُرف اطبّا روح جسمیست لطیف بخاری که از
لطافت اخلاط در دل بجهت امتزاج مخصوص متکون شود
و بواسطهٔ شرایین باعضا منتشر گردد و اعضا را بد و حیواة
و استعداد قبول حسّ و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود
و آنرا روح حیوانی گویند و قوّهٔ حیوانی بد و قایم بود و ازین
روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطهٔ محل
او را امزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوّهٔ
نفسانی بد و قایم بود و مراد ازین روح نه نفس ناطقه است
چنانچه در کتب الهی مراد بروح نفس است و این روح مفیض
حسّ و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را کیفیتی
دیگر حاصل شود و آنرا روح طبیعی گویند و قوّهٔ طبیعی بد و قایم بود
و ازو تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد پس بحقیقت و بقول
معلم اوّل و محقّقان حکما یک روح است که در هر محلّی و مظهری
ازو صورتی و اثری پیدا میشود و بحسب ظاهر قول اطبّا
هر یک بر استقلال روحی است والله تعالی علیم بما خلق لما
خلق.

خلق **باب سیوم** در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن میشود
تا آنوقت که جزء تمام اعضا میگردد او را چهار استحالت لاحق
میشود و هر یکی را ازان نضجی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله بطریق
استعمال مندفع میشود و هضم اوّل ازان زمانیست که دهن
آنرا مضغ میکند و در معده قرار گیرد و مشابه ماء کشک پخته ثخین
شود و آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق ماساریقا
که عروق چند شعریست میان کبد و معده بکبد میرود و کثیف
آن بطریق امعا دفع شود و آنرا براز گویند و هضم دوم در کبد است
و آن عبارتست از استحالت کیموس باخلاط و خلاصهٔ آن باورده
رود و فضلهٔ آن که مائیت است بطریق کلیه و مثانه مندفع
گردد و آنرا بول گویند هضم سیوم در عروق است و آن
عبارتست از استحالت اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط
هضم چهارم در اعضاست و آن عبارتست از استحالت
رطوبت بمادهٔ که مشابه اعضا شود باعتبار هیئت و صورت
در حقیقت شود بالفعل هر یک از اعضا در قوام تمام و فضلهٔ
متغذی

از آنکه دیگر متمیز نشود و خلاصه بجهت تغذیه محفوظ ... می ماند و فضله ...

... الهضم الرابع

این هضم بشکل عرق و وسخ مندفع شود پس عمل هضم دوم
ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربعه است
و عمل هضم سیوم ایجاد رطوبت ثانیه است از مادهٔ
معمول خود و این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه
فضول باشد بدن را بدان احتیاج نباشد و اگر اخراج نکنند
متعفن شود و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر
فضول باشد چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغار دقاق
موجود است دوم آنکه مستحیل شود بجوهر عضو بحسب مزاج
سیوم آنکه بمنزلهٔ طلّ در اعضا منتشر است چهارم آنکه التیام
و التصاق اعضا بواسطهٔ آنست اکنون بدانکه خلط جسمی
رطب سیالست که کیلوس اوّلا بدان مستحیل شود و آن چهار است
زیرا که آنچه نضج تمام یافته است آنچه از و طافی بود صفراست و آنچه
راسب بود سودا و آنچه متوسط بود خون و آنچه نضج تمام نیافته
است بلغم و هر یک ازین چهار طبیعی بود و غیر طبیعی اما خون
طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین بود و طبع او گرم و تر بود و تغذیه
جمیع بدن

جهت تقابت اعضاء

و نضج تمام یافته باشد

... از خون ... گویند

جمیع بدن بآن میشود تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی
ازو یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب واردی و بتقدیر ثانی
بصفراویه یا سوداویه یا بلغمیه مایل بود اما بلغم طبیعی طعم
او مایل بود بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایده او آنست
که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون
گردد و غذاء بدن شود ازین جهة او را شبه غذائیت و باخون
در جمیع عروق جاریست و فایدهٔ دیگر آنکه باخون ممتزج
گشته تا غذاء دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند و بلغم
غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر متفق القوام بود
یا رقیق بود آنرا مائی گویند یا غلیظ بود و این غلیظ اگر درو
رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت به تحلیل رفته باشد
جصّی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف او محسوس
شود مخاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام و باعتبار طعم چهار است
عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح آخر قسم شود قسمی
باخون بعروق رود جهة ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه

غیر طبیعی

اصناف بلغم بود ... صفراوی ... بود و طبع او گرم و خشک است ... در کبد بود ...

و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذاء بعضی اعضا
شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد جهة غسل امعا و تنبیه
بر دفع براز و صفراء غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد
اگر در جگر بود مرّهٔ دموی گویند و اگر در معده محترق شده کراثی گویند
و اگر زیاده محترق شود زنگاری یا زنجاری گویند و آن بمنزلهٔ سم باشد
و آنچه بسبب واردی متغیر شده باشد اگر وارد بلغم رقیق بود مرّهٔ
صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود محّی و اگر سودا بود صفراء سوداوی
اما سوداء طبیعی دُرد و ثفل خون طبیعی بود و طعم او بعفوصت و
حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک است و او در جگر بود
قسم میشود قسمی با خون بعروق رود جهة تمتین و تغلیظ
دم و غذاء بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمی بطحال رود
جهة تنبیه و دغدغه غذا بمعده ریزد و غیر طبیعی از و هر خلطی
باشد که محترق شود و اگر چه سوداء طبیعی بود و آنرا رمادیه و مرّهٔ
سودا گویند والله اعلم **باب چهارم** در اعضا مشتمل بر مقدمه
و دو فصل مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل اجمال

خون شد او را مرّهٔ حمرا گویند و اگر

تمتین یعنی استوار گردیده

بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج
اخلاط حاصل شود و از ارسطو برآنست که اوّل عضوی که متکوّن
میشود دل است و بعضی گفته اند دماغ و بعضی گویند جگر و بعضی
دیگر برانند که چون مادهٔ منی بمستقر رسد در دغلیانی پیدا
شود و چهار نقطه در وی پدید آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر
و یکی در محل دماغ قرار گرد و یکی دیگر بر همه محتوی گردد اما تقسیم
اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق
بود همچو دل بمذهب بعضی یا قابل مطلق بود همچو لحم یا معطی
و قابل هر دو همچو جگر یا نه معطی و نه قابل همچو عظام و وجهی
دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرئوس یا نه رئیس
و نه مرئوس و نه خادم رئیس زیراکه اگر مبداء قوتیست که محتاج
الیه است در بقای شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و انثیین
آنرا رئیس گویند و رئیس بحسب بقاء شخص سه است
دل و دماغ و کبد و بحسب نوع همین سه است یا انثیین که بدان
مخصوص است و اگر ممد و متمم فعل عضو است رئیس یا خادم

قول

ایراد

رئیس گویند و این خادم یا مهیّئ بود چون ریه و قلب را
و معده کبد را و آلات غذا شبکه دماغ را و اوعیهٔ منی انثیین
را یا مؤدّی بود چون شرایین قلب را و اوردهٔ کبد را و
اعصاب دماغ را و احلیل انثیین را و اگر نه مبداء قوت و
نه ممد او بود و اگر قابل فعل رئیس باشد آنرا مرئوس گویند چون
لحم و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مرئوس گویند چون عظام و
لحم غیر حساس و جمیع اعضا یا بسیط بود و آنرا اعضاء متشابهة
الاجزا گویند یا مرکب بود و آنرا اعضاء آلی خوانند و بیان
هر یک در فصلی گفته میشود ان شاء الله تعالی **فصل اول**
در اعضاء بسیط و آنرا مفرده نیز گویند و اقسام آن
ده است اول عظمست و آن اساس بدن و دعامه
حرکات بود و اقسام آن بسبیل اجمال یاد کرده میشود
اما جمجمه مخلوق است از هفت عظم چار بمنزلهٔ دیوار و یکی
بمنزلهٔ سطح فرش که آنرا قاعده دماغ میگویند و دو بمنزله
سقف که آنرا قحف خوانند و فک اعلا مرکبست و در میان

آلات تنفس

و نه خادم

سطح بمنزله دماغ راست

انف غضروفیست که او را بدو قسم میکند و فک اسفل
مرکبست از دو عظم و در فکین سی و دو دندان مرکوز است
از فوق دو ثنیه و دو رباعی جهة قطع شیٔ و دو ناب
جهة کسر و از هر جانبی پنج ضرس جهة طحن و در اسفل
مثل این بود و عنق مرکبست از هفت عظم که آنرا فقرات
عنق گویند و بعد از آن دوازده فقرهٔ ظهر و بیست و چهار
ضلع که از طرفین در و مرکوز است و بعد از و فقرات
قطن و آن پنج فقره است و بعد از و سه فقرهٔ عجز است و
بعد از و سه فقرهٔ عصعص و ترقوه دو عظمست و از آن
سینه هفت عظم که آنرا عظام قص گویند و در آخر آن
محاذی فم معده عظم غضروفیست که آنرا عظم خنجری
گویند و عانه دو عظمست از طرفین بهم متصل و
آنرا چهار جزو است قدّام را عظم عانه گویند و جزو
خلف را عظم ورک و جزو طرف وحشی را خاصره
و حرقفه و جزو اسفل انسی را حق ورک گویند اما

از جوف انند

قطن

بالادر حلق

دست مرکب است از کتف و عضد که متصل به دست و بعد از و
ساعد که مؤلف است از دو عظم که آنرا زند اعلی و زند اسفل
گویند و بعد از و رشت عظمهاست که در دو صف نهاده که آنرا
رساغ گویند و بعد از و چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج
اصبع هر یکی را سه عظم الا ابهام که دو عظم است و پای مرکب است
از فخذ که بزرگترین عظام است و در حق ورک مرکوز او متصل
بدو ساق است مؤلف از دو عظم که آنرا قصبهٔ صغری و قصبهٔ
کبری گویند و عظم زکبه که آنرا رصفه خوانند و قدم مرکبست از
کعب و عقب و عظم زورقی و اخمیص که آنرا زورق گویند
و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم الا ابهام
که دو عظم است والله در قایله جمیع عدد عظم چو خواهی که
بدانی بر یقین :: می برون از اینجا که برون می آید :: دوم
از اعضاء مفرده غضروف است و آن جسمیست شبیه
بعظم اما از وی سست ترست و فایدهٔ آن منع اصطکاک
عظمی بعظمی بود و تدریج و ترکیب اعضاء صلبه بالینه
و قایم

و قایم مقام عظمست در عضوی که در و مقصود باشد سیوم
عصبست و آن جسمیست لین در حس و انعطاف و صلب
در انفصال و فایدهٔ او بالذات افاضهٔ حس و حرکت بود
و بالعرض شد و توثیق اعضا و عصب دو نوع است نوعی
از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن
و حس و حرکت اعالی اعضا بدان حاصل است و نوعی
از نخاع رسته است و آن سی و یک زوج است و فردی
در حس و حرکت اعضاعی که دون عنق است بدان
حاصل شود چهارم عضل است و آن عضویست مؤلف از
لیفات عصب و وتر و نشظایا رباط که باهم منسیج گشته و
و فرج و خلل آن محشو بلحم است و غشائی برو محیط شده
و فایدهٔ او تحریک اعضاست بوسط تشنج و استرخاء او
و عضل اگر چه مرکبست اما ورا از اعضاء مفرده گرفته
اند پنجم وترست و آن جسمیست که مشابه جوهر عصبست و
باطراف عضل و اعضا متصل است جهة تحریک اعضا ششم

رباطست و آن جسمیست شبیه بعصب اما بی حس است و فایدهٔ
او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی دیگر بود و آنرا عقب نیز گویند
هفتم شریانست و آن عروق متحرکه باشد و مخلوق از لیف عصب
بود از بطن ایسر قلب رسته است و در حرکت انبساط و انقباض
تابع اوست و فایدهٔ او ایصال روح حیوانی است بجمیع بدن
و جمیع شرایین دو طبقه باشد الا شریان وریدی که یک طبقه
است و بریه میرود ششم وریدست و آن عروق ساکنه است که
از محدب جگر رسته و روح طبعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه
و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع آورده یک طبقه است الا ورید
شریانی که دو طبقه است و بریه میرود نهم غشاست و آن
جسمیست عصبانی از لیفات عصب و رباط منسج گشته جهة
حفظ شکل و هیأت اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک
آن با دیگر اعضا و افاضهٔ حس بر اعضاء عدیمة الحس مثل
کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون میشوند و چون منفصل
گردند التیام نپذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و اگر
غیر از این

بودن متکون و در وجود آوردن و پیدا کردن و از آن دیگر
غیر از این بود مثل لحم و شحم از خون متکون میشوند و چون منفصل
گردند التیام پذیرند دهم لحم است و آن عضویست که از دم طبعی
متولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو و محشو گرداند و عاقد
او حرارت بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمین و شعر و ظفر
و جلد ضم کرده اند و از اعضاء مفرده شمرده اند و در آن نظرست
زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و ظفر از زواید و فضلات
اند و جلد مرکبست نه مفرد و بیان هر یک گفته آید اما شحم
جسمی ابیض است که از مادهٔ مایئت دم در اعضای عصبانی
مثل ثرب و امعا متولد شود و بواسطهٔ برودت محل منجمد
گردد و عاقد او برودتست و سمین مشابه لحم است از دمی
دسم متولد شود و او همچو مرکب است از لحم و شحم و شعر جسمی است
که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بحسب فضله آنرا دفع
کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب
و لحیه و بعضی زینت و وقایت را همچو موی سر و مژه
و ظفر جسمیست غضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات

انما و فایدهٔ آن از خک و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد
عضویست منتسج از لیفات و شظایا عصب و خلل آن بلحم
محشو شده و همچو غشائی بود جمیع بدن را و فایدهٔ آن حفظ شکل
و هیئات و افاضه حس و ادراک ملموسات بود

دوم در اعضاء مرکبه و اورا اعضای آلی از آن جهة گویند
که بعضی از آن آلات حیات و تنفس است و بعضی آلات
غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضاء
حیاة و تنفس قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضا
و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مؤلف است از لحم
صلب سرخ و اصناف لیفات و غشای غلیظ بر آن محتوی
است که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او صنوبریست و قاعدهٔ
او از بالاست و آن غضروفیست برباطات و شیقه مربوط
و محل دل میان سینه است مایل بطرف چپ و او را دو بطن
است بطن ایمن محاذی کبد است و در و خون بیشتر از روح
بود و از کبد وریدی بدو متصل است جهة رسانیدن خون لطیف

و بطن الیسر بزرگتر است و در و روح بیشتر از خون بود
و آنرا شغاف قلب گویند و از دو شریان طالع شده است
یکی شریان وریدی که بریه میرود و جهة جذب نسیم از و دم رسانیدن
دم لطیف بدو و یکی دیگر شریانی بزرگتر است که اصل جمیع شرایین
بود و آنرا ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن منفذی
است همچو قمعی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن
الیسر میرود و آنرا دهلیز خوانند و از طرفین قلب قریب
بقاعدهٔ او از موضع دخول دم و از موضع دخول نسیم دو زائده
است که آنرا اذانی قلب گویند **حجاب** عضویست مرکب
از لحم و غشا و عصب حساس و متحرک و او ممد ریه است
در انقباض و انبساط و حاجز است میان آلات غذا و
آلات تنفس ریه مخلوقست از لحم دروی متخلخل و از شعب
شریان وریدی و شعب ورید شریانی و شعب قصبهٔ ریه
و غشایی ذو الحس بر مجموع کشیده و او بدو شق شده است
شق طرف ایمن به سه شعبه منقسم شده است و شق طرف

الیسر بدو شعبه و مجموع گرد قلب برآمده و فایدهٔ آن ترویح
قلب است بواسطهٔ جذب نسیم و احالت آن بکیفیتی مناسب
مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبداء صوتست
آلات حلق اما حلق عبارت از مجموع مجریین بود که آن
مری و قصبهٔ ریه است و ذکر مری در اعضاء غذا کرده شود
قصبهٔ ریه عضویست مزماری شکل مؤلف از غضاریف
و غشائی بر آن کشیده و او از اقدام مری نهاده است و فایده
آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم بقلب و دفع بخار
از آن بود و بالای او حنجره است و آن عضویست غضروفی
که آلت اتمام صوت و جهر نفس بود و او مرکبست
از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا درقی و ترسی گویند
و دو دیگر از طرف مخالف که مایل مری باشند و این دو کوچک
تر اند یکی را نام نیست و یکی را مکبی گویند برای آنکه در حالت
بلع بر آن منطبق اند تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود و انفتاح و انغلاق
حنجره بدو حاصل میشود و در جوف حنجره جسمیست عضویست شبیه بزبان

مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود و لهات
الات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته و
فایدهٔ او تصفیه هوا بود از دخان و غبار و ممد صوت باشد
و لوزتین دو عضو اند از لحم عصبانی شبیه بغدد که از اصل زبان
رسته اند و فایدهٔ آن منع هواست از آنکه دفعةً نفوذ کند
اما آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است **دماغ**
عضو رئیس و محل روح نفسانی بود و او مرکبست از مخ و او
رده و شرایین و غشائی رقیق که ملاقی نفس اوست
و غشائی صلب که همچو بطانهٔ این غشاست و مماس قحف است
و شکل دماغ مثلثی مخروط بود و قاعدهٔ او مقدم رأس است
و الیه او از مؤخر است زیرا که منبت اعصاب حس و حرکت است
و دماغ از جهة عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر منقسم
میشود و آنرا بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن مقدم
است و اصغر بطون بطن اوسط است و او مانند ترا
رید برهم افتاده است و متشکل بشکل کرم شده و او را دو دهن خوانند

ازین جهت واو همچو دهلیزی میان بطن مقدم و موخر
بود و در زیر بطن اوسط تجویفی است که انرا معصره گویند
و فضلات دماغی انجا جمع میشود و بحنک فرو می آید و
غشائی که حاصل جوهر دماغ است مانند تراریه و عضون
برهم افتاده است وازان صورتی همچو کرمی پیدا شده و بواسطه
حرکت انبساط و انقباض شرائین آن نیز متحرک است
و نخاع مشابه جوهر دماغ است و خلیفهٔ اوست و اورا سه غشا
است و او همچو نبالهٔ دماغ بود که در فقرات منحدر شده تا
بعصعص رسد چشم از اعضاء شریفه است و مرکب است
از سه رطوبت و هفت طبقه و در اعصاب و شرائین و
اورده متفرق شده مشهور کرد آفریدگار تعالی بصنع خویش
چشمت بهفت پرده و سه آب منقسم صلب و مشیمه شبکیه
زجاجی و پس جلید پس عنکبوت و بیض و عنب قرن
و ملتحم طبقهٔ اول را که مماس هوا بود ملتحم گویند و جوهر آن
لحمی و سپید است و متصل است بعضلات متحرکه و طبقهٔ دوم قرنیه

گویند و او بعد از ملتحمه است و طبقهٔ سیم را که بعد از قرنیه است
عنبیه گویند و لون آن مختلف است و در بعضی اشخاص سیاه
و در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد ازین طبقه
رطوبت بیضی است و آن رطوبت سفید شفاف بود که طبقه
چهارم که بعد ازوست آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشائی
رقیق است مانند نسیج عنکبوت و بعد ازو رطوبت جلیدی
بود و آن جسمی است مانند جلید بغایت شفاف و طرف
ظاهر او پهن است جهة انطباع مرئیات و طرف باطن
او مخروطی است تا در ثقبهٔ عصبهٔ مجوفه که حس ابصار ازان
بود مرکوز گردد و بعد ازو رطوبت زجاجی است که شیشهٔ آبگینه
گداخته باشد و طبقهٔ پنجم را شبکیه گویند و آن بعد از رطوبت
زجاجی است و طبقهٔ ششم را مشیمه گویند و آن همچو غشائی
است که بر جمیع محتوی شده است طبقهٔ هفتم را صلبیه گویند
و آن همچو غشائی غلیظ است که ملاقی عظم عابن بود
تخفیف ابصار رطوبت جلیدی حاصل میشود و باقی

آلات و معدات اویند چه رطوبت بیضی حافظ اوست
تا بواسطهٔ او اشعه دفعتاً در جلیدی منطبع نگردد که موجب
اضرار او شود و زجاجی مغذی اوست و طبقات دیگر
از قدام و خلف همچو وقایه اوست فتبارک الله احسن الخالقین
گوش عضو عصبی و فیست و هوای متموج در و مجتمع میگردد
و در ثقبهٔ عظم حجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبه می شود
که صماخ مفروش است وقوت سامعه در وست ادراک
اصوات حاصل میگردد انف بدانکه منخرین چون ببالا
بینی رسند بدو تجویف منقسم میشوند قسمی باقصای فم منتهی
شود جهة تنفس و استنشاق هوا و قسمی دیگر بعظامی که شبیه
بمصفاة است منتهی گردد جهة دفع فضلات دماغی و تادیهٔ
روایح کند بدان دو عصبه که شبیه بدو سر پستان اند و ادراک
روایح بدیشان حاصل شود اما اعضا و آلات غذا اول
آن مجرای دهن است که فایدهٔ آن ظاهر است و دندان
جهة سحق و طحن دران موجود شده زبان مؤلف است
از لحم

از لحم ابیض و شرائین و اورده و اعصاب و در اصل
او قطعهٔ لحم غددی است جهة انسکاب لعاب تا مطعوم
مخلوط گردد و زبان در اساغت و ازدراد و تقلیب
ممضوغ ممد فم است در حس ذوق و قوت تکلم بدو حاصل شود
لب مخلوق است از عصب و لحم و عضل و شریان و ورید
و فایدهٔ او ستر دهن و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت
تکلم است مری مرکب است از لحم و غشاء و دو طبقه است
متصل است بنهایت فم و بدایت معده و چون برابر
عظم حنجری رسد فراخ تر گردد و آنرا فم معده گویند و حس
او بغایت بود معده دو طبقه است داخل آن عصبانی
بود جهة حس و خارج آن لحمانی جهة مدد هضم و تکون حرارت
و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا به نهایت معده که نزدیک
ناف است و در شکل کدوی باشد و غذا در و مستحیل بکیلوس
شود امعا مخلوق است از اغشیه و اورده و شرائین
و لیفات عصبانی و امعا شش قسم است اول اثنا

اثنا عشری گویند متصل بقعر معده باشد و بواب نیز
گویند زیراکه در وقت هضم متغلق بود و چون هضم تمام شود منفتح
گردد دوم را صایم گویند و او بعد از بواب است و عروق
ماساریقا از و نیز جذب لطیف کیلوس کنند و صفرا از
مراره بدو منصب شود سیوم را دقاق گویند و او بعد از صایم
بود و در و لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاء دقاق گویند
چهارم را اعور گویند و او همچو کیسی است که مدخل و مخرج او یکیست
پنجم را قولون گویند ششم را امعاء مستقیم خوانند و او آخر هم
است و بمقعد متصل است ... از شعب عصب و
اورده و شرائین منسج بود و رطوبتی و سیم بر آن مترشح
شده و بسبب برودت محل منجمد گشته و از جمیع ... همچو
پرده حاصل شود و گرد معده بر آید برای تکون حرارت
و معاونت هضم جگر عضو رئیسی است و جوهر آن
لحمانی بود و بی حس و غشای ذو الحس مجلل او شده
و محل او طرف ایمن است مقعر او و برباطات قویه
باضلاع

باضلاع مربوط است و مقعر او مماس طرف ایمن از
قعر معده است و از آن پنج زایده است بمنزله پنج اصبع بر
معده محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته است که آنرا
باب گویند بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون
آمده جهة جذب غذا و آنرا ماساریقا گویند از معده و بعضی از
امعاء لطیف غذا جذب کند و در شعب داخل جمع گرداند تا
نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته
که آنرا اجوف گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق
شده است جهة جذب دم و آنچه از و خارج شده است اصل
اورده است و بدو قسم میشود قسمی صاعد شود با عالی
بدن منشعب گردد و قسمی هابط گردد و با سافل بدن متفرق
شود ... عضو عصبانیست همچو کیسی و فم آن بمقعر کبد
متصل است جهة جذب صفرا و از و رگی بیرون می آید و بدو
قسم میشود قسمی بمعاء صایم متصل شود جهة رسانیدن
صفرا بدو و قسمی بقعر معده متصل است جهة انصباب صفرا با و
ریختن

طحال عضو لحمانیست بر شکل زبانی و محل او جانب
ایسر است محدب او مماس اضلاع و مقعر او مماس قعر
معده و عروق و شرائین در و منتشر شده است و او را
دو مجری است یکی متصل بکبد جهة جذب سودا از و دیگری
متصل بقعر معده جهة انصباب سودا بدو کلیه عضویست
مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شرائین و غشای غلیظ
حساس بر آن محتوی شده و او را مانند نیمه دایره و کلیه دو است
و برباطات قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه یمنی بلندتر
از یسری بود فایده ایشان آنست که فضله کبدی بدیشان
ریزد و دو ... که در آن باشد جهة غذای خود جذب کند و
باقی بمثانه ریزد مثانه کیسی بلوط شکلی است مؤلف
از لیفات و دو طبقه است و بول در و مجتمع میشود و
دفعتاً بقبل مندفع میشود و او را عنقی است که بول از آن
طریق دفع شود اما اعضاء تناسل انثیین و قضیب و
رحم است انثیین مرکب است از لحم سفید غددی و در و
منافذ

منافذ بسیار است و اورده و شرائین گرد او بر آمده اند و لیفات
بسیار در و پیدا شده و اعصاب بدو متصل و غشائی بدو
کشیده و منی در و جمع میشود و نضج می یابد و بواسطه بیاض
جوهر انثیین سفید میگردد همچنانکه در پستان دم طمث شیر
میشود و منی از فضله هضم رابع متولد میشود و بانثیین
آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و
انثیین رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر بود و انثیین نساء
صغیر و پهن و در طرفین فرج پنهان بود قضیب مرکب است
از اعصاب و شرائین و اورده و خلل آن بلحم محشو شده
است و در و مجاری بول و منی و مذی و ودی است و او
بعظم عانه رسته است و اصل او رباطی مجوف بود و ...
آنست که تجاویف او بریح ممتلی شود و شرائین او بروح
و اورده او بدم و حس حشفه او بغایت بود تا انسان
از جماع مستلذ شود و موجب بقاء نوع بود و فایده
قضیب بسیار است اعظم آن ایصال ماده زرع است بمستقر

خویش رحم عضویست مؤلف از لیفات عصبانی و ذو دو است و او بچو قضیبی مقلوبست و موضع او ورای مثانه و قدام معاء مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل شده است جهة دفع فضلهٔ طمثی و تغذیهٔ جنین و او مجرائی است محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین از وی و وصول منی بدو و فم رحم در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضلهٔ طمثی در حالت آبستنی غذای جنین میشود و در حالت رضاع مستحیل بشیر میگردد و رحم را شوقی بجذب منی است و ازین جهة در وقت مجامعت مایل میشود بطرف فرج و منفعت رحم آنست که منی در وی قرار گیرد و جنین از وی متولد شود کیفیت تولد جنین بدانکه منی مرد و زن اگر باهم در رحم قرار گیرد و از جمیع سوء المزاج خالی باشند و رحم صحیح و نقی بود و از عوارضات خارجی و اسباب مادی هیچ مانع نباشد از قوة عاقده که در منی مرد و قوت منعقده که در منی زن است در ان امتزاجی

امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب در وی پدید آید یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی بر جمیع محتوی شود و حافظ حرارت غریزی و اقی اعضا بود و فوهات عروق بدو متصل گردد تا از ان مجری غذا بجگر طفل رساند و این را حالت اولی گویند و بهفت تمام شود و بعد از ان ظهور نقطهای سرخ دران بشود و منافذ عروق پدید آید و بسرهٔ جنین خون طمث جاری شود و این را حالت ثانیه گویند و به چهارده روز تمام شود و بعد از ان علقه شود و این را حالت ثالثه گویند و این به شش روز تمام شود و بعد از ان مضغه گردد و بعضی اعضاء از هم متمیز شود و قطعی صالح از دم حیوانی و طمثی بدو مترشح شود و مستعد آن گردد که از واهب صور تعالی و تقدس روح حیوانی برو فایض شود و این را حالت رابعه گویند و به دوازده روز تمام شود بعد از ان مزاج ذکوری و اناثی ظاهر شود و اعضای اصلی تمام شود و آن را حالت خامسه گویند به ... روز تمام شود

بعد از ان اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل بظهور پیوندد و این را حالت سادسه گویند در پنج روز تمام شود و این حالات مذکوره در ذکران بمدت اقصر باشد و در اناث بمدت اطول چنانچه گویند خلقت پسر بسی روز تا چهل روز تمام شود و از ان اناث بچهل روز تا پنجاه روز و بعد از ان نمو یابد تا مدت شش ماه که اقل مدت حمل است و جنین در ضعف ایام تمامی خلقت متحرک گردد و در ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر در سی و پنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود و بدو لیث ... روز هفت ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر بچهل روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند و بدو لیث چهل روز که مدت هشت ماه باشد بزاید و نماند و دلیل برین گفته اند که مولود در ماه هفتم در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی الحال بود و خرق اغشیه کرده باذن باری تعالی و عز اسمه بیرون آید و اگر ضعیف بود و قوت خرق و خروج

نداشته باشد و از ان حرکت متألم گردد اگر مهلت یابد تا بماه نهم ... خستگی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم بوجود آید و بماند و اگر بغایت ضعیف و رنجور بود یا در شکم بمیرد یا در ماه هشتم بزاید و ازین حرکت خستگی او زاید شود و هوا خارج نسبت باو غریب بود پس هلاک شود و اگر در چهل و پنج روز تمام شود در ماه سیم حرکت کند و در ماه نهم بوجود آید و باقی ماند و اکثر چنین واقع شود والعلم عند الله مقالهٔ دوم در اسباب صوری صحت و ان در ... باب ... در مزاج و آن کیفیتی است ملموسه که در جسم مرکب از ارکان حادث شود بواسطهٔ فعل و انفعالی که میان صورت و مواد متصغرهٔ ارکان واقع شود بحیثیتی که حدت و صولت و صورت هر یک از دیگری منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل گردد که آنرا مزاج گویند و آن کیفیت تا در حاق وسط افتاده باشد چنانچه بهیچ طرف از کیفیات مایل نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال

این باشد و معتدل بالفرض نیز گویند برای آنکه وجود او در
خارج محالست یا آنکه مایل باشد بکیفیتی از کیفیات و این
قسم خالی نیست از آنکه بیک طرف مایل بود یا بدو طرف آنچه
بیکطرف مایل بود چهار قسم است احر یا ابرد یا ایبس
یا ارطب و آنچه بدو طرف مایل بود نیز چهار قسم است احر و ایبس
احر و ارطب ابرد و ارطب ابرد و ایبس و این هشت قسم را
غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این
کیفیت ملموسه که بدین نه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم
اعتدال باعتبار قسمت عقلی است اما اعتدالی که مبحوث عنه
اطباست و پیش ایشان معتبر است آنست که هر مرکبی
از ارکان قسطی از این کیفیت که نسبت باین مرکب اولی
و الیق بود متوفر و متحصل گردد بر اعدل قسمت و نسبت
و این اعتدال نه از تعادل و تکافو مشتق است همچنانکه
در قسمت عقلی بلکه از عدل در قسمت مشتق است و این
اعتدال را هشت اعتبار عارض شود زیرا که اعتدال یا
بحسب نوع

بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان یا بحسب صنف
بود مثل ترکی و هندی یا بحسب شخص باشد از هر صنف که باشد
یا بحسب عضو همچو اعتدال جلد و هر یک ازین بقیاس یا
داخل بود یا خارج پس اعتبارات ثمانیه متصور شود
اما علما را خلاف است که اعدل اصناف کدام است شیخ
الرئیس برآنست که سکان خط استوا اعدل اصنافند
زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و صورت کیفیت
هر یک از آن بدیگری منکسر میشود پس اعدل بقاع
بود و نیز موازی معدل النهار اند و امام رازی برآنست
که سکان اقلیم رابع اعدلند برای آنکه وسط اقالیم است
و توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب شخص
اعدل شخصی بود از اعدل صنفی و بحسب عضو گفته میشود
از جمله اعضا بدانکه گرمترین چیزی در بدن
روح است پس قلب است پس منی است پس خون
پس کبد پس لحم پس طحال پس کلیه پس شرایین پس

اورده پس جلد و سردترین آن بلغمست پس شعر پس عظم
پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس
نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب آن
بلغمست پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع
پس ثدی پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه
پس عضل پس جلد و ایبس آن شعر است پس عظم پس
غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شرائین پس
اورده پس عصب حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد
و این ترتیب جالینوس نهاده است پس برین تقدیر
جلد اعدل اعضا باشد و اعدل از جلد کف دست و اعدل
از جلد سبابه و اعدل از جلد انمله والله اعلم

باب دوم در قوی و افعال

قوت در عرف اطبا
مبدا جسمانی فعل است و صدور او پس اگر با شعور است
قوت نفسانی و اگر بی شعور است یا مختص بحیوان باشد و آن
قوت حیوانی بود یا مختص بحیوان نباشد و آن قوت طبیعی بود
که در

که در نبات نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبعث
میشود و مرکب او روح حیوانیست و بواسطه شرایین بجمیع
بدن میرسد و این قوتیست که قلب و شرایین را تحریک بانبساط
و انقباض میکند تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان
حاصل شود و بدین اعتبارش فاعله گویند و چون از عوارض
نفسانی متاثر شود او را منفعله گویند و قوت نفسانی
از دماغ منبعث شود و او بواسطه اعصاب در جمیع بدن
منتشر میگردد و افاضت حس و حرکت کند باذن باری تعالی
و این قوت بدو قسم شود مدرکه و محرکه اما مدرکه بر دو قسم
میشود اول مدرکه امور ظاهره و آنرا حواس ظاهره گویند
و آن پنج است اول قوت باصره و آن قوتیست موجود در تقاطع
صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ
بعینین می آیند و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل میشود
و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد
و مدرک ایشان یکی بود و این قوت بواسطه روح لطیف که

که درعصبه مجوفه است برطوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان
و اشکال کند ۱ قوت شامه وآن قوتیست که بواسطه روح
جاری میگردد و در دو عصبه که شبیه بحلیمتی الثدی است که
از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رایحه مشمومات
کند ۳ ذایقه است وآن قوتیست که بواسطه عصبی که در
زبان مفروش است وبمعونت لعاب ادراک طعوم
میکند ۴ سامعه است وآن قوتیست که درعصبه که در
صماخ مفروش بنده است موجود است تا بواسطه وصول هوا
ادراک اصوات میکند ۵ لامسه است وآن قوتیست
که موجود است در لیفات وشظایا و اعصاب که در سطوح
جمیع بدن منتشر است وبدن بملاقات اجسام از کیفیات
آن متاثر میشود ۶ قسم دوم مدرکه امور باطنه است وانرا حواس
باطنه گویند وآن هم پنج قوت است ۱ حس مشترک وآن قو
تیست که هرچه بحواس ظاهر مدرک میشود مؤدی بدو میگردد
وازین جهتش حس مشترک میگویند ومحل او مقدم بطن
اول

اول دماغست ۲ خیالست واورا خزانه حس
مشترک گویند زیراکه هرچه دریابد بدو سپارد ومحل او
مؤخر این بطنست ۳ متخیله است واورا متصرفه گویند
باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود
است واین تصرف بترکیب بود همچو تصور انسانی دو سر
و بتنقیص بود مثل تصور انسانی بی سر ومتفکره نیز پیش
گویند چون مطاوع عقل باشد ۴ متوهمه است وآن قوتی
است که ادراک معانی جزئیه کند که بمحسوسات متعلق
است مثل صداقت وعداوة ومحل او هم بطن اوسط دماغ
است ۵ حافظه است وآن قوتی بود که معانی که
متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کند نگهدارد وانرا
متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را باز
یاد آورد و همچو خزانه متخیله ومتوهمه است ومحل او بطن
مؤخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است باعثه وفاعله و
باعثه بر دو قسم است شهوانی وغضبی شهوانی آنست که

باعث شود بتحرک جهت جلب نافعی وغضبی آنست که باعث
شود بر تحریک جهت دفع مضری واین منفعت و
مضرت اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب ظن
بود وفاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او
عضل متشنج ومسترخی شود وبقبض وبسط آن اعضا متحرک
گردد وفاعله مطیع وتابع باعثه باشد وقوت طبیعی
در جگر است ومرکب او روح طبیعی است وآن یا مخدومه
باشد برای بقاء نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که متصرف
است ازبرای بقاء شخص غاذیه ونامیه است وغاذیه
قوتیست که در غذا تصرف کند وآنرا مشابه بجوهر بدن
گرداند ومتصل وملتصق باعضا کند ونامیه قوتیست
که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بروضع
وتناسب طبیعی صرف کند تا بکمال مقداری وغایت
تمامی که نوع ومزاج او مقتضی آنست برسد و
مخدومه که متصرف است ازبرای بقای نوع هم دو قسمست
مولده

مولده ومصوره مولده آنست که از خون صالح ورطوبات
ثانیه تحصیل منی کند وآنرا مستعد قبول صورت انسانی
گرداند ومصوره آنست که باذن خالق خود تبارک وتعالی عز
اسمه اعضا را شکل ومصور گرداند وتجاویف ومفاصل
آن پیدا کند اما خادمه چهار است ۱ جاذبه است وآن
قوتیست که در جمیع اعضا موجود است تا آنچه مناسب
ومفید باشد جذب کند ۲ ماسکه وآن قوتیست که آن چیز
مناسب مجذوب را نگاه میدارد تا هاضمه در وعمل
کند ۳ هاضمه است وآن قوتیست که آن مجذوب را
مستحیل گرداند ومهیای آن سازد که غاذیه آنرا
تصرف کند ۴ دافعه وآن قوتیست که آنچه از تغذیه
بدن فاضل باشد وصلاحیت غذا نداشته باشد مندفع
گرداند وکیفیات اربعه خادم آن چهار اند اما حرارت
بذات همه را خادم است زیراکه این افعال حرکات
است وآن بحرارت نتواند بود واما برودت بالعرض

خادم ماسکه است جهة استمساك و خادم دافعه نیز باشد
جهة منع تحلل ریحی که ممد دفع بود و پیوست بالعرض
خادم ماسکه است جهة قبض و خادم جاذبه و دافعه است
جهة تقویت روح که حامل قوتست و رطوبت بالعرض
خادم هاضمه است جهة تسییل و نفوذ و احالت غذا و خادم
دافعه بود و جهة تسییل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه
و دافعه خادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند
و العالم بمراد الله مقاله سیوم در اسباب فاعلی صحت
و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه
در بیان اسبابیکه بعرف اطبا متداول است و منقسم است بدانکه
اطبا گویند که سبب آنست که اولاً او موجود شود پس ازو
حالتی از احوال بدن حادث شود بر سبیل وجوب و
آنرا متغیره گویند یا ازو ثبات حالتی از احوال موجوده
لازم آید و آنرا حافظه گویند پس بدانکه هر حالتی را از
احوال بدن سه سبب است بادی و سابق و واصل برای آنکه
سبب

سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی
بود همچو حرارت آفتاب و برودت هوا و این را خارجی
گویند یا همچو غضب و فرح و آنرا نفسانی گویند و سبب غیر
بدنی را بادی میگویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب
حالتی گردد همچو امتلا که ازو حاصل شود و سبب عفونت بود آنرا
سابق گویند و اگر بیواسطه موجب حالتی شود آنرا واصل
گویند همچو عفونت که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تأثیر
سبب یا بالذات بود همچو تبرید آب سرد باستعمال آن یا
بالعرض بود همچو تسخین باب گرم که سرد کفتن حرارت
و هر سببی از اسباب خالی نیست که تقصی و تباعد ازو
ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر
ضروری و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچو غرق و قتل و
و تفرق اتصال یا مضاد نبود همچو تفنجی بآفتاب و استحمام
پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری باب اول
در اسباب ضروری و آنرا از آن جهة ضروری گویند که مادام

که انسان در حیات باشد از آن لابد بود و اسباب عامه نیز گویند
از برای آنکه احتیاج بدان عموم میدارد در حالت صحت و مرض
و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد اعضا میگردد اگر این عروض
بالذات است ماکول و مشروب و اگر بالعرض است استفراغ و احتباس
و اگر وارد روح و عضو هر دو میشود اگر بی شعور باشد خواب و بیداری
اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل ذکر شود
فصل اول در هوا بدانکه هوائی که محیط است با بدان
محتاج الیه است از جهة ترویح و تعدیل روح باستنشاق
و دفع فضلات دخانی از وجه هوا چون باندرون میرود
موجب تقویت و ترویح روح میشود و بسبب حرارت روح
میسوزد و دخان میگردد پس بیرون می آید و بهترین هوا
آنست که صافی بود و با بخار و دخان نیامیخته باشد و از
مواضع آجام و خنادق و مقابر و از مباقل ردیه مثل
پیاز و گندنا و جرجیر و کرنب و از معادن ردیه مثل کبریت
و زرنیخ و از اشجار مفسده مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور
بود

بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتی
که هوا را افساد عام حادث شود و موجب وبا گردد والعیاذ بالله
که دران وقت هوای محبوس بهتر از هوای گشاده باشد و تغیراتی
که هوا را حادث شود طبعی بود یا غیر طبعی یا مضاد طبیعت
بود یا نه مضاد طبیعت بود اما تغیرات طبعی آنست که بواسطه
فصول و انتقالات آن لاحق هوا شود و پیش منجمان
هر فصلی عبارت از سیر آفتابست در ربعی از فلک چنانچه
از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر
سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول
جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع زمانیست که هوا
معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما
ظاهر شود و خریف زمانیست که در مقابل ربیع باشد و تغیر اشجار
و ثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمان که سرما غالب
شود و صیف آنگاه که گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیبان
با فصول منجمان موافق بود و باشد که تقدم و تاخر کنند اما هوا

ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول باشد واقرب زمان
باعتدال حقیقی ومناسب مزاج روح وموجب کثرت خون
بود واخلاطی که در بدن بواسطهٔ سرمای زمستان بسته باشد
در ربیع بحرکت آید وبهترین ربیع آنست که معتدل باشد
وباران باعتدال بارد وهوای تابستان چون بطبیعت خود
باشد گرم وخشک بود وموجب تحلیل روح واخلاط گردد واگر
حرارت بافراط نباشد موجب کثرت خون وحمرة وجه و
شدت اشتها شود واگر مفرط بود موجب صفرت لون وکثرت
صفرا وحدوث امراض صفراوی بود وبهترین صیف آنست
که هوا صافی بود وابر وبخار وباران نباشد وگرما در غایت
شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود باشد سرد و
خشک بود واو را بدترین فصول نهاده اند از آن جهت که در
مقابل ربیع افتاده است واو موجب تزید اخلاط ونحافت
یعنی ربیع گرم و تر باشد
بدن وکثرت سودا وامراض سوداوی وحمیات عفنه بود و
بهترین خریف آنست که باران بسیار آید وبامداد وشبانگاه
بغایت

بغایت سرد نباشد وپیشین گاه بغایت گرم نبود اما هوای
زمستان چون بطبیعت خود باشد سرد وتر بود وموجب تکاثف
وعدم تحلل بود واگر برودت بر رطوبت غالب شود موجب
کثرت اشتها وتقویت قوی وسلامت انفعال بود اما امراض
بارده نیز حادث شود واگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب
اسهال واسترخاء اعضاء ونزلات وزیادتی بلغم وامراض
رطوبی شود وبهترین زمستان آنست که باران بسیار آید وباد
جنوب کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که منافی طبیعت نبود ولا
حق هوا شود بواسطهٔ امور سماوی بود یا امور ارضی که بدان
سبب فصول بر طبیعت خود نماند چنانچه مثلا ربیع بهوای
شتا گذرد ویا صیف بهوای ربیع گذرد وبالعکس اما امور
سماوی مثل اتصالات واقترانات کواکب وکثرت درازی
بعی فوق الارض وانکشاف هوا وعدم آن بود وامور
ارضی شش است ۱ آنکه بواسطهٔ عرض بلد بود که اگر بلد قریب
بود بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطهٔ انقلاب صیفی

وشتوی در جنوب یا شمال آن بلد در غایت سخونت
بود واگر ازین محاذات دور بود واگر به بخط استوا اقرب
بود معتدل باشد والا بارد باشد ۲ آنکه بواسطهٔ وضع بلد
باشد اگر بنجد بود یعنی مرتفع بارد باشد واگر غور یعنی پست باشد گرم باشد
۳ آنکه بواسطهٔ مجاورت جبال بود وآن بدو وجه باشد
یکی آنکه جبل موجب زیادتی وتوافر اشعه باشد وسبب کثرت
سخونت شود یا بعکس این واقع بود وموجب زیادتی
برودت گردد ودوم آنکه جبل موجب هبوب ریحی از ریاح
یا مانع یکی از آن شود وموجبات آن گفته میشود پس تغیری
بحسب جبال در هوا حادث شود بالعرض ۴ آنکه بواسطهٔ
مجاورت دریا بود وآن بالذات ترطیب کند اما اگر که
شمالی بلد بود تبرید نیز کند واگر جنوبی بود تسخین واگر
مشرقی بود ترطیب فقط واگر مغربی بود تغلیظ ۵
آنکه بواسطهٔ هبوب ریاح بود وریاح مشهوره چهار است
شمال وآن بارد یابس است وموجب تقویت قوی وجودت
هضم

هضم واشتها بود واصلاح هوای فاسد کند اما اعصاب را
واعضای عصبانی را مضر بود وجنوب وآن حار رطب است
وموجب انفتاح مسام وثوران اخلاط وارخاء قوت
وثقل حواس وصداع وحمیات بود وبهترین آن آنست
که در آخر روز آید وصبا معتدل است ودر غایت لطافت
وموجب حفظ وتقویت بدن وتعدیل مزاج بود وبهترین
او آن باشد که در اول روز آید ودبور نسبت با صبا ارطب
واغلظ بود وبهترین او آنست که در آخر روز آید پس
هر مسکنی که هبوب یکی ازین ریاح در او اکثر باشد هوای
آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود ۶ آنکه بواسطهٔ
تربت بود پس هوای بلد صخری سرد وخشک بود واز عفو
نت دور باشد وهوای بلد سبخی ورملی گرم وخشک بود
وطینی برطوبت مائل باشد وصحیح وسلیم بود ونیز عفن
باشد وتغیر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن
بحسب طبیعت آن معدن بود وبباید دانست که بهترین

اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و انخفاض و بهتر مهب آب
مهب جنوب و دیوار بسته باشد و این در موضعی باشد که اعدل
بقاع بود و الا یحتمل که عکس این باعتدال اقرب بود اما
تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود و بر دو قسم است یکی
آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید و آن وقتی باشد که هوا
بر بساطت خود نماند بسبب اجزاء مائی و بخاری و دخانی
که بواسطهٔ مجاورت بطایح ردیه و خنادق و آجام و مقابر
و جیف قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن کند و موجب وبا
شود و بیشتر در خریف و آخر تابستان حادث شود و فساد و با بر دو
مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطهٔ
آنکه هوای وبائی رطوبات متعفن گرداند و فساد آن به
جمیع بدن برسد و مرتبهٔ دوم آنکه موجب هلاک حیوانات
و فناء نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات اثر
کند هر آینه چون انسان و دیگر حیوانات از آن غذا سازند
و هر غذا که از آن ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج
گردد و هم

گردد و چون این صورت متمادی شود موجب هلاک گردد
قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب
فساد زرع و نسل گردد و این تغیر یا موافق مزاج فصل
بود چنانکه گرمای تابستان در موضعی معین بحدی زیاده شود
که افساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل بود چون زمهریر که در
تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد فصل دوم
در حرکات نفسانی که آنرا عوارض اعراض نفسانی گویند
و آن موجب تحریک روح بود و این حرکت یا بجهة داخل بود یا بجهة خارج
اگر بجهة خارج و دفعتاً حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج
بود لذت و فرح و اگر بجهة داخل بود اگر دفعتاً بود خوف و فزع
و اگر بتدریج بود حزن و غم و آنچه از هر دو جهة بود اگر اول بداخل
حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم
و فرق میان غم و هم آنست که هم در مکروهی باشد که هنوز
حادث نشده باشد و غم در مکروهی بود که واقع شده باشد و این عوا
رض تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج نیز تابع این عوارض

باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تأثیر و انفعال بدن
میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال
مجامع آید نطفه بر آن صورت متشکل شود و از تصور حموضات
و مشاهدهٔ آن کندی دندان پیدا شود فصل سیوم در حرکت
و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب
تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام
و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون
موجب اضداد آن بود و از جملهٔ حرکات ریاضت است و آن
حرکتی ارادی بود که انسان را مضطر گرداند بتنفس عظیم متواتر
و بعضی از آن شامل جمیع بدن بود مثل پیاده رفتن و در کشتی
نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل قرائت
اعضاء صدر را و آواز بلند گوش را و نظر در اشیاء دقیقه چشم
را و اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط در آن مضر
بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود انشاء الله تعالی فصل چهارم
در خواب و بیداری خواب مشابه سکونست و در او حرارت
غریزی

رنج عارض بجز اکد انسانی و بلند شدن

بلغ

غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهة نضج و هضم چیزی که
آنرا استعداد آن باشد که منهضم شود و او تقویت قوت طبیعی
کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی را است
و مکدر گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط در او موجب
تبرید بدن و تبلید نفس و تهییج وجه و ضعف اعضای عصبانی
بود و اشتها ببرد و رنگ روی تباه کند و از خواب روز بیشتر
این افعال صادر میشود و بیداری مشابه حرکت است و موجب
اضداد خواب و افراط در او موجب اضلال و خفت عقل
و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و
از آن امراض سوداوی تولد کند فصل پنجم در ماکول و
مشروب و آن دو قسم است قسم اول در ماکول بدانکه
هر چیزی که وارد بدن میگردد و میان او و حرارت بدن فعل
و انفعال پیدا میشود از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق
یا غذای دوائی یا دوای مطلق یا دوائی غذائی یا دوای معتدل
سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود

و چون را متغیر نکرده اند به تغییری که خارج از طبع او بود و مشابه
بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را
متغیر کند بکیفیتی آخرین و مشابه او شود و غذا آنست او بر
دوائیت غالب بود و اگر دوائیت غالب بود آنرا دوای غذا
ئی گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را
متغیر کند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که از بدن متغیر
نشود و او را متغیر کند و افساد بدن کند و سم مطلق آنست که
از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و افساد او کند اگر حار باشد
به تحلیل روح و اگر بارد بود با جماد و موجب هلاک شود و ما
کول را بروجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن
شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود
غذا گویند و اگر بصورت فقط بود ذو الخاصیه گویند و این ذو الخا
صیه اگر مرکبی موافق مزاج بود تریاق گویند و اگر مفردی
موافق بود فاد زهر یا پا زهر تریاک باشد در اصل پادزهر بوده
یعنی پاک کننده و شوینده زهر چه پاد بمعنی پاک کردن
و شستن

و شستن آمده بمرور ایام و بکثرة الاستعمال دال را حذف نموده
پازهر خوانده اند و معرب آن فادزهر است زهر خوانند اگر
مخالف طبیعت بود سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت و ماده
بود دوای غذائی و اگر بکیفیت و صورت بود دوای ذوالخاصیه
و اگر بماده و صورت بود غذائی ذوالخاصیه و اگر اثر آن بماده
و کیفیت و صورت بود آنرا غذای دوائی ذوالخاصیه گویند
و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل و
هر یک از این بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و هر یک از این
مجموع بحسن الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع
بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب سه در نه قسم دوم
در مشروب و در او دو بحث است بحث اول در
آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را
مبذرقی و مرققی باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج
در وی پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیز که
از او این فایده آید آبست و او را فواید دیگر است مثل

محافظت رطوبت اصلی و نضارت بشره و صفاء لون
و ترطیب و تبرید اعضا و تلطیف حرارت و منع عفونت
و آب غذا نمیشود و افراط در او موجب ضعف اعصاب و قوی
و شهوة شود و بهترین آب آب چشمه ایست که بر گل خالص
یا بر سنگ جاری بود و منبع او دور بود و از بلندی منحدر
شود و تیز رود و زود گرم و سرد شود و زود کدر و صافی گردد
و شمال یا صبا بدان وزد و آفتاب بدان تابد و هرچه در وی
بجوشانند زود مهرا شود و موجب ثقل معده نشود و یکبار که
بیاشامند تشنگی بنشانند و مجموع این صفات در آب نیل
موجود است و آب باران لطیف بود خصوص که در تابستان
از ابر راعد بارد اما از جهة کثرت رطوبت و لطافت زود
متعفن شود و اصلاح آن طبخ است و آب کاریز ثقیل
بود و آب چاه از آن اثقل بود و آب نزی و آجامی مضر
بود و آب معدنی اگر حدیدی بود تقویت احشا کند
و تشنی منع سیلان و نفث دم کند و نوشادری مطلق مجلی
بود و

بود و فضی و ذهبی تقویت معده و دل و احشا کند و بورقی
و ملحی هزال و قشف آرد و کبریتی تلیین طبع و تنقیه جلد
کند و آب گرم مفسد معده و غاسل او بود و قولنجی
و طبع نرم کند و آب سرد مقوی معده بود و منبه شهوت
و مسکن عطش بود و آب برف و یخ اعضای عصبانی
را مضر بود بحث دوم در شراب اگرچه کلام مجید
بر منع و تحریم آن نازل گشته است و مباشرت آن از جمله
کبایر است و اخبار و احادیث در خباثت آن وارد شده
اما چون طبیب در معالجات وقتها بدان محتاج میشود
خصوص که شرع نیز بشرطی مخصوص رخصت فرموده و اکثر
خلایق در آن شروع می نمایند و بدلیل منافع للناس
طالب منفعتش آمده و او را مضرت بسیار است بنابرین
مقدمه در انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رایحه و قوام
شروع میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتداء ظهور
مسکر در تا شش ماه حکم نو و اسم نو دارد و تا تمامی سال

متوسط گویند و بعد از سالی حکم کهنه دارد و شراب خوب غذا بسیار دهد و فربه کند و مناسب مزاج محرور و اوقات حاره باشد اما کهنه را زیان دارد و اسهال و نفخ ازو تولد و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و بلغمی مزاج را و امراض بارده را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین آن شراب احمر ناصع است پس یاقوتی و آنچه زرد بود حاد و کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آرد و ابیض نیکو غذا دهد و ترطیب کند و اسود بدترین انواع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی و مقطع بود و دیر گذرد و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حاد باشد و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویت معده و احشا کند و تنقیه آلات سینه را مفید بود و حامض درستی آرد و دماغ را مضر بود اما باعتبار رایحه شراب حاد طیب الرایحه تقویت و تشحیذ بیشتر کند و معده را تقویت کند و حاد حلو غیر طیب

مصدع باشد

بلغمی

مصدع باشد و عدیم الرایحه درستی آرد و منتن بخارات بد بود و موجب فساد باشد اما باعتبار قوام شراب غلیظ دیر گذرد و سده آرد و رقیق صافی از هر دو نوع که باشد نیک بود و سکر و خمار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما زبیبی جگر و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آرد و دوشابی گرم و تر و مسمن بود و عسلی حار و مقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آورد و وجع مفاصل را مفید باشد اما صداع و تب آرد و خرمائی مغلظ و مفسد اخلاط بود و ریاح و سودا ازان تولد کند اما تسمین بدن کند و آنچه از حبوب مثل ارزن و زرت والم سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و دران منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود اما اسکار کند اما منفعت شراب قرشی گوید که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نمیتواند بود که درو هست و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی اما منفعتی که نفسانیست سرور و نشاط و ازالت

افکار فاسده و ترغیب بشجاعت و سخاوت و منع وحشت و دفع سوء خلق و جودت ذهن و ذکاء و حفظ خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لونست و براقت و اشراق ان و انتعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و احالت بلغم با خون و کسر غایله سودا و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت او آنست که ازالت عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع مکونات است و تمیز انسان از دیگر حیوانات بدوست و قوی را ضعیف میکند و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوة طعام و جماع و ارخاء اعصاب و مفاصل و حدوث غفلت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت و شکل و ثقل حواس و غیر آن ازو تولد کند فصل دوم در احتباس و استفراغ بدانکه اعتدال در استفراغ و احتباس

موجب

وبهت

موجب حفظ صحت است و استفراغ مفرط موجب تبرید و تخفیف و ضعف و نحول بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات و امراض و سقوط شهوة طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغات معتاده جماع و حمام است و دران شروع میرود اما جماع فعلی است که بر صحت و قوت جمیع افعال و قوی موقوف است زیراکه مبداء آن قوه متخیله و باعثه شهوانیست و محرکه تمدید ان عضلات میکند و قوه حیوانی که ارسال حرارت روح و ریح بدان عضو میکند و قوت طبیعی که تولید ماده منی میکند و احالت ان و دفع آن میکند و انتشار خود مخصوص باین فعل است بنا برین باید که درین اعضا هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع افعال که بهریک متعلق است بر نهج طبیعی بی آفتی صادر شود که هر آفتی ازین موجب ضعف این قوت میشود و جماع چون بحسب اعتدال و احسن اوضاع و اشکال استعمال کنند

حمیات

بنا

موجب انتعاش حرارت غریزی وتفریح وتقویت اشتها
و دفع وساوس و امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع امتلاء
وثقل بدن وکلال حواس کند و ترک آن موجب حدوث
اضداد این ها شود و افراط در آن موجب ضعف قوی و ذبول
بدن و امراض بارده شود و اعضای عصبانی را مضر بود اما
حمام فصل طبعی آن تسخین است بواسطه هوا و ترطیب بواسطه
آب و استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب بیوت و
آنکه سه مرتبه وارد بیت اول مبرد و مرطب بود و بیت دوم
مسخن و مرطب بود و بیت سیوم مسخن و مجفف و استحمام و استعمال
حمام اگر باعتدال بود موجب نضج فضلات و دفع آن و
تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انعاش حرارت غریزی
و شهوة غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و
ترک آن موجب اضداد اینها بود و افراط در استحمام موجب
تحلیل رطوبات و ضعف قوی و عدم شهوة جماع و انصباب
مواد باعضاء ضعیف گردد و استحمام با آب سرد موجب تبرید
و ترطیب

و ترطیب و نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی
بود و مناسب جوانان محروری مزاج باشد والله اعلم بجمیع الامور

باب دوم در اسباب غیر ضروریه مشتمل بر دو فصل فصل
اول در اسباب ملحقه بسته ضروری و آن پنج است اسنان
و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی

اسنان از آنجمله است که تاثیر دارد در احوال بدن بیشتر است
چنانچه بعضی از اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشند و چون
انتقال کنند بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و بالعکس چنانچه
محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی
گردد و سرد مزاج بعکس این بود و درجات سن چهار است
اول سن نمو و آنرا سن حداثت گویند ابتدا اعان سن
طفولیت آنست و آن زمانیست که مولود را استعداد
حرکت نباشد و بعد از آن سن صبی و آن بعد از نهوض
بود و قبل از سخت شدن اعضا بعد از آن سن ترعرع و
و بعد از آن سن غلامیه و اترار اهق گویند و این وقت
[illegible]

بیست سال که سن شباب است
دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و این بعد
از انقضای سن نمو باشد تا قریب چهل سال
تا قریب چهل

تا قریب بلوغ باشد و بعد از آن انقضای سن نمو باشد تا قریب چهل
سال و حرارت در صبی و شباب برای جالینوس در کمیت
متساوی باشد اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد
و در شباب بسبب قلت رطوبت شدید و حاد بود چنانچه
هیزم تر و خشک را علی حده مشتعل گردانی در نار بین متساوی
و بین در یکی باشد سیم سن کهولت بود و آن از انقضاء سن وقوف
تا قریب بشصت سال بود و درین سن حرارت در نقصان
و یبوست در تزاید بود چهارم سن شیخوخت است و آن از
انقضای سن کهولت تا آخر عمر بود و درین سن یبوست
غالب شود و برودت بسبب رطوبات غریبه و این مجموع
که گفته شد بحسب اغلب باشد اما بجهت مواضع و بلدان
متفاوت گردد چنانچه گویند در حبشه و زنگبار سهان تا سی
سال و چهل سال منقضی میشود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت
و یبوست مایل بود و مزاج اناث برطوبت و برودت مایل
باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل واحد من الذکور
نیز

نیست باکل واحد من الاناث چنین بود اما صناعات
هر قسمی از آن موجب امری شود مثلا صناعتی که مباشر
مجاور آب باید بود چون قصارت و گازری و سقائی موجب
تبرید و ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش باید بود موجب
تسخین و تجفیف بود و افراط در آن بسبب کثرت تحلیل موجب
تبرید شود و صناعتی که مجاور رگل باشد موجب یبوست گردد
و مثل اکاری و طیانی اما عادات از آنجمله است که ترک
آن مغیر مزاج گردد و مراعات آن حافظ صحت و استقامت
مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه عادت بچیزی کرده
باشد که موجب مواد فاسده بود اگر خواهد بیکبار از آن دفعتاً باز
آید موجب ضرر و تغیر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آیند
و از این جهة گفته اند که العادة طبیعة خامسة اما واردات
خارجی مثل خادات و اطلیه و کمادات و مشمومات بود
که هم حافظ صحت و هم مغیر مزاج می باشد و تغیری که از مشمومات
حاصل میشود و از دیگران نمیشود و آنچه طیبه است بواسطه مناسبت

باروح و سرعت نفوذ مقوی و حافظ صحت بود و آنچه گرم بود
بالعکس و از آن جمله تفحی آفتاب است که موجب تحلیل رطوبات
و ازالهٔ مواد استسقا بود و ربو و صداع بارد را مفید افتد و همچنین
آبهای فایده در رمل گرم امراض رطوبی را نافع بود و استنقاع
در زیت تشنج و اعیا را مفید است و ریختن آب سرد بر روی موجب
انتعاش قوت و ازالت کرب و لهب میشود خاص که با
بود [illegible] چنانکه
اسباب حرارت حرکات نفسانی بود و هم حرکت ریاضت
و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه بحسب خارج و
تف سمام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون
مفرطین بود و استعمال مبردات داخلی و خارجی و فجأة و فنا
اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تکثیر و
و تقلیل غذا و اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت
اکل با وجود هضم و سکون و نوم و اجتناب محللات و مجففات
و اسباب یبوست استعمال محللات مفرط و مجففات بود
بحسب داخل

در اصل

بحسب داخل یا خارج و اسباب ملاست از داخل مثل
تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطب لزجه بود و از خا
رج مثل استعمال موم روغن و اطلیهٔ مملسه و هوای نرم و اسباب
خشونت ملاقات محللات و مجففات با افراط و قابضات
بود خارجی و داخلی و اسباب استفراغ قوت ماسکه و ضعف
دافعه و غلیظ و لزجت ماده بود و توجه طبیعت بطرفی دیگر
و اسباب فساد شکل قصور مصوره یا رداءت منی بود در اصل
خلقت یا رداءت هیئات انفصال از رحم یا رداءت
تقمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت خویش یا ضربه
سقط و مثل آن بود اسباب سده حدوث چیزی غلیظ
بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام منفذ یا انطباق مجری
بواسطهٔ ضاغطی یا یبس مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف
ماسکه باشد یا شدت حرکت دافعه یا استعمال ادویه مفتحه
یا مرخیه اسباب زیادتی مقدار عضو یا زیادتی عدد آن
کثرت ماده و شدت قوت جاذبه باشد اسباب نقصان مقدار

و عدد در اصل خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود
و بعد از خلقت بسببی از اسباب خارجی بود مثل قطع و تاکل
اسباب فساد وضع بمقاومت عضوی بعضوی تشنج یا
التحام بود و یا ولادی باشد و همچنان [illegible] عضوی از عضوی
تشنج یا استرخا یا قرحه بود یا ولادی باشد اسباب تفرق اتصال
از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا امتلای مدد
یا شدت دافعه بر مجرای طبیعی یا حرکتی عنیف یا انفجار
ورمی بود از خارج مثل قطع لیف و کشیدن بر ریسمان و سوختن
با آتش بود اسباب ورم امتلا از اخلاط یا از ماده ریحی
یا مائی بود و قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل یا اتساع مجا
ری یا وجعی شدید بود اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل
قیله که از رطوبت مرخیه پیدا شود یا امری خارجی بود مثل
ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک
منافی بود من حیث هو منافی سوء المزاج مختلف بود
یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد است اسباب
آن نیز

خلطی یا ریحی

مثل ضربه

آن نیز متعدد و مختلف است و اوجاع مشهوره پانزده است
اول حکاک است و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم خشن است
و سبب آن خلطی خشن بود سوم ناخس است و سبب آن ماده
تیز بود یا ریحی که ممدد غشا بود از جهت عرض چهارم ممدد است و سبب
آن خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب یا عضل از جهت طول بود پنجم
ضاغط است و سبب آن ماده یا ریحی بود که جای بر عضو
تنگ کند ششم مفتت است و سبب آن ماده بود که میان عضل
و غشای او حایل شود هفتم رخو است و سبب آن ماده
بود که ممدد لحم عضل باشد هشتم ثاقب است و سبب آن ماده
غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات اعضا واقع شود نهم مسلی
است و سبب او همان سبب ثاقب است و فرق میان او
و ثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود و چنان
محسوس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده مسلی در آن
موضع محتبس بود دهم خدری است و سبب آن خلطی
بارد بود یا انسداد منافذ روح نفسانی یازدهم ضربانی است و سبب آن
الشداد

ورمی حار بود در عضوی حساس ۳ اغشائی است و سبب آن
یا تعب بود و این را اعیای تعبی گویند یا خلطی محدد و این را اعیاء
تمددی گویند یا خلطی لاذع و این را اعیاء قروحی گویند یا سبب
ریحی باشد و این را اعیای ریحی گویند ۴ لاذع است و سبب آن
خلطی حار بود ۵ ثقیل است و سبب آن ماده بود در عضوی غیر
حساس که از غشائی متعلق بود یا غشای گرد او در آمده و
بواسطهٔ انجذاب غذا احساس ثقلی کند یا سبب ورمی بود
که در عضو حساس واقع شود و حس عضو را باطل کند همچو سرطان
نعوذ بالله اسباب سکون وجع قطع سبب موجع بود و به
محللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب نیز از مسکنات
وجع بود و بحقیقت مسکن وجع قطع سبب او است اسباب
تخمه و امتلا از دو بیرون نیست یا امری خارجی بود مثل
استعمال مرطبات یا توفر رطوبت عضلی یا موانع تحلیل
یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه
یا ضیق مجاری اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب
یا وارد

یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد قوت اگر وارد عضو
شود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق اتصال بود و اگر
وارد روح شود سوء المزاج بود و تحلل بکثرت استفراغ و اگر
وارد قوت شود کثرت صدور فعل از آن قوت بود و اگر
اعتبار اسباب بعیده کنند فساد هوا و یا لوکل و شرب
نیز از اسباب ضعف بود اسباب حرکات غیر طبیعی یا یبسی جبس
مضعف بود همچو رعشه یا یبس یا یبوستی متشنج همچو فواق یا
یا فضولی مودی بتبرید همچو نافض یا مودی بلذع همچو قشعریره
یا ریحی که طالب خروج بود همچو اختلاج مقالهٔ چهارم در
احوال و اعراض و علامات و این مقاله مشتمل بر دو
باب است باب اول در احوال و اعراض بدانکه احوال
بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالت است صحت و مرض
و حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن
افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود و مرض
هیئتی غیر طبیعی باشد که بواسطهٔ موجب آفت افعال بود

و حالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت بر و صادق باشد و نه حد
مرض زیرا که حالتیست که افعال مطلق سلیم نیست و مطلقا
غیر سلیم هم نیست چون حال شیخ و طفل و ناقه و سکران
یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند در وقتی واحد نسبت با شخصی
در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمع اند در شخصی اما در دو جنس
همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار
یا مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در تابستان یا
در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن شیخوخت طفولیت
مریض و بعکس این اما احوال بیش شیخ الرئیس صحت و مرض
است و میان ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه
در حدی که او گفته است خللی نیست اما عرض هیئتی غیر
طبیعی بود که بواسطهٔ مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض
باشد و باشد که عرض بنفس خود مرضی باشد همچو صداع که عرض
حمی بود و بنفس خود مرضی باشد که عرض سبب مرض شود همچو
وجع قولنج که سبب غشی میشود و شاید که چیزی هم سبب و هم
عرض

عرض و هم مرض باشد چون حمی که عرض ذات الجنب باشد و چون
مستحکم شود بنفسه مرضی باشد و سبب انصداع عرق میشود و سعال مهر
و بواسطهٔ اقتضای حرکت عنیف و سل که عرض قرحهٔ ریه است و سبب
ضعف معده میشود و به نفس خود مرضی باشد و بدانکه مرض
یا مفرد باشد یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس اول امراض سوء
المزاج باشد و آن هشت قسم است که خارج بود از اعتدال و آن
سوء المزاج ساذج و مادی بود جنس دوم امراض ترکیب
و آن چهار قسم است امراض خلقت و مقدار و عدد و
وضع اما امراض خلقت چهار است اول مرض شکل و آن
آنست که شکل عضو از مجرای طبیعی متغیر شود کیفیتی که
مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم
امراض مجاری با آنکه فراخ شود مثل اتساع عنبیه مجوفه
یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفس است
یا منسد گردد مثل انسداد عروق کبد و غیره سوم امراض
تجاویف با آنکه بزرگ شود همچو کیس انثیین یا کوچک

کرد همچو صغر معده یا خالی شود همچو تهیا و یف قلب در قرح مهلک
یا مختلی و ممتد شود همچو قرح و سکته چهارم امراض صفایح است
همچو ملاست معده و خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار در زیادتی
عضوی خاص بود همچو عظم لسان و زیادتی عام بود همچو
سمن مفرط و نقصان خاص بود همچو ضمور لسان و نقصان
عام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد زیادتی عدد طبیعی بود
همچو اصبع زایده یا غیر طبیعی همچون سلع یا نقصان بود همچون قطع
اصبع یا نقصان آن در اول خلقت اما مرض وضع همچو زوال
عضوی بود از موضع خود بخلع و بغیر خلع جنس سیوم از
امراض مفرده تفرق اتصال است و اسم این مرض بسبب موضع
مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج
گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر متقادم نشده باشد
و قرحه گویند چون متقادم شود و اگر در عظم واقع شده باشد
کسر گویند اگر بعرض بود و صدع گویند اگر بطول بود و تفرق
در غضروف اگر بعرض بود فسخ گویند و اگر بطول بود شقّ
و در عصب

و در عصب شدق و شدخ گویند و در عروق تبرد و بثق اما
مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچو سل
مثلا که از حمی دق و قرحه ریه مرکب است و تسمیه بعضی امراض
یا بحسب مشابهت بود همچو داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب محل بود
همچو ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض بود همچو صرع و بدانکه
مرض اصلی باشد و بشرکت باشد اگر اولا حادث شود اصلی بود و آنچه
بسکون اول ساکن گردد بشرکت بود و این که بشرکت باشد
یا بواسطه مجاورت بود یا بواسطه آنکه از عضو مأوف طریقی بود
بود یا آنکه میان دو عضو خادم و مخدوم بود چون عصب و دماغ یا
مبداء فعل او بود چون حجاب و ریه یا محاذی عضو مأوف
بود چون دماغ معده را یا منصب مواد عضو بود چون بغل
قلب را و پس گوش دماغ را و اربیه کبد را و بدانکه اوقات
و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی میشود چهار است ابتدا
و تزاید و انتها و انحطاط ابتداء مرض را زمان ابتدا گویند
و مادام که در تزاید بود زمان تزید و چون واقف باشد نه

زاید شود و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان پذیرد زمان
انحطاط والله اعلم باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه
و شش فصل اما مقدمه بدانکه علامت آنست که بدان استدلال
کنند باحوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود و این علامات
و امارات یا دلالت بر نفس مرض کند همچو سرعت و اختلاف
نبض که دلالت بر حمی خمس یا غب کند یا دلالت بر محل
مرض کند همچو نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت
بر سبب مرض کند همچو علامات امتلا یا علامات ملازم مرض
بود چون تب حاره ضیق النفس و وجع ناخس در برسام
یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون و ملمس یا دلیل امراض
باطنی بود و این نوع مشکل تر است و موقوف بر معرفت تشریح
و استدلال در آن بچند چیز کنند ۱ افعال اگر نه بر مجاری طبیعی
بود دلیل آفتی بود در مبداء افعال که قوتیست و آفت قوی
دلیل آفت آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال حسی
و ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب
و دلالت

و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعا ۲ موضع مرض
چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود و طرف ایسر
که دلیل ورم طحال بود ۳ شکل مرض همچو دلالت ورم هلالی
شکل بر آنکه ورم محدب کبد است ۴ استفراغ همچو بول و براز
که در باب خود یاد کرده آید چون استدلال بانواع است در شش
فصل یاد کرده میشود ان شاء الله تعالی فصل اول در علامات
مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است ۱ ملمس
اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن بکیفیتی دلیل
آن کیفیت باشد ۲ سمنت سمن و فربهی دلیل حرارت
و رطوبت بود و از شحمی دلیل حرارت و یبوست ۳ لون
بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت و سمرت دلیل حرارت
و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا ۴ موی اما
کثرت موی و جعودت آن دلالت بر حرارت مزاج کند
و شقرت و حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر
برودت ۵ هیأت اعضا سعت عروق و سینه

از کیفیات اربعه

عظم عظم و تمامی خلقت دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل بر
برودت ۶ کیفیت انفعالات است سرعت انفعال
از کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبهٔ آن کیفیت بود ۷ افعال
طبیعت از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش باشد
و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد ۸ نوم
و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت و قلت آن دلیل حرارت بود
و کثرت بیداری دلیل یبوست ۹ افعال نفسانیست طیش
و جرات و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعا
لات دلیل حرارت بود و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار
و بطوء انفعالات دلیل برودت و کثرت آن دلالت
بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست فصل دوم در علامات
امتلا امتلا زیادتی کمیت اخلاط ردیه یا اخلاط صالحه بود
و علامت امتلا مجملاً ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و
انتفاخ عروق و امتلاء نبض و انصباغ و غلظ قاروره
و کلال بصر بود اما مفصلاً علامت غلبهٔ دم ثقل سر و تمطی و
تثاوب

تثاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس و کلالت
ذهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از
مواضع سهل مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ
بود و علامت غلبهٔ بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت
اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و جشاء
ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما
و چیزهای سفید بود و علامات غلبهٔ صفرا صفرت لون و چشم
و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی
و ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعلهٔ
آتش و چیزهای زرد بود و علامات غلبهٔ سودا سواد و تیرگی
و خشکی بدن و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب و کثرت
افکار فاسده و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی و
چیزهای سیاه بود فصل سوم در نبض و آن حرکتی است
از اوعیهٔ روح که عبارت از قلب و شرائین باشد
و هر نبض مرکب است از انبساطی و سکونی و انقباضی و

سکونی و قبض و بسط از جهت جذب نسیم و دفع دخان است
و اجناس نبض ده است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط
و اقسام بسط آن نه است ۱ طویل است و او آنست که اجزای
او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت ترویح
بود و کثافت لحم و صلابت جلد ۲ قصیر و او در مقابل طویل بود
۳ معتدل در قصر و طول بود ۴ عریض و او آنست که اکثر اجزاء
او در عرض محسوس شود و سبب آن خلو عروق و رطوبت آلت
بود ۵ ضیق است و او در مقابل عریض بود ۶ معتدل در عرض
و ضیق ۷ شاهق است و او آنست که اجزای او در عمق
محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و مطاوعت آلت
بود ۸ منخفض است و او در مقابل شاهق باشد ۹ معتدل
در شهوق و انخفاض و از ازدواج این نه جنس هفت قسم
حاصل شود اما آنچه مشهور است و اسمی دارد شش است ۱ عظیم است
و آن نبضی طویل عریض عمیق بود ۲ صغیر است و او در
مقابل عظیم باشد ۳ معتدل در عظم و صغر باشد ۴ غلیظ است
و او آنست

و او آنست که در عرض و شهوق زاید بود ۵ دقیق است
و او در مقابل غلیظ باشد ۶ معتدل در غلظ و رقت بود
جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسم است
۱ سریع و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود
و سبب آن شدت حاجت باشد ۲ بطی است و او در مقابل
سریع بود ۳ معتدل در سرعت و بطو جنس سوم ماخوذ
است از زمان سکون و آن سه قسم است ۱ متواتر است
و او آنست که زمان سکون او کوتاه باشد و سبب آن شدت
حاجت و ضعف قوت بود ۲ متفاوت و او در مقابل
متواتر است ۳ معتدل در تواتر و تفاوت جنس چهارم
ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسم است ۱ صلب بود و
او آنست که انگشت با عتادی تمام حرکت انبساط او
فرو نشاند و سبب آن یبوست جرم رگ باشد ۲ لین و او
در مقابل صلب است ۳ معتدل در صلابت و لین جنس پنجم
ماخوذ است از لمس آلت و آن سه قسم است ۱ حار و سبب آن

اسباب سخنه بود ۲ بارد است و او در مقابل حار بود ۳
معتدل در حرارت و برودت جنس سیم ماخوذ است از امتلا
و خلو و آن سه قسمت ۱ ممتلی و آن چنان باشد که در اندرون
عروق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن
امتلا بود ۲ خالی و او در مقابل ممتلی ۳ معتدل در خلو و امتلا
جنس چهارم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است ۱ قوی
و او آنست که در انبساط سخت بر انگشت کوبد و سبب آن
قوت مزاج بود از غذا و شراب ۲ قرع معتدل ۳ ضعیف و او
در مقابل قوی بود ۳ معتدل در قوت و ضعف جنس پنجم
ماخوذ است از استوا و اختلاف و آن دو قسم است ۱ مستوی
و او عبارت از آن باشد که در جمیع جانبها یعنی قرعات
مساوی بود ۲ مختلف و او در مقابل مستوی بود و این
مختلف بر دو قسم است منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست
که اختلاف او را انتظامی باشد یعنی در چند دور که کند بر آن یک
اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را
هیچ نظامی

هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی ظاهر شود
جنس ششم ماخوذ است از حال وزن و آن یا جید الوزن
باشد یا ردی الوزن جید الوزن آنست که بر مجرای طبعی
بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض
بود و ردی الوزن سه قسم است ۱ متغیر الوزن و آن نبضی
باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض باشد تجاوز کرده
باشد چنانچه وزن نبض صبی مثلاً همچو وزن نبض شباب
بود ۲ متباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق
سن صاحبش باشد قاصر بود چنانکه وزن نبض شباب
مثلاً همچو نبض صبی باشد ۳ خارج الوزن و آن نبضی بود که
وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نبض نباشد
و بباید دانست که در حرکات نبض طبعی موسیقاری
موجود است زیرا که همچنانکه تالیف نغمات با دوار ایقاع
و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل میگردد تمام میشود
نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعی است

اگر این نسبت متفق بود چنانچه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد
آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که آنرا نامی
نهاده اند و مشهور است ۱ غزالی است و آن نبضی بود که مختلف
بود در سرعت و بطو چنانچه اولاً بطیء باشد ثانیاً بسرعت مایل
شود و بتدریج هر بار سریع تر شود و شبیه بحرکت غزال ۲ موجی
و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا
و بطریق موج آب محسوس شود ۳ دودی و آن نبضی بود همچو
موجی اما او را عرض امتلا نباشد و ضعیف تر بود ۴ نملی و او
ضعیف تر از دودی بود ۵ منشاری و آن نبضی بود که مختلف
باشد در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق و انخفاض و کان
که بعضی اجزاء او شاهق بود و بعضی منخفض ۶ ذنب الفار
و آن آنست که نبض متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر
میشود و باز بدرجه اول عود کند و بدین وتیره و ضعیف شود
۷ مسلی و او همچو ذنب الفار است الا آنکه عود او بدرجه اول
بتدریج بود چنانچه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار دفعتاً
عود

عود کند ۸ ذوالفتره و او آنست که در زمانی که توقع حرکت
بود ساکن گردد ۹ واقع در وسط و او آنست که در زمانی که
توقع سکون باشد متحرک گردد ۱۰ مرتعش و او آنست که حرکت
او رعشه بود ۱۱ الملتوی و او آنست که همچو ریسمان پیچیده محسوس
شود ۱۲ مطرقی و ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که
دو قرع کند چنانچه حرکت انقباض او محسوس شود شبیه بحرکت
مطرقه ۱۳ مرتعد و او آنست که حرکتی مانند حرکت رعده محسوس
شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند والله اعلم
فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس و فصول و امزجه
اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از
نبض اناث اما نبض جبالی عظیم و سریع و متواتر بود اما
نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مایل بود و نبض شبان
مایل بعظم و قوة بود و وزن لایق بهر دو و آنست که در صبیان
زمان انقباض و انبساط مساوی باشد و در شباب زمان
انقباض از انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول بصغر و بطو

مایل بود ووزن لایق بایشان آنست که زمان انقباض از
انبساط کمتر بود باندکی ونبض مشایخ صغیر وبطی ومتفاوت
بود ووزن لایق بدیشان آنست که زمان انبساط بیشتر
از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل
بود ودر صیف سریع ومتواتر ودر خریف مختلف وضعیف
ودر شتا بطی ومتفاوت ونبض باعتبار بلدان مناسب فصول
بود اما باعتبار نوم ویقظه در ابتداء خواب نبض صغیر ومتفاوت
بود ودر بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع وعظیم بود واگر
فجاءة نا بسبی خارجی بیدار شود نبض سریع ومتواتر ومختلف
بود وباشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب
رسد نبض قوی وعظیم وسریع ومتواتر بود واگر بحد تعب رسد
نبض در عظم وقوت ناقص شود ودر سرعت وتواتر زاید گردد
واگر بافراط بود نبض دودی ونملی شود وباعتبار استحمام اگر
استحمام باب گرم بود وباعتدال گراید وبه تحلیل رسد نبض سریع وقوی
بود واگر به تحلیل رسد صغیر ومتفاوت بود واگر تحلیل بافراط
بود

گفتار در نبض

بود وسریع ومتواتر بود واستحمام باب سرد نبض در قوت
زاید کند ودر سرعت وتواتر ناقص واگر بافراط بود ضعیف
وبطی وصغیر ومتفاوت گردد اما باعتبار عوارض نفسانی
در حالت غضب نبض عظیم وسریع ومتواتر شود ودر خوف
وخجالت عظیم وبطی ومتفاوت بود ودر سرور وغم صغیر
وبطی وضعیف ومتفاوت بود ودر فزع سریع ومرتعش
وغیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتداء وجع نبض
عظیم وسریع باشد واگر متمادی شود صغیر ومتفاوت شود
پس دودی ونملی گردد اما نبض در ورم اگر ورم حار بود
نبض منشاری وصلب ومرتعد بود ودر انتها در سرعت
وتواتر افزاید ودر ورم بارد نبض بطی ومتفاوت بود ود
در ورم لین موجی ودر ورم صلب منشاری بود والله اعلم
بجمیع الامور فصل دویم در قاروره واورا تفسره گویند و
استدلال بدان باعتبار هفت جنس بود جنس اول لون
است وطبقات آن پنج باشد اول صفرة ومراتب آن شش است

متواتر

تفسره نیز

۱ تبنی واو دلالت بر قصور نضج کند ۲ اترجی ترنجی واو دلیل
حسن حال نضج باشد ۳ اشقر واو دلیل حرارت بود ۴ نارنجی
واو دلالت بر شدت حرارت کند ۵ ناری واو زاید از
نارنجی بود ۶ زعفرانی واو حرارت مفرط باشد جنس دوم
حمرت مراتب آن چهار باشد ۱ اصهب واو دلیل غلبه دم ۲ وردی
وحمرة او زاید از اصهب بود ۳ احمر قانی ۴ احمر اقتم واو در
حمرة بکمال بود ومجموع دلیل غلبه خون باشد سیوم خضرة است
ومراتب او پنج است ۱ فستقی وآن دلیل برودت بود
۲ اسمانجونی وآن دلیل برودتی سخت یا شرب زهر باشد
۳ نیلجی وآن دلیل برودت بافراط بود واین هر دو در صبیان
ومشایخ دلیل تشنج فالج بود ۴ کراثی وآن دلیل احتراق
اخلاط بود ۵ زنجاری وآن دلالت کند بر احتراق شدید
ودلیل هلاک بود چهارم سواد است ومراتب او چهار است
۱ اسودی که ماخوذ باشد از زعفرانی یعنی زعفرانی باشد که بسیاهی زند و دلیل غلبه خون و احتراق زند واو دلالت کند بر یرقان وتکاثف صفرا ۲ اسودی که

کراث نوعی از تره

از احمر

از احمر اقتم بسیاهی زند ودلیل غلبه خون واحتراق آن باشد
۳ اسودی که از خضرت حاصل شده باشد وآن دلیل سوداء صرف
باشد ۴ اسودی که از بیاض ماخوذ باشد وآن دلالت بر احتراق
بلغم کند وبول اسود فی الجمله دلیل حرقت سواد یا موت غریزی
بود وبغایت بد باشد خصوص در مشایخ ونساء وابتداء
حمیات اما اگر از تناول چیزی سیاه مثل آبکامه وآتش مویز
بود ازآن اعتباری نباشد پنجم بیاض است وآن دو قسم است
۱ رقیق شفاف است وآن دلیل برودت بود ونومید
از نضج ۲ ابیض حقیقی وآن اضافی است اگر مخاطی بود
دلیل غلبه بلغم باشد واگر بان وسومتی باشد یا چو شیر بود دلیل
ذوبان باشد واین در احرق باشد وفقاعی بامده دلیل
قروح آلات بول باشد وفقاعی بی مده دلیل صحت با مواد
خام بود ورصاصی لجامی رسوب بغایت بد باشد واگر مشابه
منی بود دلیل بحران امراض بلغمی باشد وآنچه مشابه ماست
وشیر بود در امراض حاده دلیل هلاک باشد واز الوان بول

مخاطی یعنی آب بینی

یکی آنست که مثل بغسالهٔ لحم باشد و آن دلیل ضعف جگر یا غلبهٔ دم باشد و دیگر آنست که مشابه لون زیت باشد و او دلیل بد باشد خصوص که منتن بود جنس دوم از دلایل قوام بول باشد و آن سه قسم است ۱ رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آلات بول ۲ غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات عادة بد باشد ۳ معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال باشد جنس سیوم رایحهٔ بول است و آن شش قسم باشد ۱ عدیم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان حرارت غریزی ۲ منتن و آن دلیل قروح مجاری بول بود یا اخلاط عفنه ۳ حامض الرایحه و آن در مرض حاد دلیل موت حرارت غریزی بود یا دلالت کند بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد ۴ حلو الرایحه و آن دلیل غلبهٔ دم باشد ۵ حریف الرایحه و آن دلیل فساد صفرا بود ۶ نسیم الرایحه و آن زهومتناک بود و آن

دلیل ناد

دلیل فساد رطوبات بود جنس چهارم زبد قاروره است و مادهٔ زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در جوهر بول باشد و سواد و تفرق زبد دلیل یرقان بود و کبر آن از وجهت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که می آید نسبت با مشروب دلیل مقدمهٔ استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد که می آید دلیل استفراغ رطوبات زایده بود یا ذوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت است و آن غیر رقت است و غلظ بود و بول کدر دلالت کند بر اشتغال طبیعت به نضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت کند بر عدم نضج جنس هفتم رسوب است و رسوب جوهری باشد که از مایه غلیظ‌تر بود و از و متمیز شود خواه که مترسب شود و خواه که معلق بایستد و استدلال بدو از چند وجه کنند اول از جوهر آن و آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد و متصل الاجزا و متخلخل و بی منتن و راسب بود و چون تحریک کنند زود منبسط

رایحه کریه

شود و متفرق گردد و زود در اسب نشود و دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی را اسمی است اول خراطی و آن همچو صفایح بود و کبار باشد و صغار باشد اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر ثابت بود دلیل قراضیده شدن اعضای بول بود و اگر کبد بود یا شبیه بفلوس ماهی بد بود و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه یا ذوبان بود اما صغار اگر سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان اعضا بود و اگر سرخ بود از آن اگر سنی گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محترق بود ۲ نخالی و شیشی و سویقی نیز گویند و از نخالی خردتر بود اگر سفید باشد دلیل ذوبان و جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه بود دلیل احتراق خون باشد ۳ لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب کرسنی بود ۴ دسمی و آن همچو چربی باشد و دلالت کند بر ذوبان شحم یا سمین ۵ مدی و آن دلیل انفجار ورم بود یا قرحه ۶ مخاطی و آن خلط خام بود ۷ شعری و آن همچو تارهای موی باشد و آن از اخلاط خام در انعقاد رطوبت و حرارت غریبه باشد

۸ ...

در شبیه بقطعهای خمیر و آن از ضعف معده یا امعا بود یا از تناول لبنیات ۹ رملی و آن دلیل حصاة و رمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه ۱۰ رمادی و آن خاکستر همچو نماید و دلیل بود بر احتراق بلغم یا مده که بطول لبث منعقد شده باشد ۱۱ علقی و شبیه بخون بسته باشد اگر با مایه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال از مکان رسوب و آن سه قسم است ۱ غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده دلالت کند بر قلت نضج و کثرت ریح ۲ معلق و او آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج باشد ۳ راسب و آن اگر طبیعی بود نیک باشد و اگر غیر طبیعی بود بد بود زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سیوم استدلال از وضع رسوب بود بواسطه و استوا در رسوب محمود دلیل نیک بود و در رسوب مذموم بعکس این و تشتت و پراکندگی آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئات رسوب شدت ملاصقت و ممازجت آن با بول

مخالط

دلالت بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر منیز بود و منضج
نباشد دلالت کند که از مثانه و مایلی اوست ۵ استدلال
از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد دلیل هضم نیک باشد
اگر دیر بود بعکس این باشد و بباید دانست که بول زنان سفیدتر
و غلیظ‌تر از بول مردان بود و بول زنان آبستن صافی بود و
در وسط آن چیزی ما بچو پنبه منقوش ظاهر بود و بول ایشان
در ابتداء حمل مایل برقت بود و در انتها مایل بحمرت بود و بول
نفساء مایل بسواد باشد و بول صبیان سفید و غلیظ و بول شبان
مایل بناری و معتدل القوام بود و بول کهول به بیاض مایل
بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد فصل ششم در براز و
استدلال بدان از چند وجه کنند ۱ از کمیت آن اگر زاید بود
از فضلهٔ طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر
کمتر از آن باشد سبب ضعف دافعه بود یا احتباس که در معا قو
لون یا امعاء حادث شده ۲ از قوام آن اگر رقیق بود و لزج
دلالت بر اخلاط لزجه کند و در تب حاد دلیل ذوبان باشد

واگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف ماساریقا
یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت
نیامیخته باشد از تحلل و حرارت یا یبس اغذیه یا طول
مکث بود و اگر برطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات
و قلت مرار بود ۳ استدلال از لون او بدانکه لون براز
طبیعی آنست که ناری بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا
کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن از
سده مجاری مراره باشد و بیم یرقان باشد و اگر بوی ریم از آن
آید دلیل انفجار قرحه بود و خضرت آن از مرار زنجاری و کراثی
ناشد و باقی دیگر الوان براز همچو الوان بول بود ۴ استدلال
از هیأت آن بود هیأت طبیعی او آنست که چیلی بود
پس اگر منفتح بود همچو زبل گاو دلیل کثرت ریح بود ۵ استدلال
از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج
سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تأخیر
کند و بطی الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا برد امعا

یا تناول قابضی بود ۶ استدلال از رایحه آن اگر منتن آن
زاید باشد از آنچه معتاد است از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا
بود و باقی همچو اعتبار روایح بول باشد ۷ استدلال از زبد آن کنند
و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند و براز طبیعی آنست
که متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظ و از قراقر
خالی بود و منتن و عدیم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر
لاذع فصل هفتم در بحران بدانکه بحران عبارتست از تغیری
عظیم که دفعتاً واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه
کرده‌اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن یاغی و بدن را
بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز
سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و برو
غالب آید و از مملکت براند آن را بحران تام جید گویند و این
بحران موجب صحت شود بزودی و اگر سلطان غالب شود
لیکن نه چنانکه دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقا
ومتی دیگر آن را بحران ناقص جید خوانند و دلیل طول مرض باشد
واگر دشمن

واگر دشمن غالب شود نعوذ بالله و سلطان را هلاک کند و مملکت
بدست فرا گیرد آن را بحران تام ردی گویند بغایت بد باشد
و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت
کند تا مملکت را مسخر کند آن را بحران ناقص ردی گویند و
بدانکه انتهاء مرض یا بحران باشد یا تحلیل ماده بتدریج
بی وقوع بحران یا بانتقال ماده از عضوی بعضوی و این
را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند
انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس برئیس نقل کند ردی
گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج تام در روز باحو
ری واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در
عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم
بعکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف که
از طرفین بتهیهٔ اسباب جدال [illegible] مشغول باشند
و امور هایله مثل صیاح و عجاج و خوف و گریز می باشد در روز
بحران نیز امور هایله مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع

عرق

میشود و بحرانی که بدفع ماده باشد یا بقی یا باسهال یا رعاف
یا ادرار یا عرق و دفع ماده کنند و هر یکی را ازین علامتی باشد
که دلالت کنند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده خواهد کرد اما
علامات قی ضیق النفس و غشیان و تلخی دهن و اختلاج
لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامات
اسهال ثقل بطن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و
علامات رعاف سرخی چشم و طنین گوش و اشتعال سر و سرخی روی
و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت
بول و علامات عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ
بشره بود و بحرانی که با ادرار و عرق واقع شود ماده رقیقه
دفع کند ازین جهت بحرانی که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود
و هر بحران که در ابتداء مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت
تزید ناقص بود و در انتها تام باشد و در انحطاط بحران نباشد
و در روزهای باحوری طریقه آنست که مریض را بهیچ نوع   بحران ۵
تحریک نکنند و در روزهای بحران که ایام باحوری میگویند اول
اول آن

اول آن چهارم مرض است و چنانکه در امراض حاده
تقدم کند و در سیوم واقع شود و بحران جید در روز چهارم
منذر باشد ببحران هفتم و روی منذر باشد ببحران ششم
و اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران
واقع شود نیک باشد و روز هفتم روز بحران است و درین
روز بحران جید قوی واقع شود و روز نهم منذر است
بحران در یازدهم و اگر در روز دهم بحران واقع شود بد باشد و در
هشتم نادر بحران واقع شود و اگر بشود بد باشد روز یاز
دهم روز بحرانست و منذر است ببحران در چهاردهم و دوا
زدهم بحران بد باشد و در سیزدهم هم چو روز ششم بود و روز چهار
دهم روز بحرانست و درین روز بحران قوی و جید و سلامت
بود و بحران در پانزدهم بد باشد روز هفدهم روز بحران است
و منذر است ببحران بیستم و اگر در هژدهم و نوزدهم
نادر بحران واقع شود بد باشد و روز بیستم و بیست و یکم روز
بحرانست اما بیستم قوی باشد و روز بیست و چهارم روز

بحران است و در آن روز بحران قوی واقع شود و روز
بیست و هفتم روز بحرانست و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم
و هر بحران که بعد ازین واقع شود از اقوی نباشد و روز
سی و هفتم روز بحرانست و بعد از آن روز چهلم و بقول بقراط
بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم
وصدم و صد و بیستم نیز واقع شود **فصل ششم در علامات**
ردیه و محموده در امراض بدانکه علامات محموده در
امراض ثبات قوه و سحنه و اشتها و سلامت عقل و ذهن
و خلق و انتفاع بمعالجات بود و در حمیات ظهور بثراه
بر لب و بینی بحران جید در روز بحران و خواب شب اول
روز خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع
علامات نیک باشد و علامات ردیه خلاف این بود
و چشم در گو افتادن و کشاده ماندن دهن و تنفس پیاپی
و حدت سر بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و
و دایما نظر بر یک جای داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن
و پیچیده لب

و پیچیده شدن لب و بر پشت باز افتادن و روی از مردم
گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی
چیزی طلبد و سکوت بسیار یا بسیار گفتن کم گوی و اضطراب
در روز بحران در غیر روزهای بحران و هر لحظه برجستن و
نشستن و از حرکت ترسیدن و یرقان پیش از هفتم
و رعاف مفرط و ظهور خفقه و عطسه در اول مرض اهم
علامات بد بود و در حمیات حاده برهم سودن دندان
و برودت اطراف با حرارت و سبات و ضعف نبض
و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و بثور
عدسی سیاه یا بنفسجی بنفشی و رعاف سیاه و اندک
اندک   و بول سفید و بول سیاه مجموع علامات بد است و نتن بینی
و حدوث خناق در غیر ایام بحران و طلب جای تاریک
و سواد و خضرت و تیرگی لون و هذیان گفتن با سکون
و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیدن پوست پیشانی
و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق ابیض در سرسام

واختلاط عقل وبرودت ظاهر با حرقت باطن وکشاده
ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود وبسیار بود که نزد مرگ مرض
ووجع ساکن شود وبغلطانی بسببی ظاهر وآن جهة آن باشد
که طبیعت از حواة نومید گردد وترک تعرف کند وآن نیز دلیل
مرگ باشد وعلامات نکس ساکن شدن تب بود بی وقوع
بحران وضعف وعدم اشتها وغثیان وغشیان وخبث نفس
وفساد هضم وخواب بسیار وتهیج روی وپشت چشم وصبغ
بول وعلامات طول مرض استمرار اعراض وکثرت اختلاج و
احتلام در ابتداء مرض باشد والله اعلم خاتمه فی الانذار
بالحوادث والانتقال من علة الی اخری اما انذار بالحوادث
چنان باشد که کسی را که تغیری حادث شود در عادات
طبعی مثل شهوة طعام وجماع وبول وبراز وعرق یا در
عادات غیر طبعی مثل قی ورعاف وسیلان دم بواسیر و
طمث منذر بمرض باشد وخفقان دایم منذر باشد بمرگ
مفاجاة وکابوس ودوار بصرع وسکتة واختلاج بسیار

بتشنج وخدر شدن اعضا بفالج واختلاج وجع بالقوة وثقل
وکلال بدن با کثرت عرق منذر باشد بسکتة وفالج وحمرة
روی وچشم وسیلان دمع ونفرت از روشنی منذر باشد
برسام وحزن بی سبب وکثرت فکرهاء بد منذر باشد بمالیخو
لیا وسرخی روی با کمودت وغلظ منذر باشد بجذام و
تهیج روی وچشم باستسقا ودوام صداع وشقیقه نزول آب
در چشم وانتشار وثقل وتمدد در طرف راست منذر باشد بعلل
کبد وثقل کمرگاه وخاصره بعلل کلیه وسقوط اشتها وقی ونفخ
ووجع اطراف بقولنج وحکه مقعده که نه بسبب کرمها
خرد باشد منذر بود به بواسیر وحدوث قوباء بسیار منذر
باشد ببرص وبهق ابیض منذر بود به برص وسیلان
طمث در زنان حامل باسقاط وسخت شدن وبرآمدن ساق
بدوالی وداء الفیل وکثرت زکام ونزله بذات الریه وسل
وعرق وبول منتن بحمیات عفنه وحرقت بول بقروح
مثانه واما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان باشد که اگر در

در حمیات حاده حجم حادث شود وبعد از آن اسهال صفراوی
دست دهد حجم زایل گردد واسهال صفراوی نیز بحجم زایل شود
واستسقا باسهال بلغمی ومائی وتشنج در طب یکی وجنون بواسیر
وسعال بورم خصیتین وخواق امتلائی بعطاس زایل
گردد وهمچنین داء الثعلب ودرد کرده ودیگر اعضا بدوالی
وداء الفیل زایل گردد والله اعلم قسم دوم در طب عملی
مشتمل بر پنج مقالت مقالة اول در حفظ صحت وعلاج
کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت واین
باب مشتمل بر ده فصل فصل اول در تدبیر حبالی و حبا
حبلی مولود بود بدانکه هرگاه که علامات آبستنی ظاهر شود
باید که از فصد وحجامت وقی واسهال وفزع واصوات هایله
وریاضت وتعب وبوی ها نیز احتراز کند تا چهار ماه
بگذرد وبعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود
ومضر نباشد وچون بماه هفتم رسد همان احترازات مرعی
دارد وسکنجبین وکلنگبین تلطیف غذا واسقاط شهوت
گل خوردن

گل خوردن کنند اما مولود باید که در خانه که معتدل بود بزاید
وچون جدا شود ناف او بالای چهار انگشت قطع کنند وخرقه
بروغن بیالایند وبران نهند ومولود را با آب ونمک بشویند
چنانکه آب در دهان وبینی او نرسد واگر بآن آب سماق وشادنه وقسط
وحلبه باشد بهتر بود وبعد از آن با آب فاتر عذب بشویند
وانگشتی عسل در دهان او نهند ودر قماط پیچیدن هر عضوی
را بجای خود بندند وبرفق ببندند ودر خانه تاریک
پرورش دهند وهر روز برفق او را تحریک کنند وهر چند
روز با آب فاتر بشویند اما رضاع شیر مادر بطفل مناسب
تر می افتد اگر مادر صحیح المزاج باشد ولیکن تا چهل روز
بگذرد شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد واگر خواهند که
دایه بگیرند اختیار مرضعه کنند خوش شکل ونیکو خلق که بقوة
بود وسال او میان بیست وپنج وسی وپنج بود ومعتدل
مزاج وبزرگ پستان وبسیار شیر بود وشیر او معتدل القوام
بود وشیر پسر بهتر از شیر دختر است وچنانچه گفته شد چهل روز

از وضع حمل او گذشته باشد و غذای لطیف معتدل تناول
کند و در بامداد پستان را اندکی بدوشد پس در دهن طفل
نهد و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نماید و مجامعت
نکند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کند مثل سکنجبین ساده
بزوری و سعتر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر
شیر رقیق بود اغذیهٔ غلیظ مثل هریسه و ترید تناول کند
و اگر شیر بسیار بود چنانچه مودی بفساد شود تقلیل
غذا کند و تضمید پستان بزیره و عدس و سرکه و اگر امری
خارجی عارض شود شیر بطفل ندهد تا آنزمان که عارض زایل
شود و مدت رضاع دو سال است چون نزدیک فطام
باشد آب بدهند و بتدریج معتاد بطعام گردانند و شیر
برنج و نان در شیر و عسل آغشته میدهند و چون اثر برآمدن
ثنایاء او ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثهٔ او بمالند
و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند
و اگر انگشت بسیار خاید دهن او را بالعسل و نمک بشویند
و قطعهٔ

و قطعهٔ بیخ مهک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن
بن زبان او را می مالند و در امراضی که او را عارض شود — دندان و
معالجهٔ طفل و مرضعه هر دو باید کردن و مرضی که اطفال را
بسیار واقع شود ذکر میکند اما در استطلاق شکم او را زیره
و انیسون و ورق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از
آن منافع شود و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت بدهند و شونیز سیاه دانه
مفید بود و اگر متادی شود دانگی پنیر مایهٔ بزغاله با آب سرد
بدهند و در احتباس شیافی از عسل و فودنه و سرگین موش — و شیر از عقب بدهند
استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در سوء تنفس
بن گوش بروغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بقیا
شاید و در زکام سر طفل را گرم دارند اندکی عسل بدهند و
سعی کنند تا قی کند یا آنکه با انگشت و پر مرغ چرب کرده
بگلوی او فرو برند چنانچه اذیتی بدو نرسد و در سعال
صمغ عربی و کتیرا و دانهٔ به و با قاینطر بسیار روغن بنفشه
بدهند و در وجع گوش حضض و سعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند

و در گوش چکانند و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پارهٔ
صوف بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده در گوش
نهند و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی پوست پسته
بدهند و معده را ضمادات طلا کنند و در پیچیدن شکم
آب گرم بدهند تا بقیا شاید و بر شکم نیز بریزند و روغن زیت
در شکم بمالند و در قلاع که عبارت از بثرها بود که در دهن
حادث شود و از آن هرچه سیاه باشد قتال بود باید که دهن را
بماء العسل بشویند و بنفشه و ورق گل و کشنیز بسایند
و بر آن افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید
بود و اگر او عطسهٔ متواتر کند علامت ورم دماغ یا حوالی
آن ظاهر شود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم نباشد — دماغ
بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف
در آن موضع ورم حادث شود سکال و علک البطم در
روغن بجوشانند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف
نیز بمالند و اگر دیر مندمل شود عروق و خون سیاوشان
و انزروت

و انزروت و شب و عفص بسایند و بر آن افشانند و در
اضطراب خوابی او روغن خشخاش در سر بمالند یا پوست
خشخاش و کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش
بدهند یا لعوق کنند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند و در
ورم حلق تلیین کنند بشیاف و رب توت و شراب بنفشه
بدهند و در خرخرهٔ خواب بزرگ بکوبند و با عسل بدهند و
در ریح الصبیان که عبارت از هیأتی است شبیه بصرع
سعتر و جند بیدستر و کمون و عود الصلیب بسایند و بدهند
و در خروج مقعد حقت بلوط و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست
انار و شب یمانی در آب بجوشانند و در آن آب نشانند
یا آن آب بر کوشی بر می چینند و بر آنجا نهند یا آب
ورق گل یا بارتنگ بر مقعد بمالند و در ترخری که از سرما بود
کمون و تره تیزک و سپندان با روغن گاو بدهند و آجری
گرم کنند و نمدی بر سر آن اندازند و بر آن نشانند یا زردهٔ — چنانچه روی آجر بپوشد
تخم مرغ نا پخته بر سر نمدی نهند و بر سر آن نشانند چنانچه

آن زرده بمقعد او رسد و در تولد کرمهای خورد در نواحی مقعد
راسن و عروق زرد چوبه و شکر بهند و شیاف از مغز هسته زردالوی
تلخ و هسته شفتالو یا برگ آن استعمال کنند و در کرم دراز که در شکم پیدا
شود افسنتین و درمنه و زهره گاو و شحم الحنظل بر شکم طلا کنند و
طفل را چون از شیر باز گیرند باید که ابتداء با طعام لطیف
لین کنند و تا قوت بگیرد بحمام نبرند و از خوف و غضب و اخلاق
بد و غم و بیخوابی نگه دارند و چون قوت دویدن و بازی کردن
باز دید آید رها کنند تا بلعب مشغول شود چه آن بجهت ریاضت ایشان
است و چون شش ساله شود بمؤدب سپارند و در آسایش
دادن بتدریج کم میکنند تا باخلاق حمیده بالیده شود فصل
دوم در تدبیر فصول در فصل ربیع موادی که در زمستان فسرده
باشد در حرکت آید و منبسط گردد تدبیر آنست که از آن کم کنند
به تقلیل و تلطیف غذا یا استفراغ آن بقی یا فصد یا اسهال
کنند حسب عادت و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده
و کثرت حرکات و استحمام و کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب

و بریاضت می افزایند بتدریج از کار و شغل نیز هول گرد و در اکثر امور رعایت میکنند

جمع جلد ۲ ... ۱۱

احتراز باید کرد و از اشربه مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس
و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه زرشک و سماق و انار
و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان باسایش و
رفاهیت مشغول باید بود و در مهب شمال قریب باب روان
که از بخار و دخان و غبار دور باشد مسکن سازند و از حرکات
عنیفه و خواب روز و کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب
صرف و مسخنات اجتناب نمایند و بحمامی که بغایت گرم باشد
نروند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه مبرد و مرطب باشد
خورند و از جامهای کتان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل
خریف از سرما بامداد و گرمای میانه روز خود را نگاه
دارند و از خواب روز و کثرت اکل و شرب شراب و اکل
فواکه و استحمام بآب سرد و مجامعت اجتناب باید کرد و اگر
بدن ممتلی باشد در ابتداء خریف استفراغ بقی باید کرد و
در وسط خریف استفراغ بمسهل و در زمستان خود را پوشیده
باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه و لحوم و اشربه

و شراب درین فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال مسخنات
شاید کرد و اکثر جامهای موینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا نعوذ
بالله منه که هوا از مجرای طبیعی بگردد تدبیر آنست که تعلیل اخلاط
و رطوبات کنند به تقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح
هوا که مسکن کنند برایحین مطیبه مثل سیب و ترنج و به و
مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک و بخورات مثل
عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و کندر و سعد
و اذخر و ابهل و پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران
و باید که خانه را بگلاب و سرکه یا سرکه و انگور جوشانیده
مرشوش دارند و کوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از
قی و فصد و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و
در مواضع مکشوف ساکن نشوند و قطعا نوم نخورد را نگاه ندارند
و از اشربه شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند
و از اغذیه اقتصار بحموضات کنند و آب سرد بسیار نخورند
و گل ارمنی با شراب در وبا آورده اند که مفید بود و تریاق
فاروق

حجامت

فاروق و مثرودیطوس بیش از غلبه وبا مفید افتد و جرم
زعفران و مر بکوبند و با عسل قرص سازند و بامدادان یکدرم
بخورند فصل سیوم در تدبیر ماکول و مشروب و در دو بحث
است بحث اول در ماکول بهترین غذا آنست که از آن خون
نیک حاصل شود و لذیذ باشد چون نان گندم آفت نرسیده
و گوشت گوسفند یکساله و از میوه آنچه قریب بغذا باشد
انگور رسیده و انجیر و رطب و اغرضه ماکولات در رفتن دوم
گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آنست
که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت باشد و بی اشتها چیزی
نباید خورد و اشتها کاذب را دفع نباید کرد و از ادخال
و تطویل زمان اکل اجتناب باید نمود و هنوز شهوت طعام
باقی باشد که ترک کنند و موافق ترین غذا آنست که علاوه
بطبع الذ باشد و جمع میان الوان اطعمه نکنند که
موجب تحیر طبیعت شود و بیک غذا نیز عادت نباید کرد
و عادت کردن بحموضات ضعف و نخافت آرد و اعصاب را

مضر بود و غذاء فقط موجب کسالت باشد و اشتها ببرد و شیرینی
و چربی اشتهاء باطل کند و بدن را گرم گرداند و غذاء مالح
هزال و خشونت آرد و چشم را مضر باشد و دفع مضرت حلو
و دسم بحامض کنند و بالعکس و از ان تند بالحر و خریف
و بالعکس و عادت باضا کردن دائم مزاج را ضعیف کند و مناسب
مزاج صفراوی اغذیه مرطبه و بارده و حموضات غیر یابسه
باشد و دموی مزاج را اغبری که قامع رطوبات باشد و مناسب
تر بود و بلغمی مزاج را گوشت ملطف مثل گوشت کنجشک کبک و تیهو
مناسب باشد و سوداوی مزاج را مرطب معتدل در حرارت
مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه و بهترین نوبت غذا
آنست که روزی دو نوبت و روزی یک نوبت اتفاق
افتد و آب در عقب غذا و در میان غذا تا توانند نخورند
و در عقب غذا [illegible] جهة هضم مفید بود و حرکت خفیفه
جهة انحدار مطلوبست و شراب و شیرینی بر سر غذا هضم
نشده مضر بود و بیم سده باشد و در عقب غذائی که برودت
غالب باشد

(مثل قلیه که در و کشک جو) (مثل حموضات) (ترتیب) (اما حرکت خفیفه نشاید کرد)

غالب باشد ریاضت مناسب بود و صاحب معده ناری را
اغذیه لطیفه نباید خورد و صاحب سکون و معده
ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد و بخلاف مرتاض
کار او را اغذیه غلیظ کثیر الغذا مناسب بود و کسی که بعد از
غذا احساس حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک
باید خورد و مطلقا از تخمه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس
شود و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت
ضروری بود و صبر و در اکوارش کمونی و شهریاران و
محرور را اطریفل و گلقند موافق باشد و اگر هیچ ازین
تدبیرات نکنند خواب باید کرد و شبانروزی امساک
باید نمود و بعد از ان استحمام و اصلاح اغذیه حاره بسکنجبین کنند
و از ان بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء غلیظ مثل هریسه
و پاچه و فالوده و نان فطیر باشیاء ملطفه باید کرد مثل آبکامه
و کبر سرکه و پیاز سرکه و برگ ترب و سکنجبین و دفع مضرت سایر
چیزی بدان کنند که مزاج ضد او بود و جمع میان لبنیات

و حموضات و میان لبنیات و ماهی تازه نباید کرد و ماست
و ترب و ماست و مرغ باهم نخورند و بت با برنج و انار با سر
هریسه و انگور بر سر برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبود تر
بجه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر و شراب و باقلی و ماست
باهم جمع نکنند و از کبابی که بر چوب انار کرده باشند و بریانی که
پوشیده باشد احتراز نمایند و از دسومات و حموضات که در ظروف
مس باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن کهنه باشند و در زمستان
غذائی باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل حار باشد و در تابستان
باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف معتدل مناسب بود
بحث دوم در مشروب اما آب بعد از ان خورند که غذا
شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته
اند که هرگاه که غذا آب بطلبد بباید خورد خصوص که در میان
غذا خوردن عادت کرده باشد و آب بناشتا نباید خورد
اما مخموران و جوانان و محروری مزاجان را از ان منع نباید
کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص
خربزه

(و شیر) (آب)

خربزه و در اثنای خواب مطلقا آب نخورند خصوص آب سرد
و اگر صبر نتواند کرد اندکی سخن کنند و مطلقا وقت عطش کاذب
نباید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضر بود و
اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک بیامیزند پس صافی
کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند
و آب شور را به سکنجبین و آب زاجی را بچیزهای نرم و آب
تلخ را بچیزهای چرب و شیرین و تریاق همه آبهای مخالف
پیاز است خصوص پیاز سرکه پرورده اما شراب قرشی در
موجز گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش
باشد و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی ازان در
ظرفی کنند و چند روز بنهند فاسد نشود و باید که تا پنجاه
دو سال و بقول بقراط افلاطون تا هژده سال نرسند در شراب
شروع ننمایند و مشایخ و سوداوی مزاج از شراب احمر
و اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان
را ابیض یا اصفر ممزوج و مروق اما بدو ساعت پیش از

(آب)

تشرب مزج باید کرد و کهول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد
بارده بیشتر متحمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار
صرف و اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه
باید خورد که غذا هضم شده باشد و بعد از غذاهای بردی الکیموس نخورند
و غذایی که مناسب آنست زرشک و سماق و انار و آب گوشت و
امثال آن باشد بحسب مزاج و در میان غذا و در عقب آن پیش از
شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بدان محتاج باشد
اندکی شاید و غذا در میان شراب نباید خورد و بناشتا نیز نخورند
و مادام که سرور و نشاط در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بحال خود بکمال و
بود از کثرت شراب خوفی نباشد و حد انتفاع او این باشد که بگذارند
که طاقت شود و چون خواب غلبه کند و غثیان پیدا شود و دماغ
و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و در حرکت سستی کند و قی باید
کردن و ترک شراب بخواب مشغول شدن و در شراب اندک قی
نباید کرد و تشرب بکاسه‌های کوچک مناسب‌تر بود و پیاپی
نخورند و بیکدفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و اگر کسی خواهد
که ...

که شراب بسیار تناول کند غذا اندک باید خورد و در غذا او باید
که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کسی
اگر خواهد که زود مست شود عود و زعفران و جوزبوا در شراب باید
کرد اما تنقل در شراب حکما از آن منع کرده‌اند لیکن اگر بدان معتاد و
محتاج باشند محروری مزاج را سیب و به و امرود و انار و زرشک و خیار
و حامض و ربوب حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و
و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت باشد قرص
کافور رخصت داده‌اند و صاحب مزاج سرد را تنقل بگوارش سوداوی هم
مصطکی و عود و زعفران و گل قند و فندق و پسته و جوز مناسب
بود و مرطوبی را به نخود برشته و فندق و پسته و بادام بریان
کرده و به نمک شور کرده و یابس مزاج را بفواکه و مرطبات
تنقل باید کرد اما آداب شراب خوردن باید که تشرب در مجلس و در میان شراب غذا نباید خوردن
فراخ روشن در بوستانها و کنار جویها کنند و با اصدقا و احبا
و کسانی که از ایشان تنفری نباشد بنشینند و آداب صحبت
آنست که تنزیین بدن کنند بآنکه اندام را از وسخ پاک کنند

و جامه‌های لطیف پاک بپوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند
و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب تنفر باشد مثل
قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز کنند و اگر غثیان شود از
مجلس دور شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت نمایند و
کلمات ظریف و حکایات لطیف کنند و از حکایتی و سخنی که موجب
غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم برآید زود متفرق باید شد
و اگر جماعتی مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست
نماید و در مجلس مزامیر و ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که
خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و خلوط و الوف و تمیز
بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت نکنند که موجب
سستی اعصاب شود اما بر شراب اندک در خمار مفید بود و در قول
حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت بیشتر تشرب نباید کرد و اقل
مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ بود یا قلت
اکل یا حرارت مزاج یا قدح پیاپی یا قوت شراب یا تناول مبخرات
و مجففات مثل زعفران و جوزبوا و ترنقل و بطوء سکر از عکس اینها

بود و تناول دسومات و حلوای عسل چرب و به و کبر و کشنیز و عک
و سداب و زیره و دوغ و آب سرد و سرکه از آنجمله است که دیر مستی
آورد و گویند اگر کسی پیش از شرب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد
مست نشود و اگر صندل و تخم کاهو و گل سرخ و تخم کرنب هر یک
سه درم و کافور دانگی بکوبند و حب سازند بمقدار نخودی و پیش از
تشرب یکی از آن بخورند دیر مست شوند و شراب با عرق گاوزبان
تفریح زیاده کند و با گلاب آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید
و کاسنی محروری مزاج را و جگر گرم را مناسب بود اما خمار
عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب بقای
صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان
و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد که منهضم
و منحدر نشده باشد و خمار از امتلا و کثرت فضول بود و از ضعف
هاضمه و دافعه و کثرت شرب شراب و شرابهای مختلف نیز بود
و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیتی که مانده باشد بقی
پاک کنند و بتلیین طبیعت کنند و مشمومات بارده مقویه بویند

بشویند و آب برف و یخ در خمار مفید بود و حمام و دلک و ریاضت نیز مناسب باشد و بعد از تنقیهٔ معده از قی با شراب از شراب زرشک و ریباس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و سفیدباجات رقیق و کوبیده اکرد و تکرار شراب جهت تنقیه و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته است
شعر وکاس شربت علی لذة واخری تداویت منها بها و مجنون بنی عامر گوید بیت تداویت من لیلی بلیلی من الهوی
کما یتداوی شارب الخمر بالخمر و این را بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی با هوش آید دلک اطراف و پای شوره کند و آب برف بیاشامد و بر روی بزنند و سرکه و گلاب و صندل و کافور بویید و آب سیب و غوره و دوغ و سکنجبین و آب انار ترش و امثال آن با برف مناسب بود و آب کشنیز و بید و خیار و کدو و عرق طلع و شاهسفرم بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود و آنچه رایحهٔ شراب کم کند کشنیز و رازیانه و عود و دارچینی و قرنفل و کبابه و دارسین و حب المشک بود و مضغ کند

هم مفید بود فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب آنست که مستغرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که باید از هشت ساعت کمتر نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید برای آنکه هضم خوب کنند پس اول بر طرف راست بخسبند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بر طرف چپ گردند تا کبد محیط بر معده مشتمل گردد و بواسطهٔ تسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بر طرف راست باید خفت تا انحدار غذا بکبد سهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن مدد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب ضررها باشد مثل نزله و سل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر باشد و ضعیف گردانند و او از آب و آواز آسیا که نزدیک باشد و حکایت کردن و کتابت کردن و خواندن خواب آرد فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضلات لیلی و نهاری مندفع گردد پس اگر در طبیعت حبسی واقع شود بمثل اسفیدباج و چهار چربه یا اسفناج و حلیم گندم و جو و امثال آن طبیعت را

نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید نمود و اگر احتیاج افتد بشیاف و حقنه‌ای نرم مدد دهند خصوص مشایخ را چه قوی ایشان ضعیف باشد و محتاج بمددی بود و اگر طبیعت زیادت از معتاد مجیب شود و نه بسبب امتلاء از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیهٔ مختلفه بود سعی باید کرد که زایل شود و بمثل آش سماق و زرشک و قلیهٔ سیب حبس آن می کنند و خیر الامور را رعایت نمایند و باقی علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته شود ان شاء الله تعالی فصل ششم در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که هوا معتدل باشد و بدن خالی و ممتلی نبود و جماع در خلو معده مضرتر از آن بود که در امتلاء و باید که آنگاه شروع کنند که شهوة بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف و تفکر و تخیل خود را بر آن دارند و مجامعت با عجایز و کریهة اللقا و کسی که از و متنفر باشد و با حایض و صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض عصب بصر میشود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال و فصد مجامعت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج بود یا قلب

با معده

با معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد و یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرت بود و ضعف نیارد با وجود کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زبر زن درآید و بدترین هیأت آن عکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و شاید که منی زن با احلیل مرد فرود و موجب تعفن و ورم قضیب گردد و به پهلو خفته یا نشسته و بپای ایستاده ضعف آرد و بباید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعل است و رطوبت که منفعل است پس اگر در نقصان یابند تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیر آن آسانتر باشد و آنچه بواسطهٔ پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود چنانکه در فطام یا از تخیلات فاسده و اوهام باطله چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آن کس که با او جماع میکنند در نفس متاثر گردد یا وهم کند که او را بسته اند

پیری را نتوان تدبیر آن آسان باشد و آنچه بواسطهٔ

و فرط محبت و تعشق نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن
دفع این تخیلات بود و مطالعه کتبی که در قسم جماع بود و حکایاتی
که تعلق بدان دارد و استماع کلام نسا و در تسافد حیوانات
موجب هیجان این قوت باشد و چون معالجه این قسم در باب خود گفته
گفته میشود برین قدر اکتفا کرده شد فصل هشتم در تدبیر حمام بهترین
حمام آنست که هواء آن بلند باشد و مکان آن فراخ و آب آن
خوش و بنای آن قدیم و بسرگین گرم نکرده باشند و معتدل بود و
وقت استحمام آنگاه باشد که غذا هضم شده باشد و بتدریج در اندرون
حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی توقف کنند پس در خانه
دوم پس بخانه سیوم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر
مرطوب مزاج باشد اول بنشینند و آب بر خود نریزد تا هوای حمام
در او اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کنند و اگر یابس مزاج
بود اول آب بر بدن بریزد و پس بنشیند و استعمال آب بیشتر
از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون آید و رعایت بیشتر
باید کرد تا هوای بیرون در وا اثر نکند و کسی که او را ورم یا
تفرق

استماع

و نظر

تفرق اتصال یا حمی عفنه بود که ماده نضج نیافته باشد بحمام
رفت و در عقب حمام غذا خوردن بدن را فربه گرداند و در عقب
غذا استحمام همچنین بود اما با آن خوف سده باشد و بر خلو معده
بحمام رفتن هزال و جفاف آرد و مرطوب را چنین مناسب بود
و کسی را که استعمال ریاضت کمتر باشد استحمام متفرق باید کرد اما اغتسال
بآب سرد جوان محرور مزاج را در تابستان مناسب باشد
و صبی را و شیخ را و کسی که او را اسهال باشد یا نزله بآب سرد
نشستن مضر بود و اغتسال بآب کبریتی تحلیل فضلات کند
و امراض جلد را ازایل کند گرداند و رعشه و فالج و تشنج رطب را
مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع
باشد فصل نهم در تدبیر حرکت و سکون بدانکه بعد
از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود تا ممد
باشد بهضم و انحدار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله
بدنی از بول و براز دفع شده باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت
غذای دیگر نیامده باشد و ریاضت بر امتلا مضر بود و تا حرکت

و خفقان حر

لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق پدید نیامده ریاضت
مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کنند و
بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود و خداوندان ابدان ضعیفه را ریاضت
نباید کرد و اعضاء ضعیف را همچنین ریاضت نباید داد و مثل
کسی که او را دوالی بود و ریاضتی باید کرد که پای را دران حرکت نباید
داد و مثل اینها در ریاضات یعنی بغایت صعب شدید بود و مناسب ابدان
قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسب دوانیدن و پیاده رفتن و سنگ گران
و تیر انداختن و دولاب بر گرفتن و گوی زدن و نیزه بازی و
شمشیر بازی کردن و بعضی لطیفه نرم باشد و مناسب ناقهان و ابدان ضعیفه
بود همچو سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضات
نسبت با جمیع اعضا بود آنچه مخصوص بعضوی خاص بود همچو
افکار که ریاضت دماغ است و استماع اصوات حاده
و الحان لذیذه که ریاضت گوش بود و نظر در اشیاء دقیقه ریاضت چشم
بود و ریاضت آلت کلام و تنفس بقراءت بود و باواز بلند و حاد
و ابتدا به ثقیل باید کرد و بتدریج بجاد رسانید و دلک نیز نوعی از
بایدن
ابدان

و آهسته بنیاد کند و بتدریج بلند گرداند

ریاضت است و او را تأثیر تمام است و دلک سخت بدن را قوی گرداند
و دلک نرم خشکی را زایل کند و دلک بسیار هزال آورد و دلک بچیزهای
درشت جذب خون کند و بچیزهای نرم یا دست نرم حبس خون
کند و پیش از ریاضت بعد از دلک عظیم مناسب بود و بعد از
دلک اعضا را بباید کشید و دلک از اعالی بنیاد باید کردن و
با سافل قطع کردن و بعکس این نشاید و چون غذاء لطیف خورده
باشند و ریاضت خفیف و اندک باید کرد و اگر غذاء غلیظ خورده
باشند ریاضت قوی بسیار باید کرد و در تابستان مشغول بریاضت
کمتر باید بود و در زمستان بیشتر و صبیان را ریاضت قلیل
مناسب بود و شبان را ریاضت قویه طویله و کهول و مشایخ را
لطیفه طویله مفید بود فصل نهم در تدبیر مشایخ بدانکه چون در سن
شیخوخت برودت و یبوست غالب میشود و تدبیر ایشان
بمسخنات و مرطبات کنند و دلک و ریاضت و استحمام معتدل
مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کنند اگرچه بدفعات خورند
و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال طبیها

آن

مثل عنبر و لادن و غالیه و ند بوی بروغن نرگس و یا سمین و زنبق
مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت چرب و حسو و حلیم گندم و
شیر و عسل خورند و از میوه‌ها انجیر و رطب و مویز و از شراب‌ها شراب
کهنه و متوسط غیر ممزوج و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز و باذروج و ا
گر طبیعت ایشان محتبس باشد و الا تلیین کنند بآب کرنب و لبلاب
و شیره خشک دانه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق و اگر
دو درم علک البطم با شکر بخورند طبع نرم کند و زنجبیل خشک در آب — اگر آلو بخ...
العسل جوشانند و بخورند همچنین و اگر احتیاج افتد مسهلهای
نرم سهل بکار دارند و ایشان را فصد معتبر بود مگر که بدان محتاج
شوند و در زمستان احیانا تناول اطریفل کبیر و نوشدارو و
ماده الحیواه و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال آن کنند — تناول
فصل دوم در تدبیر مسافران کسی که بسفر خواهد رفت باید
که اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت
افزاید و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که
در سفر بآن احتیاج می باشد عادت کند و در سفر رفق بسیر
باید کرد و

باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز کنند و دفع تشنگی بتخم
تورک کنند یا بسرکه و آب بهم آمیخته و اگر در گرما سفر کنند
سر از آفتاب پوشیده دارند و روغن بنفشه بر سر مالند و
را بلعاب بهدانه و تخم تورک طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی
متغیر نشود لعاب بهدانه بر روی مالند و شراب حماض و لیمو و سکنجبین
خورند و در موضعی که سموم باشد دهن ببندند و پیاز و دوغ
باید خورد و پیاز را با خود داشتن و اگر کسی را سموم بزند اطراف — و خوردن مفید بود
را بآب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب
بید و کدو بر سر مالند و اطعمه بارده خورند و تا صبر باشد آب نخورند
و چون تحمل نمانده اندکی مص کنند و تورک و کاهو و خیار خورند
و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر
کنند خود را بپوشند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را
بپوشند و بامدادان طعامی که در و سیر باشد بخورند پس سوار
شوند و بآتش عادت نکنند و اگر سرما یابند زود پیش آتش
نروند بلکه بتدریج نزدیک آتش روند و سیر و جوز بخورند و شراب [illegible]

نسخه: و سیر و جوز بخورند و شراب [illegible]

مفید بود و اگر سرمای سخت بایشان رسیده باشد یک درم حلتیت با
رطلی شراب بخورند و اطراف را بروغن زیت و یا سمین و یا سوسن
و شونیز و بان چرب کنند یا در آب شلغم نهند یا در آبی که در آن
انجیر و بابونه و شبت پخته باشند و از آتش دور نشینند و بعضی
گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد و اگر رنگ بگردانند ترک
بزنند و علاج آن در باب خود گفته میشود و مضرت آبهای مختلف
را بالطبخ و تقطیر زایل کنند و بسیار بسرکه جهت دفع مضرت آبهای — یا غیر مستعمل کنند / و سیر و کاهو [illegible]
مختلف بغایت مفید بود و آب شور را بسکنجبین اصلاح کنند
و آب شبتی را بچیزهای نرم و آب غلیظ و تیره را بسیر و اگر ممکن
باشد که آب بلد خود مصاحب دارند و بآبهای مختلف حیله
میزنند یا گل ملک خود نگهدارند و بآب بیامیزند و صافی کنند
بغایت نیک باشد و کسی که در کشتی نشیند و او را غثیان عادت
شود دفع کند و قی کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط رسد — [illegible]
بمثل سیب و به و انار و شراب اینها منع حبس کنند و سرکه و عدس
خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و سوراخ
بینی را

بینی را با اسفیداج مالیدن مفید بود والله اعلم باب دوم در
معالجات کلی مشتمل بر نه فصل بدانکه معالجات سه نوع است
۷ تدبیر و علاج بدوا و عمل بید اما تدبیر آنست که در اسباب سته
ضروری تصرف کنند بر وجهی که مطابق صحت باشد و احکام آن
از جهت کیفیت همچو احکام ادویه باشد زیرا که تاثیر اسباب ضروری
در بدن از تسخین و تبرید و غیره همچو تاثیر ادویه باشد و غذا از آن
جمله است که او را احکامی چند خاص است مثل آنکه در بحران و در وقت — در وقت تب
نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل بهضم
غذا از دفع مرض باز نه ایستد و وقتی که بدن محتاج غذا باشد
و شهوت و هضم ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت
آن کنند یعنی غذا اش باشد بمقدار اندک و به تغذیه بسیار تا
بواسطه کثرت غذائیت تقویت و تغذیه حاصل شود و بقلت
مقدار آن ضرر هاضم نباید و وقتی که اشتها قوی باشد و هاضمه
بقوت بود ولیکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در
کیفیت غذا و تکثیر در کمیت او یعنی غذا از کیفیت کم باشد و

ازان غذا بسیار حاصل نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد و در کمیت
بسیار بود تا معده و قوی بدان مشغول شوند وقتی که اشتها نباشد
و معده ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت
غذا کنند و باید دانست که غذا اگرچه مدد قوت مرض است اما مدد و تقویت تقویت دهد
پس در امراض آنقدر که ازان لابد باشد بکار دارند و در امراض
مزمنه رعایت قوت ضروری بود اما در امراض حاده که دراز
نمیکشد تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدوا سه قانون رعایت
کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد بر معرفت
کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد دوای بارد استعمال کنند
و بالعکس جهت آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت
که بمثل کنند دوم اختیار کمیت دوا و آن موقوف بر معرفت
کیفیت درجهٔ دوا بود تا تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین
دوا و وزن آن موقوف است برآنکه از معرفت طبیعت عضو و
مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و بلد و عادت و صناعت
هم بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت

مزاج

مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو بود زیرا که چون مزاج اصلی
صحی عضو معلوم باشد بحدس دریابد که چه مقدار ازان مزاج تغیر
یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شود بانکه
مصمت یا مجوف سخیف است یا کثیف بداند که در عضو مصمت
و کثیف ادویهٔ قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویهٔ
ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی آنکه داند که عضو
بعید را بادویهٔ قویه علاج کند و قریب را بالعکس و دیگر آنکه بداند
که با دوا چه باید آمیختن تا بدان عضو رسد چنانچه زعفران
با ادویهٔ قلب و مدرات با ادویهٔ اعضاء بول مزج کنند و دیگر
آنکه داند که دوا بکدام جهت بعضو رساند چنانچه در امعاء سفلی
بحقنه و در امعاء علیا بمسهل و دیگر آنکه داند که جذب ماده بکدام
طرف باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط
رعایت باید کرد ۱ مراعات مخالفت چنانچه از یمین بیسار
و از فوق باسفل جذب کنند ۲ مراعات مشارکت چنانچه
در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند ۳ مراعات

عضو متوسط مثل جگر را ادویهٔ متوسطه

محاذات چنانچه در علل کبد باسلیق ایمن کشایند و در علل
طحال باسلیق ایسر ۴ مراعات تبعید یعنی عضوی که ماده
ازان جذب میکنند به بسیاری نزدیک عضوی که بدان جذب
میکنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد اگر متمکن شده باشد از
نفس عضو جذب باید کرد و بعضوی که قریب بدو باشد و شرط آنست
که از عضو اشرف بعضو اخس نقل باید کرد لا بالعکس و معرفت
قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو
رئیس ادویهٔ قویه استعمال نکنند و مواد را دفعتاً ازان
مستفرغ نگردانند و ادویهٔ او را از مقویات خالی نگذارند
دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او
به نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در ان
ادویهٔ قویه استعمال نکنند و ازین باشد که در حمیات اگر
ضعف معده باشد ادویه که افرا برودتی شدیده باشد بکار ندارند نسخه: بکار نبرند
سیوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در اعضای ذکیة الحس
استعمال ادویهٔ لذاعه و ادویهٔ شدیدة التحلیل نکنند و معرفت

معتاد

مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است
شدید باشد اورا بادویهٔ قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود بادویهٔ
ضعیفه و اما اعراض ملایمه خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن
را چگونه علاج باید کرد و عادات را مرعی باید داشت و در
اثنای بحث گفته میشود سوم قانون در استعمال ادویه
اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتداء ورم رادعات کنند وقت استعمال
و در انتها استعمال محللات و منضجات و دیگر آنکه در مرضی که
مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر باشد در ابتدا استفراغ
ماده کنند و انتظار نضج نکشند و اگر مرض بی خطر بود و مواد
آن معتدل المقدار باشد و بیم آن نباشد که قوت مریض ساقط
شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و الم
باهم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد اما معالجه بعمل ید مثل
جبر استخوان مکسور و رد مخلوع و بط که عبارت از شکافتن
است و کی که داغ کردن بود و قطع و خیاطه و امثال آن
باشد والله اعلم و چون معالجه انواع است و حکم هر یک مختلف

علی سبیل الاجمال بیان هر یک در سه فصل گفته شود فصل اول در
معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه
به تعدیل مزاج کنند فقط چنانچه سوء المزاج گرم را باشیاء
بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید
کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج کنند و
تسخین مزاج بارد در ابتدا اسهل باشد و در انتها چون مستحکم
شود مشکل بود و تبرید حار بعکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده
باشد بلکه در ابتداء ظهور بود منع سبب کنند و تبدیل مزاج
و بباید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط بود ۱ امتلا
از مواد ۲ قوت بدن ۳ مزاج حار رطب ۴ سحنه معتدل در
سمن و نحافت ۵ بلد معتدل در حرارت و برودت ۶ عادت
استفراغ ۷ عدم اعراض لازمه یعنی مستعد قروح امعاء و زرب
نباشد ۸ سن مقتضی بود یعنی سن شیخوخت و طفولیت
نباشد ۹ فصل و وقت مناسب بود یعنی سرمای سرد و گرمای
گرم نباشد ۱۰ آنکه صناعت او شدیدة التحلیل نباشد و در
استفراغ

کنند

استفراغ رعایت پنج چیز کنند اول اخراج خلطی که بدن از آن
متأذی شود ۲ رعایت جهت میل ماده کنند چنانچه غثیان را
بقی دفع کنند و مغص را باسهال ۳ آنکه مخرج ماده مجری
طبیعی بود چنانکه آلات بول لیست با مجذب کبد و امعا
بلیت با معتاد ۴ آنکه ماده را چند آنکه احتیاج باشد اخراج
کنند و اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد
۵ آنکه رعایت وقت استفراغ کند چنانچه در امراض مزمنه
و پی خطر بعد از نضج تام استفراغ کنند فصل دوم در تدبیر اسهال
و قی و حقنه اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن
مسهل ماده را نضج دهند و پیش از آن بیک روز بحمام
روند و بهترین وقت مسهل خوردن ربیع و خریف است و کسی
را که معتاد نشده باشد ادویه قویه نباید داد و در عقب مسهل
پیش از آنکه در عمل آید خواب نباید کرد و اما اگر مسهل قوی
بود پیش از آنکه در عمل آید جایز باشد و بعد از شروع در عمل
قطعا خواب نشاید و تا مسهل در معده باشد غذا نخورند و آب

چند الفقره نباشد

کرم بر سر مطبوخ قوت انزال اما اگر شکم بپیچد شاید که اندکی
آب گرم [illegible] بخورند و دوسه قدمی به نهند و بعد از
جنبا و مجونها آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل
غثیان آید مقویات معده مثل سیب و به و ریباس اندکی تناول
دل کنند و کسی را که از مسهل غثیان آید پیش از شرب مسهل یک
روز قی کنند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی
از نبات با آب نیم گرم فاتر بیاشامند و محروری مزاج تخم بنگو بر سر
آن کنند و مبرود تخم مرو و معتدل مزاج تخم شاهسپرم و ریحان و چون آن
شربت بگذرد غذائی لطیف تناول کنند و نان نخورند و چون
کسی مسهل بخورد و عمل نکند بشیاف یا حقنه نرم تحریک باید کرد
یا دو مثقال مصطکی بسایند و بر سر جلاب گرم تناول کنند و در
روزی دو مسهل نباید خورد و اگر در مسهل اعراض منکره حادث شود
بسبب آنکه ماده بعضو رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه
باشد که مسهل مقیی شود و سبب آن ضعف معده یا تخمه یا یبوست
ثقل یا کراهیت دوا بود و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش
غالب

یا ثقل

و کسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد

میل کند

غالب شود قطع باید کرد و باید که اطراف به بندند و قابضات
تناول کنند و بر معده ضماد کنند و تقویت بمشمومات و تعریق
بحمام مفید بود و شراب ریباس و غوره به برف سرد کنند و بخورند
و اگر بار زنگ در شیر بجوشانند و بخورند مفید بود و اگر ساکن نشود
حب الرشاد بریان کنند و با دوغ بدهند و تهییج قی نیز اسهال
باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود بنکو بروغن گل
چرب کنند و باب سرد بخورند و عطسه آرند و بباید دانست که ادویه
مسهل بعضی بتلیین عمل کند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی بازلاق
مثل سپستان و خطمی و بعضی بعصر مثل هلیله و بعضی بالخاصیه
مثل شحم الحنظل و سقمونیا استفراغ بقی صحیح مزاج را مناسب بود
و قی معده را پاک کند بالذات و دیگر اعضا را بالعرض و گرانی
سر زایل کند و قروح و حصاة کلیه و مثانه و مفاصل و نقرس و رعشه
و فالج و مالیخولیا و جذام را سود دارد و در هر ماهی دو روز
پیاپی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای مختلف باید خوردن
یا شرابهای مختلف یا مقیئات مثل مطبوخ شبت و بیخ مهک و تخم

و رنگ مستفرغ گردد یعنی رنگ دیگر شود

یعنی که از شربت بر سر برف گذارند تا سرد شود و بخورند صح

و محمودات

وبرگ شرب واندکی عسل ونمک بلغمی مزاج را وسکنجبین وآب گرم صفراوی مزاج را ودرحالت قی کردن شکم را وچشم را ببندند والبته و بعد از فراغ دهن وروی را بآب سرد بشویند وشراب سیب یا گلاب تناول کنند واندکی مصطکی بخایند وغذا نخورند تا اشتها صادق شود واگر از استعمال مقیئات اعراض ردیه مثل کرب وعرق وانقطاع صوت پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند واگر از قی سوزش معده حادث شود مرق های چرب خورند واگر فواق حادث شود آب گرم اندک اندک خورند وسعی کنند که عطسه آرند وقی کردن بسیار معده را ضعیف کند وقابل فضول گرداند ودندان وچشم وگوش را مضر بود وکسی را که ورم حلق بود وضیق صدر وضعف معده وسینه ودماغ واعضای اسر بود وگردن باریک بود وکسی که بغایت فربه باشد وانکه معتاد نباشد قی نباید کرد ودر صیف وربیع قی شاید کردن ودر شتا وخریف کمتر باید کرد اما حقنه علاجی فاضل است در استفراغ فضلات باتنیه مقوی وتسکین اوجاع کلیه ومثانه وقولنج وکسی را که معده او ضعیف بود واز مسهل غثیان شود حقنه باید کرد

یا حقنه کنند

ودر اورام وامراض دماغ مفید بود واما کبد را ضعیف گرداند وبیش از حقنه شربتی که مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر خلو معده مضر بود وبهترین وضع حقنه آنست که بر پشت باز خفته وسر بر بالش نهند واسافل نیز بر بالش نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد وبطرف چپ میل کنند وحقنه در وقتی معتدل باید کرد وطرفی النهار اولی باشد وبیش از آن استحمام بکنند فصل سیوم در فصد وحجامت وارسال علق بدانکه استفراغ بفصد استفراغ کلیست زیراکه دران از هر خلطی چیزی کم شود وغرض از آن تقلیل در کمیت اخلاط بود ویا اصلاح کیفیت آن یا هر دو ومحتاج بفصد مکرر ونباید کرد ووقت مختار بعد از هضم غذا بود ودر زمانی معتدل وباید که تا ده در نقصان بود اما وقت مضطر انگاه بود که بجهة حدوث مرضی فصد واجب شود ودرین تاخیر نباید کرد ودر روز بحران فصد نکنند ودر زمستان ودر مرضی که از بحران می باشد خون بسیار بیرون نکنند وتا چهارده سالگی فصد نباید کرد وکسی را که ضعیف باشد وخون او کم باشد بد فصات ضعیف

اخراج دم کنند وبعد از حمام واکل وتخمه وجماع فصد نکنند والبته وقولنجی وحایض وفربه ولاغر بافراط را فصد نباید کرد وکسی که خلط او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کند وکسی که در فصد غش کند بیش از فصد قی باید کرد وصفراوی مزاج را بیش از فصد شراب سیب ترش وغوره وبلغمی مزاج را شراب نعناع ومیبه وبهرلی مناسب بود واز غش ایمن شود وفربه را رگ فراخ باید گشود ودر زمستان همچنین ونحیف را در تابستان بعکس این وعروق مقصوده اورده وشرائین باشند اما اورده آنچه مشهورست در دست شش عرق است ا قیفال وآن فصد اعالی بدن را واعضاء دماغ را مفید باشد ۲ باسلیق وفصد باسلیق تنقیه بدن را وذات الجنب وامراض جگر وسپرز و امراض اسافل را مفید بود ۳ اکحل وآنرا نهر البدن نیز گویند واو متوسط است میان هر دو واز مجموع بدن استفراغ کند ۴ حبل الذراع واو حکم قیفال دارد ۵ ابطی واو حکم باسلیق دارد ۶ اسلیم واو از طرف یمین اوجاع کبد را واز طرف الیسر طحال را نافع بود وانچه در پای است چهار ورید بود ا عرق النسا وجهة اوجاع

ودالی

ودالی ونقرس وعرق النسا ۲ صافن واو برای علل اعضاء اسافل واو در ادرار حیض گشاینده ودر امراض دماغی جهة امالهٔ ماده باسافل خصوص در مالیخولیا مفید بود ۳ رگ ابض وآن در باطن گوزانو باشد وفصد آن در ادرار طمث واوجاع مقعد از صافن اقوی بود وجاری مجرا او بود ۴ عرق عقب واو همین حکم دارد وانچه در سرست یازده است ا عرق جبهه برای ثقل سر وچشم وجرب وشبور چشم ۲ عرق یافوخ و او برای صداع وقروح سر گشاینده ۳ عرق ماقین برای رمد ودمعه وغشاوه وجرب علی ۴ وداجین برای جذام و خناق وضیق نفس ۵ عرق ارنبه برای بثور وحکه وناصور بینی ۶ عروق ثلثه که در پس گوش است برای ابتداء نزول و بخارات سر وقروح گوش گشاینده ۷ عرقی که در پس گوش است بلندتر بود که در پس گوش است نزدیک بفقره گردن جهة سدر ودوار واوجاع سر که مزمن باشد نافع بود ۸ چهار رگ برای قلاع وبثور وقروح وشبور دهن ۹ عرقی که زیر زبانست در باطن زنخ

مفصل

یافوخ موضعی است در میان سر

ارنبه سر بینی است

برای خناق و اورام لوزتین اعرقیکه بر نفس زبان است از زیر
و او از برای ثقل زبان مفید بود ۱۱ عرق عنفقه و آن کوزیر
لب است برای بخر کشایند اما شرائین مقصوده چهار است ۱
شریانی که بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام برای اوجاع
کبد کشایند ۲ شریان صدغ و آن برای حبس نزلات عین و
وانتشار کشایند ۳ شریان پس کوش برای رمد و غشاوه
صداع مزمن کشایند ۴ شریان حلق برای خناق و جذام
و این شرائین از قلب دور باشند و آنچه نزدیک باشد چون بکشایند
خون از آن باز نایستد از این جهت متعرض آن نشوند اما کیفیت
فصد قیفال را از سر عضله دور باید کرد و فراخ و اوریب باید
کشود و اکر او را نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود بطلبند
و در اکحل احتیاط باید کرد که زیرا و عصبیست تا سر نشتر بدو
نرسد و بطول بکشایند و حبل الذراع اوریب کشایند و فصد
باسلیق را خطر بیش بود زیرا که شریان و عصب و عضل در
زیر او هست و باشد که شریان از طرفین او در آمده باشد و

عنفقه کوزیر لب

صدغ زلف یعنی جیحون دکوش

اسیلم از میان خنصر و بنصر کشایند و دست در میان آب کرم
نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند و عرق النسا بطول
بکشایند از زیر کعب تا بالای آن و اکر بر پشت پای میان خنصر
و بنصر بجویند بسلامت تر بود و باید که صاحب ازار از مخذ
تا کعب بر ستاری محکم بر پیچد و پای بر سر کرم آب یا سنکی
نهند تا رک ظاهر شود و پیش از فصد بحمام روند و صافن نیز اوریب
کشایند بر همین شرایط و عرق ارنبه ظاهر باشد انکشت بر سر
بینی فرو نهند آن موضع که در خفیقی ظاهر شود نشتر فرو برند
و عرق ماقین چون عین باکز حلق بکیرند ظاهر کردد و درد
نیشتر بسیار فرو نبرند و عرق زبان و زیر زبان بطول بکشایند
و ورد داجین میل سر بجانب ضد مقصود کنند و بموضعی که سر
آن بغایت باریک بود بطول بکشایند و فصاد در حالت
فصد باید نشتر با بهام و وسطی بکیرد و سبابه را جهت تفحص
عرق رها کند و اکر سر نشتر بعصب رسد و عضو آماس کند
صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا با آب کشنیز بر آماس مالند

بجوینی

فصد

بموضعی

و اکر قوت باشد از جانبی دیکر فصد کنند یا صافن بکشایند و اکر
نیشتر بر شریان آید علامات او آنست که خون اشقر رقیق آید
با جوش حرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر و صبر و مر و دم
الاخوین و قلقطار بکوبند و بر سپیده تخم مرغ بیامیزند و پشم
خرکوش با قر بخته یا نسج عنکبوت بآن آلوده کنند در موضع زخم
اکنند و آب سرد بر دست بریزند و دست ببندند و بشدت در
واطراف زخم را بقیاطات محکم کنند و اکر بعد از یکهفته بکشایند
خون باز نه بسته باشد بار دیکر این ادویه بنهند و اکر خون در زیر
پوست کرد آید و سیاه شود بران دست هیچ کار نکنند و اکر هر روز
که بر آید کمتر شود دلیل خیر باشد و اکر زیاده شود از جانب مخالف
آن فصد کنند یا صافن بکشایند اما حجامت با شرط باشد
و بی شرط باشد آنچه بشرط باشد استفراغ از جوهر عضو کننده بی
تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه و استفراغ بسیار و حجامت
مردمان فربه را مناسب بود و بهترین وقت آن میانه ماه
باشد که ماده در نقصان افتد در ساعت دوم و سیم

دیکر

از روز و بعد از استحمام حجامت نکنند مکر کسی که خون او غلیظ
بود و حجامت بر مقدم حس و ذهن را مضر بود و بر نقره کردن بدل
خلیفه اکحل بود و جرب عین و بخر را مفید بود اما نسیان آرد و
بهترین آن باشد که زیرتر از نقره باشد و بر میان شانها خلیفه
باسلیق بود و خفقان و فم معده را مضر باشد و بهتر آن باشد
که میل ببالاتر کنند و حجامت اخذعین که رکهای کردن است
خلیفه قیفال باشد و بر ساق خلیفه صافن بود و بر فخذ و دوام
در اختلاط عقل و دوار نافع بود و بر ذقن دندان و دهان و
حلق را مفید بود و بر قطن دمامیل و بثور فخذ و نقرس و دا
الفیل و مثانه و رحم و مقعد را نافع باشد و حجامت بر فخذ از
قدام ورم خصیتین و جراحات فخذین و از جراحات الیتین
ازایل کند و زیر زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق مناسب
افتد و بر کعب برای ادرار طمث و عرق النسا و نقرس
مفید بود و حجامت بی شرط آن برای آن باشد که ماده را
از جهتی بجهتی جذب کند یا ورمی غائر را ظاهر کرداند

اخذعین رکی است در موضع حجامت عنق و آن دو رکند از دو سید نرم

و معده

غائر یعنی نشیب و فرو رفته

یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کنند یا برای جذب دم و تسخین
عضو یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند و حجامت
با شرط از دو سال تا شصت سال جایز داشته اند امّا ارسال
علق و آن کرمی است رنگین که در آب می باشد و آنرا فارسی
اخروه میکویند و در امراض جلد از آن بر عضوی می نهند و خون
می مکد و کفته اند که او خون بد جذب میکند و آن در سعفه و قوبا
و جمیع امراض جلد مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین
علق آنست که آنرا بکیرند که در آن صفدع و طحلب که جزیست
سبز که در میان آب روان می باشد جامه خواب بک میکویند
باشد و آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه شکم او سرخ و پشت او
سبز باشد و آنچه شبیه بدنبال موش بود و سر او خرد و جکری ام
نیک باشد امّا آنچه سیاه باشد و بزرک یا سبز بود و آنچه شبیه بمار
ماهی و آنچه از آبهاء بد کیرند و آنچه بر وی خطهای لاجوردی
با طاوسی بود همه بد باشد و باید که چون علق را بکیرند بعد
از دو روز ارسال کنند و اول او را سرنکون باید کرد تا قی
کند و بعد

از
که ورا

کنند و بشویند و عضو را باب و بوره بمالند تا سرخ شود و پس علق
بران نهند و اگر نکیرد پارهٔ خون در ان عضو بمالند و چون خواهد
که جدا شود نمک و خاکستر بر او افشانند و چون بیفتد محجمه بنهند
و برفق مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید پس بشویند و
اگر خون باز نایستد قالقطار بران افشانند خاتمه بدانکه
چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجهٔ مرضی باید کرد که او را
یکی از سه شرط باشد ۱ آنکه بر ثانی موقوف بود مثل
ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتداء بعلاج ورم باید کرد مگر
وقتی که ورم تابع قرحه باشد ۲ آنکه یکی سبب دیگری بود مثل
سدّه و تب که سدّه سبب تب است و ابتداء بمعالجهٔ او ضرورست
و اگر چه حاجت بمستخفی افتد که تب را مضر باشد و مثل سل و
حمی که علاج سل به مجففات میکنند و از تب باک نمیدارند
۳ آنکه یکی از دیگری خطرناک تر بود مثل حمی محرقه و فالج
که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات اگر چه فالج
را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند

مبحی
بمستخفی

اول معالجه مرض کنند مگر وقتی که عرض غالب آید چنانچه درد
که عرض قولنج است استعمال مخدرات جایز داشته اند و از اضرار آن
بقولنج اندیشه نکرده و این مجموع که گفته شد بحسب طب یا ریه
است و بباید دانست که غیر ازین معالجات که گفته شد معا
لجات دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات
ملایمه و کلمات طیبه و اجتماع ایشان و آوازهای لطیف و
بوهای خوش و از آن جمله انتقال از هوائی بهوائی و از مسکنی
بمسکنی بود و تغییر هیئات نیز مؤثر بود مثل آنکه صبی احول را
تکلیف کنند که نظر بکوشهٔ چشم کند و صاحب لقوه را که در آینه
چینی نکرد و امثال این بسیار است و همه بتقدیر آفریده کار است
چه بتقدیر او صحت بواسطهٔ این اسباب حاصل میکردد و بی تقدیر
او رعایت این امور زایل میشود و است قادر بهرچه
خواهد و خواست هرچه خواهد کند که حکم اوراست والسلام علی
من اتبع الهدی مقالت دوم در امراض که اعضا را عارض
شود و علاج آن مشتمل بر بیست باب باب اول در
امراض سر

امراض سر و دماغ از آن جمله صداع است که آنرا بپارسی درد سر
کویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود و بود از دم یا صفرا یا بلغم یا
سودا یا ریح بود امّا صداعی که از غلبهٔ دم بود علامت آن حمرة
و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم نبض و غلیظ و قاروره
بود و علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه بشربت
از شراب عناب و نیلوفر هر یک پنج درم خورند یا تمر هندی و
ترنجبین و نبات هر یک ده درم و غذا تمر هندی یا آلوچه یا
عدس ماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد
و سرکه و کلاب بوئیدن و لعاب بنکو و خطمی با سرکه بر سر نهادن
و تسعیط بروغن بنفشه و کدو مفید بود و آنچه از صفرا بود
علامت آن شدت حرارت ملمس و خشکی منخرین و تلخی دهان
و سهر و سرعت نبض و صفرت و صفاء قاروره بود و علاج
آن جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک شش درم و ترنجبین
و نبات هر یک ده درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر
با آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا انار دانه یا تمر هندی یا آلوچه

یا ساذج اگر مادی

خورند و برب حب فواکه بارده و سکنجبین تعلل کنند و بسهال طبیعت
بمطبوخ فواکه یا مطبوخ اهلیله یا قرص بنفشه یا این حب بنفشه ده
درم سقمونیا سفید بریان کرده نیم دانگ و دو حبه تربد سفید
کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم هلیله زرد نیم درم بکوبند و
بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و فرو برند یا نیم دانگ سقمونیا
بریان کرده با ده درم شراب اجاص بخورند و کافور و صندل
و گلاب و کدو و چیو کاهو و خیار ببویند و پای شوره بآب گرم
و سبوس و خطمی و بنفشه بکشند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل
سر و سبات و کدورت حواس و برودت ملمس و رطوبت منخرین
و نبض بلغی قاروره سفید و غلیظ بود و علاج هر روز جلابی از
بیخ مهک پنج درم و رازیانه سه درم و گلقند ده درم تناول کنند
و غذا نخوداب و شوربا خشکه دانه خورند و تنقیه کنند بعد از نضج
بحب صبر یا حب اصطمخیقون و بابونه و شبت و اکلیل
الملک بجوشانند و سر بدان بشویند و آنچه از سودا بود علامت
آن ثقل سر و جفاف بدن و کمودت لون و بیخوابی بود و نبض

بلغی و قاروره

بلغی و قاروره سفید و تنک باشد علاج هر روز جلابی از بادرنگبو
و بیخ مهک هر یک چهار درم و گاوزبان سه درم و نبات ده
درم تناول کنند و غذا نخوداب و شوربا خشکه دانه خورند و بعد
از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و اسطوخودوس کنند
یا حب ایارج و شبیار و بعد از تنقیه بروغن نرگس و بادام
و سوسن بر سر مالند و آنچه از ریاح غلیظ باشد که آن در دماغ
محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش و انتقال وجع
و ضربان بود و علاج تحلیل بکل کنند و در رازیانه بابونه کرده
از میوه و اغذیه نفاخ احتراز کنند و حمام و استعمال نطولات
و بخورات حاره مفید بود و اگر مرزنگوش ببویند یا با آب آن
در بینی کنند و روغن آن در سر مالند نافع بود اما صداعی که
از سوء المزاج ساذج بود یا حار باشد یا بارد آنچه حار باشد
اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب و
قرب آتش علامت آن عطش و حرارت ملمس و قلت
آب دهن و خشکی منخرین و زبان باشد علاج آن شربتی از

سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک با آب سرد
و عرق گل بید بیاشامند و شیره تخم خرفه و آب خیار کرده
با سکنجبین نیز مفید بود و غذا بشوربا ماش یا مغز بادام و اسفناج
یا تمرهندی خورند و جای خنک آرام گیرند و مشمومات بارده
ببویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر اسباب داخلی باشد مثل
تناول ادویه حاره همین علاج کنند و درین نوع تلیین طبیعت
به نقوع فواکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه از سوء المزاج بارد بود
علامت آن تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس و میل صداع
بموخر سر علاج آن تناول جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاو
زبان و گلقند بود یا شراب گاوزبان و گلقند بود یا شراب
گاوزبان و بادرنگبو با گلقند و رازیانه و اطریفل کبیر و جوارش جالینوس
و جوارشهاء حاره تناول کنند و غذا نخوداب با کبک و تیهو
و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات حاره استعمال
کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد اگر سوء المزاج معده ‌ سبب
باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده

و سکون

و سکون وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت
معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد
علامت آن غثیان و حشارت و کثرت بزاق بود و علاج
آن تنقیه معده باشد بآنکه تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب
بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند و
قی کنند و غذا نخوداب و سکنجبین خورانند و اگر بقی ساکن نشود
احتقان کنند و اگر بسبب مره صفرا باشد علامت آن غثیان
و تلخی دهن و تشنگی و قلق و سوزش معده بود در حالت
گرسنگی نیز باشد علاج آن با آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد
از آن شراب انار ترش لعوق کنند و غذا انار یا تمرهندی
خورند و اگر بسبب اخلاط سوداوی بود که در معده کشیده باشد علامت
آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج
تنقیه معده بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب
بلیسند بادرنگبو بلیسنو نرجس و یاسمن و غالیه و مرزنگوش ببویند و
و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وجع

معده باشد و صداع در پیش سر بود و از طعم نفاخ زاید شود علاج تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حار کنند

و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد وجع بود در بامداد ان و در خلو معده علاج آن شراب غوره و ریباس و انار خورند و اگر ممکن بود نان در سکنجبین خیسانیده بخورند و اگر صداع از یبس و خلو دماغ بود علامت آن حدوث صداع بود در عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه مرطبه جیده الکیموس بود مثل زرده تخم مرغ و آب گوشت مرغ و حمام معتدل و نشستن در آب گرم مفید بود

و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت او آن باشد که باندک سببی مثل بخار غذا حادث شود و انفعال دماغی بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظ بود مثل هریسه و کله و پاچه و صداع بشرکت کبد و طحال و رحم و کلیه و پای نیز بود و حادث شود علاج آن علاج اعضا بود

بیضه صداعی مزمن باشد که بجمیع سر فرو

گیرد و سبب آن اخلاط غلیظ باشد یا بخارات که در زیر غشاء مجلل دماغ محتقن شود علامتش آن باشد که باد کی سببی اشتداد کند و چشم بر تافتن دشوار و از کلام و حرکت متأذی شوند و کاسه چشم نیز درد کند علاج تنقیه بدن کنند بحب ایارج و شبیار و قوقایا و حقنهای حاده و سداب تر در روغن بجوشانند و بر سر مالند و باقی علاج آن همچو علاج صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول بود

شقیقه وجع شقی از سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع بود و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج آن همچو علاج صداع بود و تناول دواء المسک مفید باشد و اگر صمغ و افیون و تخم کاهو و کتیرا بر کاغذی طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود

سرسام ورمی گرم باشد که در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود و آنرا قرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و ضحک و حمرت وجه و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرخ

و غلیظ بود و علاج آن در ابتداء فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد و آلوی سیاه ده عدد و سپستان بیست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم و نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر بود و غذا کشکاب با نیلوفر و عناب خورند و درین مرض توقف نباید کرد و در پنجم تلیین باید کرد باین مطبوخ صفت آن سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص و سپستان هر یک بیست دانه عناب ده دانه شیرخشت ترنجبین خیارشنبر هر یک ده درم و استعمال مشمومات بارده کنند و پای شوره بآب گرم و بنفشه و خطمی و سبوس کنند و تعلل بشراب اجاص کنند و اگر بخواب باشد شراب خشخاش و میان های روز شربتی از نبات و عرق گل و بید مشک بود

و اگر از ماده صفرا بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و جفاف عین و تحریک و صفرت لون و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و سرعت نبض و نارنجی قاروره بود علاج

هر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم و آلوی سیاه ده عدد و بنفشه پنج درم و عناب هفت عدد و نبات ده درم و ترنجبین یا تمر هندی ده درم تناول کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب خشخاش تعلل کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن بنفشه خطمی سبوس جو نیم کوفته هر یک کفی عناب سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم بسفایج پنج درم بجوشانند و صافی کنند و مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال دران حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر آن استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد کشکاب بیست مثقال لعاب بهدانه و روغن بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم با هم بیامیزند و استعمال کنند و شربت میانه روز چنانچه گفته شد بیاشامند و تعلل با توت مربی کنند و در هر دو نوع تسکین حرارت بآب خیار کدو و شیره تخم کاهو و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند

وبرگ بید در فراش ریزند و کدو و خیار و بنفشه بویند و برسام
از مادهٔ سودا و اخلاط محترقه نیز حادث شود و علامت آن
هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی
حلق و دهن و بتخریش بود و چیزی از رایج تغییری ظاهر واقع
شود و نبض ضعیف و نبض مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه
و غلیظ علاج جلاب از بنفشه و گاوزبان هر یک چهار درم
و بیخ مهک سه درم نبات ده درم بیاشامند و غذا جو و نخود و شیره
خشخاش و بعد از نضج تنقیه بحبها و حقنها کنند که مسهل
سودا بود [illegible] سناء هفت درم بیخ مهک و بنفشه
و نیلوفر تخم کاسنی و تخم کشوث هر یک سه درم مویز خانگی
دانه بیرون کرده ده درم پرسیاوشان [illegible] و تخم خیار
نیم کوفته هر یک چهار درم ورق گل پنج درم بالنگو گاوزبان
هر یک دو درم خیار شنبر ده درم ترنجبین پانزده درم و بعد
از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند
و روغن بادام و شیر دختران بر سر مالند و میان نهاده روز
گرمی اندازند

سفید ... و شراب ... تناول کنند و ترنجبین ریحان ... و تخم ...

شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان تعلل کنند
[illegible] برسام بلغمی بود و علامت آن تب و
و کسل و نوم و تب دایم و ثقل سر و حیرت و اختلاط
عقل و سکوت و نسیان بود علاج هر روز جلابی از بالنگو
و بیخ مهک پنج درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا
جو و نخود خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و حب صبر
کنند و حقنهاء حاده استعمال کنند [illegible] زهره
گاو یک درم شحم الحنظل نیم درم بوره و خطمی هر یک سه درم بکوبند
و به سکر بجوشانند تا منعقد شود و بدان بسرشند و شیاف
سازند و استعمال کنند و در ابتدای سرکه و گلاب و روغن
گل در سر مالند و بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا
کنند و بجنک یا کندش یا شونیز عطسه آرند و الا
قی کنند و الشافی هو الله [illegible] ورمی دموی باشد
که در روی و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد که سر را نیز فرو
گیرد و سبب آن غلیان دم باشد علامت آن انتفاخ و

معنی
کرب عکس بودن
و لهب سوز فرورفتن ...

حمرة و هذیان وجه و حمی حاده و تشنگی و کرب و لهب بود
علاج فصد قیفال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم
کاسنی هر یک سه درم و عناب هفت عدد و آلوی سیاه
ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و تلیین بمطبوخ
فواکه کنند و در آن روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل
و اقاقیا و فوفل و مامیثا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد
از تنقیه با آب خیار و خیار کدو و شیرهٔ تخم نورک با سکنجبین
و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را محتبس نگذارند
دوار مرضی بود که چنان تخیل کنند که چیزها میگردد و سبب آن
بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ بود یا در معده یا عضوی
دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز بآن متحرک
شود و این حالت بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر
بلغم باشد علامت آن بلادت حواس و طنین دودی بود
و علامت بلغم ظاهر باشد علاج جلابی از انیسون و بالنگو و گاو
زبان و بیخ مهک هر یک دو درم و گلقند ده مثقال تناول
کنند و غذا

نسخه
قرص ... و گاو ... دارچینی ...
تخم ... حب ...

مرزنجوش ... پیاز ...
... مثل تخم ...

کنند و غذا نخود آب و شیر خشک دانه بازیره و دارچینی
خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و شبیار کنند و شونیز
و خردل و فلفل در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند
و جندبیدستر و شونیز و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در خرقه بندند و بمشام
وی بویند و بابونه و اکلیل الملک و سعتر و مرزنجوش بجوشانند
و بخار آن فرو آرند و اگر سودا بود علامت آن وسواس
و کثرت فکر و فراموشی بود و نبض صلب و ضعیف و قاروره
کدر باشد علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان
و نبات تناول کنند و غذا بشوربای ماش و نخود با مغز بادام خورند
و بعد از نضج تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله
کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه مثل عنبر و نرگس
کنند و غرغره و نطول مذکوره مناسب بود و صاحب دوار
بلغمی و سوداوی را هلیله پرورده و اطریفل کوچک و کلنگبین
با انیسون و مصطکی مفید باشد اما دواری که بشرکت معده باشد
علامت آن غثیان و جشاء و سوء الهضم و ضعف معده

واختلاف دوار در اشتداد و سکون باختلاف حال معده در
خلو و امتلاء علاج بیخ مهک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم
خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند و با اندکی عسل و نمک بیاشامند
و قی کنند و بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعوق کنند
بحسب مزاج و تقویت معده بجوارش مصطکی و عود کنند و تنقیه
بجوارش سفرجلی مسهل یا معجون خیارشنبر کنند و اگر احتیاج افتد
حقنه کنند صفت حقنه سنا هفت درم قنطوریون باریک
سه درم برگ چغندر خطمی سبوس بنفشه هر یک کفی بجوشانند و صافی
کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم و روغن شیرج ده درم و با آن
ضم کرده استعمال کنند و اگر دوار بسبب ضعف قلب بود یا در حال
نقاهت از غایت ضعف حادث شود علاج آن تقویت بشراب
حماض و لیمو و صندل و ریباس و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج
و اغذیه لطیفه خورند و دوار بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز باشد علامت
صفراوی قلق و التهاب و عطش و عدم اشتها و سرعت و بول ناری
بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک و نبات
تناول کنند

تناول کنند و غذا شوربای ماش با مغز بادام خورند و بعد از تنقیه اسهال
صفرا بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا کنند و علامت دوار
دموی حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان
دمع باشد علاج فصد قیفال و حجامت ساق مناسب بود و از
اشربه تمرهندی و نبات یا آب انارین با نبات یا شراب
عناب و نیلوفر یا گلاب و عرق بید خورند و تلیین طبعت
بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب سرما که بر سر زند عارض شود
تسخین دماغ بگلادات و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول
دیگر دوار اغذیه که در آن بزور و توابل بود و اگر بشرکت عضوی دیگر حادث
شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ سدر مرضی بود
باشد که چنان محسوس شود که بخاری از بدن متصاعد میگردد
و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود و ماده
این مرض اکثر سودا بود و علامت آن تبلد حواس و تحیر و
سدر و سدوه تعمق و شهود فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء سیاه بود و علاج
آن هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هر یک سه درم

با انگور دو درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا نخودآب با مغز
بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره یا مطبوخ افتیمون
کنند یا این حب هلیله سیاه و انیسون هر یک سه درم بنفشه دو درم
تربد سفید خراشیده و کوفته و بروغن بادام چرب کرده یکدرم
اسطوخودوس اسفایج هر یک درمی و نیم بکوبند و با آب رازیانه
بسرشند و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلابی از نبات
نیم گرم بیاشامند و علاج او نزدیک علاج دوار ریشه و آن
حقنه که ذکر رفت مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه یا سقطه حادث
شود فصد کنند و سر از بخار آفتاب نگهدارند و بموم روغن گل
و بنفشه و کتیرا طلا کنند سبات خوابی طویل مفرط بود چنانکه
دشوار بیدار شود سبب آن سوء المزاج بارد بود مادی یا
ساذج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب بینی
و کثرت بزاق و بستن چشم وارد و صعوبت انتباه از خواب
علاج هر روز جلابی از بالنگو بیخ مهک گاوزبان و انیسون
و نبات تناول کنند و غذا نخودآب با شیره خشخاش دانه و
فلفل

فلفل و زیره و دارچینی و شراب بالنگو لعوق کنند و بعد از نضج
تنقیه بحب ایاره و لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه کنند
شبت بابونه سنا هر یک هفت درم بیخ مهک رازیانه تخم
کرفس هر یک سه درم حلبه پنجدرم اشنه سنبل هر یک پنجدرم سکنجبین
دانگی در شش رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید و صافی کنند
و بوره و نمک هر یک نیم درم و انگامه و عسل و روغن زیت هر یک
ده درم با آن ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل
صغیر و کبیر تناول کنند و عنبر و مرزنجوش و نمام بویند و روغن
وضری نرگس و زنبق استنشاق کنند و اگر سوء المزاج ساذج بود
بواسطه ادویه مبرده مخدره که از داخل یا خارج استعمال کنند
تا تیر اینکه بدماغ رسد علامت آن سبق اسباب مذکوره
و برودت لمس سر باشد و کمودت لون و بیاض قاروره
و حالتی شبیه بغرق علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما
درین قسم تنقیه احتیاج نباشد و تدهین سر بروغن بابونه
و شبت و زنبق مفید بود و نشوق و لعطوس مناسب افتد و اگر سبات

سبوق

بواسطهٔ بخارات معده باشد علامت آن امتلا و تخمه ودوار وطنین کوش وخفت آن در حالت جوع بود وتنقیهٔ معده کنند بقی واسهال بحب ایارج وحقنها واکر سبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود رادعات ومقویات مثل آس ومخانیث وکل وصندل طلا کنند وعلاج ضربه وسقطه کنند در سبات ضعیف وج وزنجبیل وشونیز با عسل مفید بود ومویز و جوز ونارجیل وقلابا کندر وتوابل بسیار بود نافع افتد سهر بیداری وبیخوابی بافراط بود وسبب آن سوء المزاج یابس بود یا ماده یا بی ماده علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه وخشخاش ودوشیدن شیر زنان وتدهین بروغن بنفشه وکدو وغذا بنوماش با شیرهٔ خشخاش واسفناج خورند وخیار وکدو وکاهو خوردن وبوییدن مفید باشد ونیلوفر وبنفشه وکاهو وپوست خشخاش بجوشانند وبر سر میریزند وآشام مرطب ودلک والبدن ولاواز آب وباد موجب بود واکر اقحوان وشبت وبشند وزعفران وشاهسفرم در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آورد

ودر سوء المزاج مادی اول تنقیهٔ بدن باید کرد واز عضو داو بعد ازان استعمال مرطبات سبات سهری مرضی بود که از اجتماع اسباب سبات حادث شود وعلامت او آنست که گاهی خوابی طویل وگاهی سهری مفرط درو برآمده باشد ورنگ روی مایل بسرخی یا سیاهی بود وعلاج آن تنقیهٔ دماغ کنند از خلطی که غالب باشد وبعد ازان استعمال مشمومات و سعوطات معطسه کنند ودرین مرض این حب مفید بود بنفشه دو درم تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم رازیانه وکرفس بلخ تفقفی هر یک نیم درم سقمونیا دربریان کرده نیم دانک بکوبند وبآب رازیانه حب سازند وبعد از نضج ایارجها ده بلع کنند کرم که مفید است سنا پنجدرم پرسیاوشان چهار درم بنفشه ونیلوفر هر یک سه درم حلبه کفی عناب وسبستان بیست عدد وبابونه واکلیل الملک هر یک هفت درم مغز خیارشنبر ده درم عسل وروغن کنجد هر یک پانزده درم نمک وبوره ارمنی هر یک نیم درم خرخوش علتی است که مردم ناگاه بر یک حال بمانند مثل آنکه اگر ایستاده

کرم مفید باشد

باشند همچنان ایستاده بمانند واکر خفته ونشسته همچنین وبدین سبب آخذه نیز ش گویند وسبب آن سده باشد که در مؤخر دماغ بود بجهة خلط غلیظ حادث شود وعلامت آن شخوص عینین وفساد حرکات بود وهرچه بامر گویند جواب نه دهد علاج اکر موجبات فصد باشد قیفال بکشایند یا حجامت ساق کنند وجلاب از بالنکو وانیسون هر یک دو درم وگاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول کنند وغذا نخود آب وشیره خشخاش خورند وبعد از نضج تنقیه بحب افتیمون یا مطبوخ آن کنند واستعمال حقنها کنند وتدهین بروغن بنفشه وکدو واستعمال نطولات ومحللات مفید افتد حقنه آب سلق وخطمی وشیرهٔ سبوس یک رطل حاصل کنند وبا یکدرم بوره ودانکی ونیم شحم الحنظل وده درم روغن کنجد وده درم شکر سرخ نیم کرم استعمال کنند کابوس آنست که چون درخواب رود چنان خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی باشد یا کسی او را می فشارد ونفس او تنگ شود وآواز نیارد

وآواز نکرد وسبب این بخاری باشد که از خلط غلیظ متصاعد شود پس اکر از غلبهٔ خون باشد فصد قیفال وحجامت ساق وتقلیل غذا کنند واکر بلغم باشد یا سودا تنقیه کنند چنانکه مکرر مذکور شده وتغافل نباید کرد که این مقدمهٔ صرع باشد صرع سده غیر تامه باشد که در بطون دماغ ومجاری اعصاب حادث شود وروح نفسانی از نفوذ در اعضا منع کند جمیع اعضا متشنج گردد وسبب آن خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اکر بلغم بود علامت آن کثرت بزاق ومخاط وکثرت زبد در حالت صرع وکدورت حواس وبلادت وبیاض لون وبطو واختلاف نبض وبیاض وغلظ قاروره بود وعلاج آن هر روز جلابی از رازیانه وانیسون وبالنکو هر یک سه درم وگلقند ده درم تناول کنند وغذا نخود آب وشیرهٔ خشک دانه با دارچینی خورند وکبک وتیهوج مناسب بود وبعد از نضج تنقیه بحب ایارج واسطوخودوس وقوقایا ومطبوخ تربد وحقنهای قویه کنند

واین حب مفید بود ایارهٔ فیقرا ترید صبر هر یک نیم مثقال افتیمون
حب النیل از هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی از هر یک دانگی
ونیم مقل وکتیرا ومصطکی هر یک دانگی کوفته وبیخته بآب برادیان
بسرشند وحب سازند ومصروع را از گرما وسرما وجماع ونظر در آب
روان ونشستن در مهب باد وجایهای بلند وحرکت در حمام
وتناول بخارات مثل سیر وپیاز وکرفس اجتناب باید کرد وهمچنین
از مستی وسواری خصوص اسب دوانیدن ودر دولاب ودر چیزهای گرفتن
براق نظر کردن احتراز کنند وچند بیشتر بار وهمچنین زنبق در
بینی کشند وحلتیت در ماء العسل بجوشانند ودر وقت صرع
بحلق ریزند ومثرودیطوس وتریاک اربعه تناول کنند ومعجون
سیسالیوس نیز مفید بود صفت آن سیسالیوس عاقرقرحا
اسطوخودوس هر یک پانزده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت
زراوند مدحرج از هر یک دو درم بکوبند وبسکنجبین عنصلی
بسرشند ویک مثقال تناول کنند واگر ماده سودا بود علامت
آن خفقان وافکار فاسده وحموضت طعم زید بود علاج آن تنقیه

دماغ

دماغ کنند بمطبوخ افتیمون وحب آن وتقویت دماغ
ببوییدن نرگس ومرزنجوش وبابونه ومشک وغالیه وشونیز
کنند وبابونه واکلیل الملک وشبت ومرزنجوش بجوشانند
وبر سر ریزند وشراب بالنکو با تریاق اربعه ومثرودیطوس
تناول کنند وعود وفادانیا خاوی ببایند ودر بینی دمند وسکر
وغسل عنصلی وخردل غرغره کنند واگر ماده خون باشد علامت آن
ظهور علامات غلبه خون بود ودر حالت صرع ودر حین ممتلی
شود وروی برآید وسرخ شود وباشد که رعاف حادث
شود علاج فصد صافن کنند وتقلیل غذا وتقویت
دماغ ببوییدن سرکه وگلاب ومالیدن روغن گل وتناول
ربوب فواکه واگر از مادهٔ صفرا بود واین نادر افتد علامت
آن التهاب واختلاط عقل وصفرهٔ روی وچشم بود
علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه وقرص بنفشه ورب
سیب ورب به تناول نمایند وپای شوره بآب گرم
وسبوس وخطمی کنند وانچه اطفال را حادث میشود آنرا ام

ام الصبیان میگویند ازین قبیل باشد واگر صرع بشرکت معده
حادث شود علامت آن غثیان واختلاج لب ودر
درحالت خلو معده وکثرت لعاب واشتداد صرع واعتلا
وخفت آن در عقب قی علاج آن قی کنند بطبیخ شبت
وترب وانرکی عسل ونمک وتلیین طبیعت بچون خیارشنبر
وشیرخشت کنند وبعد از ان تقویت معده بجوارش مصطکی
وعنبر وسعد ومادة الحیواة کنند وغذا نخوداب با شیرهٔ خشک
دانه ودارچینی وکردیا وکبک وتیهو خورند واگر بشرکت
عضوی دیگر بود مثل قدمین وساقین ویدین ورحم
بواسطه ریحی غلیظ یا مادهٔ بخار غلیظ بود که از ان عضو متصاعد
شود وعلامت او آن باشد احساس چیزی کنند همچو بخار
یا حرکت نمل که از آن عضو مرتفع میشود وبدماغ رسد و
بآن تمطی وشخوص عین وتثاوب باشد علاج آن تنقیه
بدن ودماغ بحسب قوت یا وایاره کنند وتقویت وتسخین
سر باد هان حاره واصلاح حال آن عضو کنند بدلک و

نهادن

نهادن محجمه بی شرط وبا شرط وصرع بواسطه بخارات
بخارات که از کرم کدو ودیگر حیات متصاعد شود حادث گردد
وعلامت آن کثرت لعاب وسرعت هیجان اشتها
ووجع بطن واحساس بصعود بخار بود علاج آن قتل
واخراج کرم بود چنانچه گفته خواهد شد واگر بسبب لذع عقرب و
گزیدن حشرات حادث شود در از یانه دو درم وکلنگبین ده درم
بجوشانند وصافی کرده یکدرم تریاق انگبین از آن حل کنند وبیاشامند
واختناق رحم نیز شبیه بصرع است وعلاج آن بجای خود گفته
شود انشاء الله تعالی وجالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات
بفالج انجامد وبرآن دشوار بود واگر شیرخواره را صرع حادث
شود او را علاج نکنند که خود زایل شود وگویند که عاقرقرحا
بکوبند ودر بینی مصروع دمند اگر عطسه کند امید برآن توان داشت
نافع وتریاق ثمانیه مصروع را عظیم نافع بود صفت آن زراوند طویل
تریاق ثمانیه ... ادویه هر یک ... ایرسا جینی برست بیخ کبر حب الغار جنطیانا قسط مر عود قشنا
بکوبند وبعسل کف گرفته بسرشند ویک مثقال از ان شربتی

باشد [illegible] سده تامه باشد که در بطون اربع دماغ واقع شود
و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد و بواسطه آنکه حائل
شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی
از دماغ بجمیع اعضا و این مرض دفعةً حاصل شود و سبب این
سده بلغمی لزج باشد و علامت آن ترهل بدن و بیاض لون
کثرت بزاق و ثقل سر و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که با
خرخره و زبد نیز بود و آن دلالت کند بر احتباس و فساد جواهر
دماغ و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم کنند که زنده است یا نه
پاره پشم یا پنبه واحیده بر بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیو
ة باشد یا ظرفی پر آب کنند و بر سینه او نهند و تفحص کنند
یا اصبع در [illegible] کنند که شریان است که تا حیات باقی
بود او متحرک باشد یا چشم او باز کنند اگر حدقه او ظاهر شود
زنده بود و علاج او اولا سر او بتراشند پاره نمد گرم کنند
و بر سر سکوت نهند و آجر را گرم کرده بر بالای او نهند
و کندش و خردل و قرنفل و جند بیدستر در منخر یا بعضی
بکوبند و در بینی سکوت دمند و اطراف را بگیرانی [illegible]

حیوانی — سکته — اصبع [illegible]

95

سکوت می مالند و بر منخر پر روغن و ایارج فیقرا بیالایند
و در حلق او فرو کنند و مومیا بنوشند تا شد که قی کنند و فربیون
و جند بیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او
طلا کنند و یکمثقال مثرودیطوس با تریاق کبیر در ماء العسل
حل کرده در حلق او بریزند یا انیسون و زیره و سعتر و سکنجبین بجو
شانند و بریزند و زهره کلنک و عرق کندش در بینی او چکانند و
گفته اند تا هفت روز گریک نباید کرد اما بعد از هفت روز جلاب
از انیسون و رازیانه و گاوزبان هر یک شش درم و سکنجبین ده
درم تناول کنند و غذا نخود آب با کنجشک تیهو خورند و زیره دارچینی
و فلفل در ان کنند و میان نهای روز ماء العسل بیاشامند
و بعد از نضج تام تنقیه بحب ایاره و ایاره لوغاذیا کنند و
در هر هفته یکنوبت حسب مزاج و قوت احتیاج و تا بیست
چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته اگر تمام نکرد — [illegible]
بالقوه و فالج منتقل گردد و سکته از امتلاء خون نیز حادث
شود و علامت آن علامات غلبه خون باشد و در آن فصد

قیفال کنند و حجامت ساق و اخراج دم بحسب قوت و جلاب
از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا نخود آب [illegible]
یا مغز بادام و تنقیه بحب بنفشه و قرص آن کنند و حقنهای
لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود فصد
کنند و تقویت دماغ بمشمومات بارده مقویه [illegible] کر سکته
بلغمی را مفید بود ورق غار قسط مرزنجوش حب الخسک اکلیل
الملک ورق بید انجیر مرماحور سداب کرنب برگ تخم
شبت هر یک ده درم شحم الحنظل انیسون هر یک نیم درم قنطوریون
باریک ده درم بجوشانند و صافی کرده عسل بیست درم و
انکامه پانزده درم و بوره و نمک هندی و مقل هر یک نیم درم
کوفته بر سر آن کنند و بکار دارند [illegible] تغیر ظنون [illegible]
بود و از مجرای طبعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود
که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و
بشرکت مراق نیز بود علامت آنچه از امتلاء بدن بود و در
دماغ نحافت بدن باشد و سواد لون و بطو و صلابت و اختلاف
نبض و جفاف

96

نبض و جفاف و خارورة و تنهائی دوست دارند و نظر در زمین
یا چیزی کنند و هیجان باشد و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب
نیز بود علاج فصد صافن کنند و هر روز جلاب از بنفشه و
نیلوفر و گاوزبان هر یک شش درم عناب بیست دانه سپستان
بیست دانه نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج تنقیه
دماغ بحب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و نخود
آب با مغز بادام با اسفناج خورند و پالوده از شیره سبوس
و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و شراب رقیق [illegible]
آن حمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو مفید باشد و از اغذیه
غلیظ و اطعمه سوداوی و اشیاء حریفه و مالحه و حامضه
احتراز کنند و استعمال تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجات
این مرض ملول نباید شد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر این مرض
از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت منخرین و سیلان لعاب
و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب بود و علاج آن
هر روز جلاب از بادرنگبویه و نیلوفر و رازیانه و بیخ مهک و گلقند

تناول کنند و غذا نخود آب با زیره باج یا شوربا خشک دانه
خورند و بعد از نضج تنقیه باین مطبوخ کنند صفت مطبوخ سنا مکی
هفت درم بادرنجبویه و نیلوفر هر یک سه درم عناب ده درم بجو
شانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال یا هفت مثقال
در آن حل کنند و بیاشامند و این شربت مفید بود افتیمون
چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا هر یک دو درم غاریقون یکدرم
نمک هندی [illegible] ربع درم اسطوخودوس یکدرم دیگر بکوبند و بآب
دارزیانه بسرشند و حب سازند و سه درم شربتی باشد و این
مفرح نافع بود صفت بادرنجبویه پوست ترنج و قرنفل و سعد کوفی
قرفه دارچینی جوزبوا فاقله [illegible] بهمن سفید و سرخ
زرنباد درونج زعفران تخم بادروج تخم فرنجمشک هر یک
دو درم مشک خالص دانگی مجموع سحق کنند و هلیله کابلی
چهل عدد و آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل
آید پس صاف کنند و یک رطل عسل بقوام آرند و از آتش
فرو گیرند و ادویه در آن ریزند و بهم زنند و احیانا مثقالی
تناول

تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن بیخوابی و
هذیان و اضطراب و غضب و شتم و صیاح و صفرهٔ
لون بود و علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله یا افتیمون یا معجون
نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر زنان
بر سر و سر و بنشاط و سماع بالحان و نغمات و حضور
یاران انیس مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و
بخطمی و بنفشه و برگ بید سر و اندام شویند و پوست خشخاش
و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و سر بر بخار آن
فرود آرند و بر سر نیز بریزند و اگر از احتراق سودا بود گشنگی
آن بیشتر و معالجهٔ آن مشکل‌تر بود علامت آن کثرة
فکر و غم و گریه و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلوه بود و بیخوابی
علاج هر روز جلاب از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه از هر یکی
سه درم و بادرنجبویه دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند
و غذا نخود آب و شوربا ماش یا اسفاناج و مغز بادام خورند
و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و ایارج جالینوس و

و ایارج لوغاذیا و معجون نجاح کنند و ماء الجبن درین قسم
مفید بود صفت شیر بز رطلی بجوشانند و در حالت
جوشانیدن فرو گیرند و یک وقیه سکنجبین افتیمونی بر آن
ریزند و بهم زنند پس صافی کنند از پنیر و شربت نمایند
و احیانا این مفرح خورند صفت ورق گل سرخ و قرنفل هر یک
پنج درم قرفه فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک
دانگی کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند و یک مثقال در
شراب گاوزبان حل کرده تناول کنند و دواء المشک
حلو نیز نافع بود اما آنچه بشرکت مراق بود و بواسطه ورم گرم
باشد یا سده آن از خلطی سوداوی و بدان سبب بخارات
متصاعد شود و افکار متغیر گردد علامت آن انتفاخ
و لین بطن و ضیق صدر و کثرت ریق و جشا و جوع بود
و احساس بخارات کنند که متصاعد شود علاج هر روز
جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و دارزیانه و گلقند تناول
کنند و غذا زیره باج و بعد از نضج سنا پنج درم و شکر
ده درم

ده درم بجوشانند و معجون خیارشنبر پنج مثقال در آن حل کنند
و بیاشامند و حقنه‌های لینه استعمال کنند و اگر درین نوع
حرارتی باشد جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و ریواج ترنگبین و
ترنجبین و نبات خورند با مغز بادام اسهال کنند و دو
شنیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه مفید بود و استحمام
و آب گرم بر مراق ریختن مناسب باشد و از جمله انواع مالی
خولیا مانیا بود و آن جنونی سبعی باشد و علامت آن غضب
قصد و ایذا بود و از آن جمله داء الکلب و آن بیشتر از
احتراق دم حادث شود و علامت آن ضحک و لعب و عبث
و قصد و اذیت مردم باشد همچو طبیعت کلاب و از آن جمله قطرب
قطرب باشد و علامت آن حرکت بسیار و بی‌آرامی و از
مردم گریختن و تشنگی عبوس بود و بر ساق ایشان اکثر
اوقات قروحی چند باشد و علاج همچو علاج مالیخولیاست
عشق نیز از مالیخولیا شمرده‌اند و آن وسوسه باشد که مردم
را بر فکر صورت خوب دارد و علامت آن صفرهٔ لون

و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بیخوابی و رعشت و
صغره و صلابت نبض بود و دایم آه سرد کشد علاج او آن
است که بکارهای بزرگ و سفر و صید اشتغال نماید و ترطیب دماغ
بادهان و نطولات کنند و تقویت قلب بشراب حماض و
صندل و سیب و مفرح یاقوتی و غذا از یره باج خورند و ترک
دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج آن
آنست و الا بنصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال آن
سعی کنند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب
نیز مفید بود نسیان فراموشی بود و آن فساد فکر و یادکرد
یا متخیله باشد و سبب آن استیلای بلغم باشد و بر اجزاء دماغ
علامت آن کثرت خواب و تری منخرین و دهن و گرانی
سر و کدورت حواس بود علاج آن هر روز جلابی از
بالنگو و بیخ مهک هر یک سه درم و رازیانه ده درم و
گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ
خشک دانه و کبک و تیهو و دراج خورند و توابل در آن
کنند و بعد از

و نفس سرد

بنصیحت

خردل
کنند و بعد از تنقیه تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و فودنه و
در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق
و خیری و قسط و مرزنجوش بر سر مالند و جندبیدستر و فودنه و
مشک بو بیند و بابونه و مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار آن
فرو دارند و احیانا ماده الصواة دو ج زنجبیل پرورده
و سرکه عنصلی و سکنجبین با آن تناول کنند و مصطکی و کندر
بخایند و تنقل بجوز بندی کنند و از آب سرد و بقول بارده
احتراز کنند و اگر بجای آب ماء العسل یا شراب ریحانی
خورند بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع و آوازها
نا باشد مفید بود دوای دیگر فلفل و دار فلفل و وج
دارچینی زنجبیل هر یک دو درم سنبل پنج درم جوزبوا سه درم
زعفران و عود هر یک دو درم مشک دانگی کوفته و بیخته با
عسل بسرشند و یک مثقال تناول کنند دیگر کندر و وج سعد
هر یک ده درم زنجبیل هر یک پنج درم کوفته با دو چند او عسل
بسرشند و نسیان بسبب سردی نیز واقع شود و علامت آن

فلفل و

سهر و خشکی منخرین و کمودت لون و بطئی تکلم بود و علاج آن جلابی
از نیلوفر و گاوزبان و بالنگو و نبات کنند و تنقیه دماغ بحب
افتیمون و مطبوخ آن کنند و غذا اسفاناخ و کدو با مغز بادام
خورند و استحمام و تدهین بروغن بنفشه و نرگس مفید بود و نسیان
بسبب سوء المزاج گرم ساذج نیز حادث شود و علامات آن
خشکی منخرین و دهن و گرمی ملمس سر و تخیل آتش و شعله
و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق
گل و بید با آب سرد بیاشامند و غذا اسفاناخ با مغز بادام و
اسفاناج یا هریسه از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بنفشه
و ترطیب دماغ بروغنها و نطولهای بارده مفید بود فالج
استرخای بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب آن
خلطی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را سده کرده باشد علامت
آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره
سفید باشد و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده
نگردد امید بود توان داشت علاج آن آنست که چهار روز تا هفت روز
تقلیل

تناول

تقلیل طعام کنند و از آن دو سه روز هیچ ندهند و با نخود آب
گوشت بازیره و دارچینی بسازند و بجای آب ماء العسل خورند
بعد از چهار روز جلابی از رازیانه و بالنگو و انیسون و بیخ
مهک و گلنگبین بخورند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه
و فلفل و دارچینی باشد و بعد از تنقیه تام این حب فرو برند حب
سقوطری یک مثقال بوزیدان ماهی زهره تربد خراشیده کوفته
بروغن بادام چرب کرده هر یک درمی غاریقون افتیمون
شحم الحنظل هر یک نیم درم نمک هندی دانگی نیم مقل دانگی
کوفته و بیخته با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز
این حقنه استعمال کنند برگ ورق بید انجیر سلق شبت تا نخواه
مرزنجوش خشک اکلیل الملک حلبه و ترمس هر یک نصف درم تا
ده درم بجوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و عسل و انگدان هر یک
ده درم در آن حل کرده با روغن زیت پانزده درم استعمال کنند
و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته ذکر رفت مناسب باشد
و تریاق کبیر و مثرودیطوس و جوارش بلادری هر کدام که باشد

مثقالی احیاناً تناول کنند یا شراب بالنکو و فلفل و دارچینی
و بیخ اذخر و عاقرقرحا بخایند و چون آثار بره ظاهر شود روغن
قسط و ناردین و شونیز و سداب و نفط سفید و امثال آن در اعضاء
علیل بمالند و مشک و کندش و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند
و سوسن و نرگس و یاسمین ببویند و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بدان خایند
عصب بیخ رازیانه بیخ کرفس و اذخر هر یک هفت درم تخم رازیانه
و کرفس و انیسون هر یک سه درم نانخواه زراوند مشو نیز هر یک ده
درم در ده من آب بجوشانند تا یک من آب آید و با یک من عسل
بقوام آرند تشنج آنست که عصب با مبداء خویش کشیده شود و عضو نیز تابع
او شود و بواسطهٔ آن از حرکت انبساطی باز ماند سبب آن
رطوبتی بود که عصب و عضل را ممتلی کردانیده باشد و در طول آن
نقصان و در عرض آن زیادتی واقع شود و این را تشنج رطب
و امتلائی نیز گویند و این اغلب واقع شود و علامت آن
علامت امتلاء و غلبهٔ بلغم بود و علاج آن همچون علاج فالج باشد
و اگر بسبب یبوستی باشد که اعصاب را حادث شود این را تشنج
یابس گویند

مبداء عصب دماغ است
و میان شانه

یابس گویند و این نوع مشکل‌تر بود و سبب آن یبوست و
استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده
و امراض کثیرة التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود
و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب
مجففه بود علاج آن ترطیب بدن کنند با غذیهٔ چرب از گوشت
بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و حسو و حریره و شیر میش و امثال
آن و از اشربه شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار
کدو با نبات و شراب رقیق جدید یا ممزوج مفید بود و نیلوفر
و بنفشه و خطمی و خشخاش برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و
دران نشینند و بر عضو میریزند و بعد از آن موم روغنی از روغن
بنفشه و موم و کتیرا در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان
استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود
تریاق اربعه در شربتی از نبات حل کنند و بیاشامند و اگر
بسبب قرحهٔ عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم نیز
حادث شود و علاج آن قتل و اخراج کرم بود کزاز و تمدد

تمدد و تمدد را
اما اگر از تشنجی بود که خلاف آن حادث شود و تمدد تشنج عصب بود
از جهت مبداء او و از جهت خلاف چنانچه عضو بهیچ طرف حرکت نکنند
و علاج آن هر دو علاج تشنج باشد لقوه مرضی بود که در عضلات
روی و چشم حادث شود و شقی از روی بجوشی غیر طبیعی
منجذب شود و از هیأت خود بگردد و سبب آن یا تشنج بود
باشد یا استرخاء آنچه از تشنج بود علامت آن تمدد پوست پیشانی
و قلت بزاق بود و از جانب صحیح چشم بهم نتوانند نهاد
و علاج آن همچون علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود علامت
آن استرخا و ضعف حرکت و هن و کدورت حواس خصوص
حس ذوق بود و جفن زبرین فرو آمده باشد و حنک
نیز مسترخی شده باشد و تدبیر بلقوه آنست که تا هفت روز
یا چهارده روز معالجه ملاحظه نکنند و آب نخورند و تا توانند
چیزی نخورند چنانچه در فالج گفته شد و بعد از آن جلابی
از رازیانه و انیسون و بالنکو و گلقند تناول میکنند
و غذا نخود آب با فلفل و زعفران و دارچینی خورند و گوشت
البسیر

اسب و شتر بچه و کبک و تیهو مفید بود و تنقیه بحب صبر
و حقنهٔ حاده کنند و پوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مرزنجوش
و سعتر و جندبیدستر بجوشانند و روی به بخار آن فرود آرند
و کندر و مصطکی و حلتیت بخایند و وج و فلفل و جوز بوا
با قرنفل و عاقرقرحا در دهن گیرند رعشه علتیست که در اعضاء
آلی ظاهر شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا اثبات
آن بر سبیل اتصال پس حرکات ارادی یا اثبات
ارادی بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض
سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب
گردد و مشایخ و مدمن الخمر را بسیار واقع شود و از
شراب آب سرد با فراط و اعراض نفسانی نیز حادث
شود و آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن
علامات غلبهٔ بلغم باشد علاج هر روز جلابی از انیسون
و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و

زعفران بگوشت سیب و کبک و دراج خورند و تنقیه بحب ایارج کنند و بعد از تنقیه روغن قسط و زنبق و نرگس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و بآفتاب نشستن نیز مفید بود و نارجیل و مغز خرگوش نافع بود و آنچه از سوء المزاج ساذج بود و علامات مردی داخلی یا خارجی بود علاج آن حلتیت با ماء العسل یا کلنکبین تناول کنند و او را حال عادة استعمال بود و آنچه از کثرت شرب خمر بود ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و مورد و رب به کرد که مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت بود ازالهٔ آن سبب باید کردن بهر حیله که باشد و اگر بسبب گزیدن حشرات عارض شود شراب بالنکو با تریاق تناول کنند و در ازالهٔ سبب کوشند گاه باشد که رعشه بسبب یبوست بدن بود بواسطهٔ استفراغ بسیار و تحلیل بافراط و این قسم مشکل تر باشد علاج آن ترطیب بدن بود به تناول شراب بنفشه و خشخاش و غذا اسفاناخ و مغز بادام و اسفاناج و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن

بادام و نبات

بادام و نبات و تدهین بروغن بنفشه و بادام **اختلاج** جستن اندام باشد و جستن ابرو و چشم و روی و لب مقدمهٔ لقوه باشد و سبب آن رطوبتی غلیظ لزج باشد که حرارت غریزی آنرا بتحلیل باریح بخار دفع کند و بسبب غلظ از مسام زود بیرون نتواند شد و توقف دافع و خواهد که آنرا دفع کند پس میان ایشان تدافعی حاصل شود و موجب اختلاج گردد و علاج آن تریاق اربعه با شراب بالنکو تناول کنند و آن عضو را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج باشد تنقیه بحبها و ایارج که مسهل بلغم باشد بکنند **السکته** اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود و بواسطهٔ خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی گردد و اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر شود فصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات غلبهٔ بلغم باشد تنقیه کنند و معالجات فالج استعمال کنند و اگر بواسطهٔ یبوست بود علامت آن همچو علامت تشنج یابس باشد

ضغط
فشار یا فتق ضغط بود

و علامتش همان باشد و اگر بسبب ضغط و رمی باشد یا سخت بستن عضو یا بران نشستن علاج آن منع ضاغط بود و تقویت عضو **زکام و نزله** عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر به منخرین آید زکام گویند و اگر بحلق و سینه فرود آید نزله گویند و سبب این مرض اکثر سوء المزاج حار بود که عارض دماغ گردد و بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حارهٔ حریفه علامت آن حمرت و حرقت چشم و خاریدن بینی بود علاج آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی بود شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا اسفاناخ و مغز بادام و اسفاناج خورند و از گوشت و شیرینی و بخورات احتراز کنند و اگر علامات امتلا بود بقرص بنفشه و مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب بنفشه ترنجبین و شیرخشت یا خیار شنبر هریک ده درم و بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن بنفشه استنشاق کنند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود بسبوس و سرکه یا صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب سوء مزاج

بارد بود

سیلان و سیلان رطوبات

بارد بود که بسببی داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تری منخرین و کلال حواس و ثقل و کسل بود و بهوای گرم احتراز کنند علاج سر بدستار پشمین و غیره گرم دارند و جلاب از بیخ مهک و پرسیاوشان و بالنکو و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس باشد سفوف منضج بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و بیخ مهک هریک پنج درم و شکر سرخ و خیار شنبر هریک ده درم بکار دارند و پشت و بابونه و گاوزبان و بیخ مهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار آن فرود آرند و اگر در حمام نیز بر سر ریزند مفید بود و اگر آنچه از منخرین آید رقیق بود شونیز و انیسون بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و عود بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود بکندر و سندروس و کاغذ تبخیر کنند بخورات و در زکام خواب مستوفی بکنند و بر پشت باز نخفتند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس دغدغه در حلق کنند تنحنح آنرا دفع کنند و سنگی گرم کنند و آب سرکه بدان ریزند و بینی فرو دارند

تنحنح

اما در نزله از حموضات و چیزهای شور و تیز اجتناب نماید و غذا
و جلاب از بنفشه مربی یا شراب بنفشه یا ترنجبین خورند و
باقلی آب با روغن بادام و حریره از نشاسته و سبوس و نبات و
روغن بادام و تخم ریحان و اسفرزه و اگر با آن سعال بود علاج مناسب بود
آن کنند چنانچه گفته شود در باب امراض صدر ان شاء الله تعالی

باب دوم در امراض چشم بر حافظ صحت عین واجب است
که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلی و بادنجان
و قدید و گوشتهای و طعامهای شور و بخارها و آبکامها
احتراز کنند و چشم از گرد و هوا گرم و سرد و دود و غبار
نگهدارند و از آدمیان کتابت بیخوابی و گریه مجتنب باشند
و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام معتدل و تدهین سر بروغن
بنفشه و کدو کنند و روشنائی و کحل الجواهر احیاناً در چشم
کشند ضعف بصر اگر از واسطه غلبه خون باشد و علامات آن
ظاهر باشد فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب تناول
کنند یا بنفشه و عناب و نیلوفر و ترنجبین جلاب سازند
و غذا اسفناج

و غذا اسفناج با مغز بادام و اسفناج خورند و تنقیه بقرص
بنفشه کنند و توتیا و غوره و کدو بکشند و اگر از ماده بارد رطب
بود علامت آن دمع و رمص بود بی حمرة و وجع و در عقب
خواب و اکل زاید بود علاج آن هر روز جلاب از زرازیانج
و بیخ کهنک و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه با یارهٔ
فیقرا یا قرص بنفشه با تربد و سقمونیا بریان کرده کنند و
غرغره بماء العسل و زرازیانه کنند و روشنائی کبیر با
سلیقون در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه حادث
شود و اگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق
و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت تمدد و دمعه
و رمص و ثقل باشد علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب عناب و نبات
و نیلوفر تناول کنند و اگر صفراوی بود علامت آن شدت
وجع و خاریدن بی دمعه و رمص باشد و علاج آن آب
انارین با تمر هندی یا نبات تناول کنند یا بنفشه و

و اجاص و عناب و نبات جلاب سازند و تنقیه بمطبوخ
هندی و هلیله زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع بشیر زنان
و سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و [illegible]
و گلاب و لعاب بزرقطونا و ماميثا در حوالی چشم ضماد سازند
و شیاف ابیض و کافوری و افیونی در چشم کشند و اگر بلغمی
باشد علامت آن انتفاخ چشم بود و کثرت رمص و دمعه
و التصاق جفن و ثقل اما حمرة نباشد علاج تنقیه دماغ
کنند بحبها و ایارجها و حقنه‌ها نرم و اگر سوداوی بود علامت
آن صداع و یبوست چشم بود و جفن بهم برسد علاج شراب
بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا اسفناج با
مغز بادام خورند و ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند
وردینج رمدی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم تنگ گردد و
نتوان گرفت و بیشتر صبیان را عارض شود و علاج آن بچون
علاج رمد باشد و حجامت نقره و ارسال علق مفید بود و در
رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع احتراز کنند طرفه
نقطهٔ خون

نقطهٔ خون باشد که در طبقهٔ ملتحمه حادث شود و سبب آن یا
ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحهٔ شدیده باشد علاج آن فصد قیفال
و شراب عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت به
بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطرهٔ خون بال کبوتر یا بط
تنها یا با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و روغن گل و
سفید و بیضه نیز شاید و در ابتدا ماميثا و گل ارمنی و فوفل
بر حوالی چشم ضماد سازند و در انتها اکلیل الملک و بیخ کهنک
و دم الاخوین و زعفران و زرده بیضه با روغن گل ضماد
سازند و اگر طرفه بسبب مده حادث شود از گوشت و شیرینی
احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و تنقیه بقرص بنفشه
یا سقمونیا یا بمطبوخ هلیله کنند و شیاف آبار بکشند صفت آن
اسفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته کتیرا
هر یک دو درم افیون نیم درم سحق کنند و شیاف سازند
و در وقت حاجت باب می سایند و می کشند ظفره
زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا به سیاهی چشم

رسد و علاج در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایارج جالینوس
کنند و از لبنیات و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند
و شیاف باسلیقون و قیصر در روشنایی در چشم کشند و اگر
ظفره غلیظ بود بهترین علاج آن کشط باشد **سبل** پرده
باشد که از اطراف چشم در آید و بتدریج زاید شود و سبب آن
امتلای عروق چشم بود از خون غلیظ علامت آن حکه و
سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم
و از روشنی و چراغ متاذی شود علاج فصد عرق پیشانی و — ماق رگ گوشهٔ چشم
عرق ماق کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود
و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا ابنو ماش با مغز بادام خورند و بعد از — سرخ
تنقیه این مطبوخ بیاشامند سنا و گل بنفشه هر یک پنج درم
نیلوفر چهار درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم
تربد خراشیده و بروغن بادام چرب کرده دو درم خیار شنبر
ترنجبین هر یک ده درم و سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد
از آنکه

از آنکه فرو گرفته باشد مطبوخ ریزند و شیاف احمر و شیاف قلقند
قلقند و باسلیقون و دینارجون و روشنایی در چشم کشند
صفت شیاف قلقند زرد و سفیج پنج درم زنجار دو درم
نوشادر بوره و زرنیخ مصفر هر یک سه درم سحق کنند و شیاف
سازند و وقت حاجت بآب رازیانه بسایند و در چشم — لقط ای باید برید
کشند و اگر بدین معالجات به نشود بمقراض لقط باید کرد
جرب الاجفان خشونتی باشد که در باطن جفن حادث شود — جرب چشم
و با آن خارشی بود علاج فصد قیفال کنند و شیاف احمر
حاد و احمر روشنایی بکشند و اگر با جرب رمد منضم شود
ادویه حاده استعمال نکنند و تنقیه بمطبوخ هلیله یا حب
افتیمون کنند و جفن باز گردانند و مازوی سحق کرده
بر آن افشانند و زمانی بگذارند پس بخواب روند و اگر
مزمن شود و جفن غلیظ شود هر بامداد و شب جفن را — حک یعنی خراشیدن
باز میگردانند و بشکر حک میکنند تا خون روان بیاید ادویه
حاده بر آن افشانند و شیاف ابیض و شیاف اخضر در چشم

کشند **اسهال** سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن وجع
ناخس و ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و تنقیه
بحب بنفشه و ایارج کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند
و غذا ابنو ماش با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد کشکاب
با شیرهٔ خشخاش خورند و شیخ سوخته و صماغی بشویند و — خشخاش
بسایند و ذرور سازند **حرقة العین** سوزش چشم بسبب
التهاب اخلاط تیز یا ارتقای بخارات بود و علاج آن — ارتقاء یعنی بالا رفتن
اگر علامات امتلا ظاهر بود فصد کنند و تلیین طبیعت و — خون
بعد از تنقیه این کحل بکشند فلفل و دار فلفل هر یک درمی
زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چهار درم کافور
دانگی بکوبند و بسایند و استعمال کنند و اگر علامات امتلا
نباشد توتیای غوره بکشند و کاسنی تر بکوبند و با روغن
گل ضماد کنند **نزول آب چشم** عبارت از رطوبتی بود
که در ثقبهٔ عنبیه ریزد و مانع ابصار شود و سبب آن برودت
مزاج دماغ بود یا ضربه و سقطه که عارض شود یا در عقب صداع
مزمن

مزمن حادث شود و علامت آن در ابتدا تخیل مثل پشه و موی
و دود و شعاعات مختلفه کنند علاج آن هر روز جلابی از رازیانه
و بالنکو و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و بعد
از تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا کنند و از اطعمه
بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب احتراز بکنند و شیاف مرارات
و باسلیقون در ابتدا بکشند و این شیاف نیز مفید بود شحم
الحنظل بکشتعال فرفیون نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یک درم و
نیم زهرهٔ بز ده درم همه با هم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد
از آن بآب رازیانه یا سداب شیاف سازند و خشک کنند و
بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم
شود و منع ابصار کند نزا بغیر از قدح علاجی نباشد **جهر** آن باشد که
بروز نبینند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن بود علاج آن
ترطیب و تقویت دماغ کنند با غذیه رطبه و تغلیظ خون با غذیه
از جمله هریسه و پاچه و از میوه انگور و انجیر مناسب بود و — برود حصرم حکانیدن آب غوره در چشم
برود حصرم در چشم کشند **عشا** آن بود که بشب نبینند

وسبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره
را غلیظ گرداند و در روز بواسطهٔ حرکت و حرارت آفتاب آن بخار را
لطیف گرداند ابصار حاصل شود علاج هرروز چاشتی از رازیانه و بیخ
مهک و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ جوان و کبک
خورند و فلفل و دارچینی و زنجبیل دران کنند و بعد از نضج تنقیه
بحب ایارج و قوقایا کنند و عطسه آرند بشونیز و کندس و جند
بیدستر و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه و خشک بجوشانند
و سر بر بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند صفت
مشک زعفران زهره کلنگ و زهره شبوط متساوی بکوبند
و بآب رازیانه شیاف سازند و بوقت حاجت بآب بسایند
و در چشم چکانند بیاض سفیدی باشد که در طبقهٔ قرنیه حادث
شود و اکثر بعد از قرحه و رمد و آبله بود علاج تنقیه دماغ بحب
ایارج و حب بنفشه و ایارج جالینوس کنند و زبان دران
سفیدی مالیدن در حمام یا بعد از حمام مفید بود ذروری که
بیاض را مفید بود بستانند زبد البحر انزروت نبات هریک
چهار درم

چهار درم بوره یکدرم سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ
بود این شیاف بکشند صفت سکبینج اشق عنزروت
هریک چهار درم زبد البحر بورهٔ تازه هریک شش درم زنگار
نمک اندرانی هریک درمی کوفته سحق کرده بآب رازیانه یا بآب سداب ونیم
شیاف سازند و در وقت حاجت در جوشانیده شیاف را دران
حل کرده در چشم کشند و چکانند و حیبانرا بعد از رمد بواسطهٔ التصاق
جفن و ریختن مواد بچشم حادث شود و بسبب عدم تحلیل
متمکن شود و انرا بدین شیاف علاج کنند صفت کندر عنزروت
جبر دم الاخوین کحل اقلیمیا فقط متساوی بکوبند و بآب
رازیانه شیاف سازند سلاق آنست که جفن غلیظ و
سرخ شود و بواسطهٔ مادهٔ غلیظهٔ اکاله که بدان ریزد و باشد اکاله دانه دانه جوشش
که مژه ریخته شود و بعد از رمد حاصل شود و علاج اولا تنقیه بیشتر
دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس
بگلاب و آب تورک بجوشانند تا مهرا شود و ضماد بسازند با
سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل بهم بزنند و بران نهند و آنچه مژه باشد

فصد عرق پیشانی و حجامت نقره باید کرد و نحاس سوخته نیم درم
راج سه درم و زعفران و فلفل هریک درمی بسایند و بشراب
بسرشند و ضماد سازند شرناق شحمی زاید بود که در جفن
اعلی حادث شود و انرا ثقیل گرداند و بیشتر صبیانرا و مرطوبی
مزاج را حادث شود و علاج او آنست که شق کنند و بیرون
آرند و نمک و زیره دران ریزند و خرقه بسرکه تر کنند و بدان
نهند تا بقیتی که باشد بگدازد و بعد از ان با دویهٔ ملحمه علاج
کنند برده رطوبتی بود که در باطن جفن متحجر شود انرا بانزروت
و صمغ بلطم بسرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون
آرند شعر منقلب این مرض بسبب رطوبتی که در اشفار اشفار دم مژگان چشم است
و اجفان و متعفن حادث گردد علاج اولا تنقیه بدن و دماغ
بحب ایارج و قوقایا کنند و موی را که باژگونه شده باشد
برکنند و بشیر و الجبر و خون ضفدع یا خون قراد شتر یا فراتك
موضع منتفه را طلا کنند و زهرهٔ خارپشت و خون کبوتر
با جند بیدستر نیز مفید بود یا موی برکنند و سوزنی گرم کرده
موضع

موضع موی را داغ کنند و اگر یکموی یا دو موی پیش باشد ۲ با مصطکی
با مویهای دیگر بهم چسبانند یا سوزنی باریک در جفن فرو برند
و آن موی در سوراخ سوزن کشند و بطرف ظاهر جفن بیرون
آرند و اگر موی بسیار بود علاجی بهتر از تشمیر نیست و انچنان تشمیر شکافتن پوست چشم است
باشد که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد از آن بهم دوزند
تا پوست کشیده شود و موی باز طرف خارج آید بعد از ان صدف
سوخته و مصطکی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند و شیاف
اخضر نیز و باسلیقون و روشنائی مفید بود انتشار اشفار
ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در اهداب جمع شود علامت
آن حمرة و صلابت جفن باشد علاج تنقیه دماغ و بعد از ان
تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و اغذیهٔ مرطبه مثل شوربا
و اسفاناج و کدو خورند و اگر انتشار بعد از مرض حاده و استفراغ اشفار
بسیار واقع شود استفراغ نباید کرد و بجز ارمنی اکتحال مناسب
بود دوای دیگر صفت نشا ربود بیخ نی و بیخ و استخوان خرما و
زرد و کندر هریک دو درم سنبل حب بلسان هریک درمی

جرّ لاجورد چهار درم سحق کنند و بمیل در اشفار میکشند نوع
اشتعار رجا نوری بود که از رطوبت غلیظ در اشفار حادث شود
علاج تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایاره و قوقایا و اجفان را با آب
نمک شویند و روغن پسته زرد آلوی تلخ در روی آن مالند و صبر و
مورزج طلا کنند با بوره و شب یمانی یا زیبق مقتول با حنا
و نمک و از امتلا و غذا و شب احتراز کنند و حمام در
حالت خلو معده مفید باشد خیالات [illegible] اشکال و
الوان مختلف بود که احساس کنند و شاید که آن بسبب قوت
حس بصر بود که غبار [illegible] و بخار احساس کنند و علامت این
سلامت و قوت ابصار بود و تدبیر آن با غذیهٔ غلیظ کنند
و گاه بود که تخیل اسطوانه زرد کنند که از پیش چشم بر انگیزد و سبب
آن خلطی سوداوی بود که در شریان حادث شود و علاج آن
تنقیهٔ دماغ بود بحب ایاره و بعد از آن تناول اطریفل صغیر
بود و اگر تخیل کنند در حالت عطسه یا مالیدن که چیزهای سفید
از زیر بالا بر می آید یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلای

معده و حوالی

معده و حوالی معین کند علاج تنقیهٔ معده بقی کنند و تنقیهٔ
دماغ بحب ذهب و حب ایاره و بعد از آن اصلاح غذا و
تناول اطریفل صغیر [illegible] کج شدن چشم اگر خلقی باشد
علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنجی بود که در اغشیهٔ
دماغ حادث شود و طبقهٔ صلبیه را جذب کند و اگر آن بواسطهٔ
یبوست باشد که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض حادّه
و حرارت شدیده حادث شود و علامت آن تقدّم سبب بود
و علامات تشنّج یابس علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول
کنند و غذا ماش و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناج و کدو خورند
و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ
بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء
اغشیهٔ دماغ بود و علامت آن علامات تشنّج امتلائی بود علاج
تنقیهٔ دماغ کنند بحبها و ایارجها و روغن بابونه و شبت و نرگس
بر سر مالند و اگر در طفولیت از هیأت شیر دادن و خوابیدن
واقع شود تکلیف طفل کنند نظر بجهت خلاف آن کنند

و از ادویهٔ مبخّره و محفّفه احتراز کنند و پرده بر چشم او بندند که
در برابر عین او سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست باشد
کرد تا باز حال خود رود باب سیوم در امراض گوش حافظ
صحت سمع را باید که از اغذیهٔ غلیظ و صیحات و باد سرد
و گرم و اصوات عظیم مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نماید
و احیانا روغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی
نشف کنند و چرک از گوش پاک کنند تا جمع نگردد که متحجّر شود
و در هر سال تنقیهٔ دماغ بحبوب و ایارجات مناسب بود
وجع اذن اگر از غلبهٔ خون باشد علامت آن ظاهر بود
فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین تناول
کنند و تنقیهٔ دماغ بمطبوخ هلیله با فواکه کنند و آب برگ خرفه
و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و آب خیار و آب غوره
و خل خمر در گوش چکانند و اطراف گوش بصندلین و گلاب
و آب کشنیز و کاهو و بید و بستان افروز طلا کنند و اگر
علامات غلبهٔ صفرا ظاهر شود استعمال مبردات مذکوره کنند

و اگر

و اگر وجع بغایت سخت باشد حبّ افیون در روغن گل
بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات
بلغم ظاهر شود تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و غرغره به
سکنجبین عسلی و روغن قسط و سوسن و مرزنگوش و بادام
تلخ در گوش چکانند و آب ترب و مرزنگوش نیز شاید و گلقند
و در از یانه و شراب بالنگو خورند و اگر علامات سودا بود تنقیه
بحب افتیمون و اصطمخیقون کنند و روغن نرگس و بادام
در گوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند و اگر این وجع از
بثره یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل سر و پیشانی
و قلق و اضطراب و سیلان دمع بود علاج آن فصد کنند
و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا کشکاب
با شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین طبعت بمطبوخ هلیله یا
مطبوخ فواکه یا نقوع آن با ترنجبین و شیرخشت کنند و شیاف
ابیض به شیر دختران بسایند و در گوش چکانند و در دوا
تریاک و صندل و آب کشنیز در حوالی گوش مالند و نیلوفر و بنفشه

وخطمی و بابونه هر یک پنج درم و آرد جو و آرد باقلی هر یک ده درم
با هم بسایند و با آب برگ بابونه و گشنیز و روغن بنفشه
ضماد سازند و اگر به تحلیل نرود و علامات جمع شدن مده
و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و بزرک و مر و زرشک و شیر دختران
در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود و بعد از آن فتیله از
کتان بعسل و عنزروت بیالایند و در گوش نهند تا مده
پاک شود و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم تولد کند
و علامات آن احساس حرکت و خارش بود آب درمنه
و مرزنجوش یا آب ورق شفتالو یا بوره و سرکه یا آب شحم
الحنظل در گوش چکانند بعد از آن فتیله از پشم بپیچند و در
گوش میگردانند و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش
بسبب ریاح غلیظ باشد اگر بشرکت معده بود و علامت
آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج تنقیه معده
بقی کنند و تلیین طبعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره
در گوش چکانند و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی
و طنین

طنین و صداع بود علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و اکلیل
الملک و ورق برنجاسف و مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار غار و
آن بدارند و ثقل آن ضماد کنند و اگر درد گوش بسبب باد
سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد بر سر ریزد روغن مرزنجوش و با سرد بر سر ریزد
بونه در گوش چکانند و سر گرم دارند و گوش به بخار شلغم پخته
و خردل و بابونه و حشایش مذکوره فرود آرند گرانی گوش
اگر مولودی یا در پیری بود یا بسبب ضربه یا سقطه بود که موجب
هتک عصبه سمع شده شود علاج پذیر نباشد و اگر از غلبه صفرا
باشد چنانکه در حمیات حاده حادث میشود علاج هر روز جلابی از شراب
بنفشه یا بنفشه مربی یا ترنجبین جلاب سازند یا عناب ده عدد
و اجاص و بنفشه سه درم و ترنجبین ده درم و غذا تمر هندی
یا آلوچه خورند و اگر تب باشد جو آب و اسهال طبعت کنند بمطبوخ
فواکه یا مطبوخ هلیله یا نیم دانگ سقمونیای بریان کرده
و روغن گل در گوش چکانند یا آب انار با پوست فشرده
بجوشانند و بچکانند و اگر بسبب غلبه بلغم بود علامات آن ثقل

آن نیز بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز جلابی
از انیسون و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با
شبره خشک دانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا
کنند و روغن مفرد از زردالوی تلخ و بادام تلخ و سداب در گوش
چکانند یا زهره کلنگ و آب مرزنجوش و شحم الحنظل یا انجیر و خردل
بکوبند و فتیله سازند و در گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد
علامت آن باریک شدن روی و بینی و غور عین باشد و این
نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود علاج آن ترطیب
دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیه مرطبه مثل شوربا
ماش و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند
و اگر صمم بواسطه اجتماع وسخ بود و آنرا برابر آفتاب بتوان دید
علاج او آنست که بالتی که برای این کار است پاک کنند و بعد
از آن روغن بادام و شیر زنان بچکانند یا شب روغن در آن
چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش بر تاوه گرم نهند تا بیرون
آید طنین و دوی آواز گوش آنچه باریک و حاد بود طنین

و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریحی غلیظ
باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی
اشتداد کند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش ریزد و بواسطه امتلای
دماغ علامت آن با ثقل و تمدد و دوام طنین بود علاج
جلابی از رازیانه و بیخ مهک و انیسون و گلقند تناول کنند
و غذا نخود آب با زیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت و
روغن قسط و جندبیدستر و غیره در گوش چکانند یا آب ترب
با شونیز و جندبیدستر بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک
و زوفا و ورق غار و ترب و مرزنجوش در برنجاسف بجوشانند برنجاسف است
و گوش بر آن دارند و ادهان حار مفید بود و اگر از امتلای به بخار
دماغ بود اول تنقیه بحب ایاره و اسطوخودوس باید کرد و بعد از آن
استعمال قطورات و بخورات و اگر بسبب یبوست و خلو
بدن باشد علامت او آنست که در گرسنگی زاید شود و در سیری
ساکن گردد علاج آن ترطیب دماغ بود بحمام و تناول اغذیه بادام و
مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن بنفشه بر سر و اگر بسبب ضعف

بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت کنند بشراب حماض
لیمو و شبت و آب کوشت مطیب و استعمال مشمومات معتدله شیافی
که دو ی و ثقل کوش را زایل کند بشیم الحنظل یکدرم بوره نان نیم درم
جند بیدستر زراوند مدحرج هریک درمی و نیم چهار دانگ افسنتین و قسط
دم و فرفیون هریک دانکی کوفته و بیخته بزهره کاو سرشته
و شیاف سازند و بوقت احتیاج مقدار عدسی با روغن بادام
تلخ بسایند و در کوش چکانند قروح اذن زخم کوش اگر تو باشد
شیاف ما میثا با سرکه یا آب غوره و عسل در کوش چکانند یا مرهم
اسفیداج یا باسلیقون استعمال کنند و آنچه مزمن باشد قطر آن
بچکانند دخول هوام و آب اگر جنبنده در کوش رود علامت
آن احساس حرکت بود علاج آن آب ورق شفتالو یا صبر با سرکه
حل کرده یا آب پودنه و کبر و افسنتین و شیح و سنبل و قسط در کوش
چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آرند بعطسه آوردن یا با آلتی
مخصوص و اگر آب در کوش رود علامت آنست که بعد از حمام
تشبکات کردن حادث شود و بآن وجعی باشد پس اگر بیک سر
در جستن

و برجستن بنیاید چوب شبت یا از زبانه یا چیزی که از آن حقنه کنند بیرون
در کوش باید کرد و طرفی که بیرون باشد پاره پنبه بپیچند و بروغن
چرب کنند و برا فرو زنند تا آب بیرون آید یا فتیله ابریشم
یا پنبه بر سر چوبی کنند و کرم کرده در کوش کردانند تا آب بر
چیند و اگر آب کرم در کوش رفته باشد روغن گل با سرکه کرم
کنند و در کوش چکانند انفجار دم و اگر خون بطریق بوا
از کوش روان شود حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف آرد
و اگر بسبب انفتاح عرقی بود یا از صدمه یا از ضربه بارز و د
اندکی کافور در سرکه بجوشانند و در کوش چکانند یا آب لسان
الحمل یا ما میثا یا اقاقیا با آب انار جوشانیده یا آب کندنا
و سرکه و اندکی کافور حکه اذن اگر کوش خارد آب ما میثا
افسنتین با روغن گل یا اشق در سرکه بجوشانند و در کوش
چکانند باب چهارم در امراض بینی خشم بطلان یا
نقصان قوت شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ باشد
که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج هر بامداد و جلالی از

از انیسون و بیخ مهک و کاغذ تناول کنند و غذا نخود آب
با شیره خشک دانه و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا
کنند و بعد از تنقیه استعمال عطوسات کنند مثل کندش و فلفل
و شونیز و مشک و اگر در سرکه بجوشانند و در شیشه کنند و بینی
بدان فرو دارند نافع بود و اگر شونیز سحق کرده کنند و با زیت
بیامیزند و در بینی کنند و بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند
مفید باشد و اگر از اینها وجعی و حرقتی حادث شود روغن بنفشه
استنشاق کنند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فودنج خشم
را نافع بود نتن انف بسبب عفونتی اخلاطی بود که در
مطلقا جمع شده باشد علاج اولا تنقیه بدن کنند بمطبوخ
فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند و فودنج و بادروج بکوبند
و در بینی دمند و فودنج و بول شتر نیز مفید بود و شراب ریحانی
استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند و با آب فودنج
یا مورد سرشند و فتیله سازند و در بینی نهند قروح انف
اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ
فواکه

فواکه و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه
و بنفشه مربی تناول کنند و فتیله بموم روغنی از روغن بنفشه
و موم و مغز ساق کاو و لعاب بهدانه طوث کنند و در
بینی نهند و از کوشت و شیرینی و مبخرات احتراز کنند و اگر
قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند
و در بینی دمند بواسیر انف کوشتی زاید بود که در منخرین بروید
و منفذ را تنک کند علاج فصد و حجامت و تلیین طبعت
بمطبوخ فواکه و هلیله و استعمال مرهم زنجار با پوست انار ترش
بسایند و با آب سرشند و فتیله سازند و در بینی نهند یا
زاج دو درم و زنجار نیم درم سحق کنند و فتیله بدان طوث
کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع بکنند
خشکی بینی که در حمیات حادث شود بسبب یبوستی بود که
بر دماغ غالب شود یا خلطی لزج بود که بواسطه حرارت خشک
شود و این را بدان دانند که احیانا دفع شود و علاج ترطیب
دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و مبخرات

احتراز کنند رعاف اگر خون از بینی بسبب بحران بود در روزی
باحوری قطع نباید کرد مگر که از افراط آن ضعف غالب شود
واگر بسبب حدت خون آید علامت او آنست که اندک اندک
آید و تنک بود علاج شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب
برف و یخ بر سر ریز ظ نند و استنشاق آب گشنیز کنند و گل ارمنی
با سرکه بر سر طلا کنند و عصارهٔ بادروج و گشنیز با اندکی کافور
در بینی کنند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله بجاد ترکنند
و جازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده بیا
لایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ و صدف و بسد و شاخ
گاو کوهی با پوست بیضهٔ مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف
بسبب غلبهٔ خون بود علامت او آنست که غلبه آید و غلیظ
بود علاج فصد قیفال کنند و محجمه بر دوش فراق نهند و فتیله
بغبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی ملوث کنند و
در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل و صندل و
گلنار و اوراق انگور و بید و خشخاش و زاج محرق مجموع
با بعضی

۱۱۴

تلقطار مستعمل
زاج زرد محرق
سنبلیزاک

با بعضی بسایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت
و قلقطار محرق بخل خمر فتیله سازند و در بینی نهند و با بازوی و دستها
می بندند و انثیین را میکشند دیگر افیون و انگی غبار
آسیا و گلنار و عفص از هر یک نیم درم بکوبند و بآب سرگین خر
بسرشند و به نسج عنکبوت بیامیزند و در بینی نهند و اگر از
طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و
صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند باب پنجم در
امراض دهان و لب و زبان در امراض دهان و لب و زبان
الی از آنجمله قلاع است و آن بثراتی بود که در دهن پیدا
شود و منتشر گردد اگر دموی بود علامت آن حمرت و
حرارت و برآمدن آن بود علاج فصد قیفال یا چهار رگ
کنند و آب ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا بنو   انارین با
ماش و مغز بادام یا آلو کیلی یا تمر هندی خورند و تلیین
طبعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهن را هر روز
بسرکه و گلاب بشویند و گشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ

و عدس و فوفل و طباشیر مساوی بکوبند و در دهن نپاشند یا گلنار
و سماق و گل سرخ صحیح
و نشاسته و تخم خرفه و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل
هر یک ده درم کافور نیم دانگ سحق کنند و ذرور سازند و
بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم
مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت
عطش و وجع بود علاج گلقند و رازیانه و بیخ مهک جلاب سازند
و تنقیه بحب صبر و ایاره و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و
مامیران و تخم ترب و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
با ورق زیتون و بسفایج و مرزنجوش و اکلیل الملک
بجوشانند و مضمضه کنند و اگر از مادهٔ سودا بود علامت آن
سواد لسان و لذع و جفاف آن و عدم لعاب بود علاج
تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز سماق گاو
و چربی بط و روغن بنفشه باهم بیامیزند و بر زبان و دهن
بمالند و در ابتداء مرض گلنار و سماق و مازو در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و در آخر به انجیر و شبت و بابونه و اکلیل
الملک و اگر این بثرات متعفن شود از آن اکلهٔ حادث شود
اهلاو و جوز و

۱۱۵

اهلیلج و جو مقشر و فودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و گلنار و ورق
گل و سماق و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند
بخر کند دهن اگر از حرارت معده باشد علامت او آن باشد
که چون اطعمهٔ بارده تناول کند ساکن شود و در خلو معده
زاید بود علاج آب انارین یا تمر هندی با نبات ترنجبین
یا آب خیار کدو و دیگر سکنجبین یا نقوع فواکه تناول کنند و غذا
با سماق یا غوره یا انار خورند و معده را خالی بگذارند و از
میوهٔ زردآلو و شفتالو و امرود و خیار کدو مفید بود حب
النافع سعد و اذخر و سنبل عود و گل نار و صندل سفید و پوست
ترنج را مکی قاقله مساوی بکوبند و بگلاب و نبات
بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی و در دهن گیرند
و اگر بسبب بلغمی بود که در مادهٔ معده متعفن شده علامت
آن کثرت بزاق و بی طعمی دهن بود و در غثیان و امتلاء
معده یکسان بود علاج در هفته دو بار قی کنند بطبیخ

تنقیه

وترب و تخم خرزه و اندکی عسل و نمک و بعد از آن کلقند
و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعوق کنند و اگر احتیاج باشد بحب
صبر یا مطبوخ تربد تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات
اجتناب نمایند و احیانا اطریفل کبیر یا صغیر و زنجبیل و هلیله
پرورده خورند و مصطکی و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود
و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل سرشته حب سازند و در
دهن گیرند و اگر بسبب گوشت بن دندان بود فصد چهار
رگ یا قیفال کنند و عناب و اجاص و تمرهندی و نبات
جلاب سازند و در دهن گیرند و از گوشت و شیرینی اجتناب
نمایند و بقرص بنفشه و بمطبوخ هلیله تلیین کنند و مورد
و مازو و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقا
قیا و صندل و گلنار و گل سرخ و سعد و گزمازج و رامک
و مصطکی و عود و فلفل و قرنفل و هلیله زرد هر یک پنج درم
و مشک و کافور هر یک دانگی بکوبند و در بن دندان
میریزند و اگر بسبب تاکل پنهان بود علاج آن کنند

[illegible]

[illegible]

اکله همچون قلاع باشد اما فساد بیشتر و انتشار او زودتر
بود و او را رایحه کریهه باشد علاج آن فصد و اسهال طبیعت
بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند تا زایل شود
و بعد از آن حلو افتیمون با اقاقیا استعمال کنند و باقی
علاج او همچون علاج قلاع بود سیلان لعاب
رفتن آب از دهن در خواب و غیر آن اگر از حرارت
و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع
و خلو معده بیشتر باشد علاج شراب سیب و به و ریباس
تناول کنند و آب ورق سیب و به مضمضه کنند و
کاسنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون
ظاهر بود فصد کنند و اگر بسبب برودت بود و رطوبت
علامت آن غلبه بلغم باشد علاج تنقیه ماده کنند معجون بلغمی
بلغمی و اطریفل و کلقند و رازیانه و کوارش مصطکی و
عود تناول و قلایا و اغذیه که در آن رطوبتی چندان
نباشد با طوابل خورند و نان و عسل تیز مفید بود و از فواکه

[illegible]

علامات

رطبه و بقول بارده احتراز کنند و لعاب که از دهن سیلان
آید اقاقیا بسایند و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب
بسیار بیشتر بود دلیل کرم بود علاج او گفته شود در امراض امعا
اورام لسان ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن سرخی
و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج فصد قیفال کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه با ترنجبین و شیرخشت یا حقنه
های نرم کنند و اگر صفراوی بود علامت آن وجع شدید و لهیب
عطش و صفرت لون بود علاج شراب بنفشه و عناب تناول
کنند و آب انار با ترنجبین و آب خیار کدو با سکنجبین تلیین
طبیعت کنند باین مطبوخ سنا پنج درم اجاص بیست عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم نیلوفر
تخم کاسنی هر یک سه درم پوست هلیله زرد هفت درم و
ورق گل و بادرنجبویه هر یک پنج درم تمرهندی پانزده درم
ترنجبین ده درم مغز خیار شنبر پانزده درم حقنه سنا
هفت درم بنفشه تخم کاسنی هر یک سه درم عناب بیست عدد سپستان

سی عدد

سی عدد سپوس خطمی جو مقشر نیم کوفته هر یک کفی ورق
چغندر دسته خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن
کنجد آبکامه هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم و در
برد و مضمضه بآب سماق و توت و انار مناسب بود و با عناب
ده عدد و عدس و ورد و بادرنجبویه هر یک پنج درم بجوشانند
و با آب کشنیز و شراب توت بیامیزند و مضمضه کنند و اگر ورم
بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت
عطش بود علاج غرغره جلاب ابزار از رازیانه و بیخ مهک و کلقند
تناول کنند و تنقیه بحب ایاره و حقنهای حاده کنند
و شبت و بابونه و برگ درماء العسل بجوشانند و مضمضه
کنند با سعتر و فودنه و انجیر بجوشانند و اگر سوداوی بود
علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب
علاج تنقیه بحب و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بشیر خر و بز
و شیر زنان و روغن بنفشه و کدو یا لعاب بزرقطونا و حلبه
و آب انجیر کنند و بیه بط و روغن سوسن در زبان مالند

وانجیر

واکر ورم بسبب زهر باشد علاج آن کنند ثقل زبان اکر بسبب غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه بآب غوره و فقاح اذخر و اکر بسببی فالجی باشد که عارض زبان شود و علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتوان کرد و لعاب فرود آید و بعضا حادث شود علاج آن تنقیهٔ بدن باشد بحب ایارج و قوقایا و ایارج لوغاذیا و مضمضه بوج و سرکه که عنصل جوشانیده باشد و بکبر و خردل و سعتر و عاقرقرحا در آب جوشانیده و صبح چون دیر سخن کنند زبان او را بعسل و نمک بمالند بطلان ذوق کاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل کردد چنانچه احساس هیچ طعم نکنند و آن بسبب فضلات رطوبی باشد بعصبهای زبان و خشک ریزد علاج آن تنقیهٔ دماغ باشد بایارج فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسرکه و خردل و مویزج و عاقرقرحا و کاه باشد که حس ذوق فاسد کردد چنانچه طعم دهان مجموع طعامها را تلخ احساس کنند و این دلالت بغلبهٔ صفرا کند یا

کنند یا شیرین احساس کنند و دلالت بغلبهٔ دم یا طعم حلو کنند یا شور یا ترش احساس کنند و دلالت آن بر غلبهٔ بلغم کند و علاج تنقیه بدن باشد از آن خلط و غرغره بچیزی که مناسب بود جفاف لسان اکر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود لعاب بهدانه بمالند و مضمضه بآب تورک و خیار کدو و خیار کنند و اکر بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین بلعوق و کاه باشد که بسبب بخارات حریف زبان و خشک تقشر شود چنانچه اکر بخرقه بمالند از آن پوستی سفید همچو پوست بیاز جدا شود و بآن هیچ الم نباشد علاج آن فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود و مضمضه بسرکه در آن مورد و کل و کلنار جوشانیده باشند شقوق لسان علاج ترکیدن زبان آنست که بنکو و بهدانه و کتیرا در دهن کیرند و اغذیهٔ لزج مثل پاچه و هریسه خورند ورم زبان علاج آن فصد قیفال و چهار رک بود و تناول شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و رب توت و فوفل و کلنار و ورق کل

و جوز سرو بکوبند و با سرکه و کلاب طلا کنند و از شراب دینار شیرینی و کوشت اجتناب نمایند قروح و بثور دهن علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت و مرهم اسفیداج بر آن نهند یا مرداسنگ و مازو بکوبند و با موم روغن بیامیزند و بر نهند قلاع بثور سفید آنست که بسبب سطبر شود و در میان آن شقی ظاهر شود و کاه بود که بر آن بثرهٔ همچو توت پیدا شود علاج او آنست که فصد کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون و فضلات محلله استعمال کنند و آنچه رنگ او بسیاهی زند تیغ بیشتر بزنند تا خون بیاید و به نمک بمالند و بعد از آن محللات با قابضات طلا کنند شقاق شفه لب ترکیده را بلعاب کتیرا و بهدانه و بنکو طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر میشود چون قطع میکنند درین باب مفید بود و روغن بنفشه و پیه بط کرم کنند و شاخ کاوکوهی سوخته بآن بیامیزند و طلا کنند و پوست شنکی که بر بیضهٔ مرغ کشیده است بر آن نهند باب ششم در امراض دهان و لثه بر حافظ صحت دندان لازم است

لازم است که از غذا و طعام و شراب در معده اجتناب نمایند و از کثرت قی و خاییدن چیزهای کز و سنده باشد مثل حلوای کلابشکن و قرص سکنجبین احتراز کنند و همچنین آب سرد از عقب طعام کرم و از چیزهای سخت و ترش و از کندنا احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و کوز بدندان نشکنند و استعمال مسواک کنند بچوب اراک و زیتون است و در وقت خواب احیانا روغن کل یا ناردین بسبب فراج در دندان بمالند و وقتهای دیکر بعسل و نمک دندان بمالند ورم لثه بسبب مادهٔ حار بود و باشد و علامت آن حمرت و لهیب و ضربان بود علاج آن فصد قیفال و چهار رک کنند و غذا تمر هندی یا آلوی کیلی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و بسرکه و کلاب و آب سماق مضمضه کنند و کلنار و جوز سرو و سرو نار ترش و طباشیر و ورق کل و طراثیث و فوفل متساوی بکوبند و بر لثات ریزند و از کوشت و شیرینی احتراز کنند و با نار مزو ابرد و زرد آلو و سیب و شفتالو

و شراب بنفشه و عناب و رب اجاص و آب زرشک و از شراب یا نبات و ترنجبین ساخته تناول کنند

و شیرینی نیز بسبب آنکه قریب بعفونت است

اراک

تنقل کنند قروح لثه علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن
شود قلقدیس بر آن ریزند تا گوشت فاسد زایل شود و لثه
را بنمک با الدلیس کلنار و ساق و جوز سرو در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و اگر ناصور گردد و به نشود داغ کنند و اگر
خون از لثه آید شب یمانی بسوزانند و سرکه بدان ریزند
دیگر درم از آن باد و درم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و بر آن
ریزند و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند هرج و خون
سیاوشان و کرسنه و بیخ مهک بکوبند و به سرکه عنصل
بسرشند و بر آن نهند وجع اسنان اگر از سوء المزاج
گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود و بملاقات
اشیاء بارده ساکن شود علاج فصد قیفال و حجامت
کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و شراب عناب
و تمر هندی و نبات خورند و غذا حموضات یا سبوس
و مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و سرکه
و گلاب در دهن نگاه دارند و اگر وجع بغایت بود اندکی
کافور

کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و گشنیز
و تورک بگیرند و با حبه افیون مضمضه کنند و اگر وجع از
سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و
سکون وجع بملاقات چیزهای گرم علاج گلقند و اطریفل
تناول کنند و غذا نخود آب با دارچینی و سعتر و فودنه خورند
و تنقیه دماغ بحب ایاره و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا
و بیخ کبر او زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و
زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در دهن گیرند و دندان
بر آن بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدابیر
ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع کنند و اگر خواهند
که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل که در سرکه پرورده باشند بر آن
دندان نهند یا توبال مس با شیر انجیر یا یتوع باهم بیامیزند
و بر آن نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه بر آن ریزند
و هفته در سرگین اسب پنهان کنند و بعد از آن پاره از
آن عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری بر آن

نهند که بریزد یا منقلع شود اما باید که استعمال این ادویه چنان
کنند که جز آن بدندانهای دیگر نرسد و اگر درد دندان
بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از اغذیه غلیظ
و امتلای معده زاید شود علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل
و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلا و غذای
شب احتراز کنند و اگر بسبب کرم باشد که در و متولد شود
دندان را به بخار سیر و تخم گندنا و تخم ترب و بذر بنج بخور دهند
که کرم بیرون آید خدری بود که عارض دندان شود و اگر
بسبب مضغ چیزهای ترش یا قابض بود علاج آن
دندان بود بخاییدن و مالیدن سعتر و بروج و نمک
و عسل و تملیس آن بخاییدن تورک و مغز بادام
شیرین و شمع و اگر بسبب بلغم حامض بود یا سوداء
بود که در فم معده جمع شده باشد علاج آن تنقیه معده
باشد و بعد از آن استعمال این ادویه باید کرد صفت
آن سیر و گندنا و پیه بز سقوط و تحرک اسنان اگر بسبب
کبر سن باشد

کبر سن باشد علاج پذیر نباشد و اگر بسبب رطوبتی بود که
لثه را سست کند کلنار و ساق و ورق گل و جفت بلوط
و شب یمانی و سعد و طراثیث و فوفل و کزمازج و دندان
در امک و هلیله زرد و دانه مورد مجموع یا بعضی بکوبند
و بیشتر در بن دندان ریزند و بامداد آن بعسل و سرکه
و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان
مضمضه کنند اکال و تفتت اسنان پوسیده شدن و ریزیدن
ریزیدن اسنان دندان یا بسبب رطوبتی ردیه باشد که
در آن متعفن شود یا بسبب زوال رطوبت اسنان و
استیلاء یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند
بحبها و ایارها و کلنار و شب و مورد و کلنار در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و سک و مصطکی بکوبند و بر آن نهند
علاج قسم دوم ترطیب دماغ بود به تدهین و تناول
اغذیه مرطبه و لعاب بهدانه و شیر خر و روغن بنفشه با سفیده
تخم مرغ بزنند و بر آن نهند تغیر لون اسنان اگر دندان سبز

شود یا سیاه کردد و بسبب مادهٔ ردیه که در جوهر آن نفوذ کند
علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر و در ازیانه بکوشانند و جالان
مضمضه کنند و شاخ کاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضهٔ
شتر مرغ مجموع را سوخته با زبد البحر هر یک سه درم
و سنباده نیم درم بسایند و در دندان بمالند و مضمضه بسرکه
و ورد یا تریاک بکنند حجر اسنان جسمی باشد شبیه
بسفال که در بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات
معده باشد علاج تنقیه معده کنند بقی و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا باهلیله و بجلیات مثل زبد البحر و خاکستر
صدف و نمک می مالند و سواک کنند و اگر غلیظ باشد
باید سوهان با آهن بخراشند و از دندان جدا باید کرد حکهٔ اسنان
خاریدن دندان بسبب آبهای مختلف یا تناول اشیاء
حریفه حادث میشود علاج آب تورک با شیرهٔ تخم آن
یا آب خیار کرد یا سکنجبین یا شراب نارنج تناول کنند
و بنوامش یا مرغ و بزغاله خورند یا جلابی از عناب جاجی
الکلی

و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا
هلیله بکنند و لیس که دکلاب و سکنجبین عسلی مضمضه کنند
صریر اسنان آنست که در خواب دندان بهم بسایند
و اکثر صبیان و مشایخ و نسوانرا حادث شود و علاج تنقیه
بحب ایاره و قوقایا کنند و کردن بروغن زنبق چرب کنند
وکلقند و در ازیانه و شراب بالنکو تناول کنند اما صبیانرا
شروع نباید شد رفتن آب دندان چنان باشد
که چیزهای سخت مضغ نتواند کرد و تحمل چیزهای سرد و کرم
نباشد و آن بسبب برودت دماغ باشد علاج کلقند
و در ازیانه تناول کنند یا جلابی از در ازیانه و بیخ مهک
و کلنکبین خورند و تنقیه بحب صبر و ایاره کنند و مغز جوز
با زر ده بیضه یا عنصل بریان کرده کنند و بر دندان نهند و حب
الغار و شب یمانی و زرا و ند بکوبند و در دندان بمالند
و گاه باشد که بسبب حرارت باشد و علامت او آنست که
لمس دندان ولثه بغایت کرم بود و کوشتهای بن دندان

و خیری

سرخ بود علاج او آنست که دندان را بروغن کل و بیه مرغ
و صندل و اندک کافور بمالند و بقلة الحمقا بخایند امراض حلقوم
در امراض حلق از انجمله خناق مرضی باشد که تنفس و
بلع تنگ شود و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و
حنجره باشد پس اگر ورم صفراوی بود علامت آن وجع
شدید و عطش و تلخی دهن و بیخوابی بود و اگر دموی بود علامت
آن حمرهٔ روی و زبان و لهیب و ضربان و امتلاء عروق
و حلاوة دهان بود علاج هر دو نوع فصد قیفال و عرق زیر
زبان و حجامت ساق و میان شانه باشد و شراب بنفشه
و نیلوفر و ترنجبین و نبات بجلاب سازند و غذا ماء آب با نیلوفر
و عناب تناول کنند و غرغره بعناب و رو با تریک و توت
و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
کنند یا این نسخه مسهل زرد سناء هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر
چهار درم آلوی کیلی و سیاه هر یک پانزده عدد سپستان
بیست عدد عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم خطمی سه درم بیخ
اکلی

و عناب

هر یک کف و رق چقندر دسته خیار شنبر بیست درم ترنجبین
پانزده درم روغن کنجد و انجاص هر یک ده درم نمک نیم درم
و پای شوره با آب کرم سبوس و خطمی و بنفشه کنند و خون از حلق قی ریزند
و در حلق بچکانند سیماقی که جان خلق افعی کرفته باشند در
کردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت وجع و
تهیج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود و علاج
جلابی از بیخ مهک و کاوزبان و در ازیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنهای
حاده کنند و غرغره با انجام و عسل کنند یا انجیر و تخم ترب
و مویزج با ترنجبین عسلی با آب ترب جوشانند و بدان
غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت ورم
و قلت بزاق و کدورت لون بود فصد باسلیق و حجامت ساق کنند
و غرغره بشیر و اکبیره مرو و رشک و خلاف و غذا چنانکه
در بلغمی گفته شد پای شوره مکرر بکنند و استعمال این حقنه
نافع بود حب سناء هفت درم در ازیانه مرز نکوش

عسلی

بیخ مهک هر یک سه درم بابونه شبت حلبه اکلیل الملک هر یک
ده درم قنطوریون باریک ترنجبین هر یک ده درم عناب بیست عدد
سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مویز طایفی دانه بیرون
کرده ده درم خیارشنبر پانزده درم ایجا[ر]ه روغن زیت هر یک
ده درم بوره نیم درم شحم الحنظل دانگی **[red ink]** ورمی حار بود
که در میان حلقوم حادث شود و بسبب امتلاء و غلبه خون
و تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار و علامت آن آنست
که از خارج حمرتی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و
آواز شود علاج فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت
و اگر قوت باشد اعادت فصد کنند و از خون رفتن بسیار
اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در
خناق و حمی... گرفت بکنند و غرغره بشراب توت
و آب کشنیز کنند یا رب انار یک و عدس پوشانند و خیارشنبر
در آن حل کرده بدان غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر
شود غرغره بشیر و مر و... کنند و چون منفجر شود تلیین

بر نفع دارد

... والد یا ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را
محبوس نگذارند **[red ink]** از ماده دم یا صفرا بود علامت — حادث شود
آن وجع شدید و سوزش بود در حالت بلع خصوص بلع
ترشیها و شیرینیها علاج فصد قیفال کنند و شراب بنفشه
و عناب لعوق کنند و لعاب بهی و بهدانه با نبات و غذا
کشکاب یا روغن بادام خورند یا حریره از شیره سبوس یا
نشاسته بروغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی
احتراز کنند **[red ink]** افتادن ملازه بسبب خلطی
باشد که بحنک و لهات ریزد و اگر خلطی حاده بود علامت
آن حرقت و لهب و عطش باشد علاج فصد قیفال و
اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب انار
و سرکه و گلاب و اگر خلطی بارد بود علامت آن کثرت
لعاب و عدم وجع و استرخاء زبان باشد علاج تلیین طبیعت
بمطبوخ تربد و حب ایاره کنند و غرغره با سکنجبین و عاقر
قرحا یا تخم شبت و رازیانه و رب العسل بجوشانند و بدان

خون بود علامات آن ظاهر باشد فصد قیفال کنند و شراب
بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا جو
آب یا حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد
از نزلات دماغی علامت آن خشونت قصبه ریه و لذع و
دغدغه آن بود علاج شراب خشخاش و بنفشه و عناب تناول
کنند جلاب از بنفشه و عناب و بیخ مهک و گاوزبان خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از حمیات صفراوی
حادث شود شیره تخم کدو و خیارین یا آب خیار کدو یا
شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا اسفاناخ با مغز
بادام و سفاناج و برگ خبازی خورند و اگر بسبب طلوعات
هوای سرد حادث شود جلاب از پرسیاوشان و بیخ مهک و
رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و خردل بریان
کرده و بادام تلخ و فلفل و دار فلفل و رازیانه هر یک سه درم
زعفران نیم درم بکوبند و با شکر یا عسل بسرشند و حب سازند

و در دهان

در دهان میگیرند و اگر بسبب رطوبتی که عارض حنجره شود
علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم
علاج گلقند و رازیانه تناول کنند و بیخ رازیانه و بیخ مهک
و شبت و انیسون و رب العسل بجوشانند و بدان غرغره
کنند و زنجبیل پرورده بخورند و اگر بسبب یبوست قصبه ریه
باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت و ضعف نفس
و صفاء و قاروره باشد و اگر در غبار رود و حادث شود علاج
شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان با لعاب بهی و بهدانه
تناول کنند و غذا شیره گندم و تریت شیر خورند و روغن بنفشه
در سینه بمالند و اگر بسبب آن حادث شود که بعد از حرکت
سستی جامه و لباس بیرون کنند و... برند شراب بنفشه
و عناب تناول کنند و غذا اسفاناخ و مغز بادام و باقلی
بخورند و بحمام روند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد
کنند و تخم خبازی و بنفشه و سپستان و نبات و گلاب و غذا
سازند و املاء آب یا حسو از شیره سبوس یا نشاسته

صیحه عظیم باشد علاج آن
فصد کنند و تخم خطمی و خبازی
و بنفشه و سپستان و نبات و گلاب
بسازند و غذا باقلی آب یا حسو
از شیره سبوس یا نشاسته یا
روغن بادام خورند و ...
... روغن بادام موم روغن
سازند و در سینه بمالند و اگر بسبب
تناول اشیاء حریف باشد

با نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و کتیرا و روغن
بادام و موم روغنی سازند و در سینه مالند و اگر بسبب
تناول اشیاء حریفه بود شیره تخم کدو با نبات یا شراب
انار عذب یا ترنجبین تناول کنند و غذا شوربا ماش یا سپاناخ
یا چوزه مرغ خورند نفث دم از دهان خونیکه از دهن بیرون
آید شغل یا تنحنح یا سعال یا قی اما شغل یا از لثات
یا از حنک و لهات بود و علاج آن غرغره و مضمضه بود بقوابض
مثل کلنار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل اما
تنحنح آن باشد که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمره
وجه و ثقل سر و علامات غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت
نقره کنند و غرغره بقوابض و اما تنحنح آنست که
از قصبه ریه و حنجره باشد و سبب آن ضربه یا صیحه یا سعال
شدید بود علاج قرص کلنار و کهربا تناول کنند و غرغره
بقوابض کنند و انچه بسعال بیرون آید از ریه باشد
بواسطه انشقاق و انفجار عروق آن از اسباب داخلی
یا خارجی

یا خارجی علاج فصد باسلیق کنند و شراب خشخاش
با صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب الجبار با آب
لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید است تخم حماض
بارتنگ هر یک سه درم گل قرسی شادنه طباشیر لؤلؤ
ناسفته هر یک چهار درم کهربا نشاخ گاوکوهی سوخته
نشاسته کتیرا هر یک دو درم بکوبند و بآب لسان
الحمل و لعاب بکوب سرشند و قرص سازند و شربتی یک
مثقال بود اما آنچه بقی بیرون آید از مری و معده بود
در جای خود گفته شود ان شاء الله تعالی نشوب شوک و علق
و عظام در حلق اگر خار یا استخوان در گلو بگیرد و علامت
آن نفث خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان
دیدن و ممکن باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند
و الا ریسمانی دوتو کرده فرو برند و سر او [illegible] نگهدارند
باشد که در آن پیچیده بیرون آید یا لقمه بزرگ در ریسمان
ببندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا حصو و فالوده و

چیزهای مزلق مثل لعبه بخورند و قی کنند اما علق کرمی باشد
که در آب بود و اگر در آب فرو رود و در حلق آویزد غرغره کنند
بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و سیر یا شونیز و حلتیت در سرکه بکوبند و
بحلق و منخر مالند و افتیمون با سرکه بیاشامند یا بحمام
گرم روند و تشنه شوند چندانکه عطش و کرب غالب شود پس قسط
یخ در دهان گیرند چنانچه آب آن فرو نرود و باشد که بواسطه
میل بآب بیرون آید و خونیکه بعد از آن از حلق آید علاج آن
غرغره باشد بکلنار و پوست انار و سماق جوشانیده و با کلنار [illegible] باب
دو درم الاخوین بکوبند و در حلق و منخر بابت ششم در امراض
صدر و آلات تنفس از آن جمله سعال است و آن حرکتی باشد
از ریه برای دفع چیزهای موذی و سبب آن خشونتی باشد
که قصبه ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار علاج آن
شراب بنفشه و خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند
و غذا شوربا ماش با مغز بادام اگر بعد از زکام و نزله حادث شود
بیخ مهک و زوفا هر یک دو درم بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم
سپستان
و سپاناخ خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و حصو

سپستان ده عدد نبات ده درم جلاب سازند و شراب بنفشه
و بنفشه مربی تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی رقیق بود
که از دماغ فرود آید علامت آن بی نفث بود و شدت آن
در شب و بعد از خواب بیشتر علاج شراب خشخاش لعوق کنند و
کتیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند و با لعاب بهدانه
سرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبتی
قصبه ریه باشد علامت آن خرخره سینه و کثرت نفث بود
علاج هر روز جلاب و بیخ مهک و گاوزبان هر یک سه درم
و انجیر ده عدد و مویز طایفی ده درم بخورند یا شراب زوفا
ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج بلغم
طبیعت کشند باین مطبوخ سنا پنج درم انجیر ده عدد سپستان
بیست عدد رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان تخم کاسنی
بیخ مهک نیلوفر هر یک سه درم خیارشنبر ترنجبین شکر سرخ
هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند رازیانه فلفل
قرومانا بادام تلخ هر یک دو درم حلتیت یک درم رب السوس

سعال

نفث بغیر بلغم

بپنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند و اگر سعال
بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت
نبض و حمرهٔ وجه و عدم نفث بود علاج لعاب بهی و
بهدانه بر سر شیر بتی از نبات بیاشامند یا شیره تخم کدو
با شراب بنفشه و نیلوفر و آب کشنیز و بنفشه در سینه بمالند
و سپستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت
مزاج ریه باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد
سعال در سرما و استراحت به استنشاق هوای گرم بود
و بحمام ساکن شود علاج جلاب از زوفا پنج درم و انجیر
ده عدد و پرسیاوشان و بیخ مهک هر یک سه درم تناول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش دانه خورند و سینه
بروغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر بیبوست مزاج
ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد
بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از علاج آن شیره
تخم خیارین با نبات ترنجبین تناول کنند یا لعاب
بهی و بهدانه

بسبب

حمام

بهی و بهدانه با نبات و غذا اشکنه با مغز بادام و اسفناج
بخورند و گوشت و پاچه بزغاله مفید بود ربو مرضی بود که چون
حرکت کنند یا پیاده روند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب
آن خلطی بود که در ریه یا قصبهٔ ریه متمکن بود و علامت آن خرخره
و سعال و ضیق نفس بود علاج هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان
و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طایفی تناول کنند
و شراب زوفا و سکنجبین عنصلی لعق کنند و غذا نخود آب با باقلی
با مغز بادام خورند و تنقیهٔ معده بقی کنند و تنقیهٔ [illegible] بدن
از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصل مفید بود و لعوقی از
بزرک و روغن بادام و انجیر و مغز بادام و فستق و جلغوزه
بکوبند و بیخ مهک و زوفا بجوشانند و با جلاب از قند بقوام
آرند و همه باهم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب بخارات
قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات
سودا [باشد] علاج فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب
انار عذب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب

کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم نفث و
تشنگی و رقت صوت باشد علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب بنفشه
و نیلوفر و گاوزبان و تریه شیر و شیره خورند ذات الریه ورمی
بود گرم که در ریه حادث شود پس اگر از مادهٔ دم باشد علامت آن
حمی مطبقه و ضیق النفس و وجع ضربانی و حمرهٔ عین و وجه
و تشنگی و خشکی زبان و تغیر آن و نبض عظیم موجی بود و علاج
در اول روز یا سیوم فصد باسلیق یا اکحل کنند و جلاب
از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات تناول
کنند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و سپستان خورند
و میانه روز شربتی از نبات و لعاب بهی و بهدانه و روغن
بنفشه تنفس کنند و در پنجم یا ششم بحسب نضج تلیین کنند
باین مطبوخ بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی تخم خبازی هر یک پنج درم
ترنجبین شیرخشت هر یک ده درم خیارشنبر یازده درم و
اگر احتیاج افتد در نهم باز تحریک کنند باین مطبوخ یا
استعمال حقنه

و غذا کشکاب با بنفشه

استعمال حقنهٔ لینه کنند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن
حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود و علاج
آن نحو علاج دموی بود و ترطیب و تبرید بیشتر باید کرد
سل قرحه باشد که در ریه حادث شود و بسبب نزله
که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب و ذات الریه
یا سعال مزمن واقع شود علامت آن حمی دق بود
و با آن سعال و ذوبان و حمرهٔ وجه و نفث مده باشد و فرق
میان مده و خلط آنست که مده در آب فرو نشیند
و چون در آتش نهند نتن آن محسوس شود بخلاف خلط
که بر سر آب بایستد و انرا نتنی نباشد علاج شراب بنفشه
و خشخاش با ترنجبین هر یک ده درم بجلاب سازند و
سرطان را پایها قطع کنند و شکم بشکافند و بآب نمک
بشویند و در کشکاب پخته کنند و بخورند و اگر ازان کراهیتی
باشد بجای آن پاچه بزغاله خورند و شیر زنان و شیر شتر
و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود خصوص که از پستان بمکند

مده و ریم

و چون در آتش نهند

و گفته اند که بر شیر مداومت باید نمود و حمام نیز مناسب بود
بشرطی که بغایت گرم نباشد و بسیار حرکت نکنند و بعد از ان روغن
بنفشه و کدو در بدن بمالند و درین مرض کلنکبین تازه آورده اند
با نان بخورند و شیره تخم تورک با شراب انار عذب خورند
و اگر با آن نفث دم باشد گل ارمنی و نشاسته و بیخ مهک هر یک
پنجدرم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم
کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و دو درم ازان تناول
کنند **لعوقیکه** این مرض را مفید افتد باقلی مغز تخم خیار
و خربزه و کدو هر یک پنجدرم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یک هفت
درم مغز بادام بهدانه هر یک ده درم صنوبر طائفی دانه بیرون
کرده در روغن بادام جوشانیده دوازده درم مجموع بکوبند
و در ... آب بجوشانند تا با ثخن آید بقوام آرند و شربتی
ده درم باشد **قرص** گاوزبان بیخ مهک کثیرا صمغ عربی
نشاسته گل ارمنی هر یک چهار درم ورق گل پنجدرم مغز
تخم خیار و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ

ابرکا

هر یک ده درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند و
بکمثقال بخورند **شراب نافع** آب انار عذب یکمن آب
سیب شیرین چهار یکی آب فی سکر نیم من ایام با آتش نرم
بقوام آرند و ده درم ازان تناول میکنند و درین مرض چون
چشم بگو فرو رود و رنگ روی تیره شود و پوست شکم
خشک شود و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و موی — بریزد
ابرو و مژهای ذو باجی بسیار شود و نتن مده بافراط بود
علامت هلاک باشد **ذات الصدر** ورمی بود که در حجابی
که اسم بمدر بست حادث شود و از جانب قص باشد و ازرا — قص استخوان سر سینه است
برسام نیز گویند و علامت آن تب دایم و شدت عطش
و قلق و اضطراب بود و مریض از قم معده تا لثه بجز و می — ثقبه
نفس احساس کند و نظر بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت
و پهلو نتواند خفت **ذات العرض** ورمی بود که در بطانه
حجاب از جانب فقرات حادث شود و علامت او آنست
که مریض وجعی در میان شانها احساس کند و بر پشت باز

بازنتواند خفت **ذات الجنب** ورمی بود که در غشاء
مستبطن اضلاع در حجاب که حاجز است میان قلب و معده
حادث شود و این را ذات الجنب خالص میگویند و در طرف
ایمن باشد و در طرف الیسر نیز واقع شود و این بغایت بد
باشد و علامت آن تب دایم و ضیق النفس متواتر
و نبض سریع منشاری بود **شوصه** ورمی بود که در حجاب که
بر اضلاع خلف است و عضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع
شود و اعراض و وجع او رشد بود و صاحب این مرض
حرکت نتواند کرد و بهیچ وضع نتواند خفت و علاج این
امراض قریب بیکدیگر باشند پس اگر ماده دموی باشد
علامت آن حمرة وجه و عظم نبض و حمرة نفس بود و علاج
هر دو نوع فصد باسلیق باشد از اول تا سیوم اما درد موی
در اول از جانب مخالف وجع فصد کنند و بعد از سه روز
اگر قوت باشد از جانب اعاده کنند و در صفراوی از جانب
موافق هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب

ابنات

و نبات بخورند یا با شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش با
ترنجبین و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان
و تخم خشخاش خورند یا شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت کنند
و بعد از نضج باین مطبوخ تنقیه کنند سنا پنجدرم بنفشه نیلوفر — پرسیاوشان پنجدرم
هر یک چهار درم تخم خطمی و خبازی هر یک دو درم و تخم کاسنی
سه درم سپستان بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت ده
درم ترنجبین و خیارشنبر هر یک پانزده درم و میان نهای
روز شربتی از نبات با لعاب بنفشه و بهدانه و عرق گل
و بید مشک تشریب کنند و درین امراض حقنه اولیتر بود از
مسهل و حقنهای لینه استعمال باید کرد و موم روغنی از
روغن بادام و بنفشه و کثیرا و موم و خطمی در موضع بمالند
... سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم سپوس
خطمی جو نیم کوفته هر یک کفی ورق چغندر دسته عناب ده عدد
سپستان سی عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم
ابکامه و روغن کنجد ده درم نمک طعام یکدرم و بعد از تنقیه

نفث

و انحطاط مرض ترطیب و تبرید باید کرد بشیره تخم توزک و آب خیار کدو یا نبات و ترنجبین و تعلل بشراب انار عذب و کاهو شاید و غذا شوربا با مغز بادام و اسفاناج خورند و در این مرض آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض نفث و بطوء نبض و قلت عطش و کثرت بزاق بود و علاج فصد باسلیق کنند و جلاب از سپستان و بیخ مهک و رو با شربت و نبات و ترنجبین خورند و غذا جو و نخود بعد از نضج تلیین کنند با مطبوخ سنا پنجدرم بیخ مهک پنجدرم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیاری هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم خیارشنبر پانزده درم و میان روز شربتی از نبات و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند و اگر از ماده سوداوی بود و علامت سیاهی و خشونت زبان و اختلاط عقل و هذیان و اضطراب بود و علاج آن همچون علاج بلغمی بود و در استعمال حقنه‌های نرم باید کرد و جلاب

انبوذ درسیزدبار

از بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات خورند باب پنجم در امراض قلب و هی سوء المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود و علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمره و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید و کاسنی تناول کنند و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک نیز مفید بود و غذا انار دانه یا لیمو یا زرشک خورند و کشنیز خشک چهار درم گل سرخ دو درم طباشیر یکدرم بکوبند و با ده درم شراب سیب بخورند و صندلین و گلاب در سینه بمالند و در صحرا ع باردة نزول کنند و مفرح بارد تناول کنند و این مفرح نیز مفید بود صفت ورق گل طباشیر گاوزبان هر یک ده درم کشنیز صندل هر یک درمی تخم توزک تخم خیارین و کدو مقشر هر یک چهار درم زرشک پنجدرم لؤلؤ ناسفته دو دانگ کهربا بسد هر یک نیم مثقال کوفته

اسفند

و بیخته بشراب سیب سرشند اقرص تخم کاهو تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان هر یک پنجدرم تخم توزک سه درم لؤلؤ بسد کهربا هر یک مثقالی قاقله صغار طباشیر هر یک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم درم مشک و عنبر هر یک دانگی بکوبند و با شیره قند بسرشند و شربتی از این یک مثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض قلب شود و علامت آن بیاض قاروره و صفرة و بطوء و تفاوت نبض و ضعف تنفس و قوه و قلت آن و انحلال و ضعف و قوت و کسل و کثرت خواب و بد دلی و فزع بود بهوای گرم و از هوا فع گرم در رحمت باشد علاج با النکو و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با تیهو و کبک و دراج و قلایا که در آن توابل باشد خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعامها ریزند و تنقیه بدن بکنند و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند معجون مفرح مصطکی عود دارچینی هیل قرنفل سک سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج هر یک مثقالی مشک دانگی کوفته بشیره قند یا عسل

شراب

سکنجبین

هزال باریکی بدن

قند یا عسل بسرشند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن هزال و نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود و علاج شراب با النکو و نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان تناول کنند و استحمام و تدهین و تناول مفرحات معتدله کنند معجون مفید بسد کهربا لؤلؤ زرنباد سک پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم خام با النکو هر یک ده درم بادروج کشنیز خشک هر یک دو درم بهمنین هر یک پنجدرم بکوبند و مشک و عود عنبر هر یک درمی باهم بسایند و بعسل کف گرفته بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج شراب با النکو و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامات امتلا باشد تنقیه بحب ایارج و حب افتیمون مفید بود و استعمال ریاضات معتدله نافع افتد معجون مفید مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج هیل هر یک

پنجدرم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی
با شراب لیمو یا حماض بخورند خفقان حرکتی اختلاجی بود
که بسبب دفع موذی عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبهٔ
دم باشد و علامات آن ظاهر بود فصد باسلیق یا صافن کنند
و سکنجبین و شراب سیب و شراب ریباس و لیمو و حماض با عرق
گل و بید تناول کنند و غذا از زرشک و لیمو و انار دانه با گوشت
مرغ و بزغاله خورند و اگر علامات غلبهٔ صفرا بود اشربهٔ مذکوره
و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا و کشنیز و
گلاب بر سینه طلا کنند و لسیب و به و امرود و انار مز
تعلل کنند و تخم کاهو و مغز ستهٔ تخم کدو هریک پنجدرم تخم تو
رک و تخم کاسنی و تخم حماض و کشنیز خشک و طباشیر و صندلین
هریک سه درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و احیانا
مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب غلبهٔ سودا بود
علامت آن خبث نفس و وحشت فکر و خوابهای بد بود
علاج آن تنقیهٔ بدن بود بمطبوخ افتیمون و حب آن و مطبوخ
هلیله و

تخم و
۸ زرشک پنجدرم

هلیله و بعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند و معاجات
سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه مذکور شد و اگر خفقان
بسبب کثرت هموم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد
اغذیهٔ جیدة الکیموس تناول کنند و میل باسایش و تنعیم
و استحمام کنند و سعوفات استعمال کنند سعوف نشاسته آرد
نخود و برنج هریک شش درم تخم توزک مغز بادام فندق و فستق
هریک بیست درم تودری سرخ و سفید هریک ده درم بکوبند
و با شکر و روغن گاو حلوا کنند و هر بامداد بیست درم بخورند
و هریسه و عصیده و شیر و شکر و امثال آن خورند و خفقان
بشرکت معده نیز حادث شود و آنرا باحوال معده بدانند
پس اگر خلطی لزج در معده جمع شده باشد معده را بقی
پاک کنند و جوارش مصطکی و عود و مفرحات حاده تناول کنند
و اگر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد جلاب از پوست بیخ
کاسنی و بیخ مهک و نبات تناول کنند و بعد از نضج
تنقیه بحب کنند صفت افتیمون شاهتره سنا هریک
باین

هر روز
و تخم کاشنی

درمی هلیله زرد و ورق گل لا زورد شسته هریک نیم درم
بکوبند و بآب بالنگو بسرشند و حب کنند و میانهای روز
سنر بتی از نبات و عرق گل و گاوزبان تشرب کنند و اگر
در معده سودا جمع شده باشد و انرا بقی بر انند علاج جلاب
از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و تنقیه
باین حب کنند تربد سفید افتیمون حاشا شحم الحنظل غاریقون
حجر ارمنی هریک درمی سقمونیای بریان کرده نیم دانگ ملح نفطی
و مقل هریک دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و بآب رازیانه
حب سازند و بعد از تنقیه مفرحات و مقویات قلب و معده تناول
کنند غشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل بماند و این بتوسط
ضعف قلب بود و اجتماع روح و رد یا استفراغ و تحلیل
روح باشد و سبب آن یا ماده بود که خانق روح بود همچنانکه
در ابتداء حمیات و امتلاء عروق از اخلاط و امتلاء معده
در حالت تخمه حادث میشود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار
بود که روح نیز تابع آن شود چنانکه در استفراغات و اوجاع
و اعراض

و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات غشی برودت
اطراف و نفس ضعیف و نبض صغیر ضعیف و صفرة لون بود و در
علاج آن در حالت غشی آب سرد و گلاب در روی زنند
و بویهای خوش ببویانند و اطراف را سخت بمالند و تحریک
کنند و چون افاقت بشود شراب حماض و لیمو و صندل بدهند
و اگر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق
رحم یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند
چنانچه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند خفقان قلب
علتی باشد که چنان احساس کنند که دل او را می افشارند و در عقب آن
غشیهٔ خفیف حادث شود و از دهن لعاب روان گردد علاج
آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن
تقویت قلب با شربه و مفرحات و تریاقات امراض ثدی و ورم
ورم پستان اگر از مواد دسته بود علاج آن در باب اورام
گفته شود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته میشود و علامت
آن انتفاخ و صلابت و حمرة و وجع پستان بود علاج

مواد دسته
عبارت از اخلاط
از بعد است و ماشید ور ...

خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بران نهند تا تسکین یابد
اگر حرارت آن عظیم بود آرد باقلی و جو و عفاص با کشنیز
و آب خرفه و سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع آن ساکن
بود محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند
و بعد از آن منفجر گردانند قلت لبن اگر کم شدن شیر
بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیر الغذا
باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد یا رنگ خلطی برو غالب
شود اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن صفرت و حدت و
رقت شیره بود و اگر بلغم باشد علامت آن بیاض و مایلیت [?]
و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد علامت آن کدورت
و غلظ شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل
مزاج با اشربه و اغذیه که ضد آن خلط بود کثرت لبن
بسیاری شیر و ریختن آن اگر با فراط بود مدرات و
مجففات استعمال کنند و پستانرا بانکه مرو اسنج [?] و روغن
گل بزیره و سرکه طلا کنند باب سیم در امراض معده
سوء المزاجی

سوء المزاجی که عارض معده میشود یا مادی باشد یا
ساذج انچه مادی باشد اگر صفرا باشد علامت آن کرب
و تشنگی و صفرهٔ زبان و تلخی دهن بود و علاج آن تنقیه
معده کنند با سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت
و ترب و بیخ مهک بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن
حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلابی
از بنفشه و اجاص و بیخ مهک و ترنجبین و نبات تناول
کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و بعد
از تنقیه تقویت معده بربوب و اقراص بارده و سکنجبین
به و حبیبه [?] کنند و این سفوف مفید بود ورق گل ده درم
طباشیر پنج درم هلیله زرد و سماق هر یک سه درم مصطکی یک درم
رامک نیم درم بکوبند و با دو چندان دو قند بیامیزند و سه
درم با گلاب تناول کنند و اگر از ماده بلغم باشد علامت
آن جشاء ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان
و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و

و بیاض لون و قاروره و بطو و لین نبض بود و میل با غذیه
و اطعمه حریفه و مالحه باشد علاج اولا قی کنند و معده را
پاک گردانند و بعد از آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ
مهک و بالنگو و گلقند و غذا نخود آب با زیره و نمک و دانه
خورند و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند و قلایا مزوره
هم [?] بغایت مفید بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و ایارهٔ
جالینوس و لوغاذیا کنند یا بحقنهای حاده و معده را
بروغن زنبق و خیری و مصطکی بمالند و کوارش کمونی و کوارش
کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا بود
علامت آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف هضم
و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ سواد قاروره و بطو
و صغرهٔ نبض و قی ترش و خشکی دهان و تشنگی بود و طحال بزرگ
باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افیتمون و مسهلات سودا
کنند بعد از آن که معده را بقی پاک کنند اطریفل و
گلقند و رازیانه و کوارش کمونی تناول کنند اما سوء
المزاج

المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و خشکی دهن
و فم معده و جشاء دخانی و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها
و میل بچیزهای ترش بود و علاج شراب ریباس و غوره و
لیمو و سکنجبین و مانند آن تناول کنند با گلاب و آب برف
و غذا زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره خورد و دوغ
با برف نیز مفید بود و اگر از سوء المزاج حار یابس باشد علامت
آن هزال و شدت تشنگی و خشکی زبان و حبس طبیعت بود
علاج شیره تخم خرفه با آب خیار کدو و با نبات و ترنجبین
تناول کنند و غذا اسفاناخ با مغز بادام و اسفاناج با کدو
و با گوشت بزغاله خورند و زرشک هفت درم گل ارمنی چهار
درم صندل و مغز دانه تخم کدو و طباشیر و تخم خرفه و
ورق گل سرخ هر یک پنج درم بکوبند و عرق بید بسرشند
و یک مثقال با شراب غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج
بارد ساذج بود علامات آن ضعف هضم و لین و انتفاخ
بطن و دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت ریق و جشاء

ترش باشد علاج کلقند درازیانه و شراب بالنکو و بزوری
تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی
خورند و زنجبیل پرورده و کوارش عود و عنبر و مصطکی احیانا
تناول کنند و کندر و نانخواه و زنجبیل هریک شش درم و فلفل
و اذخر و حب الغار و عود هریک سه درم بکوبند و با مویز
طایفی بیست درم بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر سوء
المزاج بارد یابس بود علامت آن قلت عطش و کثرت
اشتها و جشاء ترش و تخمه بود و علاج کلقند درازیانه و کلنگبین
و هلیله پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبل و مصطکی و اذخر
و نانخواه هریک سه درم سعد پنج درم بکوبند و بآب بر معده
طلا کنند و روغن زنبق و خیری بمالند شرابیکه مفید
بود آب به ترش پنج رطل شراب صرف پنج رطل باتش
نرم میجوشانند تا بنیمه آید پس شیره قند بران بریزند بقدر
ترشی آن و میجوشانند تا بقوام آید و در آخر طبخ
مصطکی دو درم دارچینی زنجبیل و قرنفل و قاقله و زعفران
هریک درمی

عنبر کف [illegible] خوشبو [illegible]
[illegible]
عود چند نوع است انواع
آن خوب [illegible] خوشبو [illegible]
[illegible] اذخر گیاه
خوشبوست ١٢

هریک درمی بکوبند و در خرقه کنند و در دیگ نهند
تا بجوشد پس بمالند و بیفشارند و چون بقوام آرند از آتش
فرو گیرند و شربتی از آن ده درم باشد و اگر سوء المزاج رطب
بود و ساذج علامت آن کثرت ریق و سیلان لعاب و قلت
عطش و تاذی از آب سرد و میوها و ترشیهاء بارده
و تنفر از دسومات و اغذیه رطبه و غثیان بود و علاج
کلقند و انیسون و جوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول
کنند و غذا نخود آب و قلایا با توابل باشد و اگر با آن طبیعت
نرم باشد معجون خبث الحدید نافع بود صفت آن هلیله سیاه
و بلیله و آمله و خبث الحدید هریک ده درم سنبل اذخر و سعد
و زنجبیل فلفل و نانخواه کندر هریک پنج درم جدا جدا بکوبند
و خبث الحدید سحق کرده و شسته هفته در سرکه بخیسانند
پس خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند و باد و چند ادویه
عسل بسرشند و یک مثقال بخورند و اگر سوء المزاج یابس
ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و

اذخر گیاه خوشبوست ١٢

زبان
خشکی دهان و قلت براق بود و علاج شراب نیلوفر و بنفشه
تناول کنند با شیره تخم خرفه با آب خیار کدو و با نبات شربت
کنند و غذا اسفاناخ ماش و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی
تازه خورند وجع معده اگر بسبب سوء المزاج باشد علاج آن
گفته شد و اگر بسبب ورم باشد گفته شود و اگر بسبب ریاح بود
علامت آن تمدد و شراسیف و قراقر و فواق و جشاء آن
و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاده شود علاج کلقند درازیانه
و کلنگبین و خشکنگبین و [illegible] کزانگبین تناول کنند و کوارش
کمونی و کندری و اطریفل کبیر [illegible] تناول کنند و مصطکی
و کندر و کرویا و زنجبیل بسایند و این سفوف مفید باشد و رازیانه
انیسون هریک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هریک
درمی بکوبند و باد و مثل آن قند بیامیزند و پنج مثقال از
آن ناشتا بخورند و اگر وجع بسبب طعامی موذی باشد
آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از آن
جوارش عود با مصطکی خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد
علامت

خشک انگبین [illegible] ١٢

نیز

علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و
در خلو معده ساکن باشد علاج آن تقویت معده باشد
و اگر در معده اخلاط ردیه باشد بقی و اسهال تنقیه کنند
و نانخواه و کندر هریک پنج درم سعد و سنبل هریک سه درم
بکوبند و با عسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و حماض
ترنج یک رطل بجوشانند تا نیمه آید پس یک رطل قند و یک رطل
عسل سفید و نیم رطل گلاب با آن ضم کرده میجوشانند تا
بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و
مصطکی هریک درمی و بالنگو سه درم و عود ده درم
بکوبند و بر سر آن ریزند و باهم بزنند پس از آتش فرود
گیرند و در ظرفی چینی یا زجاجی کنند و احیانا سه درم
تناول کنند اورام معده اگر ورم حار بود علامت
آن تب و التهاب و حرقت معده و وجع باشد و دوام
ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج اولا
فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیره

و آب سیب یک رطل

تخم کاسنی تناول کنند و آب انار ترش با ترنجبین و نبات
نیز شاید و غذا کشکاب با اسفاناج و خبازی خورند و در
تقلیل غذا کوشند و چون ابتدا نضج باشد جلاب از زرد و با
زرشک و تخم کاسنی هر یک چهار درم سفته سه درم و خیار شنبر
پنجدرم تناول کنند و اگر حرارتی چندان نباشد دو درم
رازیانه با آن ضم کنند و حشو از شیره سبوس و نبات
و روغن بادام خورند و در ابتدا صندل و ماميثا با گلاب
و لسان الثور و ورد و بارزنگ بر معده طلا کنند و بعد از
دو روز آرد جو و خطمی و زر ورد با گلاب یا آب کاسنی
و بعد از آن خطمی و حلبه و برگ و بابونه و زر ورد و سنبل
و سعد و آرد جو و چون ورم خراج گردد و منفتح شود
علامتش شدت وجع و حمی و ضربان باشد از آن برگ
ورم و رشک و تخم خطمی هر یک درمی بکوبند و با شیر
بز بیاشامند تا نضج یابد و علامت نضج سکون تب
و وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب
خشخاش با روغن

خشخاش با روغن بادام و قند با شیر تناول کنند و
حریره از نشاسته و خشخاش در روغن بادام و قند و علامت
انفجار تب و اختلاف مده و مده کم شود و شربتی از نبات	وخون باشد وچون مده
با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر حرارت سخت نباشد	نسخه
ماء العسل بهتر بود تا معده را از مده پاک کند و چون
پاک شده باشد کندر و گلنار و ورق گل هر یک دو درم
گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند
و با هم دو چندان قند بیامیزند و مثقالی از آن میخورند
تا جراحت مندمل میشود و اگر ورم بارد باشد اگر ماده بلغمی
باشد علامت آن حمی لثقل و انفتاح معده و سفیدی
زبان و کثرت لعاب و تهییج روی بود و رخو باشد	و ورم رخو
علاج ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه و مثرو
دیطوس نیز مفید بود و یا جلابی از پوست بیخ کاسنی و
بیخ رازیانه و بیخ مهک هر یک دو درم و تخم رازیانه
سه درم و گلقند ده درم بیاشامند و غذا نخود آب

با شیره خشک دانه و فلفل و دارچینی و کرویا خورند و
روغن زیت و روغن بیه انجیر بر سر غذا کردن و در
معده مالیدن مفید بود و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر
چوب رز با هم بسایند و بسرکه بسرشند و ضماد سازند و
یا صبر سقوطری دو درم سنبل و قردمانا و مصطکی و افسنتین
هر یک درمی بکوبند و با روغن یاسمین یا بان ضماد سازند و مسهلات	و روغن
نیز استعمال کنند و اگر از ماده سودا باشد ورم صلب بود
و بان انکار ردیه و خبث نفس باشد علاج از تخم رازیانه	جلاب
و بیخ مهک و بیخ کرفس و کلنکبین تناول کنند و غذا
نخود آب با شیره خشک دانه و روغن بیه انجیر خورند و
معده را بحلبه و برگ و خطمی و بابونه و مصطکی هر یک
دو درم و سنبل و سعد و اذخر هر یک درمی و صمغ	صمغ
سه درم روغن بابونه پانزده درم تضمید کنند یا سنبل
و افسنتین و سلیخه و مصطکی هر یک سه درم و صبر و سعد
هر یک چهار درم و حلبه و برگ هر یک پنجدرم و زعفران
و مر هر یک

و مر هر یک درمی بکوبند و با موم روغن زنبق یا خیری
یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول
کنند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه هر یک ده
درم افسنتین و رازیانه هر یک سه درم بیخ مهک و بادیان
هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد
سوبز طاقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند
تا با رطلی آید پس صاف کنند و سنگی مثقال از آن
با سه درم مغز خیار شنبر و یک مثقال روغن بیه انجیر
تناول کنند و تلیین طبعت با یاره لوغاذیا و بایا
رج ارکاغانیس کنند [illegible] بواسطه برودت
و ضعف هضم و تناول اشیای نفاخه باشد و گاه بود که
بسبب نارسیه معده باشد که احداث نفخ بخار کنند
علاج بامداد گلقند و رازیانه و انیسون تناول کنند
و غذا نخود آب با زیره و دارچینی و کرویا خورند
و از اطعمه غلیظ و اشیاء نفاخ و حموضات احتراز کنند

وسپوس وکاورس ونمک گرم کنند وبرشکم بندند وسنبل وکندر
ورازیانه هریک سه درم وفودنه وسداب خشک وزنجبیل و
کرویا هریک دو درم وسعتر ونانخواه ومصطکی هریک درمی بکوبند
وباد ومثل آن قند بیامیزند وپنج درم تناول کنند وکوارش
شهریاران وکمونی وفلافلی بخورند واگر با نفخ طبعت نرم
بود حب الرشاد بریان کرده وزیره در سرکه خیسانیده وبریان
کرده هریک سه درم بکوبند وباهم چندان قند به سه نوبت بخورند
جشا نفخی بود که بطریق فم معده دفع شود وچون بسیار واقع سده دفع
کرده دلیل فساد هضم باشد وتثاوب که از آن دهن دره
بیکویند از بخارات غیر منهضمه واقع شود که در عضلات
فک اسفل حاصل شود وغلیظ کردد وتمدد در آن عضلات
پیدا شود وتمطی آنست که همه اعضا کشیده شود وحدوث
آن هم از بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود وهم
دلالت بر ضعف وتقصیر هضم کند وعلاج مجموع تنقیه و
تقویت معده باشد شهوت کلبی استداد اشتهاء طعام
وعدم

وعرض بر ماکولات بود بحدیکه سیر نگردد وسبب آن سوء
المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف کرداند علامت آن
نفخ وثقل وقلت عطش وتمدد معده وکثرت سیلان لعاب و
لین طبعت بود علاج تسخین معده کنند بگلقند ورا
زیانه وشراب بالنکو یا جلالی از رازیانه وبیخ مرکب و
بالنکو وکلنکبین بیاشامند وغذا نخود آب با شیره خشک
دانه وتوابل گرم خورند وتنقیه بحب صبر وحب ایاره کنند
وبعد از تنقیه کوارش مصطکی واطریفل مقویات معده تناول
کنند وکندر ومصطکی بخایند وشراب احمر مفید بود واگر
سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد بفم معده
علامت آن حرقت فم معده وقلت عطش وجشاء ترش
بود علاج تنقیه بدن کنند بحب افتیمون ومطبوخ آن و
اغذیه چرب خورند واز مولدات سودا اجتناب نمایند
واگر شدت خلو معده این مرض حادث شود علامت آن
تقدم اسباب آن بود مثل حرکات مفرط وهوای گرم

وسهر وغم ومرضهای کثیرة التحلیل ودر هضم هیچ آفتی نباشد
علاج آن تناول اغذیه غلیظ باشد مثل هریسه وکله وپایچه و
گوشت گاو وقلیه کزر ودر روزی سه نوبت غذا خورند لیکن
اندکی باید خورد وبدن را بروغن بنفشه بادام تدهین کنند
واگر جوع بسبب کرم وحیات باشد علامت آن احساس حرکت
ایشان بود وسقوط آن احیانا علاج قتل واخراج کرم باشد
چنانچه گفته شود واگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده
جمع شود علامت آن ترشی دهن وجشاء ترش وبراز رطب
بود علاج تنقیه معده کنند بقی وگلقند وانیسون ومصطکی
تناول کنند وغذا نخود آب با فلفل وکرویا ومصطکی ودارچینی
خورند واگر احتیاج باشد بحب صبر وایاره اسهال کنند
جوع بقری وآن جوع مجموع اعضا باشد با سیری معده
وآنرا ابولیموس گویند وسبب آن بردوتی مفرط باشد که فم
معده را حادث شود وقوت حس وجذب افزود فوت
شود وبدن عظیم محتاج بغذا باشد وبیشتر این مرض
در زمستان

در زمستان سرد بود وکسی را که در سرمای سخت سفر کند
واقع شود وعلامت آن نحافت بدن وبطلان اشتها
وضعف قوت ووجع معده باشد واحیانا غشی نیز حادث
شود وملمس فم معده سرد باشد علاج شراب بالنکو وشراب
گاوزبان وگلقند ورازیانه وانیسون از هر کدام کمابیش
ده مثقال بخورند وغذا نخود آب با کبک وتیهو ودراج
خورند وتوابل گرم در آن کنند وشراب ریحانی واطریفل
وکوارش کمونی وعود ومصطکی مناسب این مرض بود وسعد
وسک ورامک خام بکوبند وبر معده طلا کنند واین
علت بسبب ضعف یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود
علامت آن کرب ولهیب وعطش ویبوست طبع بود وچون
گرسنه شوند وغذا نخورند غشی کنند وقوت ساقط شود
علاج سکنجبین وشراب زرشک وشراب انار وسیب با
گلاب تناول کنند وغذا از زرشک وتمر هندی وانار دانه
وغوره ولیمو خورند وجایی که دغدغه اشتهاء غذا شود

چیزی بباید خورد و تا چیزی نباید نخورد عطش کاذب
تشنگی بسیار اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد علامت
آن کرب و لهیب و احتراق صدر بود و استراحت بهوای
سرد علاج شراب حماض و لیمو و سیب و صندل هر کدام
که باشد با عرق گل و بید و کاسنی با آب سرد بیاشامند و غذا
شیرهٔ جو خورند با بزغاله یا مرغ و صندل و گلاب و عرق
بید بر سینه طلا کنند و صندل و گلاب و خیار کدو و بهی بویند و
این قرص مفید افتد صفت صندلین مغز تخم خیار ریا
و کدو و تخم تورک هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کثیرا
هر یک نیم درم طباشیر سفید دو درم بکوبند و با لعاب بهی
بسرشند و سه مثقال ازان با شربت سکنجبین تناول کنند
و اگر بسبب حرارت و یبوست معده باشد بواسطه تناول
چیزهای شور و چیزهای حریف و حار و شیرینیهایی با فراط
و بواسطه استفراغ مفرط علاج او سکنجبین با عرق گل و بید بیا
شامند یا آب انار یا آب غوره با شیره تخم تورک با نبات یا
ترابر

شراب لیمو یا ریباس تناول کنند و آب خیار کدو و
آب تمرهندی نیز مفید بود و غذا حموضات باشد که آب
خورند و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت
او آن باشد که بآب خوردن زایل نشود و اگر قی کنند و
نخورند زایل شود و علاج آن بآب ترب و سکنجبین مکرر قی
کنند و شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا زیره
باج خورند و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود و بواسطه
استفراغ بسیار و افراط عمل آن شراب غوره و آش غوره
خورند و بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه کنند
و اگر بعد از شرب خمر کهنه واقع شود آب برف و یخ خورند
و حموضات بارده مفید افتد و اگر از حد بگذرد دیگر طل
آب خیار کدو و نیم درم طباشیر بیاشامند سوء الهضم
سوء الهضم آن بود که طعام نیک هضم نشود و علامت
آن نفخ جشاء و براز و حرقت معده و غثیان بود
و ضعف هضم آن باشد که دیر بماند اما هضم شود و بایقل

ضعف هضم دیگر

و تمدد باشد و بعد از زمانی دیر کرچه آید بوی طعام احساس
کنند و تخمه آن باشد که معده در غذا اقطعی تصرف نکند و هضم
نکرده اند و سبب این مجموع سوء المزاج معده باشد یا اخلاط
فاسده که در وی جمع شود علاج آن تقویت و تنقیهٔ معده
باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه
ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده
بمقویات که مناسب مزاج بود و در روز بر گرسنگی صبر کنند
و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال
در آب نیم گرم حل کنند و بخورند و روغن مصطکی و ناردین
بر سینه و معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن
مفید بود بشم عبارت ازان باشد که اطعمه در معده بماند
و هضم نشود و فاسد گردد آنچه لطیف و مائی باشد بقی دفع
شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست
که طبیعت را هم بآب گرم و روغن کنجد مدد کنند تا زود تر
پاک شود و چون معده پاک شود دو قی و اسهال باشد و موجب
ضعف بو

ضعف بود شراب انار با نعناع یا شراب انار و به با نیم
درم طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه پنج مثقال با قرص
طباشیر لیست یک مثقال یا پوست پسته یک مثقال بکوبند و با شراب
سیب دو مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل
ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب
کنند و دوغ را بسنگ یا آهن گرم کرده داغ کنند بیا
شامند و بر غذا صبر کنند تا اشتها صادق شود و سماق
با کبک بخورند و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی بود در آب
سرد نشینند قی و تهوع و غثیان قی حرکتی باشد که از
معده حادث شود برای دفع چیزیکه در او باشد و تهوع
حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع و غثیان تقاضای دفع
باشد بی حرکت و اسباب هر یک مختلف است بود اگر خلط
در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد
تهوع و اگر مطعوم روغنی باشد غثیان واقع شود پس
اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم اوست

بارتنگ به [illegible]
ده مثقال

صفرا بود علامت آن تلخی دهن و تشنگی و التهاب و خشکی
زبان و قی صفرا بود علاج سکنجبین با آب گرم حل کنند و بخورند و
قی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب انار یا عرق النعناع
یا شراب غوره یا ریباس با گلاب تناول کنند و اغذیه انار
دانه و زرشک و سماق خورند و معده را با آب سیب و به و صندل
و کافور تضمید کنند سفوف ورق گل و طباشیر هر یک دو درم
ریوند و کهربا و عود و پوست پسته هر یک درمی و نیم سماق و
زرشک و انار دانه هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال از آن
با شراب سیب یا به تناول کنند و اگر خلط بلغمی یا سوداوی
بود علامت آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی دهن و نفخ
و قراقر بود علاج با آب ترب و عسل و نمک یا طبیخ شبت
و تخم ترب و اندکی عسل و نمک مدد کنند تا معده پاک شود
و بعد از آن گلقند و رازیانه یا زنجبیل پرورده با هلیله پرورده
تناول کنند و تقویت بگوارش عود و مصطکی و دواء المسک
حلو کنند و این سفوف در قی بلغمی مفید بود کنند
و مصطکی

مصطکی و سنبل و سک هر یک پنج درم عود هفت درم انار دانه
هژده درم قرنفل قاقله جوزبویا سعد نعناع هر یک چهار درم
پوست ترنج فرنجمشک ورق گل هر یک ده درم بکوبند و با
دو مقدار ادویه قند سیاه بیزند و هفت درم تا ده درم تنا
ول کنند صفت معجونی که قی بلغمی و سوداوی را نافع
بود پوست پسته ورق گل هر یک چهار درم عود مصطکی هر یک
سه درم سک پنج درم بکوبند و با آب سیب بسرشند و یکمثقال
تناول کنند و اگر غثیان بسبب کثرت غذا یا اغذیه
ردیه یا شور طلب اکل حادث شود قی باید کرد و بعد
از آن مقویات معده تناول کنند قی دم خون که بقی سبب
بیرون آید اگر انفجار و انقطاع عرقی باشد فصد باسلیق
بکنند و گل ارمنی و صمغ عربی و بسد کشک هر یک مثقالی و بار
مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب بخورند یا قرص
طباشیر یا قرص کهربا هر یک درمی با رب به تناول کنند
و این قرص نیز مفید بود کندر تخم حماض هر یک سه درم ورق گل

و گلنار و سماق و صندل هر یک چهار درم شب یمانی اقاقیا و
کهربا هر یک درمی بکوبند و با آب سماق و گلاب بسرشند و یکمثقال
از آن با شیره تخم خورفه بریان کرده بخورند و معده را بصندل
و اقاقیا و سک و رامک و گلاب و آب مورد و سرکه تضمید
کنند و غذا از زرشک و سماق و انار دانه بخورند و اگر قی خون
بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود یا موضع مایوف
را بماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب
مورد طلا کنند و قرص کهربا مثقالی با شیره تخم خورفه بریان
کرده بخورند و اگر با قی نفث خون سعال باشد بارتنگ و صمغ
عربی هر یک درمی بریان کرده با گل ارمنی نیم درم بکوبند و
با شراب عناب بخورند و کشنیز و لؤلؤ و صدف سوخته
و شاخ گاوکوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی و نشاسته
و تخم خورفه و خون سیاوشان هر یک پنج درم صمغ عربی ده
درم طباشیر دو درم بکوبند و با آب سماق یا آب لسان الحمل
بسرشند و سه مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح
و اعراض

و اعراض نفسانی احتراز کنند و اگر بسبب قروح و بثور
معده باشد علامت آن وجع میان شانها تا زیر قص باشد
و در قی مده باشد و چون چیزهای شور و ترش بخورند وجع
زیاده شود و علاج آنست که از حموضات و مالحات
احتراز کنند و اغذیه لزجه مثل پاچه و زرده تخم مرغ بخورند
و این قرص مفید بود تخم حماض بارتنگ هر یک سه درم
طباشیر لؤلؤ کهربا شاخ گاوکوهی سوخته هر یک دو درم
نشاسته کتیرا هر یک چهار درم بکوبند و با آب لسان الحمل
یا لعاب بهدانه بسرشند و قرص کنند شربتی یکمثقال بود
و اگر خون از عضو دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از
کبد یا از طحال باشد علامتش آفت آن عضو بود و علاج
آن عضو باید کرد و اگر خون در معده ببندد و علامت آن نبض
و عرق سرد و غشی بود و علاج آنست که تخم شبت و بابونه
هر یک پنج درم بجوشانند و با یک درم نمک بیاشامند یا حب
ارشاد ده درم با آب گرم یا انفحه خرگوش با آب یا لنکویا

یا سرکه سفید بیاشامند یا سرکین خرکوش با عسل یا آب بیاشامند
وقی کنند فواق حرکتی باشد از طبیعت داخل معده برای
دفع موذی و این موذی یا خلط حاد حریف بود یا طعام
حریف و علامت آن حرقت و قی صفراوی بود یا سوداوی
علاج او آنست که طبیخ شبت و ترب و عسل و سکنجبین و آب
گرم بیاشامند که بقی یا با سهال دفع شود و بعد از آن شربتی
از نبات و عرق گل و بید و لعاب نیلوفر و بهدانه و روغن
بنفشه بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح بود و این
بیشتر بصبیان حادث شود بعد از تخمه نیز بود علاج کلقند
با انیسون یا زیره یا رازیانه بخورند و مصطکی بخایند و کوارش
مصطکی و عود تناول کنند و اگر سعی کنند و عطسه بیاورند مفید
بود و اگر بسبب تناول طعام بسیار بود قی کنند و زیره و نانخواه
و انیسون و تخم کرفس و سعتر هر یک نیم درم کوفته با قند بخورند
و درین نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی
مثل غضب و خجالت مفید بود و در گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر
فواق بود

فواق بعد از قی و اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی
که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه با لعاب بهیدانه و
بهدانه تناول کنند و غذا شیره جو با کدو و روغن گل
بنفشه خورند و موم روغنی از آب کدو و بستان افروز و
خطمی و کتیرا و موم صافی و روغن بنفشه سازند و در معده
می مالند و این بدترین فواق بود چنانچه گفته‌اند و هذا
فواق ما له من فراق و در ورم کبد نیز موافق بود و آن — انواع
بسبب بزرگی ورم بود که معده شود یا بواسطه مشارکتی — مزاج فعر
که میان کبد و معده باشد و علاج آن علاج ورم کبد باشد
نقصان و بطلان اشتها اگر بسبب سوء المزاج معده
باشد علاج و علامت آن گفته شده است و اگر بسبب خلطی
مراری یا خلط مالح بود که در معده جمع شده باشد علامت
آن حرقت معده و مرارت یا ملوحت دهن و تشنگی بود علاج
آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده بسکنجبین سفرجلی
و به پرورده و شراب سیب و مخللات مثل کبر و لیمو نیز مفید بود

وا اگر بسبب خلط بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی بود
و میل باشیاء حاره و حریفه علاج تنقیه معده بقی کنند و
کلقند و انیسون و جوارش عود بخورند و نانخواه و خودنه
و رازیانه هر یک پنج درم و مصطکی و قرنفل و سنبل هر یک دو درم
بکوبند و با هم چند آن قند بیامیزند و دو مثقال تناول کنند
و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامت آن
بخر و غثیان و برازمنتن بود علاج آن تنقیه بدن باشد
بقی و اسهال و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب آن باشد
که سودا بمعده بریزد که موجب چیزهای ترش و قابض خورند
اشتها بید اشود علاج آن تفتیح مسالک طحال بود بسکنجبین
بزوری و زیره باج و اسکباجه و کبر در زیتون سرکه و مخللات
و اگر بسبب بطلان حس فم معده باشد علامت او آن باشد
که احساس به تناول اشیاء حریفه و مالحه نکنند و او را
فواق و غثیان حادث شود علاج کلقند و رازیانه و
شراب بالنگو تناول کنند یا جلاب از رازیانه و بیخ کبر
و بادیان
اشتها شود و علامت او آنست که اشتها نباشد [illegible]

و بالنگو و کلقند بخورند و بعد از تنقیه بحب صبر و حب قوقایا
تنقیه کنند و بعد از ین بجوارشات و معجونات حاره تقویت
معده کنند باب یازدهم در امراض کبد سوء المزاج
المزاجی که عارض کبد میشود و اگر حار بود علامت آن
شدت و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احتباس
طبیعت و سرعت نبض و حرارت لمس کبد و ناریت
قاروره بود شاید که بآن قی صفرا و اسهال صفراوی نیز باشد
علاج جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی و اجاص ترنجبین
با سکنجبین و آب کاسنی و شیره تخم خیارین و نبات تناول
کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا از زرشک
یا انار دانه با فروج خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر
طلا کنند و طبیعت اگر محتبس باشد تلیین کنند — اگر
بمطبوخ فواکه و قرص طباشیر هر یک مثقالی با سکنجبین
دو مثقال و آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند و اگر
علامات صفرا بود این مطبوخ بیاشامند سنا مکی — غالب

بنفشه هلیله زرد ورق گل هلیله کابلی هریک پنجدرم ترنجبین
بیست درم آرد جو و بنفشه ورق گل هریک سه درم کافور
نیم دانگ بکوبند و باب کاسنی یا کشنیز یا بستان افروز یا
بقلة الحمقا طلا کنند و اگر با آن اسهال بود یکمثقال قرص
طباشیر بست باده مثقال رب به یا سیب بخورند
و غذا برنج و ماش بریان کرده با زرشک یا سماق یا مغز
بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود
علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهبج
روی و اجفان و بطوء نبض و بیاض و غلظت قاروره
بود علاج هر بامداد جلابی از رازیانه و روباه ترب و گلقند
تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشک دانه و کبک
و تیهو خورند و این قرص تناول کنند صفت سنبل
مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون و بادام تلخ ابهل و قسط
هریک دو درم عصاره غافث نیم درم فلفل زنجبیل
هریک درمی بکوبند و باب رازیانه قرص سازند و مثقالی
با این

با این ماء الاصول بخورند صفت پوست بیخ کرفس و بیخ
رازیانه و کاسنی هریک پانزده درم تخم رازیانه سه درم و
تخم کرفس ده درم انیسون سه درم اذخر غافث و [illegible]
جعده هریک پنجدرم مویز طائفی بیست درم در سه رطل آب
بجوشانند تا بارطلی نیم آید و بارطلی قند بقوام آرند و
بیست درم تا سی درم تناول کنند و این قرص نیز مفید
بود صفت افسنتین و ریوند هریک سه درم گل سرخ
چهار درم سنبل و اسارون و لک مغسول هریک سه درم
بکوبند و باب کرفس قرص سازند و شربتی یکمثقال بود
و اسارون و تمام بجوشانند و جگر را باب آن سنبل
و ثفل آن تضمید کنند و بابونه و اکلیل الملک و قسط
و سلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط
بود تخم سپندان و نشاسته و صمغ عربی هریک سه درم
بریان کرده بگلاب تر کنند و فرو برند و کبک و تیهو بریان
کنند و بسماق و زرشک ترش گردانند و بخورند و اگر سوء المزاج

سنبل ریختن آب بتمام است

رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش
و تهبج روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت حواس
و بیاض قاروره و ستر تخم بود علاج هر روز جلابی از راز
یانه و کرفس و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا
نخوداب با زیره باج کبک و تیهو و زیره و دارچینی
خورند و اطریفل کشنیز و گلقند و جوارشات گرم مفید بود
قرص مفید خرنوب رازیانه تخم کرفس هریک سه درم سنبل
پنجدرم بکوبند و باب رازیانه یا کرفس بسرشند و مثقالی
باده مثقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس
بود علامت آن نحافت بدن و قلت دم و تشنگی
و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد
علاج شیره تخم تورک با شراب نیلوفر و عناب و خشخاش
تناول کنند و غذا کدو با خشخاش تناول کنند و غذا
گوشت بزغاله خورند با حریره از شیره سبوس و نبات
و روغن بادام و ماهی تازه نشاید و موم روغنی از روغن
کدو و

تخم

کدو و روغن بنفشه و موم صافی و آب کاسنی و آب تورک
ترتیب کنند و بر جگر طلا کنند و ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج
بود علامت آن گفته شد و یا بسبب سده باشد که کبد را عارض
شود علامات ضعف کبد و قلت اشتها و فساد لون و نحافت
بدن و اسهال غسالی شبیه بغساله و وجع ضلع آخرین
اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد باشد علامت
او آنست که بول اندک اندک آید و رقیق بود علاج
هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و روباه ترب هر
یک سه درم و رازیانه و نبات بحسب مزاج یا قرص
زرشک یا سکنجبین ساده یا بزوری و غذا زیره باج
خورند و از اغذیه غلیظ الطعم ترش و حلاوی احتراز کنند
و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود
علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی و
رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخوداب و تلیین
طبیعت کنند سنا پنجدرم و تخم کاسنی سه درم بجوشانند

تخم

ده مثقال تناول کنند
تخم کرفس و ناخواه
تخم کاسنی و بیخ مهک و
زرشک هریک سه درم
یکدرم نبات [illegible]

بدین مطبوخ

وصافی کنند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال معجون خیار
شنبر دران حل کرده بیاشامند و بابونه و شبت هر یک
سه درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یک درمی بکوبند
و بآب سداب بر جگر نهند و معجون کرکم درین صورت نافع (کرکم زعفران است)
باشد صفت تخم کرفس و رازیانه اهل سلیخه اذخر
هر یک ده درم سنبل قسط دارچین عصارهٔ غافت (روناس)
سیرزی بادام تلخ هر یک پنج درم ریوند چینی رب السوس
هر یک سه درم زعفران یک درم مجموع کوفته و بیخته با شیرهٔ
قند یا عسل بسرشند و یک مثقال با ماء الاصول تناول کنند
اورام کبد ورمی که در کبد ظاهر شود اگر دموی باشد (باشد)
علامت آن تب و تشنگی و لهیب و حرقت و وجع
موضع کبد بود و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و
احتباس بطن و ضیق نفس بود و باشد که احتباس بول
نیز بود علاج اولاً فصد کنند و اخراج خون بحسب مزاج
و حاجت کیرند و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و پوست
بیخ کاسنی

بیخ کاسنی و روباه تربک هر یک سه درم و نبات و ترنجبین
هر یک ده درم تناول کنند و غذا کشکاب خورند و تلیین
طبعت بمطبوخ فواکه کنند یا بدین حقنه سنا و هفت درم
بنفشه و نیلوفر کاسنی هر یک پنج درم جو نیم کوفته سبوس خطمی (تخم)
از یک کفی خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن
بنفشه و انجاه هر یک ده درم و اگر ورم بر محدب کبد باشد
ادرار بول سعی بلیغ باید کرد و شیرهٔ تخم و آب کاسنی (شیرهٔ سه تخم تخم خیارین و خرزه که کفته است الا)
بسکنجبین بزوری خورند و این قرص تناول کنند تخم کاسنی
تخم خرزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یک مثقال
ریوند نیم درم لک مغسول درمی بکوبند و بآب کاسنی بسرشند
و مثقالی بخورند و در ابتداء ورم روباه تربک و ورق کل
و بنفشه و صندلین و ورق کاکنج و طحلب و آب استان
افروز و کلاب ضماد سازند و چون از ابتدا تجاوز کنند
استعمال ضمادات نکنند و اگر ورم صفراوی بود علامت
آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و نارت

و نارنت قاروره وقی و اسهال مراری بود علاج هر بامداد
جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند
و تلیین طبعت کنند بمطبوخ فواکه یا هلیله یا نقوع فواکه
یا شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و غذا کشکاب با شیرهٔ
خشخاش خورند و اگر بلغمی باشد علامت آن قلت عطش و
تب غیر حاده و براز بلغمی و بیاض قاروره بود و احساس
ورم کنند اما وجع بافراط نباشد علاج جلابی از روباه
تربک و رازیانه و بیخ مهک و سنبل تناول کنند و غذا نخود آب
و مشوماش با مغز بادام خورند و تلیین طبعت بحقنهای
نرم کنند یا باین مطبوخ سنا پنج درم و رازیانه و انیسون
هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال
معجون خیارشنبر یا هفت مثقال دران حل کنند و بیاشامند
و بعد از تنقیه اطریفل و کلقند و جوارشات مقوی معده
تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود و آن بواسطه سده بود
که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد
و ثقل

و تلخی دهن و خشکی زبان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی
و رازیانه و کرفس و کاوزبان و نبات تناول کنند و
شراب بالنکو و کاوزبان لعوق کنند و غذا زیره باج
خورند و تلیین طبعت بمطبوخ افتیمون کنند یا سنا
هفت درم و بالنکو بیخ مهک و تخم کاسنی هر یک سه درم
شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون
نجاح هفت مثقال دران حل کنند و بیاشامند و غذا
نخود آب و شیرهٔ خشک دانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین
بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک کبیر تناول
کنند و کبد را بجلیه و بزرک و شمع و پیه بط و روغن ([illegible])
بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و حاما تضمید کنند و
اگر ورم جگر از ضربه یا سقطه باشد نخود مقشر و ریوند هر یک
سه درم و مومیائی دو درم در روغن بنفشه یکدازند و با
هم آمیخته طلا کنند و بیله کبد اکثر بعد از ورم حادث
شود و علامت او آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد

کند و مریض به پشت باز نتواند خفتید و چون منفجر شود علامت
آن قشعریره و اسهال مده با خبر شبیه به دُردی بود و بعضی
را خفقان و راحتی حاصل شود و باشد که مده بقی یا ادرار
دفع شود و علاج پیشتر از انفجار بمنضجات تضمید کنند
و شیر [illegible] زرک و مروریشک تناول کنند و چون
منفجر شود اگر تب نباشد جلابی از زوفا و بیخ کرفس و
رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد
شیره تخم [illegible] با شراب عناب خشخاش و نیلوفر
تناول کنند نفخ کبد علامت آن ثقل نباشد و وجع
ممدد بود و تب و حرارت نباشد علاج آن سکنجبین بزوری
و ماء الاصول و معجونات حاره تناول کنند و بمسخنات
تضمید کنند سده کبد سده کبد بسبب اخلاط غلیظ
لزج حادث میشود و علامت آن ثقل کبد باشد بی وجع
و تب و علامات ورم اگر سده در محدب کبد باشد
بول اندک رقیق بود و اگر در مقعر بود براز رطب
باشد علاج

باشد علاج آنکه در مقعر بود مفتحات استعمال کنند مثل
شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کاسنی ناشسته را آب
بگیرند با سکنجبین بزوری تناول کنند و علاج آنچه
در محدب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری
بود و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم خیارک و آب کاسنی
با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا از زرشک
و زیره باج و اناردانه و سکباج خورند سوء القنیه و
استسقا سوء القنیه از ضعف کبد و فساد آن مزاج
حادث شود و علامت آن تهبج اطراف و بیاض لون
بود و علاجش آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه
غلیظ اجتناب نمایند و زرشک و نخود آب با دارچینی
و زیره و زیره باج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در
سوء المزاج گفته شد و اهمال درین باب نمایند که این
مقدمه استسقا باشد اما استسقا سه نوع است لحمی و زقی
و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا برآمده شود و سبب

آن ضعف جگر و برودت مزاج آن بود و این برودت
بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا
شرب آب سرد بود در عقب ریاضت یا حمام یا در فراش
یا ورم بسبب ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و
کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود
و اعضاء از او جذب کند و چون خام باشد جزو بدن نشود
و موجب این مرض شود و علامت آن بیاض یا صفرة
لون بود و انتفاخ بدن و بیاض و رقت قاروره و چون
انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان گود باشد
علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه هر یک
ده درم و بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم و نبات
ده درم تناول کنند و غذا زیره باج و کبک و کبوتر بچه
و گنجشک خورند و اندکی زیره و دارچینی در آن کنند و
آب جوشانیده که بغایت سرد نشده باشد اندکی میخورند
و استحمام با آب شور و آب [illegible] مفید بود و بر [illegible]

دور کبد باشد و مزاج کبد ضعیف نشده [illegible] و سرد کند [illegible] باشد که هضم تمام نتواند کرد

حام و

حام و بر ریگ گرم خفتیدن و پشت بر آفتاب کرده نشستن
نافع بود و درین مرض در ادرار بول مبالغه باید کردن و مثل
سکنجبین بزوری و قرص زرشک و کادریوس و انیسون
و جعده و رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلیخه بکوبند و دو
درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و زیره و
سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد
بمعجون خیارشنبر و حب ایاره تلیین کنند و اگر این علت
از ضعف و برودت معده باشد قی بکنند و گلنگبین و
انیسون بخورند و بحب اسطمخیقون تلیین کنند و معجون
اکر تناول کنند اما استسقاء زقی آنست که
مایه میان صفاق و [illegible] حادث شود و این نوع
بدترین استسقا بود و علامت آن ثقل و بزرگ شدن
شکم و صقالت پوست آن باشد و شکم مثل مشکی پر آب
بود و چون دست بر او زنند یا از پهلو به پهلو گردانند
از آن آواز آب شنوند علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی و

وگلقند تناول کنند واگر با آن حرارت مزاج بود آب کاسنی
ناشسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله یا آب شاهتره هلیله کوفته باید کرد یا باین حب افسنتین
غافث انیسون مصطکی سقمونیا هریکدرمی لک مغسول
عود بلسان هریک دو درم بکوبند و بآب رازیانه سرشند
و حب سازند و دو مثقال تناول کنند و لوردار بنی و بیخ
سوسن و قردمانا و میویزج هریک سه درم و تخم ترب هفت
درم بهشک بز پنجاه درم و آرد جو و سکبینج و کما در هریک
شصت مثقال بسایند با آب رازیانه یا آب کاسنی
بسرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم شق کنند و آنرا
بزل میگویند لیکن عظیم الخطر باشد اما استسقاء طبلی آنست
که ریاح غلیظ درمیان صفاق و ثرب یا ثرب و امعا
واقع گردد و سبب آن حرارت کبد باشد یا شدت
و برودت و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم
عاجز باشد کیلوس خام بجگر رود و جگر بطبخ و هضم آن مشغول
شود و از آن

بشکل

نشود و از آن معده ریاح و بخار بسیار حاصل شود و موجب
این مرض گردد و علامت آن بزرگ شدن شکم و برآمدگی ناف
بود و آن ثقل نباشد و چون دست بر شکم مریض زنند آواز آن
آواز طبل آید علاج هر روز جلاب از تخم کاسنی و انیسون و بیخ
مهک و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مغز
بادام و فلفل و زیره کرمانی و کرویا و ناخواه خورند و روغن
بابونه و روغن سداب و شبت بر شکم طلا کنند و ماءالاصول سفید
و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی و دوقو و
تخم کرفس کوهی و فطراسالیون هریک سه درم و پوست بیخ
رازیانه ده درم و بیخ کرفس پنجدرم و بیخ مهک ده درم
و بیخ اذخر و فقاح اذخر هریک دو درم مویز طائفی
بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید
پس با دو رطل عسل بقوام آرند و ده درم تا دو مثقال
تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و انیسون
و اسارون و قسط و زراوند هریک درمی و نیم و بکوبند

و این نسخه سفوف برای المشتقه طبیعی

دو درم زیره کرمانی سنبل جعده هریک

و دو مثقال از آن با ماءالاصول بخورند یا آن کوفته با قند
دو چندان ادویه بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند و اگر
خواهند که تلیین کنند پنج مثقال معجون خیارشنبر و دو مثقال
ازین ماءالاصول در آب گرم حل کرده بیاشامند و چون مرض
منحط شود و نفخ ساکن شود بابونه و تخم شبت و بودنه
و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و بآب سداب
سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی از استسقاء طبلی است که
آنرا جنین گویند علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود و پر
شدن ناف و شکم ایشان بعینه شبیه بشکم آبستنان باشد علاج
هر روز جلاب از تخم کشوث و کاسنی و رازیانه و ورد باتر هریک
و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند
سنا هفت درم و ورد باتر هریک پنجدرم تخم کاسنی سه درم شکر
سرخ و ترنجبین هریک ده درم مغز خیارشنبر پانزده درم
آب کاسنی ناشسته پنجاه درم و بچیزهای دیگر و بر شکم
و باید دانست که هرگاه که با استسقاء تب و تشنگی باشد
حاره

بافراط

حاره معالجه کنند و ورد باتر هریک و تخم کاسنی و بیخ آن کوفته
کنند و سنبوسه و مغز بادام خورند و تلیین بدین مطبوخ کنند
سنا و هلیله کابلی و املج و بلیلج هریک پنجدرم بنفشه و نیلوفر
و تخم کاسنی هریک سه درم مویز طائفی پانزده درم آلوی سیاه و
کیلی و عناب هریک ده عدد سپستان بیست عدد و مغز
خیارشنبر و ترنجبین هریک ده درم و بعد از تنقیه آب کاسنی
و سکنجبین ساده خورند یرقان اصفر صفرای فاحش
بود که بشره و چشم ظاهر شود بسبب جریان صفرا در زیر
پوست و حدوث آن اگر در قبل بحران بود علامت
آن یبس طبیعت و تلخی دهان بود و در روزهای بحری
واقع شود و علاج آن سهل تر باشد آب کاسنی بیست
درم یا ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از زرشک و مغز
بادام خورند و ماهی تازه با سرکه خورند و اگر یرقان از سوء
المزاج گرم باشد که کبد را حادث شود علامت آن شدت
عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره و میل آن به سودا بود

وبآن زبد اصفر بود و رنگ و روی تیره باشد و طبعت محتبس
باشد علاج آن هر روز جلاب از تخم کاسنی سه درم و اجاص
ده عدد و تمرهندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا
جو آب خورند و تلیین طبعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه
با شیرخشت و ترنجبین کنند و بعد از تنقیه تقویت مزاج در
کبد باید کرد و شیره تخم کوکب سکنجبین با آب خیار کنند و با
یکمثقال قرص طباشیر نرم و غذا آلوچه و تمرهندی و زرشک
و بنوماش و مغز بادام و اسفناج خورند و اگر یرقان بسبب
سوء المزاج حار بود که حرارت احادث شود و مره صفرا
بسیار جذب کند و درد و غلیانی پیدا شود و در بدن
منتشر گردد و علامت آن شدت عطش و لهیب باشد و این
نوع بعقب احادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع
بدن عارض شود و علامت آن نحافت و خاریدن بدن
و خشکی براز بود و صفرا بقی و براز دفع شود علاج هر دو نوع
اسهال صفرا و تبرید کبد باشد و اگر یرقان بسبب ورم کبد
حادث شود

یا بمطبوخ هلیله

حادث شود علاج فصد و تلیین طبعت باشد و اگر بسبب شرب
زهر بود یا گزیدن حیوانی زهردار یکمثقال قرص طباشیر
نرم با آب انارین تناول کنند یا یک مثقال قرص کافور با
لعاب بنکو و بهدانه با آب خیار کرده بخورند و غذا کشکاب
با روغن بادام بخورند و جگر را ورق گل و صندل و اقاقیا و
گشنیز هر یکی پنج درم و کافور نیم دانگ با گلاب تضمید کنند
و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و امعا حادث
شود و این نوع تابع قولنج باشد اولا علاج قولنج باید کرد
و استعمال اشیاء بارده بکنند و ریوند و غافث هر یک
مثقالی و افسنتین دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین
تناول کنند و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره
حادث شود علامت او آن باشد که براز بتدریج سفید
گردد علاج آن اسهال صفراوی باشد و بعد از آن استعمال
مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و تخم کرفس و
انیسون و امثال آن باشد والله اعلم باب چهاردهم در امراض طحال

سوء المزاجی که طحال را حادث شود و اگر حار بود علامت آن
شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفرة
لون و کمودت آن و حمرة قاروره و سواد براز و اختلاف
نبض و سوء خلق علاج فصد اسلیم کنند از جانب چپ
و جلاب از تمرهندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک
با سکنجبین بزوری و غذا از زرشک یا تمرهندی و ترنجبین و
نبات خورند یا آلوچه یا بنوماش و مغز بادام و تلیین طبعت
کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین بزوری
و این قرص مفید قنقر ریوند درمی و نیم زعفران نیم درم ورق گل
پنج درم طباشیر سه درم تخم [illegible] سه درم تخم کوکب چهار درم کافور
نیم دانگ تمام کوفته و بیخته با آب کاسنی سرشند و مثقالی با
سکنجبین تناول کنند صفوف طباشیر ریوند بیخ مهک
سنبل مصطکی غافث هر یک درمی زرشک چهار درم
بکوبند و یکمثقال تناول کنند و انجیره و کبر [illegible] که نافع بود و تخم
ترب و سپندان و شیطرج هر یک سه درم در سرکه بجوشانند و

تخم کاسنی ناشسته چهار درم

و بعد از آن ترک کنند در طحال می نهند یا ورق کبر بکوبند
و با آرد جو و سرکه طلا کنند و اگر تب و تشنگی مفرط باشد شیره
تخم کوکب با آب کاسنی یا آب خیار کرده با سکنجبین تناول
کنند و اگر سوء المزاج بارد بود و علامت آن سقوط اشتها
و عدم تشنگی و کثرت ریق بود علاج جلاب از تخم رازیانه و
بیخ آن و انیسون و گلقند تناول کنند یا بیست مثقال
از این ماء الاصول صفت پوست بیخ رازیانه ده درم
پوست بیخ کبر پنج درم کرفس و بیخ مهک هر یک سه درم [illegible]
ده درم تخم خیارین پنج درم و تخم کشوث و تخم کاسنی و رازیانه و بیخ
انگشت هر یک سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا با
یک رطل آید پس صافی کنند و با عسل یا قند بقوام آرند یا آن
آب صافی کرده را با عسل یا قند بچاشنی نهند و بیاشامند
و غذا نخود آب و شیره خشک دارد خورند و اگر طبعت محتبس
باشد با این مطبوخ تلیین کنند سنا پنج درم هلیله سیاه هفت
درم بیخ اذخر غافث تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه و آلو سیاه

بیخ

سه درم

ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد خیارشنبر یازده
درم و ترنجبین و شکر سرخ هریک ده درم و طحال را بورق
سداب و کز و بیخ کبر و اشنه مجموع در سرکه جوشانیده تحلیل
کنند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن صلابت
طحال و نحافت و کدورت بدن و خبث نفس شد علاج
آن جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و بنفشه و ورد و بادرنگ و
نبات تناول کنند و غذا اسفیدباج و مغز بادام و کدو با فروج
و ماهی تازه نیز مفید بود و اگر سوء المزاج رطب شد علامت
آن ترهل بدن و بیاض زبان و کثرت ریق و قلت عطش بود
علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول مذکور تناول کنند
و غذا نخود آب با شیره خشخاش دانه و قلایا مسوبله خورند و
تلیین طبیعت کنند بحب افتیمون و حب ایارج فیقرا
اورام طحال اگر ورم طحال دموی بود علامت آن تب
و سرعت نبض و عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ دم
قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از تخم
کاسنی

اشنه چیزی سبز رنده گویند که بدرخت پیچ می پیچد

و بیخ انگشت

ریق آب دهن است

کاسنی و عناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا
کشکاب باشد و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و ضماد
اقاقیا و شیاف مامیثا و کشنیز تر بر طحال طلا کنند
و اگر ورم صفراوی بود علامت آن حمی حاده و عطش
مفرط و زردی روی و چشم و زبان و قاروره و دراز
بود و بسیار باشد که یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم
کاسنی و ورد و بادرنگ و تمر هندی و نبات تناول کنند
یا آب انار با نبات و غذا جو با شیره خشخاش
خورند و تلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر نرم یکمثقال
با سکنجبین ده مثقال و طحال را بصندل و قوابض و کشنیز
و ورق بید ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن
قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و قاروره
و بطوء نبض بود علاج آن جلابی از ورد و بادرنگ و بیخ
مهک و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب
خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا و هلیله زرد

هریک پنج درم تربد دو درم تخم کاسنی و رازیانه و تخم
کرفس و بیخ انگشت و شکوفه کبر و بادنکو و کاوزبان هریک
سه درم انجیر بیست عدد مویز طایفی پانزده درم شاهتره
یکدسته خیارشنبر و ترنجبین هریک ده درم بعد از تنقیه
قرص زرشک با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر ورم
سوداوی بود علامت آن نحافت و هزال بدن و
صلابت طحال و خروج آن از موضع خویش و ضیق
نفس و سواد لون و فساد هضم و تلیین طبیعت و سرعت
نبض بود علاج آن فصد باسلیق یا اسلیم کنند و تلیین
طبیعت بحب افتیمون یا مطبوخ آن کنند و غذا زیره
باج خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و قرص کبر
خورند **صفت آن** بیخ انگشت و بیخ کبر هریک ده درم
زراوند مدحرج و تخم سپندان هریک سه درم عنصل
هفت درم بکوبند و سه درم اشنه بجوشانند و داروها بدان
بسرشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند و خردل و بیخ
کبر و بوره

بالنک و فرنجمشک

کبر و بوره ارمنی و عاقرقرحا بکوبند و با سرکه طلا کنند
بر طحال یا خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی بمقدار
ورم بیندازند و آن دارو بر آن بمالند و بر طحال نهند و اگر
ورم طحال منفتح شود و منفجر گردد بعده ریزد و بقی باول از
دفع شود و دران شیرخشت با مدرات مفید افتد و
باید کرد که طبیعت محتبس نشود **نفخ طحال** بسبب برودت
مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود علامت آن
تمدد موضع طحال بود و برآمدگی آن باشد و چون دست
برو نهند از زیر دست بلغزد و باشد که با آن قراقر بود
علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه
با سکنجبین عنصلی تناول کنند و نمک و سبوس و کاورس
گرم کنند و بر موضع طحال نهند **سده طحال** حدوث
آن بسبب فضلات غلیظ بود که درو مجتمع شود و علامت
آن ثقل طحال بود و نبود علامات ورم علاج آن جلابی
از رازیانه و نانخواه و ورد و بادرنگ و افسنتین و نبات

تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید بود و
تخم کاسنی و کزمازج هریک پنجدرم و پنجنکشت دو درم و نیم
بکوبند و سه درم ازان با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی
معالجات سوء المزاج بجای آرند یرقان اسود تغییر
لون بدن باشد بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان
طحال و کبد یا طحال و معده حادث شود و علامت
آن ثقل و تمدد طحال و ضیق نفس و قلت شهوة و نحافت
بدن و سطبری بول و سیاهی بود و سوء ریح حادث شود بغتة علاج
آن فصد باسلیق کنند از جانب چپ و جلاب از بیخ کاسنی [illegible]
و نبات با گلقند تناول کنند و غذا زیره باج خورند و
بعد از نضج سنا پنجدرم و پوست بیخ کاسنی سه درم و شکر
ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون نجاح
دران حل کرده تناول کنند یا هلیله زرد و سیاه و کابلی
هریک سه درم و افتیمون یکدرم و غاریقون و بسفایج
هریک نیم درم بکوبند و سه درم ازان با رطلی آب الجبن

بیاشامند

بیاشامند و اگر این مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه
طحال بود علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها
و کدورت عین بود و علاج آن جلاب از افسنتین و ورق
گل و سکنجبین بزوری تناول کنند و طحال را بورق گل
و فوفل و افسنتین و صندل و مصطکی تضمید کنند باب
سیزدهم در امراض امعاء از آن جمله قولنج است
و آن مرضی است که مانع خروج براز شود و بان وجعی
عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه باشد و فرق میان بشود
کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج
از جای خود تجاوز کند و لسبب قولنج اگر بلغمی بود غلیظ
باشد که با ثقل مختلط شود علامت آن شدت وجع
و سقوط اشتها و سبق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج
بلغم لزج با براز بیرون آمده علاج جلاب از بالنگو و را
زیانه و انیسون و تخم کرفس و گلنگبین کنند و تناول
جوارش سفرجلی مسهل تناول کنند یا این حب ایارج

فیقرا و تربد هریک درمی شحم حنظل و نمک هندی هریک دانگی بکوبند
و مقل ازرق دو دانگ بجوشانند و ادویه دران بسرشند و حب
سازند یا این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم انجیر ده عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد خشک و شبت هریک
ده درم بابونه اکلیل الملک سداب هریک کفی برگ چغندر
روغن کنجد انگامه هریک ده درم شکر سرخ بیست درم بوره
نیم درم و اگر قولنج بسبب ریحی باشد که در امعا محتبس شده باشد
علامت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیاء نفاخ و انتقال
وجع بود علاج آن جلاب از انیسون و نانخواه و رازیانه و
گلنگبین تناول کنند و جوارش کمونی و سفرجلی مسهل کنند
یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هریک درمی و جندبیدستر
دانگی و نیم بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و بلع کنند
و این شیاف استعمال کنند خطمی و بوره ارمنی هریک دو درم
شحم الحنظل درمی سقمونیا نیمدرم بکوبند و با شکر معقود بیامیزند
و شیاف سازند یا زهره گاو و بوره و شحم الحنظل و خطمی هریک سه درم معقود
[illegible]

و سکبینج درمی و نیم و مقل یکدرم شیاف سازند و یا این حقنه استعمال
کنند سنا هفت درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد
مویز طایفی پانزده درم خشک بابونه شبت اکلیل الملک بنفشه
خطمی سبوس گندم هریک هفت درم بجوشانند و صافی کنند
و انگامه و عسل و روغن زیت هریک ده درم بوره و نمک
هریک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن سداب
در شکم بمالند یا ورق سداب و کرنب هریک ده درم تخم کرفس
سداب هریک پنجدرم در رطلی آب بجوشانند تا بانیمه آید و
رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند و آن روغن در شکم می مالند و اگر قولنج بسبب ورمی
باشد که در موضع امعا واقع شود علامت آن تب
و وجع شدید و ضربان و عطش و قی مراری و این قولنج
بتدریج حادث شود علاج آن فصد کنند و جلاب از زرو
بارتنگ و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند یا شراب بنفشه
و ترنجبین و غذا شوربا ماش و مغز بادام خورند و ملین باین

مطبوخ کنند سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی پرسیاوشان ترو بادرنجبویه هر یک سه درم خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و یا این حقنه استعمال کنند بسفایج هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم جو نیم کوفته و خطمی و سپوس هر یک کفی ورق خبازی و ورق سلق هر یک دسته خیار شنبر و شکر سرخ و ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با او وجع و حرارت شدیده و لذع و حکه باشد این حقنه مناسب بود عناب ده عدد سپستان بیست عدد خطمی سه درم بجوشانند و صافی کنند و آب خیار کدو و کدو و خبازی و شیره جو و لعاب بنکو هر یک پانزده درم و روغن بنفشه ده درم با هم بیامیزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التواء امعا یا نزول آب بکیس انثیین حادث شود علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا جستن یا از بالا بزیر افتادن حادث شود علاج آنست که پای علیل بریسمانی ببندند و بر بالا کشند و بالا و زیر کنند

و کزندگی

و بالا تحریک میکنند تا امعا بجای خود رود و جلابی از ورد و بادرنجبویه و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخود آب با روغن شیره و اگر بجای خود نرود یکدرم یا یک مثقال زیبق ناکشته فرو برند و تردد میکنند و شکم می مالند تا بیرون آید و اگر قولنج بسبب احتباس ثفل و تناول مجففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب چرب با مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم و سپستان بیست عدد و برگ و حلبه و حب الرشاد هر یک ده درم و ترنجبین پانزده درم بجلاب سازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه و بادرنجبویه و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات تناول کنند یا آب خیار کدو یا شیره تخم تورک با ترنجبین و تلیین طبعت بدین حقنه کنند صفت آن بنفشه نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی بابونه اکلیل الملک سپوس جو نیم کوفته بلعاب پرسیاوشان هر یک

و بیوست آن بیشتر علامت او تقدم احتباس

هفت درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بزرک و بنکو و روغن بنفشه و خیار شنبر و ترنجبین هر یک ده درم با آن هم کرده استعمال کنند و غذا شیره گندم چرب و شوربا ء چرب خورند و در شکم روغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا بمالند ایلاوس نوعی از قولنج است و آن چنان باشد که ثفل در امعاء علیا محتبس شده باشد از راه دهن بیرون آید و با آن ضعف نبض و غش و اضطراب بود علاج او آنست که اولا فلونیای رومی سه درم بدهند و چون وجع ساکن شود بعد از آن معاودت کنند و جوارش سفرجلی مسهل یا جوارش فلافلی یا شهریاران بدهند و این حقنه استعمال کنند بابونه و شبت و تخم کرفس و رازیانه و حلبه هر یک دو درم انجیر ده عدد مقل و سکبینج و جاوشیر هر یک دو درم روغن زیت یا بید انجیر ده درم شکر سرخ و انکام هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باید که دو روز غذا نخورند و اگر بتوانند استعمال ریاضت مفید افتد و روغن بابونه و شبت و خیری

و خیری در شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نمام خشک و برگ بید انجیر و سعتر و فودنه و بادرنجبویه بجوشانند و در آن نشینند و شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم الحنظل ترتیب کنند و بکار دارند مغص وجعی بود که امعا را حادث شود و شکم می پیچد و اگر آن بسبب ریحی باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح تسکین حاصل شود علاج جلابی از انیسون و رازیانه و بادرنجبویه و گلقند تناول کنند یا دو درم جوارش کمونی بخورند و اگر با مغص اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر طبعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب هر یک سه درم و نانخواه و صعتر هر یک چهار درم و قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطه اطعمه حاده و حریفه بود علامت آن حرقت امعاء و تشنگی و خروج مره صفرا بود و علاج آن آب انار

نام سنبر...

ریح

بانبات بیاشامند یا لعاب بکو و بعد از بر سر شربتی از
نبات یا شیره تخم خرفه نیم درم طباشیر ده درم نبات بیاشامند
تناول کنند و اگر مغص بسبب خلطی مالح باشد علامت آن
ثقل و تشنگی بود و بابرار بلغم بردل آید علاج آن تلیین طبیعت
کنند بحقنها نرم یا بابی مطبوخ سنا و نیم درم بنفشه بسفایج
و از بانه تخم کاکنج و ترنگ هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان
بیست عدد تربد دو درم خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم
شکر سرخ ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعا متمکن
شود علامت آن قلت عطش و کثرت لعاب بود و وجع
از یک موضع منتقل نشود علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنها
که در باب قولنج ذکر رفت و تنقیه معده کنند بقی و مطلقه
و در ازبانه تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه
خورند و فلفل و دارچینی و زعفران و صعتر در آن کنند و بعد
از تنقیه جوارش کندر و مصطکی و دیگر تناول کنند و آب سرد
کمتر خورند و اگر بسبب کرم باشد علاج آن گفته میشود و اگر
بسبب ورم

نیز و صعتر و ابزار کی کاکنج و گلنار ... او بسم و مرزه ... کوچک

بسبب ورم و احتباس ثقل بود چنانچه ذکر رفت در بیان
کرم اگر در امعا متولد شود بسبب رطوبتی و احتباس و اگر
رطوبتی فضلی باشد بماند و بطول مکث متعفن شود و چون که در امعا
حرارت در وی عمل کند باز کرم شود و اگر این کرم دراز باشد
حیات گویند و او در امعاء دقاق متولد شود و علامت
آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم
و سیلان لعاب و بر هم سائیدن دندان در خواب علاج
آن چهار روز پیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر تناول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه و سعتر و دارچینی
خورند و روز پنجم درمنه ترکی و برنج کابلی مقشر و تربد
و قسط و مرد و ترمس هر یک درمی و حب النیل نیم درم
بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و اگر از آن بقیتی بماند
و عمل تمام نکند آبکامه ده مثقال با آب گرم خورند و شحم الحنظل
دانگی و نیم و قنبیل نیم درم بکوبند و بزهره گاو شیاف سازند بسر شند و
و بر دارند و در آخر روز تربد سکنگبین تمام بخورند و تناول از

اغذیه غلیظ بارده اجتناب نمایند و اگر کرم پهن باشد او را
حب القرع گویند و او در امعاء غلاظ متولد شود و علامت
آن صفرت لون بود و خروج آن احیانا و هر چند چیزی خورند
سیر نشوند علاج آن درمنه ترکی و برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی
و نمک هندی دانگی و نیم تربد یکدرم و شحم الحنظل دانگی بکوبند
و بر سر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیه لزجه احتراز
کنند و اگر کرم صغیر و ضعیف باشد شبیه بکرم پنیر و سرکه علامت
آن حکه مقعد و دغدغه آن بود علاج آن حقنه کنند بابی
ادویه بابونه و اکلیل الملک و درمنه ترکی و برنجاسف و برگ
کنجد و ورق سداب و ورق شفتالو هر یک ده درم و ورق
چغندر دسته بجوشانند و صافی کنند و روغن مغز هسته زردالو
تلخ و آبکامه هر یک ده درم و شحم الحنظل دانگی بر سر آن کنند
و بکار دارند و مقعد را بروغن هسته زردالوی تلخ چرب کنند
و از بوره و نمک و زهره گاو و شحم الحنظل و هسته زردالوی تلخ
شیاف سازند و بر دارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود
درمنه ترکی

و درمنه ترکی یکمثقال و صبر سقوطری نیم درم بکوبند و بآب ورق
شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر حرکتی است از امعاء مستقیم
جهت دفع فضله و بآن تقاضا اندک دفع شود و باشد که با چیزی
خونی بود و سبب زحیر اگر خلطی حاری باشد یا رطوبتی مالحه که
بمعاء مستقیم آید دغدغه دهد علامت آن حرقت مقعد باشد و خرد
ج این رطوبت علاج آن سفوف نشاسته یا سفوف گل ارمنی
پنج درم تناول کنند و غذا کاورس بریان کرده با مغز بادام یا گل ارمنی بریان کرده
و شیره خشخاش خورند و این شیاف استعمال کنند صدف سوخته با شیره تخم خرفه بریان کرده تناول کنند
گل ارمنی اقاقیا گلنار هر یک سه درم کوفته بآب لسان الحمل
یا آب تورک بسرشند و شیاف سازند و اگر بسبب ثقلی خشک
باشد که در امعا محتبس شود و خروج آن دشوار بود و موجب زحیر
گردد و علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات باشد
علاج آن تلیین طبیعت بمزلقات مثل بنفشه و خطمی و سپستان
و خیار شنبر و اگر بسبب سرمائی بود که بمقعد رسد علاج آن
تدهین مقعد کنند بروغن گل بابونه گرم کرده و بابونه و شبت

علاج آن

در و باتربک و اکلیل الملک بجوشانند و دران نشینند و برسر
آجر گرم کرده نشستن مفید بود باب چهاردهم در انواع
اسهال اگر اسهال بسبب بحران و دفع فضلهٔ موذی بود آنرا
حبس نباید کرد مگر که بحد افراط رسد و موجب ضعف شود
پست جو با قند و گلاب تناول کنند یا لبست جو و سنبوی
و کنار و کشنیز بریان کرده کوفته باهم بیامیزند و بخورند یا قرص
طباشیر لبت یا رب به و سفوف انار دانه تناول کنند و
غذا از رشک و غوره و انار دانه و سماق خورند و اگر اسهال
بسبب اخلاط مراری بود که بمعده و امعا ریزد علامت آن
عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و عفونت براز
و لذع مقعد باشد علاج آن ده مثقال رب به با یک مثقال قرص
طباشیر تناول کنند و یا پنج درم گل ارمنی با رب سیب و کشنیز
بریان کرده و توت خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هر یک
شش درم طباشیر سه درم انار دانه بریان کرده پنجاه درم
و زرشک و سماق لبت و کنار و سنبو و پوست سنجد هر یک ده درم
بکوبند

[illegible]

بکوبند بهم را بهم بیامیزند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال
با فراط بود معده را بگل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و آب
اقاقیا با آب مورد تضمید کنند و غذا سماق با انار دانه با کبک
و تیهو خورند و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل
و خروج بلغم در براز و صبح بود و علاج آن حب ایارج و یا
سه درم برسر حلالی کرم از نبات بیاشامند تا اخلاط
دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیا
پنج درم با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر یک
مثقالی بریان کرده بکوبند و بر روغن بادام چرب کرده فرو برند
و اگر ساکن نشود این حقنه مسکن استعمال کنند برنج و عدس
هر یک کفی پوست انار و مورد و بلوط هر یک ده درم بازو
و گلنار هر یک پنج درم بجوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته
و اقاقیا و گل ارمنی هر یک مثقالی بسایند و بر سر آن ریزند
و استعمال کنند بدفعات و این قرص بخورند سماق چهار
درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا

گرو با

اسهال

هر یک درمی بکوبند و برب به بسرشند و مثقالی با رب سیب تناول
کنند و این سفوف نیز مفید بود زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و انیسون
دانه هر یک پانزده درم نانخواه و سنبل و مصطکی و خرنوب هر یک ده درم
انیسون و تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند و دو درم از آن
تناول کنند و اگر سودادی بود علامت آن حرقت و لذع مقعد
و خشکی دهان و کثرت اشتها بی هضم تام و قراقر و نفخ بود و رنگ
براز مایل بسودا باشد علاج آن اولا تنقیه امعاء باید کرد
بحقنهٔ نرم و بعد از آنکه تنقیه تام کرده باشد قرص طباشیر
لبت و قرص کهربا و سفوف مقلیاثا و سفوف انار دانه هر کدام
که باشد تناول کنند و بنکو و بارتنگ و تخم ریحان و گل ارمنی
و صمغ عربی و نشاسته متساوی بریان کرده بکوبند و پنج مثقال
از آن با گلاب بخورند و از حموضات و شیرینی احتراز کنند
و مرغ و کبک کردانیده خورند و انار دانه کوفته و زرشک نیز
شاید اسهال دموی اگر بسبب انفتاح عروق افواه
بود و اگر امعاء و کبد بود علامت او آنست که غایط بیرون آید
و بعد از آن

و بعد از آن خون رقیق با ریاح و قراقر و زبد خارج شود و اگر
در امعاء غلاظ بود علامت او آنست که اول غایط با خون
بیرون آید و بعد از آن خون رقیق با ریاح و قراقر و زبد خارج
شود و اگر در امعاء غلاظ بود علامت او آنست که اول
غایط با خون بیرون آید و بعد از آن بیخون و آن علامات
بواسیر باشد علاج اگر علامات غلبهٔ خون باشد و قوت و مزاج
و وقت مقتضی بود فصد کنند و بنکو و بارتنگ و تخم ریحان
هر یک مثقالی و صمغ عربی سه مثقال بریان کنند و بروغن
گل چرب کرده فرو برند و غذا کاورس مقشر با شیر یا مغز بادام
خورند و قرص طباشیر لبت و قرص کهربا نیز مفید بود و سفوف
نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کنند و بخورند و اگر این اسهال بسبب
سحج بود و سحج آن بود که بواسطهٔ اخلاط حاده و حریفه که با
ریزد یا بسبب اسهال بسیار امعاء خراشیده شود و علامت آن
تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعا بود علاج آن سفوف سحج
با روغن گل تناول کنند و صمغ عربی و نشاسته هر یک ده مثقال

طباشیر یکمثقال بریان کرده بشیر داغ کرده بیاشامند و غذا
کاورس بریان یا [illegible] بریان کرده یا پیه بز یا چربی گوشت با
مغز بادام خورند و این حقنه ممسکه استعمال کنند برنج شسته
و جو نیم کوفته و ذرت هر یک کفی بریان کنند و لسان الحمل
و پوست خشخاش و گلنار و زرده بیضه گل و گل خطمی و ورق مورد
بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده
و خون سیاوشان و کهربا هر یک درمی بکوبند و زرده تخم مرغ
بریان کرده در روغن گل یا پیه بز حل کنند و مجموع با هم آمیخته
بکار دارند ذوسنطاریا اسهال کبدی باشد و آن یا خون
صرف باشد و سبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد
یا بواسطه قطع دست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب
آن احتراق دم باشد یا شبیه بزردی بود و سبب آن
احتراق باشد یا دبیله که منفجر شود یا قیحی بود یا غسالی بود و شبیه
بغسالۀ گوشت اما آنچه دموی صرف باشد اگر تقدم امتلا
و احتباس خونی که سیلان آن معتاد باشد ظاهر بود و بآن علامت

صدید
صفرا

سحج و مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتداء
غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی باشد و ضعف
با فراط نبود و حبس بشیره تخم [illegible] بریان کرده یا شراب
صندل یا سیب کنند و یا بارتنگ بریان کرده و بنکو بریان
کرده بروغن گل چرب کنند و فرو برند یا قرص کافور یا قرص
کهربا و شراب سیب خورند و شراب انجبار لعوق کنند و غذا
جو بریان کرده با خشخاش خورند یا انار دانه یا زیره باج یا غوره
و کبد را بصندل و گلاب و آب به و آب مورد طلا کنند
اما آنچه صفراوی و صدیدی و دردی بود علامت او آنست
که براز مختلط بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود
و بآن پیچیدن شکم نباشد و چون خالی بود بیشتر باشد
علاج او آنست که حبس کلی نکنند و اشربه که مقوی
باشد و در وی قبض زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب
صندل و حماض و زرشک و سیب و به و از قابضات صرف
بیرون استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج کبد بجای آرند تا

معده

تا اخلاط دفع شود و اما آنچه قیحی و غسالی بود دلالت بر دبیله
کبد کند علاج او گفته شده است ذرب اسهال معدی باشد و
سبب آن سستی و تری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب
عارض او شود علامت او قلت تشنگی بود و طعام در معده
تغییر نپذیرد و مکث نکند و بان قی و براز بلغمی نباشد
علاج آن تسخین معده باشد بجوارشات حاده و سفوف مقلیا
و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه با کبک و تیهو و
زیره و کشنیز و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد
که در معده جمع شود علامت آن کثرت بزاق و غثیان باشد
علاج آن تنقیه معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات
مقوی معده تناول کنند مثل کوارش کندر و ربهای
قابض مفید افتد و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در معده
حادث شود و از غذا متأذی شود و قوت دافعه آنرا
دفع کند علامت او آنست که در معده بعد از اکل وجعی
یابد خصوص اکل حموضات و در براز صدیدی رقیق باشد

و حرارت دهن محسوس شود و باشد که در وی نیز بثرات بود علاج
آن قرص طباشیر است و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا
زرشک و انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ
بمعده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند غذا را نیز مزلق گرداند
و این را اسهال دماغی گویند علامت او آن باشد که بعد از
خواب بیشتر بود و بعد از آن محتبس شود و بآن علامت
نزله باشد و فساد مزاج دماغ علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل
مزاج او و منع نزله بشراب عناب و شراب خشخاش کنند
و باقی که در نزله گفته شده است و به پشت باز نخسبند و اگر
بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آن
اسهال سبز و سفید و سهولت بدن و قلت دم و زردی
لون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب
زایل شدن خمل معده باشد و آن بواسطه خلطی اکال یا
تناول زهر حاد یا بواسطه اورام واقع شود علامت او
آنست که طعام هضم نشده خارج شود بی لذع و وجع

وغص وانر تین در امعا نباشد علاج آن تضمید معده باشد به
قوابض مقویه ومرق فروج فربه وحسو از شیر ونان سفید [illegible]
معده کنند که خلل بر وبا شد وسست [illegible] قابضه ومقویات معده خورند
و اما اسهال معدی باشد وسبب آن رطوبت مزلقه
باشد که بسبب آن ثقل در امعا مکث نکند وبیرون آید
علامت آن خروج رطوبات بود وصفرت لون وهزال بدن
علاج آن تناول اشیاء مجففه بود مثل سویق وکلنار وسو
وکنار وکیل وبه وسیب وسفوف مقلیا تا مفید بود واین سفوف
نیز نافع افتد سنبل مصطکی سک عود هر یک درمی ونیم بلوط
بریان کرده سرانار ترش کزمازج تخم حماض خرنوب دانه [illegible]
طراثیث سماق کلنار هر یک پنج درم بکوبند ومقدار دو درم
تناول کنند واگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث
شود وچون غذا بدو رسد زود دفع کند علامت او آن
احساس وجع امعا کند وبا براز صدیدی تنک باشد علاج
قرص طباشیر است یا قرص کلنار ربارب سیب یا رب بهی با تخم
شاهسفرم

بزرمرده

رامک [illegible]

مرورس [illegible]

تخم بسفرم [illegible]

شاهسفرم وبارتنگ ومرو رشک وصمغ عربی هر یک
درمی بریان کرده بگلاب وروغن بادام چرب کنند وفرو دهند
وغذا کاورس با برنج بریان کرده با مغز بادام خورند وطباشیر
وورق گل وصمغ عربی ونشاسته وتخم حماض بکوبند وبلعاب
بنگو بسرشند وقرص سازند ویک مثقال تناول کنند
باب در امراض کلیه ونشانه سوء المزاج کلیه اگر حار بود
علامت آن حرقت موضع کرده وکثرت شهوت باه و
تشنگی وسرعت نبض ونارنیت قاروره باشد علاج آن آب
انار با نبات وترنجبین یا شیره تخم نورک یا قرص طباشیر
مرم تناول کنند وغذا کشکاب یا بنو ماش یا اسفناج
خورند وشراب خشخاش وریباس وغوره لعوق کنند و [illegible] صندل
وکلنار وسماق هر یک دو درم وکافور دانگی وطباشیر وتخم
حماض وکشنیز وگل سرخ وگل ارمنی هر یک سه درم تخم کاهو
وتخم نورک هر یک هفت درم بکوبند وبآب کاهو یا نورک
بسرشند وقرص سازند ومثقالی با آب انار یا شراب غوره

یا شیره سه تخم بخورند وصندل وگلاب بر کلیه طلا کنند واگر سوء
المزاج بارد بود علامت آن قلت عطش وبیاض وغلظ قاروره
وضعف شهوة باه بود علاج آن گلقند وزرازیانه وکو [illegible]
تناول کنند وغذا نخوداب با کبک وکبوتر بچه وفلفل ودار
چینی خورند وروغن قسط وزنبق وخیری بر کلیه طلا کنند وبا
ونارجیل وفندق وفستق با شکر خورند واز حموضات وفواکه بارده
احتراز نمایند اورام کلیه اگر ورم کلیه از ماده صفرا بود یا دم
علامت آن تب وتشنگی والتهاب وصداع وپیچوانی وجع
کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند وجلابی از شراب
وتخم کاسنی وربوبا ترنک ونبات تناول کنند وغذا [illegible]
خشخاش وعناب وسپستان خورند وبشراب بنفشه وخشخاش
بالعاب بنکو وبهدانه موضع کلیه را بصندل ومغاث
وشیاف ما میثا وکاسنی وآب ورد با ترنک تضمید کنند یا آب
کاسنی وآب کشنیز تر وکاهو وروغن بنفشه وکدو وموم صافی
باهم بیامیزند وطلا کنند وچون ورم نضیج یابد علامت آن
اشتداد

اشتداد وجع وسکون تب وزیادتی ثقل بود از مرهم خطمی و
اکلیل الملک وتخم شبت وحلبه وبنفشه وبزرک گوشت نفد
وبعجیان گرم بر کلیه بندند وچون تب زایل شود ووجع ساکن
گردد وثقل باقی باشد سرگین کبوتر وغبار آسیا ودقیق کرسنه
با این ضماد ضم کنند وچون ورم منفجر گردد ومده با بول بیرون
آید شیره سه تخم با شراب خشخاش یا شراب عناب وبنفشه بخورند
واگر خروج مده متمادی شود مغز سه تخم وکدو هر یک ده درم
خشخاش ونشاسته وصمغ عربی وتخم خبازی هر یک ده درم
وکاکنج پنج عدد بکوبند وسه درم از آن با ده درم شراب
خشخاش تناول کنند واگر ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت
آن ثقل موضع کلیه وتب والتهاب بی شدت بود ووجع
بود وشبیه بقولنج باشد وفرق بدان کنند که حقنه در این مرض
محل مفید نیفتد بلکه زیاده کند وغذا بنو ماش ومغز بادام
باشد وبعد از نضیج تلیین کنند بدین مطبوخ سنا پنج درم
تخم کرفس وکاسنی وزرازیانه وورق گل وبابونه وبنفشه ونیلوفر

هر یک سه درم بیخ مهک چهار درم و بادنکو و تخم کاشنی و درازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صافی کرده پنج مثقال معجون خیارشنبر دران حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه شبت و بابونه هر یک چهار درم و برزک و حلبه هر یک پنج درم و تخم خطمی و تخم خیارین هر یک ده درم بکوبند و باب رازیانه سبز سرشته ضماد سازند یا مقل در آب کرم حل کنند و با مغز ساق کاو و پیه بط بمالند وجع کلیه اکر از ورم یا سوء المزاج بود علاجش کفته شده و اکر از حصاة و قروح بود علاجش کفته شود و اکر ریح بود علامت آن وجع ممدد بود و بان ثقل و علامات حصاة نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند وجع مثانه اکر دموی و صفراوی بود علامت آن شدت وجع و حرقت مثانه و تب و تشنکی و لهیب سوادلسان و امتلاء زمان بود و باشد که با آن احتباس بول و دراز بشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاشنی و عناب و شکر ترنجبین سازند

ترید ده درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خیارشنبر یازده درم ترنجبین پانزده درم سنا پنجدرم بیخ مهک چهار درم بادنکو صحو

وغیری

محرقه

و ترنجبین تناول کنند و غذا اسفاناخ با شیره خشخاش و شیر آب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی و خطمی و پوست خشخاش بجوشانند و دران نشینند و بر شانه میریزند و ثفل آن بر آنجا می نهند و صندل و ورد با آب برک بنفشه و کاکنج با آب بستان افروز ضماد کنند و اکر حبس بول باشد شیره سه تخم سی درم یا ده درم نبات بیاشامند با سه تخم و تخم کدو مقشر هر یک پنجدرم و تخم خرفه کوک سه درم و تخم خطمی و خبازی و پرسیاوشان هر یک دو درم بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند و ضماد سازند و چون ورم نضج یابد و منفجر شود شراب بنفشه با لعاب اسبغول بخورند و غذا اسفاناخ و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان و اکلیل الملک و حلبه و برزک و تخم شبت بجوشانند و دران نشینند وجع مثانه بسبب قروح یا حصاة بود و آن کفته شود یا بسبب سوء المزاج کرم بود کا درا عارض شود و علامت آن وجع لهیب موضع مثانه و تشنکی بود و علاج آن شیره تخم خرفه کوک با آب خیار کرده

و چهار درم از ان با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند یا در ورق کنجد تر بکوبند

باشیاف تناول کنند و روغن بنفشه دران بمالند و در احلیل چکانند و اکر سوء المزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه بارده یا ملاقات سرما حادث شود و علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و نخود آب با شیره خشک داخ و زیره و فلفل و دارچینی خورند و روغن نرکس و زنبق و قسط تضمید عانه و تقطیر باحلیل کنند و اکر وجع بسبب ریح بود علامت آن وجع ممدد بود و با آن ثقل نباشد علاج آن ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را به سداب و فودنه و شبت و روغن های کرم تضمید کنند قروح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال یا خلط اکال یا انفجار دبیله بود و علامت آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول باشد و با بول قشور بیرون آید و فرق میان قرحه کلیه و قرحه مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول و قشوری که از کلیه آید سرخ بود و از ان مثانه سفید باشد علاج آن هر روز بامداد یکمثقال قرص کاکنج

کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه یا خشخاش تناول کنند و غذا اسفاناخ و نخود و مغز بادام خورند و اکر مده بسیار بود ماء العسل با مر و زرشک تناول کنند و اکر طبیعت محتبس باشد جلابی از رو باترکب و لبلاب هر یک پنجدرم بنفشه چهار درم و ترنجبین ده درم و مغز خیارشنبر یازده درم بیاشامند و نشاسته چهار درم و کتیرا و صمغ عربی و برزک هر یک ده درم و کل ارمنی یکدرم بکوبند و یکمثقال یا دو درم از ان با ده مثقال شراب خشخاش بخورند یا حب الصنوبر بیست عدد و تخم خیار دو درم نشاسته یکمثقال سنبل کرفس هر یک سه درم بکوبند و دو درم از ان تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض بسایند و در احلیل چکانند و از اطعمه حریفه و مالحه و از جماع احتراز کنند جرب کلیه و مثانه علامات آن حرقت بول و رسوب نخالی و حکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود و علاج آن جلابی از شراب بنفشه و شراب خشخاش تناول کنند یا عناب ده عدد و بنفشه پنجدرم

نسخه یکمثقال

و نبات ده درم بجوشانند و با لعاب اسبغول و بهدانه بیاشامند
و غذا اسفناج و مغز بادام با حریره از شیره سبوس و نبات
و روغن بادام خورند و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال لطیف
مفید باشد و در جرب مثانه با لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن
بادام و لعاب بزرقطونا با حلیل بریزند و حقنه مثانه کنند
حرقت مثانه اگر بسبب مده لاذع بود یا قرحه علاج آن
گفته شد و اگر بسبب حدت بول بود علامت آن حرارت
مزاج و ناریت قاروره و تشنگی باشد علاج شراب بنفشه و
خشخاش با شیره تخم قورک و شیره تخم تناول کنند و غذا
جو آب با روغن بادام یا اسفناج با روغن بنفشه و مغز بادام
خورند و مغز تخم کدو و سه تخم و تخم خیارین هر یک چهار درم مغز
بادام هفت درم و کتیرا یکدرم بکوبند و سه درم از آن با آب خیار
کدو یا شیره تخم قورک تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه
و لعاب خطمی و شیاف مامیثا در احلیل چکانند حصاة در کلیه
که در کلیه و مثانه تولد کند بسبب خلط لزج بود که حرارت غریبه آنرا
منعقد کند

رطوبت

کثیف کند و بمرور زمان متحجر شود و اگر ماده بسیار بود در
غایت لزوجت حصاة متولد شود و الا رمل متولد کند و
حصاة کلیه اکثر مسنین را حادث شود و حصاة مثانه
نحیف را علامت حصاة وجع موضع کلیه یا مثانه و ثقل
و تمدد و تقطیر بول و خروج و سوزش بول و رملی که از
کلیه آید سرخ بود و زرد و آنچه از مثانه باشد سفید یا زرد
باشد علاج این مرض آنست که جوارش جلالی از تخم
کاسنی و رازیانه و بیخ مهک و نبات [illegible] کنند یا
شیره سه تخم یا نبات یا رازیانه و انیسون بجوشانند
و باده درم شیره سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا نخود
آب و شیر خشک دانه با کشک و تیهو خورند و از اغذیه
غلیظ اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال
ریاضت معتدله و احیانا قی کردن مفید بود و از میوه ها
انگور سفید و خربزه شیرین شاید خورد و اگر ازین تدبیر زائل
نشود بدین مطبوخ تلیین کنند صفت [illegible] جعده

و بیاض و رقت آن بهد
علامت رمل و ثقل و
تمدد و صفاء بول

سه تخم
تخم خیارین است
با خربزه و کدو

خشک جعده
بکیر ماهیت

خاک بود و بیرون
[illegible]

خشک مامیثا ماشا هر یک پنجدرم تخم خطمی و کرفس و خیارین
هر یک سه درم تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک هر یک چهار درم
عناب ده عدد سپستان هشت عدد انجیر یازده عدد
پرسیاوشان پنجدرم ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم
و قطن را بروغن شبت و بابونه خشک بمالند و روغن ترب
و روغن خشک در احلیل چکانند و بابونه و حلبه و شبت
خشک و اکلیل الملک و مرزنگوش و کرفس خشک دانه
نیم کوفته و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند
و اگر این علت محکم شود ادویه مفتت حصاة باید استعمال
باید کرد دوائی صفت بیخ کاکنج ده درم حنظل یا خندرستیر
زنجبیل و دار فلفل عاقرقرحا سوخته هر یک سه درم بکوبند و بعسل
بسرشند و بعد از شش ماه دانگی تا دو دانگ بخورند
و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود صفت
سه تخم خشخاش هر یک ده درم تخم شلغم پنجدرم و تخم کرفس
و رازیانه و انیسون هر یک سه درم از آن با سکنجبین ساذج
بیاشامند [illegible]
بادآورد

یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود یکمثقال با شیره
سه تخم تناول کنند و موضع را بروغن بابونه و خشک و روغن
عقرب بمالند صفت روغن عقرب بیخ کبر و بیخ کرفس
و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه هر یک ده درم کوفته و پخته
با روغن کنجد در ظرفی کنند و بیست روز در آفتاب نهند یا
بآتش نرم بجوشانند پس صافی کنند و ده عدد عقرب
زنده بگیرند و در آن اندازند و بیست روز دیگر بگذارند
پس در شیشه کنند و نگاه دارند و اگر حصاة در یک موضع
باشد و قطعا فرو نیاید جلالی از تخم کزر و کرفس و انیسون و
نبات تناول کنند و قطر اسالیون و فلفل سفید و سیاه
هر یک سه درم زنجبیل و سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده
و اسارون هر یک چهار درم و جندبیدستر و فقاح اذخر
و حب بلسان هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند
و یکدرم تناول کنند و از ادویه مفتته عقرب سوخته و خاکستر
قنفذ کرده و زجاج محرق و اسقولوقندریون باشد

فقاح اذخر کولون
بزرگ الوخ است که انگوری
و جعیری باشد
خارخسک
خشک [illegible]

عقرب سوخته و دو دانگ شربتی باشد و معلج آن تخم کرفس است
و کنجشکی است که او را یونانیان اطاغولید بطوس کویند و آن
مرغیست که دنبال دراز دارد و چون نشسته باشد بر زمین
میزند و او را باضیک و ابو الفضل و صقراغون نیز میکویند ابو الفضیل
و او را پخته و خام میخورند و درین مرض مفید است و کویند که اگر
کسی که او را چهار سال بود دران زمان که انکور رنگ میکرد
و بکشند و اول خون او و آخر آن بکذارند که ریخته شود و میان
آن نکاه دارند که منجمد شود پس در آفتاب نهند تا خشک شود
و او را از غبار نکاه دارند و سحق کنند و قدری ازان با آب
ترب یا آب کرفس بیاشامند مفید بود و اگر حصاة از
مجرای قضیب باشد و بیرون نیاید بباید شکافت و در حصاة
مثانه ادویه قوی استعمال کنند و در رمل احتیاج با دویه
قویه نباشد. جمود دم در مثانه اگر در مثانه خون بسته شود
علامت آن غشی و کرب و برودت اطراف بود و علاج
آن سکنجبین عنصلی و زهره سلحفاة تناول کنند و جگر
خرفه

خرخشک کرده و شیر مایه خرکوش و برنجاسف نیز مفید بود
و چوب کز و چوب انجیر بجوشانند و آب آن در احلیل چکانند
یا نخود و سداب بجوشانند و آب آن در احلیل چکانند. احتباس
بول: اگر بسبب ورم یا حصاة بود علاج آن گفته شد
و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت
آن تقدم تناول اطعمه غلیظ لزج و ثقل موضع بود با بول
اخلاط خام بیرون آید علاج آن جلاب از انیسون و تخم
کاسنی و تخم کرفس و نبات تناول کنند یا رازیانه و انیسون
و تخم کرفس و ماش هندی و نانخواه هر یک پنج درم بکوبند و
سه درم ازان تناول کنند و تدهین قطن و مثانه بروغن
بابونه و خیری بکنند و گاه باشد که عسر بول بسبب صفرای
رقیق بود که در مجاری بول فرود آید و علامت آن حرقت
مجرای بول و صفرة بول باشد. علاج آن لعاب بنگو ده درم
و روغن بنفشه پنج درم بر سر شربتی از نبات بیاشامند و
از مدرات احتراز کنند و غذا شوربا ماش با اسفناج و روغن

بادام یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند
و اگر بسبب احتقان بول عسر بول حادث شود خربزه شیرین
و تخم خربزه و فندق و فستق با شکر تناول کنند و شیره تخم
خورک و سه تخم و مدرات غیر قویه استعمال کنند. سلسل البول
سلسل البول آن باشد که بول بی اراده بیرون آید علاج
آن هر بامداد یک مثقال کوارش کندر یا اطریفل کبیر تناول
کنند و اغذیه که قلایا در آن باشد خورند و کندر و سعد و
خولنجان و زیره کرمانی و شاه بلوط و حب الآس و بلیله
کابلی و آمله هر یک سه درم و سعد پنج درم و بلوط درشت که
چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر
مزمن شود معجون کل کا گنج مفید باشد و از آب سرد احتراز
باید کرد و کسی که بول در فراش کند فودنه و خردل و حب الرشاد
هر یک سه درم و کندر یک درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی
تناول کنند و از فواکه خصوص خربزه و خیار که و احتراز کنند
و حجره خروس بسوزانند و لبا بیند و دانگی تا دو دانگ
با آب ...

تو ابل
و شاه دانه مساوی
بکوبند و مثقالی ...
غذا کنند و کندر و
حب الآس ...

با آب فاتر بخورند و کندر و بلوط هر یک ده درم سعد و خولنجان
سیاه دشان و قرفه و خولنجان و وج و آس هر یک پنج درم
بکوبند و بعسل بسرشند و قرص سازند و سه درم ازان تناول
کنند و اگر شهد الله برا بریان کنند و بکوبند و در میان عسل
اندازند و احیانا بخورند مفید بود. دیابیطس بلغت یونانی
دولاب باشد و آن چنان بود که دایما تشنه باشد و چون
آب بیاشامند باندک زمانی بی تغیری دفع شود و سبب
آن ضعف کلیه یا اتساع مجاری او بود و حرارت او قوی
باشد و جذب رطوبات از کبد کند و چون ضعیف بود قوت
امساک و حل البته نبود و لایزال جذب کند و دفع کند و
چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف شود و بدق انجامد
علامت آن تشنگی و عدم تب و بول رقیق سفید و دایم
بتکرار بود علاج قرص طباشیر و قرص کافور با رب سیب
و رب به و شراب زرشک و ریباس تناول کنند و غذا
زرشک و غوره و انار دانه خورند و قطن را بصندل و گلاب

و آب کاسنی طلا کنند و سه بیضه یکشب در سرکه بجوشانند نفوذ بخورند
نافع بود و گاه بود که دیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود
و علامت آن عدم علامت حرارت بود و تشنگی باشد
علاج آن تنقیه بدن باشد بحقنهای نرم و تناول اثرو
دیطوس و معاجین حار و تدهین قطن بروغنهای گرم
تقطیر بول حالتی بود میان عسر و تقطیر و سلسل و سبب
اگر اختلاط بول باشد با اخلاط حاده علامت آن صفرة بول
و حرقت آن و علامات غلبه حرارت بود و علاج آن شیره تخم
خیارین یا شیره تخم کدو با نبات تناول کنند یا لعاب
بنفشه و بهدانه ده درم و روغن بادام پنج درم با شربتی از نبات
و عرق آبیاشامند و غذا اسفناج با ماش و یا مغز بادام یا کدو
فروج خورند و مغز تخم کدو سه تخم خیارین و خطمی هریک بیدمشک
سه درم و مغز بادام یکدرم و صمغ الو و کثیرا هریک دو درم بنفشه
بکوبند و سه درم از آن با شیره تخم کدو با آب خیار کدو تنا
ول کنند و اگر این مرض بسبب ضعف ماسکه باشد علامت

۱۵۱

آن است که بول اندک اندک آید و او را حرقت
صعب نباشد علاج آن اطریفل تناول کنند و غذا نخود
آب با شیره خشک دانه خورند و با انجیر و مویز و جوز تنقل
کنند و حب از اشق و خردل و کندر هریک پنج درم و مغز
جوز ده درم و سعد سه درم بکوبند و با عسل سرشته و یک مثقال
انفتاح بخورند بول الدم اگر بسبب انفتاح عروقی بود اندک
اندک آید و اگر از انشقاق عروقی بود بغتةً بسیار آید
و خون صرف تازه بود و بسبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویه
حریفه یا سمیه نیز حادث شود و علاج آن فصد باسلیق کنند
و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هریک مثقالی با شراب
سیب تناول کنند یا بکوبند و صمغ عربی و بارتنگ و تخم
ریحان هریک مثقالی بریان کرده بروغن بادام چرب کنند
و فرو برند و غذا اسفاناخ با ماش و مغز بادام بریان کرده
با فروج خورند و از تناول اطعمه حریفه و شیرینی و ترشی
اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه و رکوب و مشی
سواری راه رفتن

سریع احتراز کنند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم
کدو هریک ده درم و شاخ گاو کوهی سوخته پنج درم بکوبند
و با آب سماق سرشته و قرص سازند و مثقالی تناول کنند یا گل قبرسی
گلنار و بسد و گل ارمنی هریک سه درم و کهربا یکدرم و تخم
و تخم خیار و تخم کدو و کثیرا و نشاسته هریک چهار درم بکوبند
و با آب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب اکل عرقی باشد
علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید و با
نتنی باشد و علاج آن نحو علاج قرحه کلیه و مثانه بود و باب
ششم در ورم در امراض اعضاء تناسل و اورام انثیین
و اگر ورم حار بود دموی یا صفراوی علامت آن تب و حمرة
لون و ورم و حرارت و التهاب و تشنگی و صفرة قاروره
باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و اجاص
هریک ده عدد و نبات و ترنجبین هریک ده درم تناول
کنند و غذا اسفناج با ماش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس و
باقلا و آب گشنیز در ده با ترنگ و کاسنی و طحلب بر ورم نهند طحلب سبزه که در روی آب است
و خرفه

و خرفه بگلاب و سرکه تر کنند و بدان می نهند و تلیین
طبیعت بطبیخ فواکه کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیار
شنبر هریک ده مثقال و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل
و ضماد الملک و تخم شبت بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضماد کنند و اگر
ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون
ورم و رخاوت آن بود علاج آن جلاب از زرازیانه و
بیخ مهک و سکنجبین با گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت
و تخم خربزه و ترب با قدری عسل و نمک و زیره صح
بمطبوخی که در و تربد و انیسون باشد یا حقنه کنند بطبیخ
شبت و بیخ مهک و تخم خربزه و ترب با قدری عسل
و نمک و زیره و آرد باقلا و کندر و روغن زیت یا حلبه و شبت
و ضماد و اکلیل الملک و آرد باقلا و بابونه ضماد سازند و اگر ورم
سوداوی بود علامت آن صلابت و کمودت ورم
و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلاب از بالنگو
و زرازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و نخود و شبت و اکلیل الملک

و بابونه بکوبند و بآب کرنب ضماد سازند و پیه بط و مرغ و
مغز ساق گاو در روغن زیت و شمع با هم بگدازند و در ان
بمالند **عظم و صغر انثیین** وگاه باشد که خصیه بزرگ شود
نه بواسطهٔ ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شود
علاج آن با دویه کنند که در پستان استعمال میکنند باید
کرد تا بزرگ نشود گل ارمنی و بزر البنج و شوکران و خرده
اسرب و آب گشنیز و خردهٔ سنگ کیمیا و سنگ استره و اگر
خصیه کوچک شود بر بالا جهد علاج آن مداومت حمام و
آب شنگ و استعمال ادهان و ادویه مسخنه باشد **اورام
خصیه** علامات و علاج آن همچو علامات و علاج ورم تشبیهی
باشد و آنچه مخصوص بدو باشد در ورم حار عدس و کشنیز و
ورق گل و پوست انار و روغن گل ضماد سازند و در ورم بارد
بابونه و اکلیل الملک و تخم خطمی و مشه خرما در روغن بابونه
قروح خصیه و قضیب آنچه طری باشد صبر و مرداسنگ
و توتیا و شاخ [illegible] و کشنیز و [illegible] سوخته و اقلیمیا [illegible]
و ضماد

سنگ استره سنگ [illegible] بود

سنگ بلغت [illegible] و بزبان خراسانی [illegible] فرهنگ

وضماد و ذرور بکار دارند و آنچه کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته و پوست
چوب سرو سوخته ذرور استعمال کنند و اگر متآکل شود فلافیون
و ادویه آکاله بنهند تا آنچه متعفن بود زایل شود و بعد
از آن مرهم [illegible] بنهند **حکهٔ خصیه و قضیب** بسبب مادهٔ
حادّه باشد که بدان حوالی ریزد و عرق نیز باشد علاج آن اول آنست
که عضو را بآب گرم بشویند و سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل طلا
کنند یا سرکه و گلاب و آب کرفس و مامیثا طلا کنند
و اگر ساکن نشود ارسال علق کنند و ادویه جرب استعمال
کنند و بفصد و اسهال تنقیه کنند **سدهٔ مجرای قضیب**
اگر بسبب بثور باشد که در ان مجری حادث شود علامت
آن حرقت و عسر خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق
کنند و شیره تخم خیار با نبات بیاشامند و شیاف ابیض
و روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد که
در مجری باند علامت آن عسر بول باشد و حرقت و وجع
نباشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج آن تناول

فلدفیون

مدرات باشد **انزعاج قضیب** بسبب تشنجی بود که عضلات
او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول
اغذیه جیده الکیموس و استعمال نطولات و ادهان که در تشنج
مستعمل است و اگر پیه بط و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و
لعاب خطمی و راتینج در روغن بنفشه موم روغن سازند و
در ان می مالند **نقصان باه** اگر بسبب استرخای آلت
باشد علاج آن هر روز جلاب [illegible] و گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب و شیره خشخاش دانه خورند و حب صبر
و ایارج تنقیه کنند و روغن قسط و خیری و زنبق در عضو مالند
و اگر بسبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شیر [illegible] از
نبات و عرق گل و گاوزبان و نخود [illegible] سرخ و سفید تناول
کنند و غذا نخود آب بگوشت بره و کبک و تیهو و [illegible] و
از گوشت بره و بط بخورند و حلوا [illegible] از قند و نشاسته تناول
کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نحافت
بدن و رقت منی بود علاج آن شراب سیب و گاوزبان و عرق
گل و بید

راتینج صمغ صنوبر است

زنبق سوسن آزاد [illegible] گویند

گل و بید تناول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه
کزر و شلغم و پیاز با توابل تناول کنند و حمام معتدل
و ریاضت معتدل و شراب ریحانی مفید بود و ترک جماع
و ریاضت کنند و اگر بسبب قلت منی باشد علامت آن
نحافت بدن و یبوست و قلت منی بود علاج آن اکثر بیض
و گوشتهای فربه و نارجیل و شکر و حلاوی و حلاوی از
نشاسته و مغز بادام و فندق و پستق و بن قبیطا از
مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلافلی
خورند و این معجون نیز مفید بود **صفت** سقنقور نافع
خصیتی الثعلب هر یک سه درم شقاقل مغز [illegible]
باقلا هر یک هفت درم تخم کزر تخم شلغم و تخم ترب و [illegible]
هر یک پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل سرشته دو
درم از ان تناول کنند و اگر بسبب برودت آلت منی
باشد علامت آن برودت منی باشد در حالت خروج علاج
آن گلقند و گلنگبین و شراب بالنکو و زنجبیل مربی و شقاقل

بن حبة الخضراست بن قبیطا [illegible]

مرتبی و کزر مربی تناول کنند و غذا نخود آب با ابلیون و
کراویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند
لسان العصافیر تخم کزر و تخم شلغم و جرجیر و تودری سرخ و سفید
هریک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز کنجشک
ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر
بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت
انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم خرفه و سکنجبین
و شراب لیمو و صندل تناول کنند و دوغ گاو و شیرین نیز
مفید بود و غذا از زرشک و لیمو و انار و غوره خورند و اگر بسبب
رطوبت آلات منی بود علامت آن رقت منی بود و بیاض
و غلظ قاروره باشد علاج آن جلالی از تخم کزر و تخم شلغم
هریک سه درم و گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا قلایا
مطبخ خورند و فلفل و دارفلفل و زنجبیل هریک سه درم
و بیخ مهک پنج درم و تخم پیاز و ابلیون هریک چهار درم نخود
سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند و بعسل بسرشند
با جرالی

نور قدر ریش

تا دو مثقال

و مثقالی تناول کنند

یا حب الزلم و حب فلفل و تخم شلغم هریک سه درم بکوبند
و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر ضعف باه
بواسطه آن باشد که مدتی ترک کرده باشند ادویه باهیه تناول
کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده تخم مرغ و ماهی تازه
و قلایا و جزر و پیاز و کنگر خورند و تقضیب بروغن نار دین
مالند و یا فلفل و حلتیت و جندبیدستر هریک نیم درم مشک
دانگی مغز پنبه دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند و با روغن
بان بیست درم در هاون لب بیند تا نیک بهم آمیخته
شود و در قطن و خاصره بمالند و نظر در تماشا و وقوع حیوانات
که مهیج این معنی بود کنند و اگر نعوظ ضعیف بود این
حقنه استعمال کنند زیره کهنه قرطم نیم کوفته و شلغم پاره کرده
هریک بیست درم نخود و گندم نیم کوفته هریک پانزده درم
شبت و سلق و جرجیر هریک کفی تخم پیاز و ابلیون هریک سه درم
انجیر ده عدد مویز طائفی ده درم بجوشانند و روغن جوز و
کنجد و شیر تازه هریک ده درم بر سر آن کنند و بکار دارند

جوز بزرک بود

بان مثل لوبیای سرخ رنگست

وضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود و علامت آن خفقان
و لین نبض و قلت حرارت بدن بود و علاج آن تقویت قلب
باشد بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب با گلاب و عرق
گاوزبان و مفرحات معتدل و اگر بسبب ضعف معده یا کبد باشد
تقویت آن کنند چنانچه گفته شده است و اگر بسبب قلت نفخ باشد
علامت آن سستی اعضا و کثرت منی و قلت نفخ بود و علاج آن
تناول ادویه باهیه نفاخ مثل نخود و شلغم و کزر و پیاز و انگور
و انجیر و جرجیر و بن و فستق بود و گوشتهای بره و مرغان و
کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت
آن نحافت بدن و صفره لون و قلت منی و بطوء انزال
باشد علاج آن هر روز رطلی شیر با ده درم ترنجبین و ده درم شکر
بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله و کدو و اسفناج خورند و
روغن بنفشه و کدو در تقضیب و قطن بمالند و این حقنه استعمال
کنند گوشت سر و پاچه بزغاله بیست درم ابلیون و سبوس هریک
ده درم بجوشانند و صافی کنند و روغن گاو و پیه بط هریک ده درم
الزمان

بن
قهوه است

بر سر آن کنند و بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف
قوه ماسکه باشد بواسطه برودت و رطوبت علامت آن کثرت
و رقت منی بود و بی اراده بیرون آید علاج آن شراب انگور
و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و کبوتر و گنجشک خورند
و زنجبیل و مرزنجوش و زیره و دارچینی و اطریفل کبیر و معجونات
حاره تناول کنند و روغن نرگس و زنبق و بابونه در خصیه
و مقعد و عانه بمالند و اگر بسبب حدت منی باشد علامت
آن حدت لدغ منی بود در حالت خروج علاج آن شیره
تخم خرفه و سکنجبین و شراب حماض و صندل و آب خیار
کدو تناول کنند و از ادویه حاره احتراز نمایند
در دریش و حوکه اگر منی با احتلام و غیر آن بسیار دفع
شود اگر بسبب کثرت آن بود علامت آن خروج منی بسیار
بود بی وقوع ضعف علاج آن فصد باسلیق کنند و تقلیل
اغذیه که متولد دم و منی باشد و شراب غوره و زرشک
و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و اسفاناخ

و غذا

و کشنیز و تورک و عرق گل و بید در روغن بنفشه و کدو و بادام بیامیزند و در قطن می مالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن ضعف سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب ده مثقال با گلنار و گل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره و سماق و زرشک خورند و گل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند با گلاب بر قطن مالند و سیب و به و تمبو و انار ترش تناول کنند و تخم کاهو و سداب و بنجنکشت هر یک سه درم و سعد و شهدانه و انیسون هر یک دو درم و گلنار و ورق گل هر یک درمی بکوبند و سه درم از آن با آب سرد تناول کنند **کثرت شهوت** افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف از آن بسبب کثرت منی و امتلاء بدن باشد و این معنی از آن جمله است که اکثر مردم طالب این معنی باشند اما اگر خواهند که در آن تقلیل کنند اولاً فصد باید کرد و هر روز شیره تخم تورک با سکنجبین و شراب غوره تناول کنند و نقوع فواکه و آب غوره

طراثیث مثل قطعات گوشت سرخ باشد و قارچ نیز گویند اهل عراق

مجنون بود

و غذا

سفید بود و سکباج و لیمو بی و عدس خورند و کاهو و خیار و ماست و دوغ و بصل سفید بود و قطعه سرب بر موضع کلیه بستن بغایت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم تورک و تخم کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند و با آب سداب سرشته و سه درم از آن با آب ریباس یا انار ترش یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطه بثره که در اوعیه و مجاری منی حادث شود یا حکه که بسبب ماده واقع گردد افراطی از شهوت بازدید آید و علامات او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زاید شود و بعد از جماع المی احساس کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و غذا نخود ماش و شیره مغز بادام خورند با غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین کنند و اگر به سبب کثرت نفخ باشد علامت آن شدت نعوظ و تقدم تناول منفخات بود و علاج آن تناول ادویه باشد

که کاسر نفخ است مثل تخم سداب و بنجنکشت و افتیمون و غذا از زیرباج خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند **نعوظ** آن باشد که در حالت جماع غایط کنند و آن بسبب استرخاء اعصاب و تحلل روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که شعفی عظیم بجماع دارند و لذتی مفرط از آن یابند علاج او آنست که پیش از مجامعت خود را بر خلا عرض کنند و تا غایط نکنند بجماع مشغول نشوند و گلناره گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد هر یک سه درم و صندل سفید نیم درم و صمغ عربی و کندر هر یک دو درم بکوبند و با آب سیب سرشته و قرص سازند و یک مثقال از آن با شراب سیب یا به تناول کنند و گلنار و رامک و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و با آب مورد سرشته و شیاف سازند و بردارند **فتق** عبارت از آن باشد که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجرایی که از بالای انثیین است جسمی نفوذ کند و بکیس انثیین فرود آید یا در عانه محتبس شود و این جسم نافذ اگر امعا یا ثرب باشد

صفاق پوست تنکی زیر پوست ...

باشد ازرا

باشد آنرا قیله میگویند و آن بتدریج حادث شود و باز گشتن آن بزحمت باشد و با آن قرقره باشد و شرب اقرقره نباشد علاج او آنست که بپشت باز خفتند و دست بر آن نهند تا باز گردد یا در آب گرم نشینند و مصطکی و عنزروت و کندر و جوز سرو و اقاقیا و گلنار و مر و صبر و ابهل و حضض و اسرانش و صمغ آلو و گزمازج و غری السمک و حبقت طوط و پوست انار و ورق گل و مازو مجموع یا بعضی بکوبند و با آب مورد سرشته و بر موضع او طلا و ضماد کنند و بربندند و سه روز یا هفت روز نکشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا قلایا و متوبله و سطنجه خورند و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع و دویدن و حرکت عنیفه و امتلاء اجتناب نمایند و اگر رطوبتی مائی نازل شده باشد آنرا ادره قره گویند علامت او آنست که انثیین املس و براق و ثقیل بود و بزرگ شود و بول اندک بیرون آید و این نوع قطعا مراجعت نکند علاجش آنست که

اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و بعد از آن جای شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کرنب و سعد و جوز سرو و مازو و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع یا بعضی بروغن زیت ضماد کنند یا حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک سه درم و سرگین کبوتر ده درم و کمون یکدرم و اشق ده درم و زفت یکدرم و شبت سه درم با موم و روغن زیت مرهم سازند و بمالند و کوارش کمونی و کندر تناول کنند و جلابی از بیخ مهک و رازیانه و انیسون و کلقند بیاشامند و رازیانه و شاه بلوط هر یک سه درم و سعد و سنبل هر یک درمی و تخم کرفس و شلغم هر یک دو درم کوفته و بیخته با دو چندان قند بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بران نهند زود باز گردد علاج آن هر روز جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلقند تناول کنند

تناول کنند و گوشت کبک و تیهو و کبوتر صحرائی و گنجشک بازیره و دارچینی خورند و کوارش کمون و شجرینا تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود تخم سداب و کرفس و کندر و بادرازیانه و انیسون هر یک سه درم زیره چهار درم بجنجشت دو درم کوفته درم از آن تناول کنند و تخم سداب و نخود و وج و مرزنگوش و شیح و برنجاسف و نرگس ضماد سازند و روغن زنبق و قسط و ناردین و شبت و بابونه و خیری بمالند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را ببندند و اگر ماده غلیظ بود و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آنرا قروکمی گویند و علاج آن بعینه علاج ورم صلب باشد بکوبند

ورم رحم [illegible] اورام رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حادث شود علامت ورم حارجی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول

و احتباس براز بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شیرآب بنفشه و عناب با ترنجبین کنند و غذا جو آب با شیره خشخاش و خیارین و مغز بادام و ناف و زرار و جو و باقلی و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم و کافور دانگی با آب کشنیز و ورد با برگ طلا کنند و بابونه و خطمی و بنفشه و برگ اکلیل الملک و ورد با برگ بجوشانند و دران نشینند و بر عانه و قطن میریزند تا ماده بتحلیل میرود پس اگر اعراض لازمه و وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود آنگاه استعمال منضجات باید کرد و چون منفجر شود شیره تخم خیار و شیره تخم کدو با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرگ و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب سوداوی بود علامت آن ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و بالنگو و نبات و کلقند تناول کنند و بعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب آن و عانه و قطن را بروغن قسط و شبت و زنبق و خروع بمالند و بیه مرغ بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری باهم بیامیزند تناول • ورم را اگر ممکن باشد بلعاب بنکو و بهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب ورد با برگ حقنه کنند زنبق و خروع [illegible]

بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری باهم بیامیزند و می مالند و مرهم باسلیقون یا داخلیون و روغن گل سرخ یکدو از سه درم بچکانند سرطان رحم اکثر بعد از اورام حاره حادث شود بواسطه آنکه بکلی پاک نشده باشد و علامت آن ضربان با وجع و صلابت بود و بود که از آن رطوبات نشنه آید علاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد تا نکه تمام شبت و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه و برگ بجوشانند و در آن نشینند و در انقیخ و حب الغار و برگ بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم و بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند و بر موضع نهند و تلیین طبعت کنند با مطبوخ سنا مکی و پرسیاوشان هر یک هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه و نیلوفر و ورق گل هر یک چهار درم عناب ده عدد و انجیر زرد ده عدد و سپستان بیست عدد خیارشنبر ده درم روغن بادام پنجدرم بیاشامند و شیاف ابیض و شیر زنان و افیون در رحم [illegible] تمام سوسن [illegible] را انتیانیخ جمع [illegible] و ترنجبین هر یک پانزده [illegible] و اگر مطبوخ شود جلابی از عناب ده عدد و سپستان بیست عدد خیارشنبر ده درم روغن بادام پنجدرم بیاشامند

کنند قروح رحم علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج
دم بود و باشد که با آن تب و تشنگی باشد علاج آن فصد باسلیق کنند
و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا شوربا ماش با مغز
بادام و اسفناج خورند و پوست انار و جو پوست و [illegible]
و ورق گل بکوبند و با آب [illegible] بپزند و استعمال کنند و اگر
آنچه از رحم آید سیاه و منتن بود جلابی از تخم کاسنی و عناب بیرون
و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و غذا شوربا ماش و نخود
با مغز بادام یا بادام خورند و شیره جو چهل درم و روغن سوسن
و عسل هر یک ده درم و مرهم باسلیقون نیم درم پنج درم باهم
بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند یا ماء العسل و آرد حلبه
و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر آنچه بیرون آید سفید ولی منتن کرسنه [illegible]
بود شراب بنفشه و خشخاش و شیره تخم [illegible] و ترنجبین تناول کنند
و ورق گل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و نیم درم
مرهم باسلیقون در آن حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر آنچه
بیرون آید شبیه بغساله لحم بود شراب سیب و به با گلاب تناول
کنند و غذا

کنند و غذا اسماق یا انار دانه خورند و آرد برنج و عدس و
پوست انار و گلنار و کزمازج و عفص بلوط و دانه مورد باهم
بسایند و با روغن گل استعمال کنند و اگر مده از رحم بسیار ریزد
شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم [illegible] تناول کنند و اگر
بماء مستقیم ریزد سفوف انار دانه با شراب به تناول کنند
و اگر وجع رحم بغایت بود باشد مرداسنگ با آب کاسنی
بسایند و با روغن گل بفرزجه استعمال کنند یا افیون و زعفران
و شیر دختران بکار دارند شقاق رحم بسبب یبوستی
مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب
شدت وجع طلق باشد علامت او آنست که در حالت
مجامعت حشفه بخون ملوث آغشته شود علاج آن شراب بنفشه
و خشخاش تناول کنند و غذا شوربا ماش و شیره مغز بادام
خورند و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هر یک پنج درم و
روغن بنفشه ده درم و زفت و موم هر یک سه درم مرهمی
سازند و استعمال کنند یا زفت و علک البطم در روغن

سوسن بگدازند و بر دارند صلابت رحم از خلطی سوداوی حادث
شود و اثر او بحس لمس یا بصر دریابند و از آن رطوبتی شبیه
بدردی دم آید علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا و دهن
بروغن نرجس و سوسن و از عروق و مرداسنگ و اقلیمیا
فضه و روغن بزرگ و موم مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر به نشود
قطع باید کرد عقر رحم عبارت از آنست که زن از جماع سیر
نشود و هر چند مجامعت کنند شوق زیادت شود و سبب آن
خلطی حار بورقی باشد که بدان موضع ریزد و موجب این
حالت شود علاج آن آب انارین یا تمر هندی با نبات
تناول کنند و غذا غوره یا سماق یا انار خورند و دوغ گاو
نیز مناسب بود و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه
کنند و تخم بنجنکشت و تخم کاهو و خشخاش هر یک پنج درم و تخم کاسنی
و کشنیز سه درم بکوبند و سه درم تناول کنند با آب انار ترش از آن
یا آب سیب و به ترش نفخ رحم بسبب سوء المزاج
بارده باشد که در رحم حادث شود و غذاهای [illegible]
کرد و موجب

کرد و موجب نفخ شود و علامت آن ورم عانه و صلابت و
وجع و تمدد بود علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و
انیسون و گلقند تناول کنند یا جوارش کمونی مثقالی
یا شجرینا نیم مثقال با آب نانخواه بخورند و زیره و بوره و مقل
هر یک سه درم و انجیر ده عدد بکوبند و با شیر بز بر عانه
طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت و برنجاسف
و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح و سداب
بجوشانند و در آن نشینند احتباس طمث بسته شدن خون حیض اگر بسبب ورم
رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب غلبه دم باشد علامت
آن کثافت بدن و حمرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب
بافراط بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند بروایح
و مفرحات و اغذیه کثیرة الغذا خورند و ترک ریاضت
کنند و اگر بسبب غلظ دم بود یا خلطی غلیظ یا برودتی
که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض
لون و بطوء نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن

جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و سکنجبین مشکطرامشیع هریک سه درم و نبات ده درم و برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل و سداب بجوشانند و در آن نشینند و بسباسه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبویا و دارچینی و تفاح اذخر بلغورساز و در آب بجوشانند چنانچه آب نیست شود پس در یک کنند و گرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و با سرکه طلا کنند و مشکطرامشیع و قسط و ریوند و اسارون و حاما و حرمل و جعده هریک سه درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هریک دو درم بکوبند و مشک دو حبه در روغن زنبق بگدازند و ادویه را در ابدان بیامیزند و بصوف پاره برگیرند و اگر احتباس طمث بواسطه فربهی بود که مجاری را تنگ کرده اند فصد صافن کنند و استعمال ریاضات و سکنجبین سکباج تناول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و میعه یابسه و عود و جاوشیر و اظفار الطیب و کندر در مجمره آتش نهند و در زیر کرند

تناول کنند

با علک البطم و جاو

با علک البطم و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه تبخیر کنند

کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت آن سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرة لون حادث شود و تدبیر او آنست که حبس نکنند الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق کنند یا صافن و محجمه بر زیر پستان نهند و هر بامداد یکمثقال قرص کهربا و یکمثقال گل ارمنی باده مثقال آب آن کل چرب کنند و فرو برند و غذا سماق یا انار دانه خورند و اقاقیا و کندر و دم الاخوین و کزماج و مازو و رامک و کاغذ سوخته متساوی بکوبند و بیزند و بآب مورد بسرشند و بصوف پاره بردارند و اگر بسبب رقت و حدت دم باشد علامت او تشنگی و صفرت لون و لهیب و حبت تنفس و سرعت خروج آن باشد علاج آن یکمثقال صمغ عربی و یکمثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب به و گل ارمنی

رب به تناول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هریک مثقالی و گلنار و گل ارمنی هریک نیم مثقال با ...

وصمغ عربی هریک مثقالی با شیره تخم توتک بریان کرده تناول کنند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عرقی باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید و با آن اندک وجعی بود علاج آن قرص کلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب به تناول کنند و کندر و صبر و عنزروت هریک سه درم و خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و بآب مورد بسرشند و بر دارند یا مازو و شاخ کاو کوهی و پوست بیضه و کاغذ و پسته و عفصا و شادنج و لک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی بسایند و بآب لسان الحمل بسرشند و بر دارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت بزاق و قلت عطش و بیاض لون و کسل و تهبج روی و جفن بود علاج آن جلابی از بیخ کاسنی و بادیان و ... و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس کنند یا سنا هفت درم

و انشقاق

وبادیان و رازیانه

و بالنگو و رازیانه هریک سه درم و شکر ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات که ذکر رفت استعمال کنند و سرمه و گلنار و تنکار هریک سه درم و طین مختوم و زیره کرمانی هریک نیم درم بکوبند و بآب سماق بسرشند و بر دارند و اگر بسبب غلبه دم سودا بود که بواسطه فوهات عروق گشاده گردد علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن و زبان و غلظ و سواد دم بود علاج آن شراب بالنگو و گاوزبان با آب گرم بیاشامند یا جلابی از بالنگو و بیخ کاسنی و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح بکنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات کنند

سیلان رطوبات از رحم این علت اگر بواسطه ضعف قوة غاذیه رحم باشد علامت آن صفرة لون و ضعف بود و آن رطوبات پیوسته آید علاج آن شراب

آن

و شراب

صندل ولیمو وسیب و به تناول کنند و قلایاء مسوطه
ومرغ گردانیده خورند ومعجون مفرح وجوارشهای گرم
تناول کنند واگر بسبب فضلاتی باشد که در و جمع شود
استدلال آن کنند با کتک پنبهٔ نو بدان ملوث کنند بلون
ودر آفتاب نهند تا خشک شود ومعلوم گردد که کدام خلط
غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرهٔ لون و استفراغ
وحرارت وتشنگی وغلظ قارورة باشد علاج آن فصد صافن
یا باسلیق کنند وقرصهاء طباشیر تناول کنند وخرنوب
وجفت بلوط ومازو سوخته بکوبند وبآب مورد آمیخته
بردارند واگر صفرا غالب بود علامت آن صفرهٔ لون
باستفراغ وشدت تشنگی بود وباشد که آنرا منتی نیز بود
علاج آن آب انارین باشکر وترنجبین خورند وتلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله وفواکه بکنند وبعد از آن
حاملیات استعمال کنند واگر سودا غالب بود علامت
آن غلظ وسواد رطوبت بود علاج آن جلابی از بادرنگبو
وگاوزبان

وگاوزبان وتخم کاسنی ونبات تناول کنند وغذا نخود
آب باشیرهٔ خشک دانه خورند وتنقیه بمطبوخ افتیمون و
معجون نجاح کنند وبعد از تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کنند
بارب به بخورند وغذا اسفاناج وکبک وتیهو خورند وخون
سیاوشان وشادنج مغسول ودم الاخوین وکهربا و بسد
ارمنی وشب یمانی وگلنار وتخم توتک وگل ارمنی بکوبند وسه درم
از آن بآب سماق یا لسان الحمل تناول کنند وقشور کندر
وپوست انار وزیره متساوی بکوبند وبآب مورد سرشته
در قطن وعانه طلا کنند عقر و عسر حبل زنی که آبستن
نشود اگر بسبب برودتی باشد که موجب تکاثف فوهات
عروق رحم شود بواسطهٔ آن منی برحم واصل نشود و منجمد
گردد واورا استعداد قبول صورت نباشد علامت
آن قلت و رقت دم و عدم صبغ دم طمث بود و دیر آید
ولون حیضش سفید بود ونبض او صلب متفاوت علاج
آن هر روز جلابی از رازیانه وبادرنگبو تناول کنند وغذا نخود آب

کنند
موجب شیرهٔ خشک دانه وبعد از نضج تنقیه بحب ایارج وحب صبر
وبعد از تنقیه تریاق اربعه وتریاق فاروق ومثرودیطوس
ومعجونات وجوارشات گرم تناول کنند وقلایاء مسوطه و
واطعمه که در آن توابل باشد خورند وروغن زنبق وقسط ودار
چینی در قطن وعانه بمالند واستعمال فرزجات کنند زعفران فرزجه
وعود وشب یمانی وسماق هر یک دو درم بکوبند وبعسل بیامیزند
وبعد از طهر بصوفه بردارند چند روز متوالی وانفحهٔ خرگوش وزهرهٔ پیاپی
ماهی وزهرهٔ گرگ وزهرهٔ شیر وانفحهٔ خرگوش وسرگین او با عسل
بکوبند وبعسل سرشته بردارند وبعد از آن استعمال فرزجه کنند
اگر مجامعت اتفاق افتد آبستن گردد واگر عقر بسبب
سوء المزاج گرم بود که منی را بسوزاند ورحم را خشک گرداند علامت
آن نحافت بدن وصفرهٔ لون وغلظ سواد حیض بود وبسیاری
موی زهار علاج آن شیرهٔ تخم توتک با کنجبین ونبات تناول بر
کنند وغذا نخود آب وزیره باج بگوشت مرغ وبزغاله خورند
وپیه بط ومرغ آبی وماکیان بگدازند وصمغ بطم در آن حل کنند
وبردارند

وبردارند واگر بسبب یبوستی مفرط باشد علامت آن هزال
بدن وقلت منی ویبوست فرج علاج آن شراب بنفشه وشراب بود و
خشخاش یا عرق گل وبید وبنفشه وبارتنگ تناول کنند و
غذا آب گوشت بزغاله وماهی تازه خورند واستحمام معتدل
ودهان بروغن بنفشه وکدو کنند واگر بسبب رطوبتی
بود که موجب ازلاق منی باشد علامت آن سیلان رطوبت
رحم بود علاج آن جلابی از بادرنگبو ورازیانه وگلقند تناول
کنند وغذا نخود آب خورند وتنقیه بدن کنند بقی واسهال
وبعد از تنقیه سعد وکندر هر یک بیست درم بکوبند
وهر روز ده درم از آن رحم را حقنه کنند ومیعه یابسه
ساذج وزعفران بسایند باروغن ناردین بردارند و
مشک وسنبل وخصیة الثعلب ونشارهٔ عاج وبول فیل
نیز مفید بود وچون مجامعت بکنند باید که زمانی بر
حال بیاسایند تا منی در رحم قرار گیرد وچون جدا
شوند زنان رانها بر هم فشارند وزنی که بغایت فربه بود

برهیأت رابع با او جماع کنند تا آبستن شود و علامات
منی که متولد بود آنست که سفید و لزج و براق بود و مگس
بران نشیند و بوی آن چون بوی طلع و یا یاسمین بود و
علامت حبل آنست که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن
میان ناف و فرج وجعی احساس کند و از جماع متنفر
بود و از جماع الم یابد و انزالش نشود و حیض منقطع گردد
و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان — دوار
و تاریکی چشم و شهوة فاسده او را عارض شود و اگر خواهند
که تجربه کنند عسل آتش ندیده با آب باران بخورند اگر پیچیدن
شکم حادث شود دلیل آبستنی بود و سیر بردارند اگر طعم
و بوی آن از دهن بشنوند آبستن نباشد و زنی که
پسر آبستن باشد روی او خوبتر و نشاط او بیشتر بود و
اشتهاء او صحیح باشد و در طرف راست ثقلی یابد و
پستان راست بزرگ شود [illegible] اگر زن
آبستن شود اما نتواند نگاه داشت و سقط شود و آن اگر
بسبب عوارض

بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات عنیفه و ضربه
و سقوط از آن محترز باید بود و اگر از اسباب داخلی باشد
اگر رطوبتی بود که ارخاء فم رحم کند علامت آن سیلان
رطوبت رحم بود از رحم و تهیج اجفان و کثرة بزاق
علاج آن شراب بالنگو و ماء الاصول و شراب بزوری
تناول کنند و قلایا متوبله و برنج و زعفران مزعفر
با دارچینی خورند و قی عادت کنند و اگر حاجت باشد
بحب ها و ایارج تنقیه کنند و دواء المسک و شنجرینیا
تناول کنند و زرنباد و درونج هر یک دو درم و لؤلؤ
و کهربا و عود هر یک سه درم و شونیز و سنبل هر یک نیم درم
بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و جند
بیدستر نیم درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و نانخواه
و سعتر و انجدان و خولنجان هر یک درمی بکوبند و مثقالی از آن
خلوق زعفرانست — تناول کنند و رحم را بغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه
کنند و اگر اسقاط بسبب ریحی غلیظ بود در رحم علامت

انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ ماده معده و سوء هضم
رتادی — از اطعمه نفاخه بود و علاج آن جلاب از رازیانه و انیسون
و تخم کرفس و سکنجبین تناول کنند با ماء الاصول و غذا نخود
آب با شیره خشک دانه و کبک و تیهو خورند و زرنباد و درونج
و حلتیث و جند بیدستر و مازو و طباشیر هر یک درمی و
زنجبیل ده درم و مشک دانگی بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی
تناول کنند و قطن و عانه و قبل بروغن خیری و زنبق و نار
و شکر و نارجیل — دین چرب کنند و [illegible] بخورند و اگر اسقاط بسبب لاغری
بود چنانچه از غذاء او چیزی زاید نماند که غذاء جنین شود
علاج آن تناول اغذیه مسمنه بود مثل هریسه و عصیره
و روغن گاو و شکر و شیرینی با روغن بنفشه بادام کنند و بعد از غذا
استحمام مفید بود و اگر بسبب احتباس طمث بود زیرا که آن
غذای جنین میشود و چون محتبس باشد غذاء او نشود و سقط
شود و علاج آن استعمال مدرات بود [illegible] اگر
بسبب فربهی زن و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف قوة
دافعه بود

دافعه بود علاج آن جلاب از مشکطرامشیع و پرسیاوشان
و تخم — و نبات تناول کنند و پشت بروغن بنفشه و زنبق و [illegible]
و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو چرب کنند و بابونه و شبت
و خیری و اکلیل الملک و نمام و ورق کرنب و برگ
بجوشانند و دران نشینند و به جند بیدستر و کندش و شونیز
عطسه آرند و چون عطسه خواهد آید بینی و دهن بگیرند تا
قوة مدد دهد و جنین بیرون آید و سم اسب و آهن و خرد [illegible]
هوای گرم — کنند و اگر بسبب فربهی باشد رحم و ناف و تهیگاه و
پشت بروغن بنفشه و بط و مرغ و ساق گاو چرب کنند
و اگر بسبب هوای سرد یا برودتی بود که موجب تکاثف
فم رحم گردد بحمام گرم بروند و در آب گرم نشینند و اگر بسبب
حرارت هوا بود بروغن بنفشه و صندلین و گلاب شکم
و پشت را بمالند و آب انار بن با ترنجبین بیاشامند
و اگر مقناطیس در دست چپ گیرند یا الیسد بر ران راست
بندد آسان بزاید و گویند اگر چهار مثقال خیارشنبر کوفته — [illegible]

بجوشانند و بیاشامند مفید بود احتباس مشیمه و جنین میت
اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی کنند که بیرون آید تا
موجب هلاک حامله نشود و علامت موت جنین آنست که
حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر
بود علاج جنین آنست که جلابی از سکنجبین مشیع و پرسیاوشان
و ابهل هر یک سه درم و ترمس و فودنج هر یک دو درم و
نبات ده مثقال تناول کنند یا قنه و جاوشیر و جندبیدستر
و زهره گاو متساوی بکوبند و یکدرم از آن با آب گرم کرده
بیاشامند و طلا آرند بکندش و شونیز چنانچه گفته شد و بخور
و دهن را بگیرند و ابهل و زراوند و ترمس و فرفیون بکوبند
و بزهره گاو بسرشند و استعمال کنند و شحم الحنظل و قسط و
سداب خشک هر یک سه درم و مر یکدرم بکوبند و بزهره
گاو بسرشند و بر ناف و عانه طلا کنند یا مر و خیارشنبر
و سکبینج متساوی بکوبند و حب سازند و سه درم از آن
فرو برند و پوست مار و سرگین کبوتر دود کنند و اگر بدین

بیرون

تدبیرها قابله دست ببرند و بیرون آرند و باشد که جنین را
پاره باید کرد و این عمل خطرناک بود احتباس النفاس
اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم کرفس و رازیانه
و پرسیاوشان و سکنجبین مشیع و نبات تناول کنند و استعمال
فرزجات کنند چنانکه در احتباس طمث ذکر رفت
رجا علتی بود شبیه بحمل که از احتباس طمث حادث
شود و علامت آن سقوط اشتها و تغییر لون و احتباس
طمث و انضمام فم رحم بود و احساس حرکتی در شکم کنند بسبب
انصباب اخلاط غلیظه یا ریاح غلیظه یا ورمی صلب بود
و فرق میان آن و حمل بدان کنند که پیش از وقت حبل
حرکت جنین محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوء الهضم
و قراقر بود و با استسقاء طبلی نیز مشتبه شود و فرق چنان
بدان کنند که در آن سوء خلق و ضیق نفس باشد و علامت
استسقاء نباشد علاج هر روز جلابی از رازیانه و تخم
و تخم کشوث و انیسون و گلقند خورند و معجون کرکم و تریاق

الفصول

اربعه و ماء الاصول مداومت نمایند سفوف تخم کرفس
ده درم زیره در سرکه خیسانیده ده درم نانخواه و زنجبیل و
انیسون هر یک چهار درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند
و دو درم تا سه درم تناول کنند و غذا زیره باج یا نخود
آب با توابل خورند اختناق رحم علتی بود شبیه بصرع
و غشی و مبتدای آن احتباس رحم بود بسبب آنکه
منی در اوعیه خویش مجتمع شود و بکیفیتی ردیه مستحیل
گردد و از آن بخار متصاعد شود بقلب و دماغ رسد و موجب
صرع و غشی شود و این علت بدور و نوبت باشد و اکثر
زنان عزب را حادث شود یا بسبب احتباس طمث
حادث شود و تعفن آن علامت آن صفرت لون
و اختلال عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر
و تفاوت نبض باشد و علیله احساس بخاری کند که از
عانه مرتفع شود و غشی حادث شود و فرق میان آن
و صرع آنست که چون افاقت شود از حالتی که بروی

واقع

واقع شده باشد خبر دهد و عقل بکلی فاسد نباشد و لعاب
از دهن روان نشود بخلاف صرع علاج آن در وقت
حدوث ذلک قدمین و بستن ساقین و گرفتن
منخرین باشد و گلاب بر روی او زنند و صیحه در گوش
او کنند و چون افاقت او نشود اشیاء طیبه ازو دور دا
رند و چیزهای منتن مثل نفط و کندش و قفند و جندبیدستر
و سیر و پیاز بو یانند و عنبر و مشک با روغن یاسمین
بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و هر روز جلابی از رازیانه
و بادنگو و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با شیره خشک دانه خورند و طبیعت را به سنا و شکر نرم
دارند و چون نفع ظاهر شود ایارج فیقرا و صبر و تربد هر یک
یکدرم و حب النیل و غاریقون و افتیمون هر یک نیم درم و
شحم الحنظل و مقل و سکبینج هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب
رازیانه بسرشند و حب سازند و فرو برند و با ایارجات و حب
تنقیه تمام کنند و بعد از تنقیه مرزنجوش و ماء الاصول

وشراب افسنتین تناول کنند و از بقول و فواکه و اطعمه
بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند و بعسل آمیخته بصوف
بردارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و برگ غار
وخشک
وخشک و شیح و ورق غار بجوشانند و در آن نشینند و ناف را
بروغن نرگس و نمام تدهین کنند و اگر بسبب عدم مجامعت باشد
مجامعت باید کرد و اگر بسبب احتباس طمث باشد فصد باسلیق
یا صافن کنند و در ادرار حیض سعی کنند و تخم کرفس و رازیانه
و انیسون هر یک سه درم تخم نمام و بزرک هر یک دو درم بکوبند بجوشانند
و با روغن بابونه و شبت هر یک پنج درم بیامیزند و رحم را بدان
حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از تزویج تصرفی دیگر
نکنند والله اعلم باب هژدهم در امراض مقعد و آن
زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن سه
صنف است ثولول بود و آنرا ثولول می گویند یا شبیه بانگور
یا شبیه
سرخ بود و آنرا عنبی گویند یا مانند توت سیاه و آنرا
توتی گویند و مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج شرج بود
و ازان خون

و ازان خون روان باشد و شاید که از آن خون نیاید علاج
مجموع فصد باسلیق و صافن باشد و اگر خون از بواسیر نیاید مفتحات
مثل بخور مریم و زهره گاو و آب پیاز و مقل و قنه و روغن هسته
زردآلو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن
شود و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله کنند و اگر سیلان دم
و لین طبیعت باشد از آن حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف
آرد و قرص کهربا با رب سیب بخورند و غذا اسفاناج با انار دانه
با مرغ و کبک خورند بست ... کهربا و صدف سوخته و
گل ارمنی هر یک دو درم هلیله سیاه و آمله هر یک پنج درم
نرم کنند تا سه درم بکوبند و ده درم مقل بآب گندنا شسته
حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند و سه درم از
آن بخورند آخر طراثیث کلنار جفت بلوط هلیله سیاه
و دو درم
بلیله آمله هر یک پنج درم دانه مورد بکوبند و مقل پنج درم با
آب ورق سرو حل کنند و ادویه بدان بسرشند و دو درم
بخورند و اطریفل صغیر و اطریفل مقل مفید باشد و اگر وجع

بغایت باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و خبازی و تخم شبت
بکوبند و بروغن گل و بنفشه بسرشند و بر موضع نهند یا ورق کرنب
بجوشانند تا مهرا شود و با روغن گل و سفیده تخم مرغ و طسوجی
افیون بهم سایند تا مرهمی شود و استعمال کنند و اگر خواهند
که خشک شود پوست انار و جفت بلوط و جوز السرو و کندر مجموع
را کوفته و یک شبانه روز در آب انگور بخیسانند و در هاون بسایند
و بر موضع نهند و بمقل و کندر و راتینج و حرمل و بیخ کبر تبخیر
کنند و اگر بورق سرو و سر بادنجان و مر و تخم الحنظل و پوست
انار و مازو و مقل و پیاز دود کنند پژمرده گردد و بهترین علاج
بواسیر آنست که قطع کنند یا داروی حار مثل فلافیون
و دیک برد یک به نهند تا منقطع شود و بعد از آن پیه بط
و پیه مرغابی و مرغ و مغز ساق گاو و کوهان شتر و روغن بنفشه
و کتیرا و خطمی کوفته با هم آمیخته مرهم سازند و استعمال کنند
اورام مقعد اگر ورمی حار غیر بواسیر مقعد را حادث
شود علامت آن تب و حرقت موضع و وجع شدید بود علاج
آن فصد

آن فصد کنند و عناب و اجاص و نبات را بگلاب
بجلاب بدهند
دهند و غذا بشوربا ماش و جو با شیره مغز بادام خورند و بنفشه
و خطمی و خبازی [illegible] هر یک بجوشانند و صافی کنند
و با روغن گل و بنفشه بیامیزند و استعمال بکنند یا سفیده
لابنبع ازرم کنند
تخم مرغ و روغن گل و طسوجی افیون با هم زنند و بکار دارند
یا اسفیداج درمی و نیم اقلیمیا فضه دو درم با روغن گل و
موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر مرض مزمن شود مرهم
داخلیون بنهند ناصور قرحه خبیثه باشد که در طرف امعاء
مستقیم حادث شود و از آن صدید آید اگر غیر نافذ بود
بشکافند تا آنچه در و باشد بیرون آید و دم الاخوین و
سرمه و شب یمانی و گلنار هر یک چهار درم و صبر و کندر
و عنزروت هر یک سه درم و زنجار نیم دانگ بروغن
نافذ یعنی نهاد شده
بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر نافذ بود قطع باید
ملحمه
کرد با آهن یا داروهای تیز و بعد از آن استعمال مرهم های ملحمه
کنند شقاق مقعد بسبب یبوستی مفرط یا گذشتن

نقل یابس بود علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین با آب
گرم بیاشامند و غذا نخود ماش با کدو و اسفناج خورند و
طبیعت را نرم کنند و مرهم شادنه و مراهم مقل استعمال کنند
یا پیه بط و مرغ و بز و مغز ساق گاو با روغن بنفشه آمیزد
و بکار دارد یا زرده تخم مرغ و مقل ازرق در روغن هسته زردالو
تلخ و کوهان شتر مرهم سازند و از آب سرد و حموضات احتراز
کنند و اگر با شقاق التهاب باشد اسفیداج رصاص یکدرم
کافور دانگی با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب روباه
تربک و کاکنج و توترک و خطمی و خبازی بگیرند و با موم
و کتیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و برنهند و اگر از آن خون
بسیار آید حابسات دم بکار دارند استرخاء
شرج آنست که ریح و غایط بی ارادت بیرون آید و
علاج پذیر نباشد و اگر حدوث آن اگر بسبب قطع یا اشک بواسیر بود علاج
آن جلاب از بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا
نخود آب با شیره خشک دانه خورند و قطن بروغن قسط
و زنبق

سبب استرخاء عصب بود
بواسطه برودت علاج

و زنبق بمالند و شاهسفرم و ورق غار و تخم ترب با سنبل
و قسط و مر و جوز السرو و پوست انار و خطمی و اذخر بجوشانند
و دران نشینند و معالجات فالج استعمال کنند
برون مقعد اگر مقعد بسبب استرخاء شرج بیرون آید
علامت آن آنست که چون دست بر او نهند باز گردد علاج او
آنست که جوز السرو و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند
و در آن نشینند و مقعد با آب مورد و آب لسان الحمل
آلوده کنند و جوز السرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر و
صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند یا روغن گل و دران
مالند و اسفیداج و گلنار و مازو در آن مالند و غذا سماق
خورند و از لبنیات و حمام احتراز کنند والله اعلم باب
نوزدهم در امراض پشت حدبه اگر فقره از فقرات
پشت از موضع خویش برون آید اگر بخارج مایل شود
آنرا حدبه گویند و اگر بداخل آنرا قعس گویند و اگر بجانبی
مایل شود آنرا التوا گویند و سبب آن اگر ورمی باشد که در

عضلات فقار حادث شود و بواسطه ضغط فقره را از موضع
خویش زایل کند و علامت آن تب لازم و وجع شدید و ثقل
پشت و تشنگی و قاروره ناری و نبض عظیم علاج آن فصد بود
باسلیق و جلاب از عناب و روباه تربک و ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا اشکاب خورند و تلیین طبیعت کنند
باین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی
بیخ مهک هریک سه درم روباه تربک پنجدرم ترهندی خراشیده
نیم کوفته یکدرم خیارشنبر و ترنجبین هریک یازده درم و وجع چون
ساکن شود و ورم زایل گردد کنجد مقشر بیست درم و
ورق مرزنجوش پنجدرم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده
درم با آب گرم حل کنند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و
هریک سی درم بگدازند و با هم بیامیزند و استعمال کنند
و فقرات بروغن قسط و ناردین بمالند ریاح الظهر ریاح خراسه
این علت باشد که بسبب ریحی غلیظ حادث گردد و علامات
او آنست که با او تب و تشنگی نباشد و بعد از وجع شدید پشت پیدا
شود

شود علاج آن هر روز جلاب از انیسون و رازیانه و بیخ مهک
و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه با خورند
زیره و دارچینی خورد و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان
کنند یا این حب سورنجان و زنجبیل هریک مثقالی صبر سقوطری
درمی حب النیل غاریقون انیسون هریک نیم درم مر
مقل مصطکی هریک دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشته
و حب سازند و این یک شربت است صفت آبزن
اصول بیخ رازیانه بیخ مهک هریک بیست درم بیخ کبر
و بیخ کرفس و بیخ غافت هریک ده درم و تخم کرفس
و رازیانه و شبت و انیسون هریک پنجدرم در چهار رطل
آب بجوشانند تا باز نیمه آید پس صافی کنند و با عسل
بقوام آورند و بده درم از آن مداومت نمایند و شبت و باز عسل بقوام آورند
و مرزنجوش و نمام و بابونه و اکلیل الملک و خروع بجوشانند
و در حمام بر پشت ریزند و روغن خروع بر فقرات بمالند
یا زنجبیل چهار درم و خشک ده درم بجوشانند و روغن شیره

وآن روغن

بران ریزند چانکه آب برود و روغن باند ودر پشت می مالد
واگر این مرض بسبب ضربه یا سقط باشد فقره را برفق باز
بموضع خود برند و قسط و کبر و سنبل و مرزنکوش و سلیخه
مساوی بکوبند و با خل خمر طلا کنند **ظهر** درد پشت
اگر از کثرت بلغم باشد علامت آن بیاض لون و قارورة   (در برودت مزاج)
وبطی نبض و غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلاء و تناول بقول و فواکه بارده اشتداد کند و درستی و ریاضت
ساکن شود علاج هر روز جلاب ازدرازیانه و انیسون
و بیخ مهک و کلنکبین خورد و غذا نخود آب با شیره
خشک دانه خورند و بعد از نضج بمطبوخ سورنجان و حب صبر
تنقیه کنند و بقی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلاء
شب و جماع اجتناب نماید و روغن قسط و خیری و
بابونه در پشت بمالد و احیانا پخته جوش تناول کنند
واگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع
سبب کنند و استعمال ترفه و حمام معتدل و تدهین بروغن
بنفشه واکی

پخته جوش در قرابادین ظاهر
بخته جوش است هر کب است از چند
دوا ... [illegible]

۲۰۶

بنفشه و نرکس واکر بسبب امراض کلیه بود علامات و
معالجات آن کفته شده وکاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء
عروق او بود و علامت آن حمرة لون پشت و حرارة
و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج آن فصد
باسلیق باشد و تناول جلاب از عناب و روباه ترک
و نبات یا آب انارین و تمر هندی با نبات غذا
شوربا باشیره بادام و اسفناج و در مواضع بارده
ساکن شوند **باب سیم در امراض و اوجاع پای
و نقرس و مفاصل و دوالی** علتی است که عروق   داء الفیل دوالی
ساق و قدم فراخ شود و بیشتر بیکان و حمالان و
پای ایستادکان را حادث شود علامت آن ظهور
رکهای سبز سبز باشد که کرد ساق و قدم بر آید علاج
آن فصد باسلیق و جلاب از روباه ترک تناول کنند و
نبات و عناب و بیخ مهک خورند و غذا شوربا با شیره
بادام و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب ایارج کنند

وبعد از تنقیه این عروق را
فصد کنند صح

و برفق بمالند تا باریک شود و ازاری بران بپیچند و محکم
ببندند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و پای را از ریاضت
نگه دارند **داء الفیل** آن بود که ساق و قدم بزرگ شود و
رنگ آن متغیر گردد و شبیه بپای فیل باشد و سبب آن ماده
سودایی بود که بساق و قدم ریزد و علامت آن کمودت
لون ساق و حرارت آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و در
هفته دو نوبت قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب
آن کنند یا باین حب قنطوریون باریک و شحم الحنظل هر یک
دانکی و نیم ترید مثقالی مقل کثیرا مصطکی هر یک دانکی بکوبند
و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از تنقیه فصد نابض
مرکنه کنند و بوره و آرد شیلم و خاکستر کرنب بآب زر بر ساق
طلا کنند و ساق را تا زانو بعصابه محکم ببندند و از اغذیه
غلیظ و کثرت مستی و آویختن پای اجتناب نمایند و اگر
بسبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد
بی حرارت و کمودت علاج آن جلاب از بیخ مهک و رازیانه
و کلقند

۲۰۸

وکلقند خورند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه خورند و بعد از نضج
تنقیه بحب صبر و حب سورنجان کنند و بقی مداومت نمایند
و بعد از قی اطریفل صغیر تناول کنند و فلفل و زنجبیل و کندر
هر یک سه درم و قردمانا و کردیا هر یک چهار درم بکوبند و با مثل
آن قند بیامیزند و دو مثقال میخورند و صبر و کندر و اقاقیا و مر   تا سه مثقال
و تخم اسپست بکوبند و بسرکه بسرشند و بر پای طلا کنند و از اطعمه غلیظ و بقولات و فواکه
بارده احتراز کنند صح
عرق النسا وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ نزول کند و
تا انگشتهای پای برسد و اگر مستمر شود و فخذ را باریک
کند عرج حادث شود علاج آن هر روز جلاب از انیسون و
تخم کرفس و رازیانه و بیخ مهک و کلنکبین خورند و غذا
نخود آب با شیره خشک دانه و بعد از نضج تمام تنقیه بمطبوخ
سورنجان و حب آن و حب صبر کنند و بعد ... مرزنجوش
و بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هر یک ده درم تخم
سپندان پنج درم بکوبند و مقل پنج درم در آب حل کنند و او
ویرا بدان بسرشند و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و
علاج آن هر روز جلاب ... و ۱۲

و چون قوه او عش ... بجوشانند و دران نشینند و در جای ... با بیخ کرفس ...

وقنطوریون و بیخ کرفس و نخود و عاقرقرحا هر یک ده درم و عصاره قثاء الحمار و حب الغار هر یک پنج درم و بلوره ارمنی و قسط و حب ازشاد هر یک درمی بکوبند و زفت ده درم و روغن زیت بیامیزند بکداززند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و بقی مداومت نمایند و اگر وجع زایل نشود این حقنه استعمال نمایند خسک و سبوس خسک و دانه سنا شبت بابونه سداب هر یکی هفت درم قنطوریون باریک سه درم پوست بیخ کبر پنج درم حلبه و برزک هر یک چهار درم زیره سه درم خیارشنبر پانزده درم بوره پنج درم آبکامه و روغن زیت و سوسن هر یک پانزده درم سورنجان پنج درم رازیانه و مغز بادام مقشر هر یک سه درم سنا مکی ده درم قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از آن با آب سرد تناول کنند و از معالجه این مرض ملول نشوند و بحقنه و مسهل و قی مکرر تنقیه کنند و بروغن قسط و ناردین و قیری تدهین کنند و اگر متمادی شود داغ کنند مفاصل و نقرس اما مفاصل المی باشد که مفصلهای دست و پای را حادث

را حادث شود و نقرس مخصوص انگشتهای پای و کعب بود و سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بران و این ماده زود بتحلیل نرود و زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ و علامت مادهٔ دموی وجع ضربانی و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود و تشدد وجع مفاصل بسبب آنست که جای بر ماده تنگست و بدان سبب تمددی شدید حادث میشود و دیگر آنکه مادهٔ او زود به تحلیل میرود بواسطه صلابت موضع و مجاورت و اکثر آن باشد که مادهٔ او مرکب باشد از صفرا و خلطی دیگر بواسطه آنکه صفرا اخلاط رقیق و مستعد انصباب گرداند علاج فصد کنند از جانب مخالف و جلاب از ورد باه زریک ولعاب تخم کاهو و نبات خورند و غذا شوربا ماش با شیره مغز بادام و اگر تب باشد جواب و عناب و موضع وجع بصندل و گلاب و لعاب بسکوبه سرکه و آب کشنیز و آب کاهو و آب بستان افروز و لورک و پوست خشخاش طلا کنند و تلیین کنند بابی مطبوخ سنا مکی هفت درم زوفا و تربک و بنفشه

باید — ورق گل پنجدرم

زرشک ده درم

نیلوفر و تخم کاهو و تخم خبازی و خطمی هر یک سه درم سورنجان ده درم هلیله زرد و سیاه هر یک هفت درم مغز خیار شنبر پانزده درم و اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بران ریزد و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت ملمس و صفره لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفره قاروره بود علاج آن بسکنجبین و آب گرم یا تخم خربزه و آب قی کنند و جلاب از تخم کاهو و بنفشه و عناب و ورد باه تربک و نبات خورند یا آب انار مَیخوش یا تمر هندی با نبات و ترنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و شاه تره و تخم کاهو هر یک پنجدرم عناب ده عدد و سپستان و آلو کیلی هر یک بیست عدد و تمر هندی و ترنجبین هر یک ده درم خیار شنبر پانزده درم آب کدو ده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر وجع اشتداد بکند

یا این مطبوخ کنند سنا مکی هفت درم بنفشه ...

و باید که تا وجع

علیهم ضماد ... استعمال کنند ... مبالغه نمایند ...

ما واحتیاطا بکنند نیلوفر با سرکه و آب کدو و جند بیدستر و بستان افروز طلا کنند یا آگوان پوسیده سوخته با سورنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق خشخاش و تخم کاهو ضماد کنند و چون وجع ساکن شود و حرارت ملمس باقی بود آرد جو با خطمی و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره یا غلظ آن و بیاض لون و قلت وجع بود و مسخنات تسکین باید کرد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کرفس و انیسون و گلنگبین خورند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت بحب سورنجان یا حب شیطرج یا این حب کنند صبر سقوطری و سورنجان و تربد و زنجبیل بادام حرب کرده هر یک درمی بوزیدان ماهیزهره هر یک نیم درم شحم الحنظل دو دانگ نمک هندی دانگی و نیم سقمونیا و مصطکی هر یک دانگی بکوبند و بآب کرفس بسرشند و حب سازند حب شیطرج هلیله زرد و تربد هر یک درمی

انار نیز ... — سقمونیا

ایارهٔ فیقرا مثقالی شحم الحنظل افیمون نانخواه تخم کرفس
سکبینج مقل هر یک دانکی شیطرج هندی خردل زنجبیل وج
هر یک نیم درم مقل را باب کرم حل کنند و ادویه بکوبند و بدان
بسرشند وحب سازند واین دو شربت بود و باید که در ابتداء
حبهائی دهند که مادهٔ رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بلکه
بتدریج تصرف کنند وزراوند وحب الغار وجنطیانا رومی
هر یک ده درم وانیسون وجبر وزیره هر یک پنج درم بکوبند و ضماد
سازند با برگ ومرو مشک وتخم ریحان اسفرم هر یک سه درم
سلیخه مغاث سنبل خشک ازهر یک درمی زنجبیل وزعفران
هر یک نیم درم با روغن سوسن بسرشند نطول شبث و برگ
مرزنجوش حاشا سعتر فودنه جندقوقی بجوشانند و در آن نشینند
و مثرودیطوس و تریاق کبیر تناول کنند و اگر ماده سوداوی
بود علامت آن صلابت و کمودت و نشف جلد و قلت
وجع و صلابت و بطوء نبض بود و علاج آن هر روز جلابی
از بیخ مهک و گاوزبان و بالنکو و رازیانه و نبات خورند
و بعد از

قوی
و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلاء شب احتراز کنند
آخر
و تدهین بروغن های گرم کنند صح
و غذا نخود آب بشیره خشک دانه خورند صح

و بعد از نضج حب سورنجان یا حب شیطرج یا این حب تنقیه
کنند صفت هلیله زرد و سیاه و جبر سقوطری و را
زیانه هر یک درمی فلفل و دار فلفل و خردل هر یک نیم درم
شیطرج و نمک هندی مقل هر یک دانکی بکوبند و با آب
کرفس بسرشند و این دو شربت باشد یا تلیین با این
کنند صفت سنا شاهتره هر یک هفت درم هلیله
زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم قنطوریون باریک
بیخ مهک بالنکو گاوزبان هر یک سه درم سوزطایفی
ده درم هلیله آمله اسطوخودوس هر یک چهار درم غاریقون
نیم درم سورنجان مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو
گرفتن باشد افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در آن
اندازند تا دو سه جوش بزند پس فرو گیرند و صافی کنند ۲ درنجبین
و خیارشنبر هر یک ده درم و ایارهٔ فیقرا یکدرم در آن حل
کرده بیاشامند و عاقرقرحا پنج درم و ورق غاره و فاغیه
و قسط و مر و بورهٔ ارمنی هر یک سه درم و خرف چهار درم

زنجبیل

بکوبند و با روغن یاسمین طلا کنند و روغنهای گرم و شحمها
و مغزهای مالند و اگر مادهٔ این مرض مرکب باشد علامت
مادهٔ حاره و بعضی علامات مادهٔ بارد باشد و علاج آن بحسب ماده
مرکب باشد تعقد مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته شود
چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه
و گاوزبان با نبات خورند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه
و بعد از نضج بحب ایارج و مطبوخهای مذکوره تنقیه کنند و موضع
بروغن کنجد و یاسمین و زیت و پیه دنبه و بط و مغز
ساق گاو و لعاب حلبه و بزرک و خطمی بمالند یا کنجد با
مرزنجوش سحق کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه
و حموضات و امتلاء شب و جماع و آب سرد و تناول
اشیاء بارده و استعمال آن احتراز کنند و بعضی مداومت
نمایند و معجونات و جوارشات حاره تناول کنند و اگر
گویند روباهی یا کفتاری زنده در روغن بجوشانند و در آن
نشینند مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت
و رازیانه و

و آن باشد که از خلطهای بارده فقط و از حاره فقط متاذی شود و بعضی علامات

و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و نمام و ورق غار و
برنجاسف و شاهسفرم نافع بود والله اعلم مقالهٔ سیوم
در حمیات بدانکه حمی حرارتی غریبه باشد که در قلب مشتعل
شود و از آنجا بواسطهٔ شرائین منتشر گردد و جمیع بدن
را گرم کند و ضرر آن با فعال طبیعی لاحق شود و اجناس
عالیه حمی سه است یکی حمی یوم دوم حمی دق سیوم
حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضاء
و اخلاط است پس اگر حرارت اولا تعلق بروح گیرد
آنرا حمی یوم گویند و اگر منتشر با عضا شود حمی
دق و اگر لاحق اخلاط شود حمی عفن و بیان هر یک در
سه باب گفته شود باب اول در حمی یوم و آن تبی
باشد که اولا روح گرم شود و پس از قلب و شرائین
بجمیع اعضاء منبعث گردد و این تب از اسباب بادیه
[illegible] شود مثل ملاقات آتش و آفتاب
و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی

وشاید که این تب یکروز بیش نباشد و باشد که تا سه روز
بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند امّا آنچه از حرارت آفتاب
باشد علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و نشف
جلد بود و علامت حمّی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و در
نبض و بول تغیر بسیار ظاهر نباشد و حرارت آن بشدت نباشد
و با آن خشونت زبان و تواتر نفس نباشد و ابتدا با انکسار
و قابض نکشد و با آن علامات امتلاء عفنیه و علامات
حمیات نباشد علاج آنست که در مساکن بارده نشینند
و خویش بکشند و صندل و گلاب ببویند و شربتی از تمر هندی
با ترنجبین و نبات هر یک ده درم یا سکنجبین بیست درم
با عرق گل و بید یا آب سرد بیاشامند و غذا کشکاب
با اسفناج خورند و تعلل بکاهو و خیار کدو و اجاص و انار
تر کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل روند و تن
بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نشینند و اگر بسبب تناول
ادویه حارّه باشد شراب صرف علامت آن خشکی دهن
و زبان

و خیار
یا شرب

و زبان و تشنج و حرارت موضع کبد و سرخی روی و چشم
و سرعت نبض و حمرة قاروره بود علاج آن جلاب از تخم
کاسنی و عناب و اجاص و نبات بیاشامند یا آب
انار ترش و نبات یا شیره تخم خرفه و سکنجبین و تلیین طبیعت
بنقوع فواکه کنند و شراب غوره و ریباس خورند و اگر
بسبب غمّی مفرط باشد علامت آن حدّت و نارنجیت
قاروره و غلبه یبوست و صغر نبض و زردی روی
و غور چشم بود علاج آن ازالت غم کنند بهر حیله که باشد
و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل و بید
تشرب کنند و استعمال مشمومات بارده کنند و اگر بسبب
غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی
چشم و عظم نبض بود و باشد که با آن رعشه نیز باشد
علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیمو و آب
انار ترش و نبات خورند یا غوره کنند و از خمر احتراز کنند
و اگر بسبب بیخوابی باشد علامت آن ثقل و خفقان

هر روز
هر کدام که خواهند صح
و غذا انار دانه صح

وکدر بول و صغر نبض و صفرة وجه بود علاج آن شربتی از شراب
بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاشامند و غذا جو با کدو
و اسفناج با شیره مغز بادام خورند و روغن بنفشه و کدو در سر
مالند و بنفشه و کدو و شاهسفرم ببویند و اگر بسبب تعب باشد
علامت آن تقدم سبب و یبوست جلد و احساس خشکی و
صغر و ضعف نبض و بول رقیق مائی بود علاج آن تناول
مرطبات و استعمال تدهین و حمام بود و اگر از اسهال مفرط بود
حبس طبیعت کنند بسفوف انار دانه و رب به چنانکه
گفته شد و اگر بعد از غشی باشد علاج آن غشی کنند و تقویت
بشراب صندل و حماض و به و سیب با عرق گل و بید و
گاوزبان و بیکنقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر بسبب حصافت
جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام یا ملاقات
غبار یا اغتسال باب سرد شود و موجب عفن حرارت و تولد
تب بود علامت آن سرعت و اختلاف نبض و حمرة
قاروره و تشنج و اضطراب بود علاج آن جلاب از تخم کاسنی
و عناب

بسبب
پیدا

و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند و بعد
از فتور تب حمام و تعرق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس
باشد بنقوع فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند و اگر علامات
غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث شود قی
کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم دارند و بعد از تنقیه
استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند
و اگر بسبب خواب مفرط که موجب عدم تحلل بود علامت
آن بطؤ و امتلاء و اختلاف نبض و غلظ قاروره بود
علاج جلاب از تخم کاسنی و بیخ مهک با نبات خورند و غذا
شوربا با مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل مأکول و مشروب
کنند و اگر بسبب کثرت استحمام و حمام گرم بود شیره تخم کدو
با آب خیار کدو یا سکنجبین ساده یا تمر هندی با نبات خورند و غذا
کشکاب با کدو و اگر از زکام و نزله باشد شراب عناب و بنفشه
و نیلوفر تناول کنند یا سپستان و عناب و بنفشه و نیلوفر
و نبات بجلاب سازند و اگر علامت غلبه خون بود فصد

بسبب
و نبات بجلاب سازند و

کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه تلیین کنند یا بترنجبین
و بنفشه مرکی [illegible] آن باشد که حرارت — تب
با عضا علی الخصوص قلب تشبث کرده و موجب افناء
رطوبت کرده و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت
غریبه متعلق برطوبات شود که در عروق صغار میشود آ
آنرا مرتبه اولی گویند و اگر آن رطوبت را فانی کند و تشبث
برطوبات شود که اعضا بمنزله طل است آنرا مرتبه ثانیه گویند
و اگر این رطوبت را نیز فانی کرداند و لاحق برطوبات شود
که التیام اعضا بدان باشد آنرا مرتبه ثالثه گویند و حمی دق
اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفنه و حمی اورام و اسهال و خطاء
طبیب و غلط و خبط مریض را حادث شود و در ابتداء
کمتر واقع شود و علامت او آنست که نبض ضعیف و با
ریک و صلب و متواتر بود و حرارت قوی و اضطراب
و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت شدید
نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا تجاوز کند تحول
انواع کند دن

و نحولت بدن و تقشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن
ظاهر شود و رنگ روی و اعضا زایل شود و سپیدی و
روی و گردن باریک شود و گوش کوچک گردد و در طول — بره
ذبول باشد امید بران نتوان داشت اما در ابتدا علاج
پذیر باشد و علاج او آنست که در مساکن بارده و مهب
شمال و کنار آبها مسکن سازند و بورق بید و کدو و بنفشه
خشخاش و خوابش کلاب و کافور بیش خود بنهند و در تبرید — بکشند و
و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش
و صندل و شیره تخم تورک یا آب خیار کدو با نبات خورند
و غذا ماء آب با اسفناج و کدو و فروج کوچک و ماهیها که خورد
خورند و سرطان و بزغاله بغایت مفید بود و دهن بنفشه
بنفشه و کدو کنند و از بقول کاهو و کاسنی و تورک و خیار
و از فواکه انار عذب و شفتالو و سیب و امرود و اجاص
و زردالو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و کلاب
و آب سیبان افزوده طلا کنند و از جماع و تعب و [illegible]

دار شیاء حاره و مجففات احتراز نمایند و سعی کنند هر جا
آب خنک و که باشد بخواب روند و بحمام معتدل رفتن مفید باشد و نیلوفر
داحیانا — و برگ بید و کدو و برگ نشستن مفید بود و مفرح بارده خورند و
اگر این تب بواسطه سهر مفرط حادث شود شراب بنفشه با خشخاش
و لعاب بنکو و بهدانه و عرق گل و بید خورند و استحمام و تدهین
مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقوی
طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود [illegible]
گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم ورق گل تخم خیار کدو
و تخم حماض و طباشیر و صمغ عربی هر یک درمی کهربا و دانه مورد
هر یک شش درم تخم تورک پنجدرم بریان کرده کافور یکدرم افیون
دو درم بکوبند و باریب به سرشند و مثقالی تناول کنند
و باید که مدقوق را از هوای گرم و هوایی بغایت سرد محافظت
کنند و تقویت قلب و جگر و معده بکنند و براحت و
دوعت و لهو و لعب مایل گردانند و آوازهای خوش و
استعمال — نغمات لذیذ و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و
دا ورنی

و از حزن و غضب و جوع و عطش نگهدارند و قرص کافور خورند
[illegible] طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم
تخم خیارین و کدو و بهدانه مجموع مقشر هر یک پنجدرم صمغ عربی
و نشاسته و کثیرا هر یک دو درم تخم تورک یکدرم کافور نیم درم
بکوبند و بلعاب بنکو بسرشند و قرص کنند و مثقالی خورند
شیر دختر و — و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر خر بنوشند
و بدفعات اندک اندک غذا خورند و اگر گوشت مرغ و کبک
و تیهو و دراج و سیب و به و امرود و کاسنی و نعناع در
قرع و انبیق نهند و عرق آن بگیرند و هر روز بیست درم
از آن تناول کنند عظیم مفید بود باشد [illegible]
یبوستی باشد که بر مزاج غالب شود ولی حرارتی و اکثر مشایخ
یخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ و استعمال مبرد آ
نسخه — بافراط حادث شود و علامت آن ذبول و تقشف جلد
نباشد — بود و التهاب و اشتعال نباشد و ملمس سرد بود و علاج
آن تسخین و ترطیب باشد بمثل شراب گاوزبان و شراب

انار عذب و شراب سیبشامی و اغذیه کثیرة الغذا
مثل مزوره مرغ و بط و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و
بزغاله و حلوای شکر و شیره و استعمال حمام معتدل و — و شکر
حقنهای مسمنه و مشمومات معتدل مثل عنبر و لادن و یاسمین
و نرگس و سوسن و تدهین بروغن بنفشه و بادام و بیدمشک
کنند القسم الثانی القسم دوم در حمیات عفن و آن عبارت از
تبی باشد که حرارت اول لاحق اخلاط شود و از ایشان
کنند و آن سخونت بقلب و روح متأذی شود و پس بسایر
اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط شود خالی نیست
که از استعفن میگرداند یا نه اگر نمیگرداند از اسنوخس
گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث میشود و
اگر متعفن میگرداند به بینیم که تعفن او در خارج عروق است
یا داخل عروق اگر داخل عروق است از آن حمیات
لازمه تولد کند و اقسام او چهار است و اگر خون متعفن
شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغمی بود لثقه
و اگر سودا بود

و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق
بود مثل معده و کبد و طحال و مراره از آن حمیات دایره
متولد شود زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن گردد
سبب حرارت تب به تحلیل رود و تب زایل گردد تا
آنگاه که ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود ² ربع و
تعفن دم در خارج عروق در اورام بود و آن تب عرضی
بود و این انواع حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه
ترکیب آن یا از اجناس متباعده بود همچو ترکیب
حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه همچو ترکیب ²
غب لازمه یا غب دایره یا ترکیب آن از اصناف
آن نوعی واحد بود همچو ترکیب دو غب و دو ربع و
بیان هر یک گفته شود ان شاء الله تعالی بدانکه عفونت بسبب
غذایی ردی الجوهر باشد یا مثل قدید و غذائی که
مستحیل بدمی صالح نشود مثل ماهی و خیار یا غذا
نیکو آنچه از و حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل

غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نایبه و اگر سودا بود ربع صح

حمی صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود همچون ترکیب صح

مثل قدید و

و اگر یا عفونت بسبب کثرت خلط و از وجه آن حادث
شود حمی مطبقه تبی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث
شود و آن سه صنف است ١ متزایده یعنی هر روز که باشد زاید
شود بسبب آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت
زاید از تحلیل باشد و این صنف بدترین اصناف بود ٢ و او — متناقصه
آن بود که هر روز که باشد نقصان پذیرد و بسبب آنکه تحلیل از
تعفن زاید بود ٣ متساویه و او بیک حال بود نه زاید شود
و نه کم شود بسبب تساوی تعفن و تحلیل و باشد که این
تب بمحرقه و برسام منتقل شود و اگر درین تب بثرات سیاه
و سبز ² و عین و انتفاخ عروق و ضیق نفس و حمره و غلظت
قاروره و عظم و سرعت و امتلاء نبض بود و با این تب قشعریره
نباشد و اشتداد بطریق غب بکند و علاج آن در روز اول
تا سیوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوه
و احتیاج بدفعات بود و حجامت و تبرید نیز شاید و
هر روز جلابی از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تمر
هندی

بر بدن ظاهر گردد دلیل بد بود و علامات حمی مطبقه حمره وجه صح

و اگر چه

هندی با ترنجبین و نبات خورند و غذا کشکاب و عناب
خورند و میان روز شربتی از نبات و عرق گل و بید
بخورند شرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریباس
و لیمو مفید بود و طبیعت را محتبس نگذارند و بفقوع فواکه
و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان و زبان بسرکه و گلاب
بشویند و لعاب بهدانه در زبان بمالند و در پنجم و یا
ششم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ سناء مکی بنفشه
نیلوفر و تخم کاسنی و ورق گل هر یک پنج درم عناب ده عدد
سپستان بیست عدد آلو سیاه ده عدد آلو کیلی پانزده
عدد شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم بدهند ² و [illegible]
خیارشنبر ده درم علاوه کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه استعمال
کنند بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان سی عدد جو نیم کوفته
کفی ورق چغندر دسته شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده
درم آنگاه پنج درم و اگر با این تب سرفه باشد جلابی از
بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات خورند و تلیین

و اگر علیل ضعیف باشد آلوی سیاه و آلو کیلی هر یک پانزده عدد و تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیرخشت و ترنجبین هر یک ده درم بدهند صح

طبعت به بنفشه مربی و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده
مثقال کنند سونوخس از کثرت و غلیان خون
حادث شود و علامات او همین علامت بود و او از
حمی یوم اقوی باشد و از مطبقه اضعف علاج آن فصد
و تبرید فقط و اقتصار بمزورات حامضه و اگر احتیاج
به تلیین باشد به نقوع فواکه و ترنجبین کنند حمی محرقه تبی
صفراوی بود که مادهٔ آن در عروق متعفن شده باشد و این
تب لازم باشد و بطریق غب اشتداد کند علامت آن
تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت زبان
و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع متواتر
و قارورهٔ ناری بود و علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی
و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات و غذا جو
با شیرهٔ خشخاش خورند و اگر سرفه نباشد صباها روز
سکنجبین و شراب حماض و لیمو خورند و اگر سرفه باشد شراب
خشخاش و بنفشه و تلیین طبعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند
۱۵ و اگر از

و اگر از مطبوخ منفعتی نباشد شراب دینارو مقدار چهل درم
با سکنجبین ساده خورند ده درم با آب برف و اگر سرفه
باشد سنا پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیارین هر
سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد و شیرخشت
و ترنجبین هر یک پانزده درم و مشمومات بارده عمل کنند
و اگر بیخوابی باشد وقت خواب شراب خشخاش لعوق کنند و
در نضج تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیرهٔ خرفه با شیره
تخم کاسنی خورند و نقوع زردآلو نیز مناسب بود و چون تب
مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حماض و لیمو
و صندل کنند و مزوره از تمرهندی و آلوی کیلی و انار دانه
و نارنج با فروج خورند غب خالص تبی صفراوی
بود که مادهٔ آن در خارج عروق متعفن شده باشد و این
تب قشعریره و نافض بود و زمان سرما او اندک باشد
و باشد که مرکب از دو غب باشد و هر روز آید و علامت
آن تشنگی با فراط و غثیان و اضطراب و قی صفراوی

تجربه سکنجبین

روزی آید و روزی نه و زمان او از چهار ساعت تا دوازده ساعت باشد و با این

و نبض سریع و قارورهٔ ناری بود علاج آن هر روز جلابی از
تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات خورند یا آب انار با ترنجبین
و نبات و غذا جو با تمرهندی یا آلوچه خورند و تلیین طبعت کنند
با این مطبوخ یا هر شش یا هفتم سنا مکی و ورق گل هر یک پنج درم
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم آلوی سیاه
آلوکیلی هر یک بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال
یا این حقنه استعمال کنند سنا مکی هفت درم ورق گل پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان
و اجاص هر یک بیست عدد و سبوس و جو نیم کوفته و خطمی هر یک
کفی لبلاب دو ورق چغندر هر یک دسته خیارشنبر و شکر سرخ
هر یک ده درم و روغن بنفشه ده درم و شراب ورد با سکنجبین و
شراب دیناری با شراب بنفشه مفید بود و بعد از آن استعمال
و استفراغ صفرا اشربه مبرده مثل خیار کدو و شیرهٔ تخم خرفه و تخم
کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند
و اگر طبع حبسی باشد نقوع فواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر تناول
و سکنجبین

و عناب سپستان

و سکنجبین تلیین کنند صفت قرص کافور طباشیر
ده درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کدوی مقشر درمی و نیم
کثیرا و صمغ عربی و خشخاش هر یک نیم درم بکوبند و با لعاب
بنکول سرشند و قرص سازند و مثقالی از آن تناول کنند
و بعد از مفارقت تب شراب غوره و لیمو و ریباس و سکنجبین
و امثال آن با آب سرد و عرق گل و بید خورند و مزوره
زرشک و انار دانه و تمرهندی با فروج خورند حمی الغب
نایبه و آنرا مواظبه نیز گویند و مادهٔ آن بلغمی بود که در
خارج متعفن شود و این تب هر روز آید و اکثر البر باشد
خصوص که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان آن
بیست ساعت بود و اکثر آن هژده ساعت و ایام
آن .. شد و روز علامت آن نافض و شدت سرما
و کثرت بزاق و غثیان و صفرت یا بیاض لون و تهیج
روی و چشم باشد و زود گرم نشود و تشنگی و اشتها نباشد
علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه

تناول کنند

عروق

وکلقند خورند یا سکنجبین و گلقند و غذا اجو و نخود
و اندکی رازیانه هر روز میانه روز شربتی از نبات و عرق گل
و گاوزبان و تخم شاهسفرم بیاشامند و سکنجبین ساذج
و بزوری و شراب لیمو و شراب گاوزبان و بالنگو و نیلوفر
نیز شاید و وقت نوبت مطبوخ نیلوفر و شبت و ترب و بیخ
ماده — مهک و عسل اندک قی کنند و چون نضج یابد باین مطبوخ
تلیین کنند سناء پنج درم بیخ مهک بالنگو گاوزبان هر یک
چهار درم رازیانه افسنتین و تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک
سه درم تربد خراشیده دو درم ناردین دو درم و نیم مویز طائفی
پانزده درم گلقند ده درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ
فیقرا — ده درم و اگر مزاج قوی باشد یک مثقال ایاره در این
مطبوخ کنند و بعد از دو روز یا سه روز تحریک کنند
باین حب تربد تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نمک هندی
دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و با آب رازیانه سرشند
و حب ساخته بلع کنند و تقویت معده بگلقند و رازیانه
کنند و اگر

کنند و اگر متمادی شود بحب ایاره و قرص ورد و قرص
غافث و امثال آن تلیین کنند صفت قرص غافث
عصاره غافث ترنجبین هر یک شش درم طباشیر ورق
گل سنبل هر یک دو درم بکوبند و بآب رازیانه قرص
سازند و یک مثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند
و اگر تشنه خوفی باشد قرص افسنتین با سکنجبین بزوری ده درم
تناول کنند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی و کشوث و
رازیانه هر یک سه درم عصاره غافث دو درم پوست بیخ
کبر و رازیانه و کرفس هر یک پنج درم انیسون یک درم مجموع
حمی نائبه بس — نیم کوفته و شبانروزی در دو رطل آب و ربع رطل سرکه بجوشانند
تا یک رطل آید و یک رطل قند یا عسل بقوام آرند حمی نائبه تبی
بلغمی لازم بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد
علامت آن همچو علامت دایره باشد اما با آن سرما و
نافض نباشد و در شبانروزی شش ساعت فاتر
گردد و باز اشتداد کند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و قاروره

و قاروره غلیظ و کدر باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم
کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند
و غذا اجو با نخود خورند و بعد از نضج تام تلیین باین مطبوخ
کنند سناء مکی پنج درم تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک و ورق
گل و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب
ده عدد اجاص بیست عدد ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده
درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد و یا سقمونیا دانگی
تحریک کنند یا همچون خیارشنبر در آب گرم حل کنند و بیا
شامند و باقی علاج آن همچو علاج نائبه باشد اما قرص غافث
حمی ربع دایره تبی سوداوی بود که ماده آن در
خارج عروق متعفن شده بود و این تب روزی آید و
دو روز نه نوبت او بیست و چهار ساعت باشد
و باشد که دو روز آید و یک روز نه و آنرا ربع معکوس
گویند و تب ربع از سوداوی طبیعی یا از اخلاط سوخته
حادث شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد و شاید
که ربع بعد از

که ربع بعد از ورم طحال واقع شود و این بدترین ربعی
بود و علامت ربع آنست که ابتدا بنافض کند و کسر
اعضا و سرما قوی و چون گرم کند گرما آن بافراط نباشد
و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت آن حمرة و
غلظ بول و تشنگی بافراط و سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد
از حمیات مطبقه و حصبات اورام حادث شود و آنچه از
احتراق صفرا بود علامت آن لهیب و اضطراب و تلخی دهن
و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد از حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق
بلغمی حادث شود و آنچه از احتراق سوداوی طبیعی بود
علامت آن سوء خلق و صلابت نبض بود و کدورت
قاروره بود اما علاج این تب اطبا تا چهل روز بمعالجه
آن مشغول نمیشوند و غذا زیرباج و زرشک و نخوداب و کبک و
تیهو خورند و از اشربه سکنجبین بزوری و ساذج و گلقند
اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا مثل
قدید و بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب کنند و اگر

بلغم باشد علامت آن نبض غلیظ بود و ... درازتر بود و لهیب و اضطراب کمتر باشد و بعد از حمیات

علامت

در ابتداء غلبهٔ خون باشد فصد اکحل یا باسلیق مفید افتد و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار بیرون کنند و الا زود به بندند و بعد از چهل روز بتنقیه ماده مشغول شوند و هر روز جلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی و درازیانه و کشوث و مطبوخ دوس و بسفایج و نیلوفر و بلیله و آمله هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم و ورق گل چهار درم هلیله زرد و کابلی و افتیمون هر یک هفت درم شاهتره ده و اگر سنا باشد سه درم تخم آن تربد دو درم و عناب ده عدد و سپستان سی عدد ترنجبین و مغز خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو سه روز مطبوخ افتیمون یا آن یا معجون نجاح یا شاهتره و با لنکو و سنا خورند زیرا که این ماده به یک مسهل زایل نشود اما آنچه از احتراق صفرا باشد جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین و نبات خورند و بعد از نضج ملین کنند بایی مطبوخ سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک چهار درم و پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی پانزده درم ترنجبین و خیارشنبر هر یک سه درم

و سا و زبان و بالنکو و درازیانه و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب و شوربا با شیرهٔ خشکه دانه خورند با فروج فربه و بعد از نضج تام تلیین طبیعت کنند بایی مطبوخ سنا هفت درم بنفشه چهار درم با لنکو و گاوزبان هر یک

هر یک ده درم یا سنا هفت درم بالنکو و گاوزبان هر یک چهار درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح بیخ مثقال در آن حل کرده بیاشامند یا این حب بلع کنند پوست هلیله کابلی بسفایج مطبوخ دوس افتیمون و ورق گل سرخ هر یک درمی نمک هندی کتیرا هر یک دانگی مصطکی نیم درم کتیرا با آب حل کنند و باقی ادویه بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از بیخ مهک و درازیانه و تخم کاسنی و کلقند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکه دانه خورند و تلیین طبیعت بایی مطبوخ کنند سنا هفت درم هلیله کابلی و سیاه و افتیمون هر یک هفت درم تربد دو درم درازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و افسنتین مطبوخ دوس و بسفایج هر یک سه درم بالنکو و گاوزبان هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم خیارشنبر پانزده درم و در تب ربع طریقه آنست که در روز نوبت امساک کنند و هیچ نخورند یا چنان کنند که وقت نوبت معده

تناول کنند

شکر سرخ ده درم و

خالی بود و اسهال در روز راحت کنند و طبیعت را محتبس نگذارند و اگر محتبس شود بجوشاند سنا و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و بنفشه و مویز طایفی ملین کنند و ماء الجبن با سکنجبین مفید بود و خروس پیر با نخود و اندکی بسفایج پخته کنند و مرق آن تناول کنند و احیانا مثرودیطوس و تریاق کبیر بخورند و این معجون نافع بود سنبل و وج هر یک پنج درم فلفل زنجبیل حلتیث هر یک درمی نانخواه سلیخه هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و رعایت حال و کبد بقرص زرشک و ماء الاصول و سکنجبین بزوری کنند و بباید دانست که این تب مرضی بی خطر است اگر چه دراز میکشد و امانست از جذام و مالیخولیا و برص اسود و جرب و صرع و تشنج و سکته و فالج اما دراز میکشد چنانکه گویند تا دوازده سال نیز می باشد حمی ربع لازمه تبی سوداوی لازمه بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن ناخن و قشعریره و عرق نبود و نوبت ربع اشتداد کند و در باقی از ... ان فاتر بود علاج آن همچو علاج

حال

این تب

آن همچو علاج ... بود و در فصد ضروری باشد و استعمال مقطعات و ادویه قویه در وی کمتر باید کرد و اعتدال لازم باشد حمی خمس و سدس و سبع تب خمس آن باشد که یکروز آید و سه روز نه و سدس آنست که یکروز آید و چهار روز نه و سبع آنست که یکروز آید و پنج روز نه و این تبها از مواد غلیظ متولد شود و شبیه بربع باشد علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانکه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک سه درم و کنگر زد دو درم و برگ و بیخ ترب بجوشانند و یکدرم نمک و ده درم عسل در آن حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج آن همچو علاج ربع بود حمی انقیالوس تبی باشد که در وی احساس برودت عظیم کنند و در باطن ملمس گرم بود و با آن تشنگی و لهیب نباشد و ماده این تب بلغمی زجاجی بود علاج آن هر روز جلابی از بالنکو و درازیانه و تخم کرفس و کلقند خورند و غذا نخود آب با شیره خشکه دانه و بعد از نضج تنقیه

ربع باشد

خورند

کسنند باین حب صبر سقوطری تربد سفید هریک درمی غاریقون
نیم درم مقل دانکی بکوبند و باب رازیانه تر سرشند و حب سازند
و بعد از دو روز قرص ورد با دو مثقال سکنجبین بزوری خورند و باقی
علاج همچو علاج حمی بلغمی بود حمی لثقوریا تبی باشد که در باطن بلکه برودتی
حرارتی باشد شدید محسوس شود و ظاهرا حرارتی نباشد و
با آن تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم بود و ماده این تب بلغمی زجاجی
باشد علاج آن هر روز جلاب از بالنکو و نیلوفر و رازیانه و بیخ
مهک و کلقند خورند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیار چنبر کنند
یا باین مطبوخ سنا مکی هفت درم بنفشه چهار درم ورق
گل پنجدرم تخم کاسنی سه درم تربد یکدرم اسطوخودوس سه درم
عناب آلوی سیاه و آلو کیلی هریک ده دانه و رازیانه و گاو
زبان و بالنکو هریک دو درم مغز خیار چنبر و ترنجبین هریک ده
درم مویز طایفی ده درم شکر سرخ پنجدرم و بعد از تنقیه کلقند
و انیسون خورند و یا رازیانه و تخم کرفس و انیسون هریک
دو درم بجوشانند و با ده درم کلقند بیاشامند حمی مرکب
۱۲۰

بدانکه حمیات مرکبه چون ترکیب آن بسیار است چنانکه
ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه با لازمه و بیشتر
ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که آنرا قانون
فی و ترکیبی نباشد و ترکیب با مداخل بود چنانکه تبی
باشد و تبی دیگر بالای سر آن آید و مباداخل باشد چنانکه تبی
در عقب تبی بیاید و مشارکت بود چنانکه باهم آیند و باهم
زایل شوند اما آنرا نامی ننهاده اند شطر الغب تب و غب
غیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه بود زیرا که یا مرکب از
غب دایره و بلغمی لازمه بود و یا غب دایره و بلغمی دایره
یا محرقه و صفراء دایره و بلغمی لازمه علامت آن ممتزج
باشد از علامت صفرا و بلغم و درین حمیات اعتماد بر
دور و نوبت تب نشاید کرد ... استدلال با عراض و علامات
کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در
شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت آنها
متفرق بود چنانکه فرق و تمیز میان نوبت هریک توان کرد

و روز نوبت صفرا نبض سریع باشد و قلق و اضطراب و تشنگی
سخت باشد و نافض و قشعریره اندک و در روز نوبت بلغم برعکس
و نافض سخت باشد و حرارت و تشنگی کمتر بود و در غب غیر
خالص صفرا و بلغم ممتزج باشد و متحد و فرق میان نوبت
هریک نتوان کرد و هر روز نوبت آید و زمان او از دوازده
ساعت زیاده بود و این تب عسر البرء بود و از معالجه آن
ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید داد که صفراء رقیق زود
مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر
علامت صفرا غالب باشد هر روز جلاب از بیخ مهک و نیلوفر
هریک سه درم و اجاص ده عدد و نبات ده درم و غذا جو
با اندکی نخود خورند و بعد از نضج تلیین باین مطبوخ کنند
سنا مکی هلیله زرد و کابلی هریک پنجدرم بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک هریک سه درم اسطوخودوس
و بسفایج هریک چهار درم مویز طایفی ده درم اجاص و
آلو کیلی و عناب هریک ده عدد مغز خیار چنبر پانزده درم
و بعد از دو روز

و بعد از دو روز تحریک باین قرص بنفشه کنند صفت
بنفشه دو درم تربد هلیله زرد هریک سه درم رب السوس نیم درم
سقمونیا مشوی هریک نیم دانگ مجموع را کوفته باب بسرشند
و با جلاب از نبات خورند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز
جلاب از بیخ مهک و رازیانه و کلقند خورند و غذا جو و نخود
خورند و پس اگر اخلاط بجانب کبد مایل شود و علامت
آن ثقل شراسیف یمنی بود علاج آن بمدرات کنند مثل
انیسون و تخم کرفس و نانخواه با جلاب ضم کنند و اگر به
مقعر کبد مایل باشد علامت آن ثقل معده و قی و غثیان
بود پس بمسهلات بلغم تلیین طبعت کنند و بعد از تنقیه سکنجبین
بزوری و سادج با کلقند خورند و قرص ورد نیز نافع بود
صفت ورق گل ده درم سنبل بیخ مهک هریک پنجدرم
تخم خیارین و تخم کاسنی هریک چهار درم بکوبند و باب
بسرشند و یک مثقال با سکنجبین تناول کنند و اگر معتاد
شود بقرص غافث تحریک کنند و معالجاتی که در بلغمی

محتلفه

دایره ذکر کرده رفت بکار برد حمیات مختلطه چنان باشد
که ادوار و ری و نوبتی معین نباشد و علامت آن مختلط
باشد و درین تبها طریقه آنست که به تخمین و حدس معرفت
و ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تعفن آن در خارج عروق و داخل
آن حاصل کنند و علاج چنان کنند که گاهی استفراغ ماده
بمسهلات لینه خفیفه و گاهی به تسکین و تقویت مشغول
شوند و ماده که خطر آن بیش باشد اول استفراغ آن کنند
چنانچه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد
اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد اول صفرا
دفع کنند و اگر متساوی باشد معالجه مرکب کنند و در
تقویت طبیعت کوشند تب غشی تبی باشد که چون ابتدا
کند غشی حادث شود و این بیشتر از ماده بلغم متولد گردد
و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق
باشد و چون بلغم بمعده رسد بواسطه شدت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی گردد و علامت او آن باشد که بیشتر
اوقات

و تغیر دیگر

تب

اوقات بدو ر بلغمی آید و تهیج وجه و علامات بلغم ظاهر بود
علاج آن در حالت غشی بگلاب و آب سرد بر روی زنند
و اطراف به بندند و شکم برفق می مالند و سکنجبین با آب گرم
بدهند شاید که قی کنند و هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه
و کاوزبان و گلقند خورند یا تخم کرفس سه درم بجوشانند و
با سکنجبین ساده بیاشامند غذا جو با قند خورند و تلیین
طبیعت کنند بدین حقنه سنا هفت درم و رازیانه قنطوریون
باریک بنفشه نیلوفر بیخ مهک هر یک سه درم ورق چغندر یک
دسته سبوس گندم خیار شنبر پانزده درم ترنجبین و شکر سرخ
هر یک ده درم نمک بوره و حلوا ارمنی هر یک نیم درم روغن
زیت و انگاره هر یک ده درم و اگر این تب از ماده صفراء
گرانی یا ز بخاری حادث شود و علامت آن عطش و کرب
و اضطراب بود و بدو غب آید علاج آن هر روز آب
انار ین یا تمر هندی با نبات و ترنجبین خورند و غذا کشکاب
با انار و تمر هندی و تلیین طبعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند
بخیز الله

یا آب

و صندل و گلاب و کافور و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند
و در استفراغ اخلاط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج دفع کنند
تا بسبب ضعف غشی زیادت نشود حمیات لیلیه و نهاریه
تبی لیلیه آن بود که بشب آید و بروز رها کند و یومیه آنکه بروز
آید و شب رها کند و این بدتر باشد و غالب آن باشد که بدق
بکشد علاج آن سکنجبین ساده و گلقند یا جلابی از تخم کاسنی
و بیخ مهک و نبات و غذا جو با نخود و تلیین طبعت بمطبوخ
فواکه و معجون خیار شنبر کنند و در نهاری غذا بشب خورند و
اما باید که ممتلی نخفتند بلکه بیخوابی مناسب بود و در لیلی
غذا بروز خورند و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی بود
حمی وبائیه تبی بود که در وبا حادث شود و سبب او آن باشد
که هوا متعفن افساد مزاج روح کند و موجب تعفن
رطوبات گردد و از آن حمی تولد کند و علامت وبا آن است
که هوا منکدر شود و باران کم آید و حیوانات ذکیة الحس
مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و ضفادع و حشرات
بسیار الخ

تناول کنند

خورند

بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل مار و عقرب و موش بر
روی زمین آیند و علامت این تب کرب و تواتر نفس
و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط شهوت و غثیان و وجع معده
و عظم طحال و غشی و عرق و براز منتن بود و علاج آن فصد
کنند و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات یا سکنجبین با گلاب
و آب سرد تشرب کنند و شراب غوره و زرشک و ریباس و
صندل و لیمو و حماض مفید بود و غذا اسفاناخ و زرشک و انار
با فروج خورند و تعلیل بحبوبات و مکللات کنند و اگر رطوبات
بدن بسیار بود تبرید و تسکین مفید نیفتد تلیین طبعت کنند
و استفراغ اخلاطی که در بدن بود اما تسکین بهر حال بهتر
از تحریک بود و مشمومات و بخورات استعمال کنند چنانکه
در تدبیر فصول گفته شد حمی جدری بدانکه ماده او
خون است و سبب غلیان او حادث شود و بهترین او آنست
که سفید رنگ باشد و انبوه نبود و بدترین آنست که سیاه
و سبز و انبوه بود و علامت ظهور او جدری درد پشت و

و ریباس و صندل
و لیمو و حماض مفید بود
و غذا اسفاناخ و زرشک هم

خاریدن بینی و تحس اعضا و حمرة عین و اضطراب و تشنگی
و درد سینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و او
کوچکتر از جدری بود و آنرا ستوی بزرگ نباشد بلکه با پوست
راست بود و اسلم او آنست که سرخ بود و آنچه بنفش و سبز
بود بغایت بد بود و علامت آن قریب بود بعلامت جدری
علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله اگر سن مقتضی
باشد فصد کنند اما چون ابتدا بروز باشد نشاید و تحریک
و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر و
سکنجبین بخورند و غذا جو با عدس و عناب خورند و خود را
گرم دارند و آب سرد نخورند و شقشرک در فراش بریزند تا
تمام بیرون آید بعد از آن خود را گرم داشتن احتیاج نباشد
بلکه استنشاق جهت ترویح قلب مفید افتد و اگر بیرون
آید انجیر و مویز طائفی و عدس بجوشانند و بیاشامند و
خود را گرم دارند و چوب انار و انجیر در زد و دکنند و آبله
چون تمام بیرون آید کاه درس در فراش ریزند یا کیسه بزرگ
بدوزند

بدوزند و کاه درس در آن کنند و بر آن خسپند و چوب گز دود
کنند یا چوب گز بجوشانند و بانطلاب بر اعضا ریزند یا ورق
گل سحق کنند و بر اعضا بمالند و آب گشنیز و سماق در چشم
چکانند و در عین الهر نظر کنند و در حصبه قطعا طبیعت را
تحریک نباید کرد و اگر پیوستی بر طبیعت غالب شود
شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند و یا
بنفشه در جو آب اندازند و پیش از این تصرف کنند
و در تلطیف دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب
ریباس و غوره و لیمو و شراب کادی مفید افتد والله اعلم
تدبیر ناقه چون نقاهت حالتی است میان صحت و مرض
تدبیر او مشترک باشد مثل تدبیر اصحا و تدبیر مرض
مریض پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و اعرا
ضی که او را حادث شود متفحص باشند پس اگر در نبض
او سرعت و در قاروره غلظ و صبغ باشد و صداع و ثقل
سر و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن کند

و عصاره تخم رمان و
عین الهر سنگی است مشهور

که بقیتی از مواد باقی است باید که بحسن تدبیر و معالجه آن
که ناقه از آن بسنگ نیاید مشغول شوند و بملینات غیر
قویه و نقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین
مفید بود و چون چهار روز از تب بگذرد مزورهٔ فروج بدهند و
بتدریج عادت بر آن کنند و چون دو سه روز بگذرد مزوره‌ها
که مناسب مزاج باشد با گوشت های سبک بخورند و از امتلا
و جوع و تناول مسمنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرد
استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت
واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد والله اعلم مقالت
چهارم در امراضی که ظاهر بدن را حادث شود و
مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام
ورم انتفاخ و غلظتی باشد که بسبب انصباب ماده در اعضا
ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیه یا ریح اما
ورم که از ماده دم باشد آنرا فلغمونی گویند و آنچه صفراوی
بود حمرة و آنچه مرکب بود حمره فلغمونی گویند و آنرا که غالب
باشد مقدم

باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو بود رخو گویند
و اگر متمیز بود سلعه و ورم سوداوی بود اگر داخل عضو باشد
و متألم بود سرطان گویند و اگر متألم نباشد خنازیر و اگر
خارج عضو باشد اگر ظاهر بود صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد
غدد و آنچه از مائیه باشد اگر عام باشد استسقاء زقی و اگر
خاص بود قیلهٔ مائی و آنچه از ریح بود اگر مخالط عضو بود
و لین باشد تهبیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و
بیان هر یک گفته شود ورم فلغمونی از ماده دم خالص
شود و علامت این تمدد و ضربان و انتفاخ و تب و تشنگی
بود و رنگ ورم سرخ باشد و بکبودت مایل بود و علاج آن
در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود چنانکه در اول
گفته شد و اگر ورم در اعالی بدن باشد از قیفال بگشایند
و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب
تناول کنند یا آب انارین و نبات یا شیره تخم کدو ترک
و سکنجبین و غذا جو آب خورند یا مزورهٔ ماش و مغز بادام و تلیین

طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و اگر ورم نه در مخابن بود و یعنی [illegible] اعضاء رئیسه مثل پس گوش و زیر بغل و بن [illegible] ران و اگر در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نریخته بود استعمال مبردات و رادعات کنند مثل صندل و کلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب کشنیز و کاهو و بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغه ننمایند و بعد از سه چهار روز که مواد بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و ورد با شبت و حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع میشود محللات با منضجات مثل برگ چغندر و مرو و برگ خطمی و حلبه و انجیر و شبت استعمال کنند و علامت جمع شدن اشتداد وجع باشد و چون نضج یابد منفجر گردانند بادویه یا باآهن و علامت نضج سکون وجع باشد و چون دست بر و نهند فرو رود و بعد از آنکه منفجر گردد و ماده بکلی مستفرغ شود مرهم های مدمله استعمال کنند اما اگر ورم در مغرغه اعضا باشد بسبب [illegible] حادث شود و ماده ... گرم و سقط

ضربه و سقطه باشد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم روغن با محللات استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات و رادع نکنند و شقفی از فلغمونی است که آنرا اشقاقلوس گویند و او آنست که ورم سخت نشود و نه به تحلیل رود و نه جمع شود و اگر از این فساد جوهر عضو پیدا شود عضو را بمیرانند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم بمانند و اگر فساد تام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود بعد از آن گرسنه با کلاب طلا کنند [illegible] ورمی باشد که ماده آن صفراوی بود و علامت آنست که او مایل بسطح جلد بود و لون آن سرخی روشن بود و براق باشد و چون دست بر و نهند سرخی برود و چون دست بردارند معاودت کند و آن نیز نیکو و حرقت و التهاب باشد و علاج آن نحو علاج فلغمونی باشد لیکن در و مبرد بیشتر باید کرد و در فلغمونی تخفیف بیشتر [illegible] و آنرا اذیما نیز گویند از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سپید باشد و با آن

حرارت دایم نباشد و چون انگشت بر و نهند فرو رود و زمانی همچنان باشد علاج آن هر روز طلایی از بیخ مهک و بادیان و کلنکبین و غذا نخود آب با شیره خشک دانه و بعد از نضج تلین طبیعت کنند بحب ایاره و معجون خیارشنبر و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک و سرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا در سرکه خیسانیده ضماد سازند یا افسنتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید بود [illegible] ورمی غلیظ بود که آنرا غلافی باشد و از عضو امری خارج بود و جمعی از آن از نحو بالطبیعی می باشد علاج تنقیه بدن بحب ایاره و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون و اگر به تحلیل نرود بشکافند یا ادویه محرقه مثل فرفیون و دیک بر دیک نهند چون منفجر شود کیسه که غلاف اوست بعنان بیرون آورند و مرهم مدمله بکار دارند سرطان ورمی سوداوی بود علامت او آنست که در ابتدا که آید کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارت و رخمی

غایر

زیت

خلدفیون

در لمس آن محسوس شود و در وی عروق سبز و سرخ مثل رگ های پای سرطان بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن کنند از سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این حب نیز مفید بود [illegible] افتیمون یکدرم بسفایج اسطوخودوس هر یک یکدرم و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک دری نمک نفطی و انگی غاریقون نیم درم مجموع کوفته و بیخته با آب کرفس سرشته و حب سازند و در اول حدوث آن ورم رادعات استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری و مرهم داخلیون و اگر صلب باشد داد و دیده را اثر نکند طمع از آن قطع کنند و اگر منفتح شود توتیای مغسول و طین مختوم و گل ارمنی و ورق گل متساوی بکوبند و با روغن گل بر آن نهند یا سرطان نهری بگیرند و بشکافند و بر آن نهند و یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم زنی را حادث شود در ادرار طمث سعی تمام [illegible] ورمی بود مشابه بسلع اما او با گوشت آمیخته

و توتیای مغسول

و مستعد بود و صلب تر از سلع بود

باشد و شکافتن متعذر بود و صلب تر از سلع بود
و بیشتر در گردن و بن ران واقع شود علاج آن تنقیهٔ
بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه و ادویهٔ
محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو و ترمس
با بول کودکان یا آرد باقلا و آرد جو هر یک بیست درم و ایرسا
و زفت و شمع و پیه بط هر یک ده درم ضماد سازند و اگر
به تحلیل نرود بشکافند و بعد از آن ادویهٔ ملحمه بکار دارند
ضماد محلل کرسنه هر یک هفت درم قثاء الحمار و ریق غار
مازو هر یک سه درم علک البطم چهار درم بکوبند و با بول کودک
استعمال کنند آخر پیه خوک و راتینج و بول شتر ضماد سازند
و نوعی از خنازیر هست که بر پوست نیک ظاهر نباشد
و این بدترین خنازیر بود و علاج آن قطع باشد اما باید که
باحتیاط قطع کنند تا عروق و شرایین منقطع نشود
و بعد از قطع اگر بقیتی بماند فلافیون استعمال کنند
و بعد از آن ادویهٔ ملحمه بکار دارند والسلام ورم صلب

آنرا سقیروس گویند و از مادهٔ سودا یا بلغمی غلیظ حادث
شود یا از ورمی حار که استعمال مبردات بافراط کرده باشند
و مادهٔ متحجر شده علامت آن صلابت و عدم وجع باشد
و لون آن همچون لون بدن باشد اما آنچه از مادهٔ سودا بود
لون آن همچون لون اسرب بود علاج آن تنقیهٔ بدن باشد
از بلغم و سودا و استعمال ادویهٔ محلله مثل پیه مرغ و بط و خروس
و روباه و مغز ساق گاو و مقل و روغن بابونه و غیره ضماد
بزرگ مرد و سنگ خطمی هر یک ده درم حلبه پنج درم انجیر
بیست عدد با هم بکوبند و بنهند آخر مقل اشق جاوشیر
پیه شیر و روباه با هم بکوبند و استعمال کنند غدد آنرا [illegible]
گویند و فرق میان او و سلع آنست که در میان عضو
باشد و آنرا غلافی نباشد علاج آن تنقیهٔ بدن باشد
از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا
بکوبند و قطعهٔ اسرب بر آن ببندند و اگر کوچک باشد بیفشارند
تا آنچه درو باشد بیرون آید پس سرب را بر آن ببندند

و اشنه [illegible]

و اگر در پس گوش باشد آنرا فوخیلا گویند و از آن [illegible] حلزون
و آن نوعی از صدف است یا پیه بز نمک طلا کنند
طاعون ورمی بود که در اعضاء غددی واقع شود مثل
خصیه و [illegible] و بغل و بن ران باشد و حدوث آن از مادهٔ
سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ آن متغیر گرداند و باشد
که از آن صدید و دم مترشح شود و علامت آن قی و غثیان
و غشی و خفقان بود و هر چند رنگ آن سیاه و سبز
باشد قتال بود و در این ورم فصد کنند و تقویت قلب
مثل شراب حماض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری
بود و غذا عدس و سرکه خورند و در حوالی خود برف و یخ و
برگ بید و بنفشه و گل بستان افروز بنهند و در مواضع
بارده ساکن شود و صندل و گلاب و کافور بسوبند و بر سینه
طلا کنند و بر ورم [illegible] طلا کنند و اگر آن موضع را حجامت
کنند و ماده جذب کنند و بعد از آن با آب گرم بشویند
مناسب بود نفخه ورمی ریحی بود و علامت او آنست که
همچون خیکی

را ما

همچون خیکی پر باد بود و چون انگشت بر و نهند فرو رود و در زمان
باز حال اول رود و محسوس گردد که درو مده نیست و اگر بزرگ
باشد چون دست بر و زنند آواز کند علاج آن جلاب از تخم کشنیز
و سداب و دارزیانه با گلقند یا نبات خورند و غذا نخود آب
با شیره خشک دانه و توابل در آن کنند و محجمه بر موضع نهند
بی شرط و روغن بابونه و سداب در آن بمالند یا تخم کرفس
و انیسون و نانخواه هر یک ده درم بجوشانند و صافی کنند
و روغن زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن
باقی ماند و استعمال کنند دبیله و خراج دبیله ورمی بزرگ
بود و لون او همچون لون بدن باشد و صلب بود و با آن وجعی
نباشد و درو مواد خبیثهٔ غریبه جمع شده باشد و خراج آنست که
درو ماده جمع شده باشد از اورام و با آن حرقت و حرارت
باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب
باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج
منفجر گردانند و مواد ردیه بیرون کنند و بعد از آن ادویه مرهم‌های

مرهم بکار دارند و گویند اگر بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا دا خلیون
بالعاب خردل نهند و سنجر کرد اندازاسب دو دم در چشم بثرها
نیز همچون اورام بود و بعضی دموی باشد همچو شراء و مل و بعضی
صفراوی همچو نمله و حمره و بلغمی همچو بثرا از بعضی سوداوی همچو
جرب و ثولول دمل بثره بزرگ باشد و ماده آن
دمی باشد که با آن رطوبتی فاسده آمیخته باشد و از زدات التخم
و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و بدترین او
آنست که در غور باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ
فواکه با مطبوخ هلیله و در بلغمی تلیین اکتفا نمایند و فصد نکنند
و بدن را با آب گرم و سبوس و سرکه و گلاب بشویند بنات الليل
بثوری چند خرد باشد که در شب حادث شود و با آن خارشی
عظیم باشد علاج آن فصد کنند و بحمام روند و اندام بسبوس
تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند نمله و جاورسیه
نمله بثوری چند صفراوی بود و به تدریج پهن شود و بیکدیگر متصل
گردد و مایل باشد بصفرة اما جاورسیه بثوری باشد شبیه بگاورس و اصل
آن شرح

آن سرخ و سر آن سفید باشد و با آن خارشی و سوزشی عظیم
بود علاج آن هر دو تنقیه کنند از صفرا و روباه زرنگ و
حضض و عدس و اقاقیا و صندل با آب کاسنی یا آب روباه
زرنگ طلا کنند و اگر متقرح گردد و متمادی شود قرص انزروت
خون طلا کنند صفت باز و کنند رشب یمانی مرداسنگ
سه درم جلقدیس درمی زراوند ده درم بکوبند و بشراب
بسرشند و قرص سازند و خشک کرده بوقت احتیاج
بگلاب می سایند و طلا میکنند قرص دیگر صفت آن
مازوی سبز مرداسنگ زرد چوبه گلنار زراوند طویل
قنبیل بکوبند و با موم روغن بیامیزند و استعمال کنند حمره
بثوری چند پهن باشد که بغایت سرخ بود و با آن سوزش
و المی عظیم باشد و ماده آن از صفرا بود که با دمی رقیق آمیخته
باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند
با شرط عمیق تا مواد مستفرغ شود و باقی علاج آن همچون
علاج نمله باشد نار فارسی بثره چند باشد که حادث شود

بر رو و خشک ریشه گردد و با آن حکه و حرقت باشد و در اندرون
آن آبی تنک بود و در ابتداء ظهور آن خطهای سرخ
و طاووسی مانند زبانه آتش باشد علاج آن حضض و کافور
و لعاب بنگو خاد سازند و مازو و فوفل با سرکه نیز مفید بود
و از حلاوی و گوشت احتراز کنند نفاطات آبله چند باشد
که در اندرون آن خونی یا آبی تنک باشد و آن از غلیان
دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن و دم را
تسکین کنند بشراب عناب یا نیلوفر و اغذیه بارده
مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار خورند و نفاطات را سنجر کرده
تا آنچه در وی باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنگ
بنهند و اگر دیر خشک شود مرهم قلقطار استعمال کنند
عرق مدنی بثره باشد که شکافته گردد و از آن رگی همچون
رگی بیرون آید و گاه باشد که با آن احساس حرکتی همچو حرکت
کرم کنند و بعضی گویند که آن خود کرمی باشد و بتدریج دراز
گردد و اگر بکشند و بگسلد و آن بغایت بد باشد و بیشتر
در ساق

در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر
خراسان و طبس بسیار باشد و سبب آن فضلاتی باشد که
در عروق جمع شود و بواسطه حرارت منعقد شود و طبیعت آنرا
بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق کنند یا صافن
و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد
از تنقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا
آنرا بصندل و کافور و حبر طلا کنند تا بآسانی بیرون آید
و خاکستر نی سه درم و مرداسنگ پنج درم با موم و روغن بیامیزند
و در آن محل مالند و اگر بگسلد بشکافند و باقی آنچه باشد
بیرون آورند و بعد از آن مرهم مدملا بکار دارند سعفه
قرحه باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا بثرات
متفرقه باشد که متقرح گردد و خشک ریشه شود و اگر بسیار است
واقع شود و آنچه از آن صدید آید آنرا شیرینج گویند
علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و
عروق یافوخ مناسب باشد و الا حجامت کنند از پس سر

و تنقیه بمطبوخ هلیله و شاهتره کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و بادام تلخ و زردچوبه هریک هفت درم بکوبند و بنجند مقل در خل خمر گداخته میزنند و قرص سازند و وقت حاجت با روغن گل و آب کاسنی بسایند و طلا کنند و عروق دوست انار و مردارسنگ و خیارشنبر سفید بود و آنچه خشک باشد و بران همچو پوستی سفید باشد از ماده سودا بود روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و آنرا بر روغن گل و سفاج بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد با استره بخراشند و علق بران نهند و صبر و مردار سنگ با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا فلد فیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و در آن سوراخها باشد که در آن چیزی همچو شهد ظاهر بود و از ان رطوبتی همچو غسالهٔ گوشت آید علاج او آنست که محجمه بران نهند تا آنچه در و باشد بیرون آید و گل ارمنی و مردارسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد بحدی که بسیاهی زند کاغذ سوخته و اسرب سوخته و حنظل زرد

حل واحد باهم حک با زرد و ند طویل و گلنار و راتینج اقاقیا بکوبند و خل خمر و روغن گل طلا کنند

علاج آن تنقیه بدن کنند و زنجار با عسل طلا کنند و نوع دیگر است که

ابکرادان

هریک شش درم و کبریت یک درم بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه که در روی حادث شود گل ارمنی و کافور و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند **ثوالیل** بثرهٔ صغیره است که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود و آن از بلغم یا سودا بود علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و دیشکل بز با سرکه طلا کنند یا شیر انجیر خام یا فنجنکشت با سرکه و آنرا باهن قطع کنند و اگر خواهند که قطع کنند فلد فیون و دیگ بر دیگ نهند یا اشنان سبز و زهرهٔ گاو و زنجار و شحم الحنظل و نوشادر و آهک آب ندیده بسایند و با آب اشنان طلا کنند و نوعی هست که آنرا عدسیه گویند رنگ آن سرخ باشد و اکثر در روی و پیشانی ظاهر شود آنرا به ورق مورد و آب شونیز طلا کنند یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بوره با سرکه طلا کنند **بلخیه** بثره باشد که متقرح گردد و خشک ریشه شود و از آن صدید آید علاج آن تنقیه بدن کنند و آنرا با [illegible] و سرکه

طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و مویزج و راتینج مساوی بکوبند و با عسل و سرکه طلا کنند **قوبا** بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن و گرد و رنگ او سیاه باشد یا سرخی تیره و بر روی آن پوستی همچو فلوس ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ بکنند و آنرا به هلیلهٔ زرد و صمغ آلو و صبر و سرکه در روغن گل طلا کنند یا علک البطم و صمغ آلو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا به بط و مرغ و بن و روغن بنفشه بمالند یا مورد و مخاط با سرکه طلا کنند و در ابتداء از حرکت دندان صایم و روغن کنجد سفید بود و چون مزمن شود قردمانا و مویزج هریک ده درم و ابریسا و کبریت زرد هریک پنج درم نخود و دیشکل بز هریک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اخلاط غلیظ احتراز نمایند **نوشیه** بثره پهن باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر در روی باشد علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء حاره

حرذون

قردمانا شونیز ... و کلها سفید ... بکوبند

حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا باهن بخراشند و تا از آن خونی بیاید پس مرهم طلائیه نهند **جرب** بثرانی بود که با آن حکه و سوزش باشد و آن از سودا و بلغم مالح و اخلاط محترقه حادث شود بعضی خشک بود و امتداد نماید و بعضی تر باشد از ان صدید آید علاج آن فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاهو و بیخ مهک و نبات خورند و غذا اسفاناخ و نخود و مغز بادام خورند و بعد از نضج تام مطبوخ هلیله یا صبر و تربد بیاشامد یا این مطبوخ سنا مکی هفت درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم مویز طایفی ده درم شاهتره دسته بنفشه و نیلوفر هریک سه درم خشخاش یک درم آلوی سیاه و کیلی هریک بیست عدد عناب ده عدد سپستان سی عدد بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون هفت درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد پس صافی کنند و خیارشنبر بیست درم و ترنجبین پانزده درم بر سر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیلهٔ زرد و ماء الجبن با افتیمون

یعنی تیز

خارش ... بیشتر

ماء الجبن با افتیمون مراثی سفید بود و حب هلیلهٔ زرد و

وسیاه وکابلی وتخم شاهتره [illegible] هریک درمی سقمونیا
بریان کرده نیم دانگ مقل دانکی بکوبند وبآب شاهتره حب سازند
وبعد از [illegible] وبعد وبه جفیفه طلا کنند دوا کبریت زرد
پنجدرم مومیرج قرد مانا هریک ده درم بکوبند وبسرکه طلا کنند

اقلیمیای

آخر زیبق مقتول وخرزهره قسط فقه کندش زیره کرمانی
متساوی بکوبند وبا روغن گل وسرکه طلا کنند وبوره مقتول کبریت
کندش خرزهره وقسط وحنا وزرا وند مدحرج ساید بکوبند
وبا روغن گل وسنبت وسرکه طلا کنند در حمام بعد از آن بآبی
که دران ورق مورد وسوسن جوشانیده باشند بشویند وبعد
از آن صندل وگلاب بمالند واگر جرب خشک باشد هر روزه
استحمام کنند وتن همین بروغن بنفشه وکدو کنند وبادام تلخ
ومرد حنا ومرداسنگ هریک شش درم وکنجد پنجدرم بکوبند وبا
روغن گل وخل خمر طلا کنند حکه اعضا بسبب بخارات
حاره واخلاط مراری از اغذیه حادث شود علاج آن فصد
کنند ومنقوع فواکه یا تمر هندی وترنجبین ونبات خورند
وروغن بنفشه

وروغن بنفشه وکدو ودر اعضا مالند وگلاب وخل خمر وآب
سلق وخیاری در اعضای مالند وهرروز شربتی از تمر
هندی یا آب انار ترش ونبات یا سکنجبین وعرق گلاب
بید یا آب حصرم خورند وتلیین بدن بمطبوخ فواکه یا منقوع
آن مناسب بود واز ریاضت وتعب وآفتاب احتراز
نمایند ومورد وشب یمانی بجوشند وموضع را بدان بشویند
وصندل وورق سوسن ومرداسنگ بکوبند ودران مالند
یا مرداسنگ واندکی کافور با گلاب بسایند وطلا کنند
یا ورق گل وتوتیا در سعد وسنبل بسایند وبمالند یا توتیای
کرمانی چهار درم وقرنفل یکدرم بکوبند وبگلاب بسرشند وقرص
سازند ودر وقت حاجت بسایند ودران مالند وکنکر
ونقیع زردالو بوی عرق [illegible] کنند واگر رایحه مغابن و
انگشتان پای بسبب فربهی [illegible] کنند
واز اطعمه حریفه وشیرینی احتراز نمایند ودر آب سرد نشینند
واگر وقت [illegible] بود گل ارمنی ومرداسنگ وگلنار و

توتیا وحنا سوخته وپوست انار متساوی بکوبند وبران افشانند
واگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق بسرکه وگلاب بشویند
وشب یمانی وگزمازج بکوبند وبران افشانند یا بآب مورد
طلا کنند یا مرهم زرد چوبه بمالند واگر ادویه سر ناخوش شود
تنقیه بدن بحب ایاره وقرص بنفشه بکنند وورق مورد و
مرداسنگ وجوز سوخته وکندر بکوبند وبآب مورد طلا کنند
واستحمام باب سیوم در جراحات وقروح جراحت تفرق
اتصالی باشد که لحم را حادث شود علاج او آنست که آنرا
از غبار وروغن وموی وشوی وامثال آن نگاه دارند
تا چیزی دران نیفتد که مانع التحام باشد وآنرا چنان ببندند
که بیکدیگر متصل گردد واگر متصل نشود بباید دوخت واگر زخم
غایر باشد ذرورات مجلبه ومجففه استعمال کنند مثل کندر

ابرسا

وصبر وعنزروت ذرور سازند وتوتیا واگر دران جرح ورم و
وسخ بسیار باشد این ادویه بعسل بسرشند واستعمال کنند وپنبه

اکنده

کهنه دران کنند تا از چرک پاک شود آنگاه ذرورها ومرهمهای
منبت استعمال

منبت استعمال کنند مرهمی که گوشت برویاند کندر عنزروت
ابرسا هریک ده درم ومرداسنگ سه درم بکوبند وبا موم وروغن زیت
مرهم سازند ذرور دیگر خون سیاوشان عنزروت زعفران
متساوی بکوبند ودران ریزند جراحات عصب جراحتی
که بر عصب واقع شود واگر بطول باشد اسلم بود علاج او آنست
که از هوای سرد وآب سرد نگاه دارند وآنرا بروغن زیت
می مالند ومیبندند تا دو سه روز بگذرد واز حدوث ورم
ایمن شوند بعد از آن فرفیون وزیت وشمع مرهم سازند
ومی نهند واگر متورم شود قنه پنجدرم قلقدیس یکدرم
زاج نیم درم توبال مس ده درم قشور کندر هشت درم زفت
سی درم با یک رطل سرکه سحق کنند وسی درم شمع بآن ضم
کنند ودر دیگ سنگی مرهم سازند واستعمال کنند واو دیه
بارده قطعا بکار نبرند واگر این جراحت موجب تشنج
شود عصب را قطع کنند تا دماغ متاذی نشود ودر [illegible]
داغ کنند وفقرات را بروغن بنفشه وپیه مرغ ومغز ساق گاو

بمالند و اگر جراحتی بر سر واقع شود و بنواحی غشاء دماغ رسد علاج آنست که صوفه بزیت بیالایند و بران نهند و دو سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شوند بعد از ان ذرورات استعمال کنند جراحات عروق جراحتی که بعروق شریان و ورید واقع شود علاج آنست که خرقه بسرکه و گلاب بیالایند و در جراحت آگنند و اطراف جراحت به مبردات قویه طلا کنند و مازو بسوزانند و بجل خز آتش آنرا ابر نشانند و ببایند و بر جراحت افشانند یا سنگ گچ که آنرا جبسین گویند و غبار آسیا با سفیدهٔ بیضه بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بران نهند و به بندند قروح بسبب جراحات و خراجات منفجره حادث شود و چیزیکه از قرحه آید اگر تنک بود آنرا صدید گویند و اگر غلیظ بود آنرا وسخ گویند علاج او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود تلیین طبعت کنند بحسب خلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و اطعمهٔ مرطبه احتراز کنند و ادویهٔ محلله و مجففه مثل مرداسنگ و زرنج و دورق سنگ

و پوست انار و گلنار و مرّ بندر و رو مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضاء صلبه باشد ذروری از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال کنند و مرهم مرداسنگ بکار دارند و اگر دهان قرحه تنک باشد بفتیله مرهم بدو رسانند ناصور قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و اثرا غوری باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد و دایم از آن رطوبات روان باشد علاج او آنست که پنبهٔ کهنه بشراب تر کنند و به زرد و راصفر بیالایند و در آن کنند یا بگلاب و خاکستر زر بشویند و اگر علاج نپذیرد بشکافند و گوشتهای ردی را زایل کنند باهن یا داروهای اکال یا داغ کنند باب چهارم در کسر و خلع و حرق و مانند آن کسر تفرق اتصالی بود که عظم را حادث شود علاج آن اولا فصد کنند و تلیین طبعت کنند و عضو را محکم به بندند و اگر از بستن خارش کند بگشایند و آب گرم بران ریزند و عصابه بسرکه و گلاب تر کنند و بران نهند و به بندند و چون دو سه روزی بگذرد

و ورم نباشد مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بران طلا کنند و اغذیه از چه مثل پاچه و هریسه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورمی باشد صندل و آب کاسنی و کشنیز طلا کنند و به بندند و اگر از ان خون آید کندر و مورد و خون سیاوشان بکوبند و بران افشانند و اگر استخوان پاره شود و از گوشت جدا شده باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد نیک باز جای خود نهند و به بندند و معالجات جراحت بجای آرند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید و علامت او آنست که مفصل از جای خود بگردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل را برفق باز بجای خود ببرند و بعد از آن تسکین وجع و ازالت ورم کنند و ثی آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان کرد وهن المی است که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصالی حادث شود علاج ان آنست که عضو برفق بمالند و اگر از جای رفته

از جای رفته باشد باز بجای خود نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق کنند و با زرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق کرنب و مورد و سرو و بید و گل و شکر و خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند و ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیدهٔ بیضه طلا کنند ضربه و سقطه اگر با آن تفرق اتصال نباشد بماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ورمی باشد فصد کنند و نیم درم مومیائی با آب گرم بخورند یا راوند و طین مختوم و لک هر یک نیم درم بر سر نخود آب کنند یعنی نخود جوشانیده و بخورند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبعت بکنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند یا ورق گلنار و مورد و پوست انار در گلاب و سرکه بجوشانند و با اندکی مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از ان طرف حادث گردد قرص کهربا و قرص گلنار با رب به تناول کنند یا گلنار و

وگل ارمنی وخون سیاوشان هریک درمی بکوبند وبارب سیب
تناول کنند واگر بر عضل واقع شود بابونه واکلیل الملک وشبت
وخطمی بجوشانند وآب وثفل آن را استعمال کنند واگر بر عصب واقع
شود روغن زنبق ونسرین وناردین بمالند واگر ازان التواء
عصب حادث شود مقل وخطمی ومرداسنگ بازیت طلا کنند
یا داخلیون برنهند واگر کسی را تازیانه زده باشند پوست گوسفندی
که فی الحال بازکرده باشند وهنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند
یا خرقه کتان بسرکه وآب سرد تر کنند وبدان نهند واعضا وگلاب و
او را اندک اندک دلک کنند **شرب سوزن وغیره** اگر پیکان
در عضوی رود آنرا بکلبتین بیرون آرند وجبر وعنزروت
وکندر ومر دران کنند واگر خار وآبگینه در اعضا رود و
بیرون نتوان آورد زراوند مدحرج واشق وکندر وبیخ
نی وعلک البطم وزفت وراتینج بعضی یا مجموع با عسل
طلا کنند **سحوج جلد** اگر بسبب ملاقات چیزها ودرشتی
وکشیدن ریسمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند
وخرقه بگلاب تر کنند

وخرقه بگلاب تر کنند وبران نهند ومرداسنگ وگل ارمنی
باگلاب وروغن گل طلا کنند یا روغن گل بمالند ومورد وگل
سحق کرده بران افشانند یا مرهم مرداسنگ واسفیداج
باروغن گل و یا سفیده تخم مرغ واندکی کافور بران نهند واگر بنفشه
بسبب عرق حار در جانبین عانه واطراف انثیین
سحوج حادث شود روغن حنا بران بمالند واسفیداج ومرداسنگ
وورق بید وگل بنفشه بکوبند وبران افشانند وشراب
عناب وبنفشه تناول کنند واز گوشت وشیرینی احتراز
نمایند **حرق اعضا** عضوی که بآتش بسوزد علاجش
آنست که در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند وخرقه کتان
بگلاب تر کنند وبران اندازند وعدس بجوشانند و
بسایند وبران طلا کنند یا گل ارمنی با سرکه وگلاب یا
اسفیداج ومرداسنگ با سرکه بمالند واگر بسبب آب
گرم وروغن گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند مرهم اسفیداج
بابوره بمالند بعد جو با سفیده بیضه واگر عضو بسبب بلادر

خاکستر آب زیتون سرشوی کرده و
وگلاب سرد کنند وبران
نهند و اگر آبله کند ضمه

کنند
بسوزد آب خیار کدو یا شیره تخم خرفه با سکنجبین تناول کنند
واغذیه حامضه وکدو واسفاناج خورند وآن موضع را حجامت
کنند ومرهم خل طلا کنند واگر بسبب ملاقات آفتاب
بسوزد مرهم خل ومرهم کافور بمالند **فساد اطراف** بسبب
برودت سرمای سخت چون بعضو رسد پوست سخت کند
ومسام ببندد وحرارت ودم وبخارات متعفن گرداند
وموجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما برسد وعضو متورم
نشود واعضا را به پوستین ونمد گرم گردانند وبحمام گرم روند
وخود را بغایت گرم دارند ونخود آب با کبک وتیهو
وگنجشک با شیره خشکدانه وتوابل خورند اما اگر عضو متورم
گردد بابونه وشبت واکلیل الملک وسبوس وکاه جو وشلغم
وکرنب وشیح ومرزنجوش وبرگ وبرنجاسف وحلبه بجوشانند
وعضو متورم در آن نهند واگر سیاه یا سبز شود نیشترهای ودران
عمیق فرو برند ودر آب گرم نهند تا خون ازان روان شود
وبعد ازان گل ارمنی با سرکه وگلاب طلا کنند وبعد از
شبانروزی

شبانروزی بآب گرم وسرکه بشویند واگر متعفن شود
چنانچه نزدیک باشد که انگشتها به بیفتد اطراف سلق
وکرنب در روغن بجوشانند وبرآن نهند وببندند تا
آنچه متعفن شده باشد بیفتد استخوان روباه ترکیب و ورق
خبازی وخطمی بکوبند وباروغن بنفشه بر سر آن نهند وبعد
ازان بعلاج قرحه مشغول شوند **انتفاخ اصابع**
بسبب بزرگ شدن وخاریدن انگشتان از فضلات احتقان
وبخارات بود بواسطه برودت هوا وعلاجش آنست که
گلقند وسکنجبین بزوری تناول کنند ونمک وسبوس وسلق
بجوشانند وانگشتها بدان بشویند وبابونه واکلیل الملک نهند و
وشلغم وکرنب وعدس وانجیر بجوشانند وانگشتان در آن
نهند یا انجیر در شراب بجوشانند وضماد سازند واگر رنگ
انگشتان تیره شود نیشتر زنند تا خون بیاید وعدس در
روغن زیت بجوشانند وطلا کنند **اکال** تعفن فسادی بود
که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی باشد که مانع یا سده

آن شود یا بسبب سموم یا اورامی ردیه که ماده آن سمی باشد
پس اگر چنانکه رنگ عضو متغیر میشود و نضاره او زایل
میگردد ابتداء تعفن باشد آنرا بفوفل واقاقیا و ورق گل
وگل ارمنی و صندل و سرکه طلا کنند و فصد و قی کنند
که در مقابل آن عضو باشد در مواضع بارده ساکن شوند
وخیار کدو و خیار چنبر پیش خود بنهند و کاهو و کاسنی وخیار
وخیار کدو تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو را
سیاه شود و مسترخی گردد آنزمان ادویه اکاله استعمال
کنند تا گوشت متعفن زایل شود و پاک گردد آنزمان
مرهمی که گوشت برویاند استعمال کنند و اگر تعفن زایل
نشود داغ کنند و اگر بهیچ معالجه به نشود آن عضو قطع
کنند تا دیگر اعضا سالم بماند باب پنجم در جذام و
امراض جلد جذام علتی بدست و مسریست از آن حضرت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است فر من المجذوم
کما یفر من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه

وغیرها
آن
یا حجامت و ارسال
علق کنند و
اگر مستان باشد

وکثرة واحتراق سودا حادث شود و مزاج و هیئت و
شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن بحدی رسد
که اعضا از هم فرو ریزد و باشد که متقرح شود و آن علت
چون مستحکم شود برء آن ممکن نباشد و سبب فاعلی این
مرض حرارت مفرط و سوء المزاج کبد باشد و سبب مادی
این اغذیه سوداوی باشد علامت ابتداء جذام حمرة
لون بدن باشد خصوص روی مایل بسیاهی و کمودت چشم و
حرارت عین و ضیق نفس و بحت صوت و باریک شدن
موی و ریختن آن و منتن عرق و خبث نفس و خوابهای
هایله و سطبر شدن لب و ظهور غدد ها در اعضا و ترقیق
ناخن علاج آن در ابتداء فصد و داحض و اکحلین
ورگ پس گوش بگشند و خون چندان برون کنند که
چنانچه بغشی انجامد هر روز جلاب از بیخ نیلوفر و تخم
کاسنی و بالنگو هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک
ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و بنوماش باشیره

زرد
مغز بادام و اسفناج خورند و بعد از نضج تام بمطبوخ هلیله
با تربد و افتیمون یا مطبوخ غاریقون با یاره و شحم الحنظل تلیین
طبیعت کنند و بعد از هفته که از تنقیه بگذرد ماء الجبن با دیگر
سفوف بیاشامند هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون
سه درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و گاوزبان هر یک
چهار درم نمک نفطی و سنگ لاجورد هر یک درمی و نیم بکوبند
و سه درم از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استحمام کنند
و بابونه و شبت و بنفشه و اکلیل الملک بجوشانند و اندام
بدان می شویند و روغن بنفشه و کدو و بادام می مالند و پیه
روباه و خرس و بط و مرغ و مغز ساق گاو نیز مفید است
و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و ماهیچه و شیر و ماهی
تازه خورند و حلوا از نشاسته و قند و روغن بادام نیز مفید
بود و تریاق اربعه و تریاق فاروق احیانا تناول کنند
و گوشت افعی و خمری که در آن افعی مرده باشد و شیر بزی
که جوان و سرخ رنگ بود عظیم مفید بود و از بقول مثل کاهو
و کاسنی و خیار

و کاسنی و خیار مناسب افتد و در مواضع حاره مرطبه مسکن
سازند و از جماع و مساکن بارده احتراز کنند اما این علت
چون مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و اسهال بود و قی
در هفته دو نوبت و بدن را بدین ادویه طلا کنند کبریت
و قسط هر یک ده درم و ورق صنوبر حب الغار هر یک بیست
درم بکوبند و با آب و ورق جوز طلا کنند آخر مازوی سوخته
مویزج هلیله سیاه سوخته بلیله متساوی بکوبند و با سرکه طلا کنند
و علامت برء آن باشد که سبوسه از بدن ایشان جدا
شود آخر سفیدی باشد که در بدن ظاهر شود بسبب ضعف قوت
مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارده که آن عضو را حادث
شود علامت او آن باشد که نرم و براق و سفید بود و موی
که بران رسته باشد هم سفید باشد و گوشت آن هم سفید بود و آن
موضع از دیگر بشره پاره فروتر باشد و اگر سوزنی در خلانند
بجای خون رطوبتی سفید برون آید علاج آن هر روز جلاب
افتیمون و بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و کلنکبین تناول کنند

برص

و غذا نخود آب با نواہل خورند و بعد از نضج استفراغ بلغم به
حب ایاره کنند یا باین حب جبر سقوطری تربد سفید ماهی زهره
ایارهٔ فیقرا هر یک درمی شحم حنظل و مقل و مصطکی هر یک دانکی شحم
نفطی دانکی حب النیل نیم درم مجموع بکوبند و بآب کرفس سرشند
و حب زنند و بعد از آن که فرو برند سر حب تخم کرم از شکر بیا
شامند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و مثرودیطوس تناول کنند
و زرنیخ و آهک و خردل و شونیز و شیطرج و کبریت و پوست
بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش طلا کنند و زفت و نفط سفید
و مویزج و تخم ترب و بصل الفار نیز مفید بود یا ادویه
مقرحه مثل زرنیخ و عسل بلادر و تافسیا و تخم ترب و سرکین
کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند و اگر مفید نیفتد آب
مازو طلا بکنند و پس آب ناج و بعد از آن خبث حدید
و مرد و آب پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن
زایل شود یا روناس و نیل و خبث حدید هر یک درمی
بوره و کبریت و دردی خمر هر یک چهار درم با سرکه طلا
کنند بهق اسود

با سرکه
و خربق سیاه [illegible]

ابیض
کنند بهق ابیض سفیدی باشد که بسبب رطوبتی مرده
که طبیعت از از دفع کند و بهق زود زایل شود بخلاف برص
و علامت او آنست که سخت سفید و براق نباشد و باندام
راست باشد و چون سوزنی در وی زنند خون برآید و موی آن
موضع سیاه باشد و اگر شکل آن مدور باشد علاج آن هر روز
جلاب از راز یانه و بانکو و کلقند تناول کنند و بعد از نضج
اسهال طبیعت بمطبوخ تربد و غاریقون کنند و قی کردن
نیز مفید بود ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند و اگر
بچیزی که درشت باشد بمالند و بعد از آن شحم حنظل و قنطوریون
باریک طلا کنند مفید افتد بهق اسود نشانهاء سیاه
باشد که در بدن ظاهر میشود بسبب صفرای محترقه و این
مقدمهٔ جذام باشد و علامت او آنست که چون آنرا بمالند
چیزی همچون سبوس از آنجا جدا شود و رنگ او مایل بحمره
بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ
افتیمون و حب آن کنند و حمام و ترتیب جلا کنند

و بعد از تنقیه [illegible]

و پوست بیخ کبر و حرمل و خربق سیاه و شیطرج و زاج و کبریت
و زرنیخ طلا کنند کلف نشانی بود که بر روی افتد و
مایل باشد بسیاهی و آن بسبب حرارت و اخلاط سودا باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
و غاریقون و حب ایاره و بعد از تنقیه تخم خربزه و جرجیر
و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ با آب معصفر طلا کنند
یا بیخ نی و تخم ترب و جرجیر هر یک درمی و کندش سه درم
بکوبند و با سرکه طلا کنند یا آرد باقلی و عدس و پوست تخم
مرغ و شیح سوخته و اشنان بکوبند و با آب گرم طلا کنند
و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یک
سه درم و تخم ترب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و شبی
رها کنند و روز دیگر با آبی که در آن سبوس و پر سیاوشان
جوشانیده باشند بشویند یا زیبق به حنا بکشند و بادام
تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند خیلان و برش و نمش
خیلان خالها باشد و برش نقطهای خورد و سیاه بود که بر روی
افتد و نمش

افتد و نمش نقطهٔ سیاه مستدیر کوچک باشد که همچون کلف پهن
شود و سبب خال دم محترق که از فوهات عروق خارج شود باشد
و محتبس کردد و سبب برش و نمش دم سودائی بود علاج
آن فصد و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه با دویه که در کلف
ذکر رفت طلا کنند و اگر خال با دویه زایل نشود بسوزند
یا بسوزن در وی بزنند تا خون بیرون آید و به نمک و سرکه
بشویند و بعد از آن ادویه مذکوره طلا کنند داء الشام
حمرتی قبیح باشد که شبیه بلون مجذوم که در روی ظاهر شود
بسبب احتباس بخارات که از دم متصاعد شود علاج
آن فصد کنند و ارسال علق و تلیین طبیعت بمطبوخ اهلیله
و تربد و آنرا با آب گرم و سبوس بشویند آب سرد نرسانند
و از مساکن بارده احتراز نمایند آثار قروح و آبله و غیر آن
اثری که بر بدن از آبله و قروح بماند مرداسنگ بروغن گل
پرورده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده و
قسط و تخم خربزه با آب خربق [illegible] باقلی طلا کنند

و اگر [illegible] و با آب گرم [illegible]

[illegible] مرداسنگ و سفیداج با سرکه و زهره گاو طلا کنند آثار

اما خضرة و سیاهی که بسبب ضربه و سقطه حادث شود و بعد از
سکون الم و حرارت باقی باند فصد کنند و بورهٔ ارمنی با
سرکه طلا کنند یا بآب بوره بشویند و علک البطم طلا کنند
و اگر خون در زیر پوست بسته شود و بشکافند و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند
اما وسم که به نیل و مداد و امثال آن کرده باشند و خواهند که
زایل شود بآب گرم و سبوس و بوره بسیار بمالند و علک البطم
یا گل طلا کنند و هفته‌ای رها کنند پس بآب گرم و نمک و سرکه
بشویند و بازهمان طلا کنند یا بوره و کندش و صمغ آلو با
سرکه طلا کنند یا سوزنی در آن بزنند تا خون از آن بیاید
و نمک سوده بمالند و بعد از آن بوره و علک البطم طلا کنند
یا مرهم زنگار یا دیک بردیک به نهند تا موضع مجروح شود
پس مرهم‌های مدملهٔ بنهند تشنج جلد رأس اگر پوست
سر متشنج شود و در آن چینها پیدا شود بسبب ملاقات
آفتاب یا استفراغ از دماغ یا اغتسال بآب شور یا نیستی شب
علاج آن اغذیه و اشربهٔ مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه
و کدو و شیر زنان در بینی کنند و بر سر بمالند و بنفشه و نیلوفر
و خطمی

و خشخاش بجوشانند و سر بدان بشویند و لعاب بهدانه و خطمی
طلا کنند و اگر با آن حرارت حکه و خارش بود بسبب آن
امتلاء دماغ باشد علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایارج
و حب بنفشه و امثال آن و ذلک و بعد از تنقیه ادویهٔ مذکوره
استعمال کنند تقشر جلد اگر پوست بشره بغایت خشک
شود و از آن چیزی چون سبوسه جدا شود و سبب آن
خلطی سوداوی بود علاج آن هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر
و گاوزبان و بیخ مهک و ترنجبین تناول کنند و غذا بنو
ماش مقشر و نخود با شیرهٔ مغز بادام خورند و بعد از نضج
اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه
هر یک پنج درم سنا هفت درم بسفایج و تربد و ورق گل
نیلوفر تخم کاسنی بیخ مهک هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم
آلوی سیاه و سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد مغز
خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب
بدن بسایر الجبن و کثرة استحمام و تدهین بروغن بنفشه

و کدو و بیهٔ مرغ و مغز ساق گاو کنند و از اغذیهٔ غلیظه و مولدات
سودا احتراز کنند و در این مرض اهمال نه نمایند تا بجذام
نانجامد باب پنجم در امراضی که تعلق بموی دارد
حزاز سبوسه باشد که در سر حادث شود بسبب بخارات
که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد گردد علاج آن تنقیهٔ
بدن کنند از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز سر بآب خطمی سفید
و برگ چغندر و کنجد و آرد باقلی و اندکی بوره بشویند یا سر
بتراشند و بروغن گل و اندکی سرکه بمالند یا زهرهٔ گاو و طین
قیمولیا با سرکه طلا کنند داء الثعلب علتی است که
موی بریزد و اگر پوست نیز با وی جدا شود داء الحیه گویند
و حدوث این مرض از مادهٔ ردیه باشد که در منابت شعر
استقرار یابد و غذا از موی منع کند و این ماده اگر از دم
متحرقه باشد علامت آن حمرة لون و عظم و سرعت نبض و غلظ
قاروره علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب انار
تناول کنند و موضع را بآب زوفاء تر بخرقهٔ درشت بمالند
یا بپیاز عنصل

یا پیاز عنصل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از
بلغم محترقه باشد علامات آن غلبهٔ بلغم بود علاج آن تنقیه بدن
بحب قوقایا و مطبوخ تربد و غاریقون کنند و غرغره بخردل
و سکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را بحب الخضرا و پوست فندق
سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و
اگر ماده سودا بود تلیین طبیعت کنند بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس کنند و موضع را با سیر و پیاز بمالند و کبریت زرد و خردل
و فرفیون و بیخ نی و خاکستر سم خر و زنجاسف سوخته با
روغن زنبق و ناردین طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامت
آن صفرة موضع و یبوست و قشف جلد آن بود و با آن
تلخی دهان و تشنگی بود و علاج آن هر روز موضع را بآب سلق
و برگ بید و سبوس بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند یا بنقوع یا
با مطبوخ هلیله یا شاهتره و افسنتین و بعد از تنقیه موضع را
بخرقهٔ درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا
کنند یا شیح سوخته یا حمص و جو سوخته و کف دریا بکوبند

و با روغن زنبق بمالند و اگر پیه شیر و گرگ و خرس با سرکه بسایند
و طلا کنند مفید بود و اگر سر کس دران موضع بمالند موی
بر رویاند و داء اللحیه را همین علاج بود و دران تدهین به
روغن بنفشه و کدو مناسب بود اما اگر ریختن موی بسبب ضیق
مسام باشد روغن استعمال نکنند و بوره و زهره گاو و شیخ سوخته
و نمک و قیصوم سوخته بمالند یا بیخ نی و هسته خرما و سر سوسن مجموع
سوخته با روغن زنبق طلا کنند انتشار شعر گاه باشد که
موی بسبب قلت غذا و نقصان بخارات دخانی بریزد
چنانچه در نقاهت و سل و دق و علامت آن تقدم اسباب
محلله و مقاسات امراض بود و علاج آن تناول اغذیه جیده
الکیموس کثیرة الغذا بود و استحمام و شستن موی بخطمی و برگ
بید و مرو و رشک و تدهین بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام
بود و لوسط یبس و کثافت جلد علامت آن جعودت و غلظ
شعر و موی بقوت بر توان کند علاج آن مداومت استحمام
و تدهین بروغن بادام و بابونه کنند و بادام سوخته و شیخ سوخته
بارزیت

بازیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت
بود علامت آن رقت و سرعت انتشار بود و چون موی را
بکیرند بی آنکه قوت کنند جدا شود و علاج آن کثرت استحمام بود
و دلک موضع بخرقه های درشت و بعد از دلک برنجاسف
و شیخ و بادام تلخ بسوزانند و با زهره گاو و بوره طلا کنند
و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز کنند و توابل در طعام
کنند و اگر بسبب تخلخل و سعت مسام موی بریزد زیرا که بخاری
که ماده موئیت متفرق شود و علاج آن استعمال روغن آمله
و مورد و هلیله و مازو باشد تا جلد کثیف گرداند صلع
آنست که موی سر زایل شود و آن اگر در پیری بود علاج
پذیر نباشد و اگر در اوان جوانی بود اسباب و علاج انحصار آن
باشد که ذکر رفت شیب سفید شدن موی بسبب ضعف
حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل
سال بود و اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کنند از
بلغم و هر هفته قی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز کنند و طلاها استعمال

و غذا یا مزوره و گوشت برشته و کبک و تیهو و کبوتر و گنجشک
و گوشت های شکاری مفید بود و احیانا اطریفل و هلیله مربی
تناول کنند اما چون سفیدی تمام ظاهر شود خضابات استعمال
کنند چنانچه گفته شود تشقق شعر اگر موی شکافته شود
بسبب کثرت یبوست استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو
و لعاب بنکود بهدانه و مرو رشک طلا کنند و اگر با فراط
بود و باشد تنقیه بدن از سودا بجا باید کرد باب ششم
در آنچه تعلق بزینت حفظ شعر اگر خواهند که موی دراز شود
پوره و گنجد و کدو بشویند و روغن مورد یا روغن غار بمالند و
مورد و گل و آمله بکوبند و بر موی بریزند و اگر موی ریش و ابرو
کم باشد یا دیر بر آید حب الغار و حبة الخضرا و مغز بادام
تلخ بسوزند و دران موضع بمالند یا پیه گرگ و خرس و شیر
سوخته بمالند و اگر خواهند که موی برعانه و بغل بر نیاید چون
بیخ سلجمیات یا مغز یا غایه مورچه طلا کنند یا افیون
و بیخ و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که سترن موی بسترند
آهک سفید

آهک سفید آب نزده رطلی و خاکستر زر و زرنیخ از یک جت
درم و گل خطمی ده درم بکوبند و با آب گرم طلا کنند اما باید که
پیش از آنکه طلا کنند و پس از آن موضع را بروغن گل بمالند
یا آهک پانزده درم و زرنیخ سه درم بشیره جو نیک سحق کنند
و طلا کنند و بعد از آن بآب باقلا بشویند و اگر خواهند که
موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو و آمله هر یک پنج درم
بکوبند و بآب مورد طلا کنند یا حلبه و آمله و ورق سرو
و گل مازج بکوبند و بر موی مالند و اگر خواهند که موی باریک
شود بآرد جو و باقلی و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که سیاه
شود وسمه چهل درم و حنا پنج درم بسایند و بروغن جوز کهنه
و بآب گرم بسرشند و رها کنند تا خمیر شود و شب در موی
مالند و بامداد بآب سرد بشویند آخر شقایق و گل باقلی
سحق کنند و روغن شیره بر سر آن کنند و در آفتاب نهند
و هر روز سه نوبت می سایند تا ده روز بگذرد و بعد از آن
در موی مالند بهار جوز مقل بهود بسایند و با روغن زیت

خود بسا شنیده

در موی مالند آخر جوز سرو در سرکه جوشانیده دوازده درم
مازوی در زیت جوشانیده بسیار و شال و شب یمانی و اقاقیا و
آمله هر یک شش درم مس سوخته پوست جوز تر هر یک ده درم
بکوبند و با آب بسرشند و بمالند و اگر چنان نماید که چرب است و در
دکلاء را چرکین کند نقی عادت باید کرد و بعد از قی اطریفل
تناول کنند و سر با آب دریا و آب نمک و پودنه بشویند یا سپس
و نوشادر یا مازو و مورد و بلوط و جوز سرو در آب بجوشانند
و سر بدان بشویند **حفظ بشره** اگر خواهند که روی پاک و
سفید گردد هر بامداد سکنجبین با شراب سیب شامی با گلاب
تناول کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه
غلیظ و حریفه احتراز نمایند و آرد باقلی و نخود و جو و ترمس
و مغز بادام تلخ هر یک ده درم و کتیرا پنج درم بکوبند و بسر
بسرشند و در روی بمالند یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس
و اشنان در اندرون خیار که پرورده متساوی بکوبند
و با آب چرطلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ شود [illegible]
کشنیز تازه

[illegible]

گوشت بره و شیر بره و پیاز و سیر و جزر و امثال آن تناول
کنند و استحمام کنند و روی با آب گرم بمالند و اسفیداج و
رصاص و لک در روی مالند **فساد لون** اگر بسبب فساد
مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف این عضوها
بود علاج آن تقویت آن عضو کنند و اگر بسبب غلبه
فضلات بود همچون یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب
کثرت تناول چیزی بود که موجب فساد لون بود چنانچه از
کثرت اکل بادنجان و کرنب سواد لون حادث شود و از
تناول اغذیه حاره صفرت لون و از آبهای بد و اکل
طین همچنین لون متغیر شود و علاج آن است که از اشیائی
که موجب آن تغیر است اجتناب نمایند و اصلاح غذا
و استعمال حمام کنند و ادویه مجلیه مثل تخم خربزه و سوس
و آرد باقلا و نخود و بیخ نی و اشنان در روی بمالند و اگر
بسبب کثرت صوم و جماع و مرض و شدت سرما بود اغذیه
حسن الکیموس کثیر الغذا تناول کنند مثل گوشت بره

و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر
و قبیده و هلیله پرورده و اطریفل تناول کنند و از ریاضت
و تعب احتراز کنند **صنان [illegible]** و آن تغیر رایحه عرق آباط است مغابن [illegible]
حدت و عفونت اخلاط است و متعفن باشد بر این حرکات و سبب آن
کثیر مر اخلاط را چون حرکات جماع و تاخیر غسل جنابت
و تناول آن چیزی که آنرا خاصیتی باشد در تحریک مواد
ردیه بظاهر بدن همچون سیر و پیاز و تره تیزک و گندنا و خردل و حلبه
و حلتیت و انجدان و جرجیر و آنچه مشابه آن باشد
علاج آنست که هر روز شربتی از تمر هندی یا آب
انار با نبات یا سکنجبین و عرق گل بید یا آب سرد
تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن
مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز
نمایند و مورد و شب یمانی بجوشانند و موضع را بدان
بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنگ بکوبند و بدان
بمالند یا مرداسنگ و اندکی کافور با گلاب بسایند
و طلا کنند

و طلا کنند یا ورق گل و توتیا و سعد و سنبل بسایند و بمالند
یا توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب
بسرشند و قرص سازند و در وقت حاجت باز بسایند
و بآن بمالند و کنگر و نقوع زردالو بوی عرق خوش کند
و اگر رایحه مغابن و انگشتان پای بسبب [illegible] متغیر
شود فصد باسلیق کنند و بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و از
اطعمه حریفه و شیرینی احتراز نمایند و در آب سرد نشینند
اگر وقت و سن مقتضی بود گل ارمنی و مرداسنگ
و گلنار و توتیا و حنا سوخته و پوست انار متساوی بکوبند
و بران افشانند و اگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق
تیز بسرکه و گلاب بشویند و شب یمانی و گلنار بکوبند و
بران افشانند و با آب مورد طلا کنند یا مرهم زردچوبه
بمالند و اگر بوی سر ناخوش شود تنقیه بایارج و قرص
بنفشه کنند و توتیا و ورق مورد و مرداسنگ و جوز
سرو سوخته و کندر بکوبند و با آب مورد طلا کنند والله اعلم

بحقایق الامور مقاله پنجم در ذکر زهره و علاج
آن و حیوانات زهردار و دفع آن مشتمل بر چهار باب ضرر
است باب اول در زهر و علاج آن همچنان که
معرفت نافع واجب است تا استعمال کنند معرفت ضار هم
واجب است تا از ان احتراز نمایند پس هر جا که خایف
باشند از آنکه او را زهر دهند باید که شراب از دست
هر کس نخورد و بر گرسنگی و تشنگی در جاییکه توهم باشد
طعام حاضر نشود چه اثر زهر درین حالت بیشتر و زودتر
باشد و باید دانست که زهر در ترشی ها و شیرینیها
و چیزهای حریف و مالح و چیزیکه بوی آن تیز باشد
دهند و کسی را که این توهم باشد باید که هر روز سه دانه
انجیر خشک بخورد و مثرودیطوس و تریاق کبیر
و تریاق اربعه با خود داشته باشد و احیاناً خوردنی از
دست همه مردم و چیزیکه نشناسد نخورد و ننوشد و بدست
نگیرد و در زیر درختهای بزرگ و شبانه لقلق و علا...
نخسبد و در آب

نخسبد و در آب و جویهای روان مثل زرعونه و غسل و
دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس بخورند
و بدانکه تاثیر زهر با کیفیت بود یا بکل بود مثل زنجار
یا سخن و ملهب بود همچو فرفیون یا مخدر و مبرد همچون
افیون یا مسدد همچون مرداسنگ یا بجوهر تاثیر همچون
تاثیر کند بلبس مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند
باید که قطعاً جرئت نکنند و قی کنند و معده را پاک
گردانند و شیر و مشک بخورند و سعی بکنند که معلوم شود که چه
زهر بوده است تا علاج کنند و به بوی دهن و نقطها استدلال
لال توان کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر در معده و امعا
حرقت و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی دهن باشد دلیل
آنست که زهر حار بوده است قی کنند و روغن گل و بادام و بنفشه بکار برند
دوغ گاو و قرص کافور هر کدام که باشد به برف سرد کنند
و بیاشامند و خیار کرکاسنی و خیار کدو و شفتالو خورند
و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند و تریاق

(حاشیه:) اکحل یا بجوهر یا اکال / و آنچه بجوهر از کند همچون ... / و مرارات بهت ...
(حاشیه:) ... و نقوع فواکه و لعاب بهدانه ... / و شیر و روغن بادام و ...
(حاشیه:) ترکیب اقراص ... الغار ... / مختوم

و طین مختوم هر یک سه درم ابرسا دو درم بکوبند و بزیت
بسرشند و مثقالی از آن بخورند و این حقنه بکار دارند
صفت نیلوفر بنفشه هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان
بیست عدد سبوس و جو نیم کوفته هر یک کفی و روغن بنفشه
بیست درم و اگر سبات و ثقل و جمود اعضا و زبان محسوس چنانچه
شود بدانند که زهر بارد بوده است شراب کهنه با سیر و سداب
بیاشامند و تریاق اربعه یا مثرودیطوس مثقالی بخورند یا فودنه
و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط و سداب هر یک درمی
و حلتیت چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند و
ادویه با سموم معاد کنند شکوفه باقلی و اهل و برنجاسف
و گوشت راسو خشک کرده و سرگین خرگوش و تخم شلغم و سیاه دانه
و خیار زه و دارچینی و مغز خرگوش و آب و رق سیب کل از هر یک ...
و بدانکه زهر یا معدنی بود همچو زیبق و مرداسنگ و اسفیداج
و زنجفر و مرگ موش و زنجار و براده آهن و زرنیخ و آهک
و زاج و شب یا حیوانی بود همچون زراریح و ارنب بحری
و زرنیخ و زهره

و زرنیخ و زهره افعی و پلنگ و ماهی سرد و شود اینها مسموم
و یا نباتی بود همچون بیش و قرون السنبل و لبان ...
یتوعات مازریون و سقمونیا و بلادر و خربق و خرزهره
تربد زرد و سیاه و غاریقون و افیون و بنج و جوز ماثل و
شوکران و کمات و کندش و شیرهای کرده گرفته معدنیات
زیبق آنچه مصعد بود قاتل باشد و از شرب آن درد شکم و
امعا و اسهال دم و ثقل لسان حادث شود علاج آن است
که تخم شبت و تخم ترب بجوشانند و با آن زود غسل بیاشامند
و قی کنند مکرر و اگر با آن سحج باشد سفوف طین با روغن گل
و شیر داغ کرده بخورند اما زیبق نکشته قاتل نباشد ولیکن
درد شکم آرد و علاج آن قی و شرب شراب کهنه باشد و اگر زیبق
در گوش کسی ریزد موجب تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید
بود تدبیر آنست که بیکپای بایستند و سر را میل دهد بر جهت
جهد و روغن گرم در گوش چکانند و بکندش عطسه آرند و
اگر بدین بیرون نیاید میلی از رصاص در گوش کنند و

زنجرف شنگرف
بکردانند تا بدان متعلق شود آید زنجفر و شنگرف مرکب هوش
بود و اعراض آن بچون اعراض زیبق بود علاجش همان
مردار سنگ مصعد از شرب آن حبس بول و قولنج و ثقل
زبان و معده و امعا و ورم بدن حادث شود علاج آن
تخم کرفس و شبت هر یک ده درم بجوشانند و بوره نیم درم
و عسل ده درم در آن حل کنند و بیاشامند و مکرر قی کنند
و جوارش سفرجلی مسهل و طلافلی و شهریاران و زنجبیل
پرورده هرکدام که باشد بخورند و غذا اسفاناج چرب کرده بگوشت
بزغاله خورند و علامت آن ابرار اسهال طبیعت و ادرار بول
بود اسفیداج نوعی از سنگ گچ باشد و از شرب
آن خناق و قولنج حادث شود ماء العسل و لعاب بهدانه و بکو
تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا نیم درم
باشکر ده درم بیاشامند اسفیداج از شرب آن
فواق و سعال و الم معده و خشکی دهن و تمدد و استرخاء
اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول سیاه گردد

باشرخ علاج آن بطبیخ شبت قی کنند و اندکی سقمونیا
با ماء العسل تناول کنند و تخم کرفس و انیسون و رازیانه بجو
شانند و بیاشامند یا کنجد پاره بخورند و شراب بر سر آن
آشامند و اگر مفید نیفتد حقنه کنند زنجار و زنگ از
خوردن آن پیچیدن شکم و قروح امعا حادث شود آهک
از آهک وجع معده و خشکی دهن و عسر بول و اسهال دم و
خناق و غشی و برودت اطراف حادث شود و اگر بول
کند آهک با بول بیرون آید علاج مجموع بزرگ و جو جبیره و شیره و لعاب بزرک
و خبازی بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر
و لعاب بزرک و مرو و سنگ خورند و مرقهای چرب با
خیارین بخورند بلادر از خوردن آن وجع شکم
و لهب و صداع و خشکی حادث شود علاج حریره چرب و شیر
و روغن خورند و روغن گل بنفشه با سرکه در سر مالند و اگر
طبیعت بسته باشد مزلقات مسهل بدهند زاج و شب
از شرب آن سعال حادث شود و علاج آن شرب شیر و مسکه

و حسوا
و روغن باشد و چیزهای چرب نباتات بیش بدترین زهرها است
و از شرب آن ورم لب و زبان و دوار و غشی حادث شود علاج
آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن کهنه بیاشامند و مکرر قی کنند و
بعد از این تریاق کبیر و شیره و دیطوس خورند و فادزهر حیوانی بیاشامند
و باندکی مشک بخورند و تریاق بیش بیخ کبر است فرون فیل
از شرب آن سواد زبان و اعراض برسام و بول دم حادث
شود علاج آن قی کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب و دوغ
بخورند و آب خیار کدو با شیره جو و لعاب بهیدانه خورند و روغن بادام
نیز با برف سرد کنند و ماست ترش نیز مفید بود فرفیون
از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب و لذع معده و فواق حادث
شود علاج قی و بار روغن کهنه تناول کنند و استعمال سعالیات
قرون سنبل یتوعات یتوع نباتی بود که آنرا شیر بری
باشد همچون شیر انجیر چون بچینند آن ظاهر شود و از
یتوعات آنچه مشهور است هفت است عشر شبرم مازریون
عرطنیثا ماهودانه خمسه اوراق و از این البان اگر قدری
تناول

تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود تدبیر آن در ابتدا بشرب
شیر و روغن ممسک کنند و بعد از آن قابضات مثل قرص
طباشیر بست و قرص کهربا با رب سیب و به بدهند و گویند
دو درم شیر شبرم قاتل باشد و در شرب آن آب برف بر بدن
باید ریخت و سه درم شیر عشر قاتل بود و شارب آن نادر
خلاص شود سقمونیا دو درم قاتل بود و کسر غالب بدوغ و برف
کنند و رب سیب و به و ریباس تناول کنند مازریون
دو درم قاتل بود و شرب آن قی و اسهال دم و لذع حشا
و فواق و الم جمیع بدن حادث شود علاج او انست که
شیر و روغن بسیار بخورند و اگر مفید نیفتد تریاق کبیر با شیره و
دیطوس یا تریاق گل مختوم تناول کنند و بعد از سکوت
قی و اسهال کاشنی با سکنجبین خورند و غذا از سنگ دفلی خر
زهره است بسیار از آن مهلک باشد و اندکی از آن موجب
لهب و کرب و انتفاخ بطن باشد علاج آن قی کنند و بعد از آن
لعاب بکو و بهدانه و مرو و سنگ با روغن گل تناول کنند و

کنجد و بعد از آن شراب ریحانی تناول کنند و روغن زیت و ناردین
در بدن بمالند بنج اعراض او همچون اعراض جوز ماثل باشد
علاج او آنست که نگذارند که بخواب رود و موی سرش بر میکنند
تا متنبه شود و روغن کنجد و نمک و عسل و آب گرم بیاشامند تا
قی کنند و روغن گل و سرکه در سر بمالند شوکران از شرب آن
خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود
علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و میعه
قردمانا و انجدان نیز با شراب مفید بود و روغن گاو با افسنتین
تناول کنند و شکم را بآرد گندم تضمید کنند عنب الثعلب سیاه
روباه ترک سیاه موجب کمودت لون و خشکی زبان و
وفواق و قی و تشنج بود علاج آن قی کنند و بعد از آن شیر خر
یا شیر بز با عسل بیاشامند و بادام تلخ نیز مفید بود و نخود آب
مرغ خورند کشنیز هر که بسیار خورد دوار و سدر و اختلاط
عقل و بحة صوت و غشیان و سکر و غشی حادث شود و
بزر قطونا هر که بسیار خورد نبض و قوت او ساقط شود و بدن
سرد و ضیق

[illegible]

سرد و ضیق نفس و خناق و ضرر و غشی حادث شود علاج
هر دو کنند بطبیخ ترب و شبت با عسل و بوره و بعد از آن
زردهٔ بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و افسنتین
و فلفل و دارچینی با شراب مفید بود کماه آنچه سیاه و وطا
و کوکی بود و آنچه را ایشان کریه بود قاتل بود و اعراض خناق
و ضیق نفس و قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی
کنند بآب ترب و فودنه و سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب
صرف یا آبکامه بخاری بیاشامند و تریاق اربعه و سقمونیا و سکبینجا
و جوارش فلافلی و کمونی با شراب بخورند کسب خرده کنجد
چون بغایت فشرده باشند و سرد شده باشد از آن هیضه و خناق
حادث شود و قاتل باشد علاج آن قی و تنقیه معده باشد
ذراریح یک درم قاتل باشد و از آن
وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و پیچیدن شکم حادث شود
بول نیاید و اگر آید خون باشد و گاه باشد که تشنج و غشیان و
اختلاط عقل نیز حادث شود و علاج آن قی با روغن کنجد

کسب یعنی کنجار کنجد

آب گرم و بعد از قی بیشتر با لعاب بهدانه و شکر یا آب ... تناول کنند و مرقها و روغن بادام و پیه بط و زرده بیضه
و عسل مفید بود و روغن گل با سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و در احلیل
چکانند وزغه و حربا از تناول آن قی و درد دل حادث
شود و تدبیر آن قی باشد بروغن کنجد و آب گرم و بعد از قی بطبیخ
شبت و روغن کنجد و استعمال معالجات ذراریح ضفادع
از اکل آن خناق و تاریکی چشم و کمودت لون و دوار
و حرقت حلق و اختلاط عقل و تشنج حادث شود علاج
آن قی کنند بآب گرم و بعد از آن بحمام روند و عرق کنند
و بدن را بروغن قسط و ناردین و زنبق بمالند شواء
مغموم چون گوشت بریان میکنند باید که سر دیگ نپوشانند
تا هوا بر آن وزد که اگر پوشیده دارند از اکل آن هیضه و اسهال
و اختلاط عقل و سبات حادث شود علاج آن قی کنند
و بعد از آن رب سیب و به با طین مختوم بخورند و معالجات
هیضه بجا می آورند و در آن روز از حمام و خواب احتراز
نمایند سمک

[illegible]

[illegible]

نمایند سمک بارد از خوردن آن ماهی سرد خصوص
که در جای نمکین نهاده باشند قولنج و ضیق نفس و غشی
و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از
قی تریاق اربعه و سکنجبین و فلافلی و شراب مفید بود
مرارة افعی زهر قاتل است و معالجه آن مفید نیست
اما فی الجمله متواتر قی بکنند بشیره و روغن و آب گرم و بعد
از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس و پادزهر و دواء المسک
بخورند مرارة نمر زهرهٔ پلنگ قاتل است اما اگر تا ... از
دل آن ... ساعت بگذرد امید توان داشت اعراض
آن قی کرانی و یرقان و بوی بد از دهن و بینی ...
آن آید علاج آن قی متواتر باشد بعد از قی طین مختوم
پنج درم حب الغار پنج درم پنیرمایه آهو بیست درم و تخم
سداب و مر هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و دو مثقال
تناول کنند مرارة سمک آبی مقدار حمصی قاتل
باشد علاج آن روغن گاو با دارچینی و جنطیانای رومی

[illegible]

هر یک مثقالی و پنیرمایه خرگوش هر یک نیم مثقال بخورند
طرف ذنب ایالن سر و نباله گاو کوهی زهر است و از او
غشی و کرب حادث شود و علاج آن قی بود و بعد از آن فندق
و فستق تناول کنند دم الثور اگر کسی خون گاو تازه
بخورد در اختناق غشی حادث شود علاج آن بحقنه و مسهل
باید کرد و قی کردن در این نشاید و ادویه که در بسته شدن خون
در معده مفید بود تناول کنند مثل انجیر خام و تخم کرنب
و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر و فلفل و بیخ
انجدان و پنیرمایه خرگوش با شراب و شیر نیز مفید بود
عرق الدواب از شرب عرق چارپایان خصوص آب
تورم در روی و زبان و سیلان عرق منتن از زیر بغل
حادث شود و علاج آن قی کنند بآب گرم و روغن کنجد و
بعد از آن تریاق و طین مختوم تناول کنند و شراب
روغن گل نیز مفید است لبن فاسد شیری که
متغیر شده باشد اگر کسی بخورد دوار و هیضه و پیچیدن شکم
حادث شود

ثور یعنی گاو

و شیر انجیر

حادث شود و علاج آن قی کنند و روغن ناردین گرم کنند
و در معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود علامت
آن غشی و عرق سرد و نافض بود علاج آن مثقالی
پنیرمایه خرگوش با وقیه سرکه کهنه بیاشامند [illegible]
در گزیدن حشرات و غیر آن اگر کسی را چیزی بگزد و
نداند که چه بوده است باید که بالای موضع گزیده را محکم
ببندد و محل زخم را بمکند و بعد از آنکه مضمضه بسرکه
و بروغن گل کرده باشند و یا محجمه بکنند و اگر وجع بغایت
بود حجامت و ارسال علق بکنند و سرگین باز و کبوتر
و فودنه و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول و سرکه
در آن موضع طلا کنند و زیت و بوره ارمنی و سیر
صحرائی و پشکل بز و خرمیان و مشکطرامشیع و حلتیت
نیز مفید بود و تریاق کبیر و اربعه و مثرودیطوس تناول
کنند و زیت و نمک و بوره ارمنی و با اعراضی که
ظاهر شود اگر نتوان دانست که کدام نوع بوده است

یا قودنج پنجدرم با حرف
با سرکه

زیت نیم خ و نمک

کند تا علاجی که خاص بدان باشد استعمال کنند چنانچه گفته
خواهد شد [illegible] مار با نواع است و بدترین
آن افعی است و علامت گزیدن مار آنست که از موضع
گزیدن خون آید بعد از خون صدید و متورم شود و رنگ او
سبز گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق سرد و تواتر نفس
و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج او
آنست که سر جراحت بنشتر فراخ کنند و محجمه بر آن
نهند و مضمضه بشراب ریحانی بکنند و بعد از آن ادویه
جذابه مثل سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت و جاوشیر
و فرفیون بدان موضع نهند مفید بود و اگر خروس
بریان کرده است شکافند گرم بر آن موضع نهند مفید بود و اگر
آن عضو قطع توان کرد چنانکه انگشتی باشد قطع کنند تا
دیگر اعضا سالم بماند و تریاق فاروق و مثرودیطوس
و تریاق اربعه و افاعی تناول کنند و سیر و پیاز و گندنا
با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم کشوث و تخم قلقل

[illegible]

هر یک ده درم

هر یک ده درم زراوند مدحرج و جند بیدستر هر یکی پنجدرم
بکوبند و بعسل بسرشند و سه درم با شراب تناول کنند
و روغن کهنه و گوشت راسو خشک کرده سوده مقدار
سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید قطعا
بخواب نرود و در میان شیر ننشیند و اگر جمیع بدن
متأذی شده باشد تریاقات استعمال کنند و اگر موضع
خاص متأذی شده باشد ادویه و اضمده بکار دارند
و گویند اگر پیاز بحری بخایند و آب او فرو برند و ثفل آن
بر موضع زخم نهند مفید بود و سداب و مرزنگوش و برگ
سیب و مخلصه و حلتیت با شراب در دفع سموم
مفید افتد و بول آدمی نیز آورده اند [illegible]
ابرساحب الغار زنجبیل زراوند مدحرج هر یک پنجدرم
سداب بری و کندر هر یک چهار درم کرسنه سه درم بکوبند
و با شراب لعب بسرشند و مثقالی با شراب بخورند و گویند اگر
مهره مار بر خود بیاویزند و بسایند و لعق کنند مفید بود

نوع عقارب عقرب ماده بزرگتر و گزیدن او سخت تر باشد و از گزیدن عقرب خفقان و سرخ شدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی تب سخت کند و گاهی آماس سبب علاج او آنست که بالای موضع را به بندند و آن را بکنند و عقرب را بکوبند و بران موضع نهند یا حلتیت و سیر و عاقرقرحا و مغز فندق و بزرگ و کبریت و نمک و علک نطم بران طلا کنند و گویند اگر موش یا ضفدعی زنده بگیرند و بدو نیم کنند و بران موضع نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب بزرگ و خطمی با نمک و عصارهٔ سداب و بادروج و بیخ حنظل و عصارهٔ چند قوق نیز مفید بود و بیخ افسنتین و کبر و زراوند و کاکنج را بکوبند و بعسل بسرشند و حبی را دو دانگ و دیگر از اجاب دانگ بدهند یا سیر و جوز از یک ده درم سداب حلتیت و مر هر یک پنج درم بکوبند و با انجیر بسرشند و سه درم بخورند و قردمانا و حلتیت و سعد و بادروج و سکنجبین شراب مفید بود

بود

حنظل

سفید بود و از او و بیهٔ مفتح خصوص کرفس احتراز نمایند و گویند اگر کسی کرفس خورده باشد مضرت بد و نرسد پس مجربات الخوزیت النوبهرجی لوع العقارب مخلصه مخلصه در آن بگویند و موضع ملدوغ در آن آب نهند یا فاد زهر حیوانی یا ماه فرون بعرق گاوزبان بسایند و بران موضع نهند شراب صندل و حماض و عرق کاسنی و عرق گاوزبان بشربت بخورند و غذا نخود آب و مرغ و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و قدری بر موضع لسع عقرب نهند و نوعی از عقرب هست که انرا جراره میگویند و آن عقربی خورد باشد و دنبال بر زمین میکشد و زهر آن گرم باشد و آن در نواحی اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد و چون بگزد بعد از یکروز اثر کند از آن تا در خلاصی بینند و اولی انجی فی الحال معالجه آن بخفیف کنند و فی الحال نشتر بپاشند و موضع را محجمه مص کنند کنند بید سبز و قیروطی طلا کنند و حوالی آن را بگل ارمنی و سرکه طلا کنند

و این تریاق بدهند کاشنی برگ کبر و جنطیانا و افسنتین و کشنیز خشک متساوی بکوبند و در آب سیب بسرشند و دو درم با شراب سیب ترش بدهند و اگر از آن التهاب شدید حادث شود شراب فواکه با برف بدهند و اگر خفقان عارض شود شراب سیب و قرص کافور بدهند و اگر طبعت محتبس باشد حقنه کنند و اگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان کنند و با آب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند نوع رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوتست و بر و نقطهای سیاه باشد و نزدیک دهن او دو شاخ باشد که بدان بگزد و او را اصناف است و بدترین آن مصری باشد و آن شبیه است به پروانه و بعضی سرخ باشد و بعضی سفید و بعضی زرد و علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع را بمکند و بحمام روند و آب گرم بدان ریزند و موضع زخم را بمرو نمک و خاکستر چوب انجیر و قلیه و آهک تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و این تریاق تناول کنند صفت فلفل زراوند نار دین ایرسا عاقرقرحا دو قیراط

برگ خشک و

و بعضی سیاه

دو قیراطه کرمانی بوره ارمنی سرانا بیغوکوش دارچینی میعه جب بلسان سرطان نهری متساوی بکوبند و بآب کبر بسرشند و دو درم تناول کنند و از گزیدن آن عنکبوت رتاج و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف و انتشار قضیب حادث شود علاج او آنست که بحمام روند و عرق کنند و شونیز و سداب هر یک پنج درم با شراب صرف بخورند و نوعی از عنکبوت هست که انرا عندب گویند سیاه و پای کوتاه بود از گزیدن او حکه موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حار بود علاج آن فصد کنند و تمر هندی و نبات با آب خیار کدو و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه بکنند و اگر آن موضع متقرح شود تدبیر قرحه کنند و اگر متعفن شود باهن جدا کنند و نوعی دیگر هست که انرا فهد گویند و آن عنکبوت سفید بود و بر و نقطهای سیاه باشد و دست و پای او و بلند کوتاه باشد و مگس گیرد و از گزیدن او حکاک حادث شود

بیز

و مجول بوزیاشد

آن را بجفجق و روغن گل طلا کنند و بیخ کرفس در سرکه بجوشانند
و در آن ریزند و نوعی دیگر است که قوایم او بسیار دراز بود و از
گزیدن آن وجع معده و قی و عسر البول و قولنج حادث شود علاج
لدغ آن همچون لدغ رتیلا بود قملة النسر حاملیست همچون علاج
قرادی خورد و از گزیدن آن رعاف و نفث دم و بول دم حادث
شود علاج آن رب سیب و به با آب برف کنند و شیره تخم بورک خرفه تناول
در آب کاهو و کاسنی و خیار کدو بیاشامند و طین مختوم و جدوار
با شیر مفید بود و موضع لسع را با آب صندل سرخ و فادزهر طلا سکاهو و
کنند زنابیر زنبور بانواع است بعضی بزرگ باشد و سرا و سیاه
بود و بعضی شبیه بلون نار باشد و این دو صنف بدترین زنابیر
باشد و بعضی کوچک باشد و علاج گزیدن زنبور آنست که موضع
لسع را به نیشتر و سوزن فراخ کنند و مص کنند و شراب
غوره و ریباس و لیمو با عرق گل بید بیاشامند و آب رمانین
و خیار کدو بیاشامند و موضع را با آب خبازی و بادروج
و روباه ترب یا ورق آب بنگ با انجیر و سرکه و یا آب غوره طلاکنند

و گل پاره گلی

و گل یا سرگین گاو یا ورق کنجد طلا کنند و گزیدن نحل که
مگس انگبین است و زنبورهای خورد سلیم باشد و محل نیش
در عضو رها کند حفابه بپارسی کرپاسه گویند چون بگزد
دندانهای خورد و باریک سیاه در گزیدن رها کند و تدبیر آنست
که دندانهای او بیرون آورند و گویند قشر یا بریشم در آن
می مالند دندان به در رسد بیرون آید و یا خاکستر و روغن زیت در
آن نهند تا بیرون آید و موضع را مص کنند و در آب گرم نهند
و تریاقی که در گزیدن رتیلا ذکر رفت بخورند سام ابرص
نوعی از وزغ است و او کوچکتر باشد و بر او نقطه‌های سیاه
بود و در مواضع خراب می باشد و او نیز چون بگزد دندانها
در عضو رها کند علاج او آنست که پاره قطن بر سر کارد پیچند
و در موضع بمالند یا بزرقطونا و جمع خار کنند و شبانه روزی
بگذارند و بعد از آن برفق جدا کنند تا دندان بیرون آید در آن بماند
و باقی علاج آن همچون علاج گزیدن مار باشد سالامندرا
نام حیوانیست شبیه بعضا چهار پای دارد و دنبالش کوتاه بود

و گویند که اگر در آتش افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن آن
حرقت شدید و وجع و التهاب و ورم زبان حادث شود
و علاج او آنست که موضع را بجمه حجامت مکرر مص کنند
و شیر را با لعاب بگو و بهدانه و یا شیره تخم قورک با روغن
گل بنفشه تناول کنند و سکه و مرق های چرب خورند و غسل
و اتنیج نیز مفید بود و گوشت ضفدع و خایه سلحفات بر موضع
نهند الاربعة و الاربعون هزار پای باشد در گزیدن
او سرکه و نمک طلا کنند و نوعی از او هست که او را دو نیش
باشد و چون فرو برد در عضو رها کند و خود بیفتد و حرکت بکند موضع
علاج او آنست که او را بکوبند و بر او نهند و زراوند و جنطیانا
و فودنج کبر و پوست بیخ کبر با شراب بخورند ضفادع آنچه
بحری باشد گزیدن آن سهل باشد علاج او همچون زهرهای سرد
بود اما آنچه بری باشد سرخ بود و از گزیدن او ورمی عظیم حادث
شود و گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتوانند نفخه بدمد و مضرت درسبز
رساند علاج آن تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و مطبوخات

کاپون ابتدا

گزیدن رتیلا استعمال کنند باب سیوم در گزیدن
آدمی و چارپایان اما اگر آدمی محرور مزاج بود و گرسنه
باشد گزیدن او بدتر بود و علاج او آنست که زیت بر آن
موضع بمالند و آرد باقلا و سرکه یا بیخ رازیانه و عسل یا پیاز و عسل یا خاکستر زر با سرکه
~~با سرکه~~ طلا کنند و اگر متورم شود مرداسنگ و قنه
و زیت و پیه و شمع مرهم سازند و بمالند عض شیر و
پلنگ گزیدن و جراحت چنگال این حیوانات بزراوند
و ایرسا و عسل طلا کنند و اگر متورم شود مرداسنگ
و قنه و زیت و پیه و شمع مرهم سازند و بمالند عض سگ
پلنگ اولا خاکستر رز و بادام تلخ و سرکه و نمک و بیخ را
زیانه و عسل بر آن نهند و از گزیدن و جراحات این حیوا
نات بزراوند و ایرسا و عسل طلا کنند و بعد از آن بسرکه
بشویند و مرهمی از ایرسا و زنجار و عسل و چرک نقره و
توبال نحاس مس و شمع و زیت بمالند عض گربه
و سگ در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند

یا پیاز و سرکه و نمک و سداب و باقلی و بادام تلخ بکوبند و بعسل طلا کنند یا ورق خیار و فودنه با سرکه و نمک با شراب و انکاه بر آن نهند **کلب کلب** سگ دیوانه باشد و از گزیدن آن وسواس و افکار فاسده و اختلاط عقل و فواق و تشنگی و خشکی زبان و تشنج اصابع و از مردم و از جایهای روشن گریزند و اعضا خصوص روی سرخ شود و در روی تقرح پیدا شود و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کنند و چون آب بینند بترسد و دور شود و باشد که آواز سگ کند و خواهد که مردم را بگزد و اگر کسی را بگزد یا کسی از فضله طعام و آب ایشان بخورد او را همین حالات حادث شود و سگ گزیده هرچه بیند تصور سگ کند حتی اگر خود را در آینه بیند پندارد که سگی هست و بعضی را این عوارض بعد از شش روز و بعضی را بعد از شش ماه و بعد از هفت سال نیز گفته اند و باشد که منی از ایشان روان شود و اگر عرق سرد و غشی حادث شود خوب نباشد و سگ در خریف

و در ربیع دیوانه

و در ربیع نیز دیوانه شود و علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و گوش های او آویخته و چون مستان براه رود و افتد و آواز او گرفته باشد و زبان بدر افتاده و از بینی و دهانش لعاب آید و پشت او برآمده و کر شده باشد و باشد که چون آب ببیند از ترس نه بیند و چون شخصی ببیند حمله کند و سگان از و گریزند و در کلبه خالی باشد و گرگ و شغال و روباه و راسو نیز دیوانه شوند و کسی را که سگ بگزد باید که نیک تحقیق کند که سگ دیوانه بوده است یا نه و تجربه بدان کنند که پارهٔ نان بخونیکه از آن موضع آید بیالایند و پیش سگان اندازند اگر نخورند سگ دیوانه بوده و علاجش آنست که جراحت نگذارند که ملتئم شود بخلاف جراحت کلبی دیگر که نه دیوانه بود باید که سر جراحت را فراخ کنند و مجمه مکرر مص کنند تا خون بسیار آید و ادویهٔ محرقه مثل خردل و جاوشیر

یا انگشت ... بر موضع نهند ... و پیاز و جرجیر بکوبند ... بر آن موضع نهند

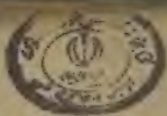
و جوز و فلفل و فیون و نمک و بول آدمی با خاکستر رز و نمک و پیاز و جرجیر با سرکه و حلتیت و آب چغندر بر آن نهند با نمک و زنگار هر یک سه درم و نوشادر دو درم و قلقطار هشت درم و اسقیل بریان کرده شانزده درم و سداب چهار درم و نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با سرکه طلا کنند یا داغ کنند و این تدبیرها در ابتدا باید کردن تا جذب سم کند بخارج و اما چون هفته بگذرد تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون کنند یا بایین حب سنا پنج درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقال و نیم نمک هندی نیم درم غاریقون نیم درم بسفایج و حجر ارمنی هر یک مثقالی بکوبند و با آب بالنکو سرشته دو دو مثقال از آن شربتی باشد **آخر** هلیله کابلی دو مثقال و غاریقون مثقالی و نیم و افتیمون سه مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج مثقالی حب سازند و شربتی دو مثقال بود و ماء الجبن با افتیمون نیز مفید بود و غذا های چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب کهنه

بیاشامند و آب

زراج سفید / پیاز عنصل / حجر ارمنی نیم مثقال

بیاشامند و آبیکه خورند باید که چند نوبت آهن سرخ کردانیده در آن اندازند و باید که حیلت کنند تا آب بخورد و الا بیم هلاک باشد و گویند اگر از پوست کفتار یا سگ دیوانه آب خورند نافع بود یا اناییی از زر خالص ریخته باشند یا از چوب و پوست کفتار بپوشانند و از آن آب بخورند و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند مفید بود یا تریاق کبیر و تریاق اربعه و دواء السرطان مفید بود **صفت** السرطان نهری زنده در دیگ مس نهند و بهیزم رز آتش کنند تا بسوزد و ده درم از آن با ده درم جنطیانا و پنج درم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و در روز دوم دو مثقال و در روز سیوم سه مثقال با روغن خورند و دواء ذراریح نیز مفید بود **صفت آن** ذراریح یکمثقال عدس مقشر یکمثقال زعفران سنبل قرنفل دارچینی هر یک نیم درم بکوبند و با آب بسرشند و قرص سازند و یکدرم از آن با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز نمایند **خنق** ...

سر و پا و پرها جدا کرده



و دانۀ [illegible] سیاه موضع گزیدن ازرا بعسل و بورۀ ارمنی طلا کنند
و نمک و سرکه در آن بمالند و چون پاک شود پیه مرغابی و پیه گاو
کوهی بر نهند و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر باشد و باقی
علاج آن چون علاج گزیدن کلب کلب بود [illegible] از گزیدن
گربه وجعی حادث شود پیاز و فودنه با شونیز و کنجد ضماد سازند
[illegible] اگر کسی را راسو گزد سیر و پیاز بخورد و ضماد
کنند و اگر پوست راسو بکنند و بران موضع بندد وجع ساکن شود
والله اعلم باب چهارم در دفع هوام و طرد حشرات
و بهایم اگر سوسنبر و فودنه و فنجنکشت در خانه و نزدیک
مرقد بر نهند هوام بگریزند و تبخیر بچوب رز و انار و بیخ [illegible]
و قنه و فودنه و مقل و سکبینج و حلتیت و حب الغار و شاخ
و قرون و اظلاف و جوارح حیوانات همین خاصیت
دارد و نگاه داشتن لقلق و طاوس و مرغابی و خارپشت
و گاو کوهی و گوسفند کوهی و راسو و گربه در خانه مفید بود
و اگر ریسمانی بقطران آلوده کنند و گرد مرقد بگردانند هیچ
گزنده بدان

یا گرسنه و اگر خام [illegible] کنند [illegible]

و گوسفند و سم [illegible] و اظلاف

گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی دور از مرقد بنهند
حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش مرقد نیایند [illegible] از
دود کردن بشاخ گاو کوهی و پشم بز و موی آدمی و سکبینج
و زرفت ماران بگریزند و اگر موضع بآب نوشادر و خردل
آب زنند مار بمیرد و آب دهن روزه دار خصوص که نوشادر
در دهن گیرند چون در دهن مار اندازند مار بمیرد [illegible]
[illegible] از شاخ و آب ترب و بادروج عقرب بگریزد و دود
کردن بعقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز و روغن
گاو و آب حلتیت همین خاصیت دارد و اگر میعه و زرنیخ
و بصل [illegible] و پیه گاو با هم بیامیزند و بر در سوراخ عقرب
دود کنند عقرب بیرون آید و اگر بیخ ترب پاره کنند
و بر سر سوراخ عقرب بنهند بیرون نیاید [illegible]
اگر حنظل یا سداب بجوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر چوبی
و از کرنب و ورق خرزهره و [illegible] بگریزد [illegible]
اگر چوب و ورق سرو و برگ جوز و شونیز و مورد و [illegible]

در خانه ریختن

و اگر چوبی به پیه خارپشت بیالایند کیک در آن جمع شود

وخرما

گاو و کبریت و حرمل دود کنند پشه بگریزد و اگر افسنتین و
حرمل و شونیز بجوشانند و در خانه بریزند همچنین بود و اگر
بدن بروغن ترب بمالند پشه بران ننشیند [illegible]
مورچه از مغناطیس و زرفت و حلتیت و زهره گاو و دود
کبریت و قطران بگریزد [illegible] اگر زرنیخ در شیر
حل کنند و بر نهند تا مگس بخورد بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند
طرد زنبور اگر سیر و کبریت همچنین بود و از بوی گندش بگریزد [illegible] اگر [illegible]
دود کنند زنبور بگریزد و گلنار و کشنیز خشک و فودنه بسوزانند [illegible] بگریزد و اگر [illegible]
و اگر بدن بآب خطمی و خبازی [illegible]
[illegible] دود کنند خنافس بگریزد و اگر افسنتین و فودنه
بران ننشیند بمیرد [illegible] و پوست ترنج در میان جامه ریزند شپش در آن نیفتد
[illegible] اگر مردارسنگ و خربق و بذر البنج
و بیخ کرنب و بصل الغار و مرگ موش و [illegible] و زعفران
و آهن هر کدام که باشد در چیزی کنند که آن موش بخورد بمیرد و [illegible]
و اگر موش را خایه بکشند یا گوش و دم ببرند و رها کنند [illegible]
[illegible] از بوی سداب [illegible] بگریزد

یا پوست بکنند

ورق ازاد درخت

ورق ازاد درخت و خرزهره جمیع بهایم را بکشد و
اگر سگ و گرگ و خوک خربق سیاه بخورند بمیرند و خانق النمر
گیاهی باشد که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی است
که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره روباه را بکشد و گرگ
از جایی که عنصل باشد بگریزد [illegible]

[illegible] مقالت اول

در ذکر بعض از ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب
[illegible] اول در طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چیزی که
در بدن آن را تاثیری از کیفیات باشد چون وارد بدن شود
از حرارت غریزی او متاثر گردد و اگر در بدن تاثیری زیاده
از کیفیات که بدن را حاصل باشد نکند آن چیز را معتدل
گویند و اگر در وی کیفیتی زایده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس
نشود آن کیفیت در درجه اول باشد و اگر محسوس شود اما
مضر نباشد در درجه ثانیه باشد و اگر مضرت رساند لیکن
مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالثه باشد و اگر افراط

نکنند از آن

آن بهلاک رسد از درجهٔ اربعه باشد چنانچه ادویهٔ مسمومه و بباید
دانست که تأثیر دو شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچو
پیاز که ضماد آن مقرح است و اکل آن نه و بعکس این همچون
اسفیداج که اکل آن قاتل بود و ضماد آن نه و شاید که تأثیر
خارجی دوا مضاد تأثیر داخلی او بود همچو گشنیز که داخل
تبرید و تغلیظ کند و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه
را قوی مختلفه بود و شاید که قوت اول آنچنان مستحکم
باشد که آتش آنرا به تحلیل نبرد همچو ذهب و شاید که آتش
آنرا بتحلیل برد اما بطبخ بتحلیل نرود و هیچ کدام زایل نشود
و شاید که طبخ آنرا بتحلیل برد لیکن بغسل زایل نشود همچون
عدس که بطبخ قوت محلله او بتحلیل برود و قوت قابضه
باقی ماند و شاید که قوت مفتحهٔ او چنان ضعیف باشد که بغسل
زایل شود همچون کاسنی که مفتح و مبرد است بشستن قوت
تفتیح و تلطیف او بتحلیل برود و تبرید باقی ماند و چون
ادویهٔ مفرده بسیار است و معرفت کیفیت و خاصیت آنرا فواید
بسیار

تمامی
هست و ذکر آن به تطویل می انجامد بذکر بعضی ادویه که
احتیاج باستعمال آن بیشتر است اکتفا می نماید و آنچه
در درجهٔ اول از حرارت بیشتر کند بابونه و فستقین و فندق
اسفند مغاث و پوست ترنج نخود زوفا تر اسطوخودوس
ابریشم کرسنه بزرک لادن شاهتره و آنچه در درجهٔ دوم
از و بیشتر کند انیسون بوره اذخر ایرسا یاسمین اظفار الطیب
جعده فراجشان حلبه فراسیون کندر سلیخه نمام صبر عنبر
جند قوقی ثبت و آنچه در درجهٔ سیم از و بیشتر کند اسقیل
شونیز برنجاسف سیر و رازیانه قسط و راسن و شیخ و حب بلسان
قرنفل و سعتر و فودنج و نخجنک سعد و قسط تلخ قردمانا
مرزنجوش مشکطرامشیع اقحوان اسارون ملح اشق کردیا
جوز انیسون حرمل زرنباد افتیمون کرفس رومی زوفا
خشک حماما زراوند زیره زنجبیل کز زعفران و کبریت و بیخ
انکشت جند بیدستر وج دارچینی دار فلفل پیاز حاشا
جنطیانا سقمونیا درونج و آنچه در درجهٔ چهارم از و بیشتر کند

حرف کندش مویزج ماهیران فلفل خردل سداب بری
و ادویه که در درجهٔ اول از برودت بیشتر کند هلیله آمله
بلوط خیارشنبر بلیله اثمد اجاص اسفناج بید بنفشه گل
سرخ و آنچه در درجهٔ دوم از و بیشتر کند گلنار زرشک
بزر و آلو بنکوس ان الحمل دم الاخوین حماض
و آنچه در درجهٔ سیم از و بیشتر کند
کاهو کشنیز حماض و آنچه در درجهٔ چهارم از و بیشتر
کند جوز ماثل افیون بنک سیاه ادویه که در درجهٔ اول
از رطوبت بیشتر کند آلو نخود اسفناج کاهو زبان مغاث
خیارشنبر و آنچه در درجهٔ دوم از رطوبت بیشتر کند ترنجبین لوز
بنفشه نیلوفر زردآلو زوفا تر و آنچه در درجهٔ سیم از و بیشتر کند کاهو
و قطر و آنچه در درجهٔ چهارم از و بیشتر کند
ادویه که در درجهٔ اول از یبوست بیشتر کند اذخر فندق
هلیله زعفران اشنه بابونه جبة الخضرا اسقیل ایرسا و شان
و آنچه در درجهٔ دوم از و بیشتر کند

و آنچه در درجهٔ سیم از و بیشتر کند مرماحوز کاکا در یوس صندل
گلنار کندر حماض سوسن گل سرخ زنجبیل دار فلفل فراجشان
درونج دم الاخوین جعده حب بلسان ایرسا اسارون بوره
انجدان سوسن برنجاسف بسد فلفمونیا انکشت اقحوان انجره جنطیانا
خیار بان اسقیل آمله فستقین و آنچه در درجهٔ چهارم از و
بیشتر کند ابهل سقمونیا سیر اشق شوکران قاقیا راسن افیون
قرنفل افتیمون بلوط نمک جند بیدستر دارچینی قسط زرد
جرمودمانا سعتر وج زوفا خشک فودنج زراوند ماز و
فراسیون فرنجمشک ساق زرنباد حماما مر زیره نانخواه
سعد کرنب کرفس مرزنجوش کبر مشکطرامشیع نمک ادویه
آهن کندش ملح مویزج ماهیران خردل فلفل سداب بری
مسهلات صفرا اشیائی که صفرا رانند هلیله زرد
تمر هندی ترنجبین بنفشه فستقین سقمونیا البلالج اجاص
شاهتره صبر گل سرخ شیرخشت مسهلات بلغم شحم حنظل
قنطوریون ماهیزهرج غاریقون حب النیل تربد حرمل اسطوخودوس آمله
مازریون

خروع که بیدانجیر گویند مسهل بلغم بود قرطم که خسک دانه گویند و
خیارشنبر که خلوس گویند با تمر هندی مسهل بلغم بود مسهلات
سودا اشیائیکه سودا براند هلیله کابلی و سیاه و
مکی و بالنکو افتیمون و اسطوخودوس حجر الاژورد و بسفایج
غاریقون کشوث حب النیل آمله مفتحات تخم ترب
و برگ ترب و کندش و کنگر زد و خربق و مویزج و تخم
پوست و تخم خربزه و تخم جرجیر نمک هندی لوبیای سرخ
آب کدو و قمر و ماء العسل و تخم مازریون بوره سکنجبین
و گویند اگر بیخ ارغوان را بجوشانند و آب آن بیاشامند
قی تمام آورد منفخات که سده بگشاید ترمس اذخر
شاهتره غاریقون رازیانه انیسون قنطوریون افسنتین سعتر
قردمانا اسطوخودوس عود فاوانیا افتیمون جنطیانا فراسیون
زیره ابرسا نانخواه حاماهلیون دارچینی زعفران مرزنگوش
کرفس زراوند کبابه کرسنه حاشا کشوث عرطنیثا ملطفات
ادویه که بتلطیف و تقطیع اخلاط غلیظه کند ابهل اسقیل
حاشا زرا

حاشا سرکه اسطوخودوس حب البان اقحوان انجره بوره جند
بیدستر خردل قرطم سیر اذخر پنجنگشت بابونه دارچینی جعده
دج زوفای خشک قسط سعتر قردمانا فودنه زراوند حرف حاشا
حرمل کمادریوس شکاع اشق ابرسا ثمام سداب نانخواه سکبینج
عاقرقرحا مدرات ادویه که ادرار بول و حیض کند ابهل
اقحوان ترمس شونیز انیسون رازیانه انجدان قنطوریون
برنجاسف قردمانا فودنه قسط کبابه پرسیاوشان جند بیدستر
فراسیون عروق عود فاوانیا جنطیانا نانخواه جاوشیر
تخم کزر دارچینی جعده سعد سداب میعه سلیخه ثمام زوفای
خشک شکاع اشق کرفس کمادریوس حبة الخضرا منضجات (مرزنجوش)
ادویه که حصاة را بریزاند اسارون برنجاسف صمغ آلو تخم
خربزه خشک پرسیاوشان نخود سیاه حجر الیهود بادام تلخ
سکبینج رازیانه قابضات ادویه که طبیعت را ببندد
برنج بلوط باقلی جوز سرو بیخ کادس اذخر تخم گل مورد
غبیرا گلنار دم الاخوین زعرور نخود ورق زرامرود طباشیر
سنجد

سماق عدس شاه بلوط مصطکی کهربا طین مختوم کندر کرویا ماردین
تخم شاهسفرم بارتنگ نبق محللات ادویه که غلظ
و صلابت را بتحلیل برد کمادریوس کبر حاشا زراوند دج (تخم حنظل)
اکلیل الملک خرزهره هزارچشان جعده جاوشیر اشق
پرسیاوشان اسقیل بابونه روباه تربک برنجاسف اذخر
باقلی اسارون اقحوان خطمی زفت صمغ بطم لادن ثمام
سوسن ترمس قثاء الحمار غار قنه مرزنجوش فودنه خروع
ملینات ادویه که صلابات را نرم کند اسطرک بزرک
راتینج مقل سعد روغن خروع دنبه پیه بط پیه مرغ مغز
ساق گاو و گوسفند زفت صمغ بطم منضجات ادویه که
اورام و صلابت نضج دهد اکلیل الملک بزرک زعفران
ابرسا کرنب صمغ بطم لادن مر میعه انجیر موم خطمی مرو مشک
مفشات ادویه که نفخ و ریح را بشکند و بتحلیل برد
انیسون افتیمون بسباسه پنجنگشت جاوشیر تخم کزر زنجبیل
دارفلفل حاما زیره زراوند نانخواه کندر زرنباد کرفس
کرویا سداب

کرویا سداب سعتر سعد فلفل قردمانا مفرحات ادویه
که عضو را ریش کند و بسوزاند اسقیل زرنیخ زاج سرخ و سبز
حرف البان یتوعات سرکین کبوتر آهک قسط سنبادج
فرفیون صابون سداب فودنه راسن قلقطار سیر و
ریح ادویه که تسکین وجع کنند پیه بط توکرک سفیده (افیون)
تخم مرغ بیخ یبروج کثیرا نشاسته صمغ اسفیداج ادویه که
سر گران کنند و خواب آرد کاهو شبت اقحوان زعفران حاما
تفاح مرو شقایق اسطرک شاهسفرم ادویه که کرم شکم
و گوش بکشد برنج کابلی افسنتین زوفای خشک
کرویا حرف فودنه قنبیل شبیخ شونیز ورق شفتالو ترمس
ادویه که منع رعاف و نفث الدم و اسهال دم کنند اثمد
زرشک بادروج بلوط بسد گلنار دم الاخوین تخم گل حضض
گل ارمنی کهربا کافور کندر لسان الحمل زیره مصطکی نعناع
نشاسته به مازو قنطوریون ریوند شادنه جوز السرو کشنیز
بزر البنج ادویه که قروح را مندمل گرداند گلنار اقاقیا صمغ

آلو عنزروت اسفنج ورق بلوط دم الاخوین زفت زراوند
لسان الحمل زیره ابرسا صبر طین مختوم ادویه که قروح و
وسخ را پاک کند اهل زفت و نمک آبگامه ابرسا عسل زنجبیل
حب بلسان ادویه که گوشت زیاده از قروح زایل کند عنزروت
اشنان نمک مردارسنگ توبالس توبال مس صدف سوخته
زنکار ادویه که قروح را خشک کند توتیا صبر صدف سوخته عنزروت
استخوان سوخته آهک شسته ادویه قلب که مقویات دل
و مفرحات بود کهربا لؤلؤ لاجورد گاوزبان به سیب امرود یاقوت
کشنیز خشک طباشیر طین مختوم زرنباد زعفران دارچینی گل
سرخ درونج هلیله بسد بالنگو بادروج تمر هندی انار شیرین
صندلین ریباس شقاقل قاقله قرفه فستق زرنبق نقره عود عنبر
نعناع سوسن سعد سلیخه فرنجمشک فادانیا تمام نیلوفر مورد
اسطوخودس اترج ابریشم املج بهمنین بسفایج جدوار نارمشک
نارنج پوست ترنج ادویه که مقوی معده باشد پوست ترنج
املج بلیله بالنگو جوزبوا دارچینی هلیله گل سرخ زرنباد و طباشیر
کندر کرویا

کندر کرویا مصطکی مشک طرامشیع نعناع سعد سلیخه سماق
سفرجل قرنفل قرفه قاقله اذخر ساذج هندی مقویات
کبد اسنه اظفار الطیب حب البلسان جوزبوا دارچینی
حماما کشوث مصطکی ناردین قرنفل قرفه غافث ادویه
باه کزر جرجیر حلیون حبة الخضرا کرفس کنجد حب الزلم
باقلی نانخواه نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی بسباسه چلغوزه
فندق فستق کتیرا اطیب قسط زرنبا دخصیة الثعلب
شقاقل زنجبیل سورنجان سقنقور بیضه کبوتر کنجشک کبک
مغز کنجشک بره پنیر مایه شتر شیر میش انگور انجیر رطب
نارجیل مغز بادام مغز جوز والله اعلم باب سیوم در حبوب
کندم گرم و تر است در درجه اول نان او بهترین نانها بود
غذاء تمام نیکو دهد نان تنک غذا کمتر دهد و دیر گوارد
بخلاف کرده و نان تنورین غذا تمام دهد و دیر گوارد و کلیچه
فربه کند اما سده آرد و معده را مضر باشد جو سرد و خشک
است در درجه اول و غذا کمتر از کندم دهد و پوست جو قابض

و صبر و بود و کشکاب مبرود و مرطب بود برنج خشک است
در درجه اول و در حرارت و برودت او خلاف است و او غذاء
لطیف بسیار دهد و زود گوارد و او را با زعفران و روغن تمام
بپزند یا با شیر و شیرینی خورند کاورس زرد و سفید بارد و یابس است
غذا اندک دهد و قابض باشد مصلح ایشان شیر و روغن بود
عدس بارد و یابس است تسکین و تغلیظ خون کند و مطلق
و جرم آن قابض بود آنرا با چغندر خورند باقلا بارد و یابس
بود غذا اندک دهد و آب او لطیف بود و ریه و حلق و امراض سینه
را مفید بود اما نفاخ بود و مصلح آن نمک و سعتر باشد نخود حار
رطب است غذاء بسیار دهد و تقویت باه و ادرار و تفتیح کند
و صفاء لون و تسمین بدن پدید آرد و سیاه و سرخ کرم شکم بکشد
و در ادرار آن بیشتر کند لوبیا قریب است به نخود و در ادرار بول
قوی تر بود خشخاش بارد و رطب است و کیموس محمود دهد
و تبهای گرم و سرفه را مفید بود و خواب آورد و مضر بود مصلح او مغز
بادام باشد کنجد حار رطب است دیر گوارد افساد غذا کند
و معده را زیان دهد

و معده را زیان دهد اما دفع یبوست کند و فربهی
آرد و قوت باه دهد و مصلح او شیرینی است خشخاش
بارد و رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف
باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد بزرک
حار رطب است نزله و سعال را مفید بود و قوت باه دهد شاهدانه
حار یابس است و مجفف و مصدع بود شهوت باه ضعیف
کند و سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی بود قرطم
خشک دانه باشد حار یابس بود و مسهل بلغم باشد و باد را بشکند
تخم ریحان حار یابس بود و مفرح و مقوی قلب بود و دوار
رعاف را باز دارد باب سیوم در لحوم و البان بهترین
گوشتها گوشت گوسفند است و خصی بهتر از فحل بود و نر او
بهتر از ماده و بسیار مو بهتر از اندک مو و چرا کننده بهتر از
معلوف بود گوشت گوسفند حار رطب است و گوشت بره را
رطوبت بیش بود و گوشت میش را حرارت و رطوبت کمتر
گوشت بزغاله سرد و تر بود و گوشت بز سرد و خشک است بهترین

برنهاده یک کاو و گوشت کبش بغایت بد باشد و گوشت گاو
سرد و خشک و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل است و زود
تر هضم شود و گوشت شتر گرم و خشک است بهترین آن جزو آن است
و گوشت گوسفند کوهی گرم و خشک است هر دو را بسیار باید پخت
و گوشت خر گور گرم و تر است غلیظ باشد انرا با توابل خورند
و گوشت خرگوش سرد و خشک و غلیظ و قابض است و گوشت گاو کوهی
سرد و خشک است و غلیظ بود و اولی انکه از و اجتناب نمایند
و گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را
رطوبت کمتر بود و گوشت کبوتر گرم و تر بود و مقوی باه بود
و مرغابی و بط گرم و تر باشد کبک و کنجشک و فاخته و دراج
و کلنگ گرم و خشک باشند و مقوی باه بود و ماهی تازه سرد
و تر باشد و دیر گوارد و ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود شیر
شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان بود بلکه ارطب و شیر
گاو چرب تر و غلیظ تر و شیر شتر و اسب بعکس این و شیر بز معتدل
و شیر میش چرب تر از و بود شکر حار رطب است تلیین کند

و فربه

تقویه و افلاج را مفید باشد و گوشت اسب گرم و خشک بود

و فربه کرداند و سعال و خشونت را مفید بود روغن کرم تر از و
باشد [illegible] گرم و خشک و قابض بود [illegible]
سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود
مصلح او نمک و نعناع بود اما آنچه شیرین باشد سینه را مفید
بود و ترطیب بدن کند [illegible] تبرید کند و قابض باشد
و غذای نیک دهد بیضه خایه هر مرغی مناسب مزاج او
بود و بهترین خایه مرغ خانگی باشد خصوص زرده نیم برشت
که غذای تمام دهد و تقویت باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد
اخلاط باشد و بیضه کنجشک و کبوتر مقوی باه باشد

چهارم در فواکه و شیرینی انگور حار رطب است و خون نیک
از و حاصل شود و فربه کند و قوت باه دهد و بهتر آن انگور سفید
باشد که پوستش تنک باشد و آنچه دو سه روز از چیدن آن
گذشته باشد نفخ آن کمتر باشد و دانه انگور خشک باشد و طبیعت
سرد و خشک است مویز پیوست مایل باشد معده و جگر را سود
دارد و کشمش از و لطیف تر است [illegible] سرد و خشک است

مصلح بزر خشک جوز و بادام بود
معده را قوه دهد و قابض

سرد و خشک است دانه انگور ... و پوست او سرد و خشک باشد

تسکین صفرا و حبس معده و جگر را سود دارد [illegible] انجیر گرم و
تر بود و غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم و
تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و شپش پیدا آرد و مصلح آن
جوز و بادام [illegible] گرم و خشک و از رطوبت کمتر بود
بسر و قصب گرم و خشک است و مقوی معده و کبد و قابض
بود رطب گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسمین
بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش بود خرما
گرم و خشک باشد مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود
و از و سودا تولد کند و مصلح آن سکنجبین باشد [illegible]
سرد و خشک بود و تسکین صفرا و تلیین و دفع خمار و صداع
و تشنگی کند [illegible] گرم و تر باشد و مقوی قلب و مفرح
بود و دفع سعال کند و مجاری را پاک کرداند [illegible] سرد و
خشک باشد و مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش بود
و اگر با تخم به بیفشارند مسهل صفرا بود [illegible] بارد یابس
است و مفرح و مقوی معده و دافع خمار و قابض بود و

تولید قولنج کند

قسب [illegible]

تولید قولنج کند و آنچه شیرین باشد باعتدال اقرب بود
سیب شیرین معتدل و مقوی قلب و معده و مفرح و
مانع عفونت بود و با سموم مقاومت کند و آنچه ترش
باشد دفع تشنگی کند و قابض و سرد و خشک بود امرود
بارد یابس است از سیب و به غذا بیش دهد و ادرار کند
و تقویت دل و معده و تسکین عطش و غثیان کند
شفتالو بارد رطب است و دفع حرارت و تشنگی
کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه و بلغم باشد [illegible] بارد
رطب است دفع حرارت و بخر و تلیین صفرا کند اما در معده
فاسد شود و خون بد از و حاصل گردد آلو بسیار بارد و رطب است
تلیین کند و معده را مضر باشد [illegible] آلو بالو گویند بارد
یابس بود آنچه شیرین بود که گیلاس باشد تلیین کند و آنچه
ترش بود معده را مفید بود [illegible] بارد رطب است تسکین
عطش و خون و دفع خمار کند جوشاند در معده فاسد شود و معده را
مضر بود ترنج سرد و سست پوست آن حار یابس است بوی آن

را خوش کند کوشت آن حار رطب بود غذا بسیار دهد
و دیر گوارد حماض آن بارد و یابس بود تقویت معده و دل
کند و منع خفقان و غشی و غلیان صفرا بود و تخم آن حار و رطب
بود مقاومت با جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت
وبا کند [illegible] لطیفتر بود و خواص آن همین باشد و پوست
آن اگر در پیشانی مالند دفع صداع خماری کند [illegible] در طبیعت
و خاصیت همچون ترنج است [illegible] آنچه نارسیده بود بارد
و یابس باشد و مقوی معده و آنچه رسیده بود بحرارت مایل
بود و اعصاب و اوجاع مفاصل را مفید بود [illegible] گرم و خشک
و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط و مفسد معده باشد
و آنچه تر باشد حار رطب بود [illegible] یابس است
لیکن حرارت آن بیشتر از یبوست بود آنچه تر باشد حار و رطب
بود و مقوی باه و دافع برودت بود و آنچه کهنه بود گرم و خشک
باشد [illegible] حار رطب است غذا اندک دهد و تقویت باه
و دفع مضرت زهرها کند [illegible] حار رطب است غذا بسیار

دهد و منی

نارجیل است و حار و ...

دهد و منی بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی
بود و آنچه تلخ باشد به یبوست مایل بود و مفتح و مقطع و دافع
فضول بود فستق گرم و خشک است و مقوی باه بود
و سعال بلغمی و گزیدن هوام را مفید بود و پوست آن مقوی
معده و دافع غثیان بود [illegible] گرم و خشک بود و مقوی باه
و گرده باشد اما معده و طحال را مضر بود و نفخ آرد [illegible] بارد
یابس است و مانع اسهال و قی بود [illegible] کنار است بارد و یابس
بود و فایده او قبض و تبرید باشد عناب بقولی معتدل
در کیفیات اربعه و بقولی بارد است در درجه اول و معتدل در
رطوبت و یبوست و غلیظ است سینه و ریه و غلیان دم را
مفید بود و حبس و تغلیظ کند [illegible] بارد و رطب بود و
و تقویت معده و کبد و قلب کند و تسکین عطش و منع قی و
اسهال کند و سده بگشاید [illegible] آنچه شیرین بود گرم و
باشد و ادرار و سرعت انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین
نباشد بارد و رطب بود و تولید رطوبات فضل و مصلح ...

سکنجبین است [illegible] بارد یابس است مقوی معده و مانع
قی و مسکن صفرا بود [illegible] بارد رطب اند بوییدن
آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم آن مدر باشد معده را مضر بود
[illegible] بارد رطب است تب محرقه و جگر گرم را نافع بود و معده
را مضر بود و مصلح آن شیرینی بود [illegible] حار رطب است
حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم کند و اگر
بدان قی کنند دفع بلغم کند [illegible] حار رطب است تنقیه آلات
سینه و مثانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و تشنگی آرد [illegible]
مقوی باه باشد باد و بلغم را مفید بود [illegible] از همه لطیفتر بود
[illegible] معتدل است در حرارت و برودت و رطب است
در درجه دوم سعال و خشونت حلق و امراض ریه و آلات تنفس
را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد [illegible]
در حرارت از ترنجبین کمتر است و در تلیین بیشتر [illegible]
حار رطب و مقوی معده و مقطع بلغم بود و تنقیه مجاری کبد
کند و باد بشکند [illegible] حار یابس بود بهترین آن عسل

سفید خوش

سفید خوش بوی فایده آن جلا و تقطیع بلغم و دافع برودت
بود و مضرتش احداث سحوجت و تولید صفرا بود و مصلح آن
حموضات [illegible] حار یابس است فایده آن
همچون فایده عسل بلکه اقوی و در کسر ریاح و افتتاح قولنج
نافع بود [illegible] در بقول کاهو بارد و رطب است
تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک از آن متولد
شود و خواب آورد و منع نزله کند اما چشم را مضر بود
[illegible] بارد بود و مایل به یبوست و دفع تشنگی و تسکین
صفرا و کسر حرارت جگر کند و ناشتا منفع بود [illegible]
بارد و رطب بود غذا نیکو دهد و زود گذرد و خشونت حلق را
مفید بود [illegible] حار یابس است آب آن مسهل مدر است
و ملین آلات و صدر و مانع خمار و جرم آن قابض و مفسد
و مولد خون بد مصلح آن گوشت فربه باشد [illegible] شبیه
اسفناج است و بارد و رطب است تفتیح سده و تلیین طبیعت
و منع یرقان کند [illegible] نور کننده باشد و آنرا بقله

خوخ وهو

مبارک نیز گویند بارد رطب است و دافع تشنگی و حرارت بود و
التهاب و تب محرقه را مفید بود و معده و باه را مضر بود و
زرنجوش حار یابس است محلل و مفتح سده بود و ضماد
آن گزیدن عقرب را مفید بود بالنگو حار یابس است محلل
مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان و مالیخولیا و دافع سودا
بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند تره خرا
سانی نوعی از وی است مقوی معده و دافع بلغم بود
نعناع حار یابس است مقوی معده و کبد و مانع قی
و اسهال بود و کرم بکشد و تقویت باه کند طرخون حار
یابس است تنشف رطوبات کند و آلات صدر سینه را مضر
بود و حس ذوق باطل کند سیسنبر آن حار یابس است
ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود کرفس حار یابس
مفتح و مدر و مقوی معده بود صرع را مضر بود کشنیز
بارد یابس است تقویت دماغ و منع بخارات کند خفقان
و معده گرم را مفید بود و باه را مضر بود کندنا حار یابس
مقوی هضم

مقوی هضم و مقطع بلغم بود و صداع آورد سداب
صعتر و شبت گرم و خشک‌اند تقویت معده کنند و بادها
بشکنند شلغم حار رطب است مقوی باه و بصر بود و آلات
صدر و مفاصل و نقرس را مفید بود و غذا نیکو دهد گزر
حار رطب است غذا بسیار دهد و مقوی باه و مقطع بلغم بود و
و ادرار بول کند سینه و حلق را مفید بود اما دیر گوارد و ردی
الکیموس بود ترب حار رطب است آب آن مقطع
و ملطف بلغم و مفتح و مقوی اشتها اما جرم آن دیرگوار
و زود متعفن شود و مقیئ بود چغندر در طبع او خلاف است
کبد و طحال را مفید بود و محلل و ملین و مفتح بود و بو[illegible]
بورقیتی که در دست اما ردی الکیموس بود پیاز حار
رطب است مقطع بلغم بود و آلات صدر را پاک کند و مقوی
باه باشد و در دفع ضرر آب و هوای متغیر است سیر حار
یابس است بادها بشکند و ادرار بول و تلین طبیعت کند
و مقطع بلغم و محسن لون بود و معاود است با سموم کند و چشم
رنگ رو

و غذا بسیار دهد

و چشم را مضر بود کنگر حار رطب است و تقویت باه و تفتیح سده
و مجاری و آلات [illegible] بول و تقطیع بلغم و بوی دهن و بغل
خوش کند ریباس بارد یابس است تسکین صفرا و حرارت
و تشنگی و منع غثیان و قی و بخارات و اسهال کند و مقوی معده
و قلب باشد کدو بارد رطب بود و ترطیب دماغ کند و
طبیعت نرم کند و معده را زیان دارد بادنجان مختلف
الاجزاست آب آن حار یابس است و مطلق است و جرم
آن بارد یابس و قابض و مقوی معده بود و [illegible]
فساد لون و احداث امراض سوداوی بود و جگر و طحال را
زیان دارد کبر حار یابس است محلل بود و عرق النسا و طحال
را مفید بود و ادرار طمث کند و کرم شکم بکشد و تریاق سموم
باشد و انچه محلل بود سده طحال را بگشاید و بلغم از معده
زایل کند و اشتها آورد [illegible] نمک حار
یابس بود و تحلیل و تخفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت
هضم کند و کثرت استعمال آن مضعف باه و بصر بود سرکه بارد
یابس بود

یابس بود دفع صفرا و منع عفونت و تلطیف حرارت
و تسکین دم و دفع تشنگی کند اعصاب مبرود را مضر بود
فلفل حار یابس است جگر و معده را تقویت کند و بادها
بشکند زنجبیل حار یابس است بادها بشکند و بلغم و رطوبات را
زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند دارچینی
حار یابس است تخفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده
و تفتیح مسام کند زیره حار یابس بود بادها بشکند و بلغم
را زایل کند و مقوی معده باشد نانخواه حار یابس است
رطوبت معده کم کند و جگر و گرده را و مجاری بول را مفید
بود و ادرار بول کند زعفران حار یابس است تقویت دل
و جگر و تفریح و اشراق لون کند معده و دماغ را مضر بود
شونیز حار یابس است قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصاة
را زایل کند کشنیز خشک بارد یابس است و قابض و
مانع بخار و صداع بود و قی و حب القرع را مفید بود
رازیانه حار یابس است بادها بشکند و سده بگشاید

بلغم و رطوبت معده زایل کند

رطوبت معده

و مقوی بصر بود

طیوب

باب هفتم در ریاحین و طیوب گل سرخ سرد و
خشک است و مقوی اعضاء باطن بود و بوی او مقوی
قلب و دماغ بود سوسن و نسرین حار یابس‌اند صرع و
لقوه و فالج را مفید باشد حنا سیوم گرم و خشک است
از بوی آن خواب خوش آید دل و دماغ را قوت دهد عبهر نرگس است
معتدل است و مایل بحرارت و صداع بارد و سدهٔ دماغ
را مفید بود و چشم را روشن کند بنفشه نیلوفر بارد رطب‌اند
صداع گرم را مفید بود مورد بارد یابس است روغنش موی را سیاه
کند بستان افروز بارد یابس است صداع را مفید بود
و صفرا و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را مفید بود
مشک حار یابس بود و مقوی دماغ سرد و مقوی قلب
و تریاق زهرها بود و ذهن تیز کند و خفقان را باز دارد
عنبر گرم و تر بود در رطوبت و یبوست معتدل و مقوی دماغ
و حواس و مفرح بود عود حار یابس است مفتح سده و مقوی
قلب و دماغ و مفرح بود و خاییدن آن بوی دهان خوش کند و
خوردن آن

صفت غالیه ... مشک ... بکار برده ... حل کرده ... بمالند و ... بیامیزند

خوردن آن رطوبات معده کم کند و قابض باشد غالیه
مفرح است بوییدن آن سکوت و مصروع و صداع بارد
را مفید بود و ضماد آن اورام صلب را مفید بود و نرم
کند و ~~خفقان رحم را مفید بود و اورام صلب~~
~~بود و نرم کند~~ و احتقان بدان اوجاع رحم را مفید بود صندل
بارد یابس است خفقان و حمیات حاره و جگر گرم و صداع
گرم را مفید بود سنبل حار یابس بود و مقوی معده و
دماغ و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود
لادن حار یابس است موی برویاند و چون بخور کنند ادرار
بول کند و جنین میت بیرون آرد و بلغم زایل کند زرنباد
گرم است بدرجهٔ سیوم و در رطوبت و یبوست معتدل بود ادرار
مقالت دوم در ادویهٔ مرکب و کیفیت ترکیب آن
مشتمل بر هشت باب باب اول در کیفیت ترکیب
ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق ... کسیکه تر
کیب ادویه میکند باید که ادویهٔ نیک ... خالص کند حاصل کند

و از ... غبار و خاشاک پاک کند و ادویه که آنرا بباید کوفت
جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند و ببیزند
وزن همه درست گردانند و همه را در هاون بابهام سحق کنند تا نیک
آمیخته شوند و اگر بعسل معجون میکنند عسل خوش طعم خوشبوی
آب بدیدند تا کف بگیرند و ادویه در آن میان ریزند و نیک
در هم بزنند و در ظرف ریزند و باید که ظرف مملو نباشد و سر ظرف
بپوشانند تا سرد شود و تا هفته هر روز یکبار زمانی سر ظرف
برمیدارند تا بخار آن برود و از فساد و غلیان ایمن شود و
اگر قرص سازند اگر در آن صمغ باشد بجوشانند و ادویه بر آن
بسرشند و الا با آبی اندک چندانکه ادویه بهم ملصق شود بسرشند
و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز
آنرا باز گردانند تا گرد نگیرد و اگر مطبوخی ترکیب کنند مثل عناب
و آلو را بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند و اول چوبها و بیخها
نیم کوفته در دیگ ریزند و بعد از آن تخمها و بعد از آن فواکه
و در عقب آن گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و
شکوفها در

شکوفها در آخر همه باید ریخت و اگر افتیمون در مطبوخی کنند
آنرا در خرقهٔ کتان بندند و در وقت فرود گرفتن در دیگ اندازند ۲ با دوسه جوش ربند
پس بفشارند و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر بجوشانند بلکه
با آب گرم حل کنند و بعد از آنکه مطبوخ را فرود گیرند و صافی
کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ سردارو چون ایارجه
و تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند و بسرشند و حب سازند
و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا کفچه از آن مطبوخ
بردارند و سردارو کوفته در آن ریزند و بیاشامند پس
در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخمی چند بریان کنند
در ظرف نو یا تاوه را نیک گرم کنند و از آتش فرود آرند بریان کنند
و تخمها در آن ریزند و در هم میزنند چندانکه بوی آن بدر
پس فرو گیرند و ادویهٔ حجری مثل توتیا و کحل و حجر لاجورد
و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و با آب سحق کنند
پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب از او بریزند و خشک کنند
و بعد از آن بسایند و غسل ادویهٔ حجری را مثل ... است و

واقلیمیا و خبث حدید چون طریق باشد که گفته شود بشویند و
ادویه که بباید سوخت مثل سرطان و لیسره و کهربا در کوزه آب
نارسیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و بپوشند و سرطان را
اول دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و به آب نمک و
خاکستر چوب رز بشویند و بعد از آن به آب خالص بشویند و
آنگاه استعمال نمایند و اگر در جواب بزند بکوبند و در دیگ
اندازند و اگر خواهند که آبگینه بسوزانند در کوره نهند تا گرم
شود چندانکه نزدیک بگداختن باشد پس بردارند و در آب
قلی اندازند و بعد از آن بسایند و صدف و شیح را چون
بسوزانند در گل گیرند و در تنور نهند و عقرب را که بسوزانند
زنده بگیرند و در ظرف مسین نهند و سر آن بخمیر محکم کنند — و در تنور نهند
و اگر مس بسوزانند از آن تنگ سازند و هلیله و بلیله و آمله را
بجوشانند و صافی کنند و آب آن را در دیگ مسین بجوشانند
و آن صفایح مس را گرم میکنند و در آن آب می اندازند
تا بپخت و یکبار چنین کنند و بعد از آن فرو گیرند و دیگر [illegible]
شده باشد بردارند

شده باشد بردارند و باز بر سر آتش نهند و قدری بول گاو
در آن ریزند و بپزند یکبار دیگر آن صفایح را گرم کنند و در آن
اندازند و رسوب این را به آب رسوب ضم کنند و بسایند
و فولاد را هم چنین بسوزانند اما سوختن نقره چنین بود که
نقره را بسوهان بسایند و بعد از آن در آب نمک بجوشانند و
در کفچه آهنین زنند تا محترق شود و اگر نسوزد اندکی کبریت
زرد در آن اندازند که سوخته شود و سرب را هم چنین بسوزانند
و اگر زر بسوزانند آن را بسوهان باید بسایند و پاره سرب نیز با
آن بسایند تا آب خشک شود پس در هاون کنند و بسایند
اما مقدار تریاق و بقای اثر او و وقت [illegible]
استعمال بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال استعمال کنند
زیرا که تا غیر قوت این مرکب بلا مضرت بعد از پنج ظهور
رسد تا سی سال قوت او در تزاید بود و بعد از آن قوی
باشد اما نقصان پذیرد تا شصت سال [illegible] چون
معاجین کبار باشد اما تریاق نو بغایت قوی [illegible] استعمال

و باهم یکجا [illegible] کنند [illegible] در کفچه آهنین [illegible] یا هفت سال [illegible]

آن در سموم و ادویه قتاله و نهش هوام و افاعی کنند [illegible]
و تریاق غزه و مثرودیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند
و قوت او تا هفت سال باقی باشد و قرص افاعی و اندروخوران
و عنصل بعد از دو ماه استعمال کنند تا دو سال مؤثر باشد و فلونیا — و تا خیران
رومی و فارسی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند تا تاثیر
آن تا سه سال باشد و دواء المسک و بختجوش و مادة الحیاة
و اطریفلات از دو ماه تا سه سال نکو بود و حبوب و معاجین
و جوارشنات مثل جوارش خیارشنبر و شهریاران و سفرجلی فی الحال
که ترکیب کنند استعمال توان کرد تا دو ماه نیک باشد و قوت سفوف
تا دو ماه نیک بود و قوه قرص ها تا شش ماه و مرهم همچنین بود
و روغنها تا متغیر نشده استعمال توان کرد ولیکن چون بوی آن
متغیر شود هیچ کار نیاید الا روغن بلسان و مومیائی هر چند
کهنه شود بهتر بود اما اشربه و رب که بسازند قوت آن — استعمال توان کرد و
فی الحال تا چهار سال باقی بود و مطبوخ که بجوشانند استعمال توان کرد
و چون دو ساعت که از و بگذرد ضعیف شود اما امتحان
تریاق بدان کنند

تریاق بدان کنند و کسی دواء مسهل قوی مثل سقمونیا
و شحم الحنظل بخورد و بعد از آن نیم درم تریاق بخورد اگر
اسهال بعد از آنکه ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق
نیک است و یا نیم درم بخورد خروس دهند و مار و افعی
یا یکی از هوام قاتله برو مسلط گردانند اگر خروس نمیرد
تریاق بقوت بود و الا ضعیف یا مغشوش بود و تریاق — تا ضعف و قوة تریاق معلوم شود استعمال نباید
استعمال کنند تا قوت و ضعف آن بدانند اما مقدار از
تناول آن در گزیدن مار افعی و کلب یک مثقال و در گزیدن
عقرب نیم مثقال و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه
و کسیکه دوای سم خورده باشد نیم مثقال تا یک مثقال بخورد
و کسی را که درد سینه و سعال مزمن باشد یا درد معده
و امعا و احشا و شهوة کلبی و نافض نوبت بود دو
دانگ بخورد و در استسقا مثقالی و در اسهال [illegible]
امعا نیم درم با سماق و در ضیق النفس دانگی و نیم با
سکنجبین عنصل و در جذام مثقالی با آب افتیمون

و کسی را که صرع و سکته و فالج [illegible] تب [illegible] و القوه بود [illegible] نیم درم بخورد

و گاوزبان و در حصاة کلیه و مثانه نیم درهم مثقال با آب کرفس
و در حیضه دانگی و نیم با شراب و در ضعف شهوة کلبی یک مثقال
با شراب و در احتباس طمث یک مثقال با سکنجبین و اگر کسی را
قولنج بود نیم درهم با سداب [illegible] درهم در تریاق [illegible]
و آنرا تریاق فاروق نیز گویند و تریاق جلیل القدر
عظیم المنفعت باشد و مقاومت با زهرها و ادویهای
قاتل کند و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح امعا و اسهال و نفث
الدم و بواسیر و مغص و قولنج و درد معده و استسقاء و کرم شکم
و صداع و صمم و ادرار بول و طمث کند و ضعف کبد و سپرز
و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض
سوداوی را مفید بود صفت اقراص عنصل چهل و هشت
مثقال قرص افاعی و قرص اندروخون هر یک بیست و
چهار مثقال دار فلفل و الیه هر یک بیست و چهار مثقال
تخم شلغم بری و سیر بری دارچینی ورق گل ارسا غاریقون
رب السوس روغن بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران
انجبار

و بلغم

و فلفل

زنجبیل ریوند فطراسالیون فنطافلیون فودنج جبلی فراسیون
قسط مر اسطوخودوس فلفل ابیض فلفل اسود کندر کنگرزد
سکنجبین اشیع فقاع اذخر صمغ بطم سلیخه سنبل الطیب
هر یک شش مثقال جعده میعه سائله تخم کرفس سیسالیوس
حرف بابلی کمادریوس نانخواه کمافیطوس عصاره لحیه
التیس ناردین سنبل رومی اقلیطی شیخ جبلی مر و
ساذج مقل جنطیانا تخم رازیانه طین مختوم زاج محرق
حماما وج حب البلسان فودنه صمغ عربی قردمانا انیسون
اقاقیا هر یک چهار مثقال سکبینج جندبیدستر باد آورد
دوقو فته مقل الیهود جاوشیر قنطوریون باریک زراوند مدحرج و طویل
هر یک دو مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب ریحانی
عتیق سه رطل و نیم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغ و عصاره را
بخیسانند و ادویه کوفته با روغن بلسان ملوث گردانند
و در عسل و شراب بسرشند و در ظرفی نقره یا چینی کنند و ظرف
مملو نسازند و هر دو روز سر آن برمیدارند و بعد شش ماه استعمال

کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته‌اند و بعضی ده سال و بعضی بعد از
دوازده سال قرص عنصل و آنرا ابن عنصل نیز گویند
طریق او آنست که عنصل تازه در زمان خریف که ورق او
حل شود در خمیر گیرند و بریان کنند پس از خمیر بیرون گیرند
و آب آنرا سحق کنند و با هم چندان دقیق کرسنه بیامیزند
و بشراب بسرشند و دست بروغن گل چرب کنند و آنرا قرص سازند
قرص اندروخون مصطکی دارشیشعان قصب الذریره سلیخه
فو اسارون عود بلسان قسط حماما افحوان هر یک شش
مثقال بکوبند فقاع اذخر ریوند سلیخه دارچینی هر یک دوازده
ده مثقال افحوان بیست مثقال بکوبند و بحریره بیزند و بشراب
ریحانی یا نبیذ منوبر بسرشند و دست بروغن بلسان یا روغن
گل چرب کنند آنرا قرص سازند قرص افاعی افعی جوان
ماده اشقر سر پهن حاصل کنند و ماده را بدان بدانند که
او را چهار نیش بود و نر را دو نیش و جواب را بدان بدانند
که بغایت متحرک بود و سر را [illegible] و چشم او سرخ بود و باید که در
[illegible]

بهار صید کنند از زمینی که از آب دور باشد و از کنار جویها
و زمین شور و نزدیک آب شور صید نکنند و در روز آخر
سرد ارم وا رسی احتراز کنند از سر و دنبال او مقدار
چهار انگشت بیک دفعه جدا کنند و بیندازند و باقی را
پوست بکنند و بشکافند و پاک بشویند و در دیگی کوزه
نهند و آب در رو ریزند و نمک و شاخهای شبت در آن
اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از
هم جدا کنند و گوشت خالص در هاون سنگین نیک بکوبند
و با ربع آن کعک بیامیزند و بالهم بسایند و با آن مرق بسرشند
و دست بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند و
در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب بر و نتابد
و چون دوره مداومت نماند در ظرفی آبگینه کنند و نگهدارند
تریاق العقرب و العقرب اسم طلسمی است و قایم مقام
تریاق کبیر باشد صفت حماما مر سنبل هندی ساذج
لک ماميثا قرنفل ریوند دارچینی قیموليا قسط جنطیانا

و گفته اند که عزره

هریک دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره لحیة التیس
مقل ازرق هریک هشت مثقال عاقرقرحا رازیانه کبریت
خام تخم شبت اسارون قردمانا فرفیون ناردین شکوفه
درد کل باقلا تخم کرفس کوهی دوقو افتیمون سنبل الطیب
وشقی هریک سه مثقال کتیرا اشق تخم سفید فلفل سیاه
هریک سی مثقال بذرالبنج بیست و هشت مثقال سلیخه در
کل قرص اندرود خون هریک نه مثقال تخم سداب یکمثقال
دانه ترنج سماق شامی هریک دو مثقال رد ... بسبا
بیست و چهار مثقال فقاح ... چهار مثقال و نیم عصاره
قیصوم هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال آنچه
کوفتنی باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با چند
ادویه عسل بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یکمثقال
تناول کنند **تریاق اربعه** تریاق اربعه زهرها و بادهای
غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود
جنطیانا حب الغار زراوند مر متساوی بکوبند و با سه
چندان عسل

قطراساليون کرفس کوهی
انیسون ...

... تریاق اربعه بعد از شش ماه ...

تناول کنند
چندان عسل بسرشند شربتی یکمثقال **تریاق الانفع**
تریاق الانفع قولنج و فالج و لقوه و استرخاء و اختلاف
اخلاط سده و کبد و اورام حاره و رعونات و وجع
معده و امعا را مفید بود و جنین را از اسقاط نگاه
دارد و روشنی چشم کند و قوی باه و خفقان حاد بود
و درد مثانه را نیکو کند و دفع مضرت زهرها کند **صفت**
فلفل ابیض فرنجمشک فاشرا هریک ده درم مر افیون
حب الغار هریک هفت درم جنطیانا زراوند طویل
زعفران جدوار حنظل هریک چهار درم ناردین عاقرقرحا
فرفیون هریک دو درم جند بیدستر یکدرم بکوبند با سه
چندان عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند **مثرو
دیطوس** از تریاقهای بزرگ است و منافع بیشمار
دارد **صفت** سلیخه قرنفل فلفل سفید و سیاه سنبل
جعده سیر بری دوقو اکلیل الملک جنطیانا ...
~~... اقراص~~ فرفیون مقل هریک هفت درم اسارون

سنبل ... هریک چهار درم نیم

وسقنقور انیسون وج فودنج ... هریک سه درم سنبل کندر
خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط اسبا
لیوس کاقیطوس قنه دار فلفل عصاره لحیة التیس جند
بیدستر جاوشیر ساذج هندی میعه هریک هشت درم مر و زعفران
غاریقون زنجبیل دارچینی کتیرا هریک دو درم تخم سداب دو درم
دقیق ناردین طین مختوم مصطکی صمغ عربی قردمانا قسط
اساليون افیون بذرالبنج ورق گل مشکطرامشیع تخم رازیانه
هریک پنج درم ادویه بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و بعسل
سه چندان آن ادویه بسرشند و مثقالی بعد از شش ماه بخورند
تریاق ... شبیه است به تریاق و منافع بسیار دارد
صفت زعفران بذرالبنج سفید هریک شش درم فلفل سفید
دو درم افیون فرفیون هریک بیست درم سنبل میعه سایله
هریک دوازده درم ساذج قرنفل هریک چهار درم لولونا
نوشادر تخم سداب بری مشک کافور قاقله دارچینی سلیخه
هریک درمی تخم سپندان عاقرقرحا دارفلفل هریک چهار درم ...

وعلک البطم
فستق
بیست ... درم

جند بیدستر جاوشیر هریک دو درم زرنباد و دو روغن عقربی
... هریک هشت درم چنانکه گفته شد ترکیب کنند
و بعد از شش ماه مثقالی بخورند **تریاق** که دفع ضرر زهرها کند
انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک سی درم سیر بری
بیست درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند
و سه درم تناول کنند **تریاق تاخیری** **...** زراوند طویل و
مدحرج هریک درمی و نیم افیون مر سپندان زیره
هریک درمی شونیز پنج درم جنطیانا سه درم سداب
دو درم بکوبند و بعسل و آب ... بسرشند و مثقالی
تناول کنند **...**
لولو ناسفته ... عود خام کاوزبان هریک ده درم کهربا
تخم کاسنی کشنیز هریک پنج درم ... طباشیر هریک
هشت درم فرنجمشک افتیمون ورق گل هریک شش درم
دو روغن عقربی زعفران عنبر هریک دو درم ساذج هندی
زرنباد بادرنجبویه ... گل ارمنی هریک چهار درم کافور

تفریح آورد و قوة دل دهد

یکدرم مشک نیم درم بکوبند و بشراب تفاح سرشند و مثقالی تناول
کنند مفرح یاقوتی لؤلؤ ناسفته هشت درم بسد چهار درم
یاقوت رمانی دو درم بالنگو صندل سرخ بهمن سفید گل سرخ تخم
ریوند چینی هریک دو درم زر ورق مثقالی حجر لاجورد مثقالی
ونیم لعل عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز تخم کاسنی تخم گل
عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ کافور عنبر اشهب هریک
سه درم طباشیر صندل سفید ورق گل هریک پنجدرم ساذج هندی
زرنباد درونج هریک درمی ونیم مشک نیم مثقال ابریشم
سوخته یکدرم آمله هلیله کابلی هریک بیست درم گلاب قند
هریک یکمن شراب سیب وبه وآب انار شیرین
هریک بیست درم آنچه کذر رسم است یکهفته در میان جو نهند شربتی مثقالی است

ترکیب کرده ضعف دل خفقان سوداوی را نافع بود

مفرح حار قرفه قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک درونج
هریک ده درم زرنباد کبابه قاقله هریک پنجدرم نارمشک
عود خشنه ساذج هندی هریک سه درم زعفران مصطکی هریک
مثقالی عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال ورق زر نیم درم
اهلیج

خفقان گرم را نافع بود و قوة دل دهد

آملج در آب حومیز خیسانیده خشک کرده پانزده درم
مجموع کوفته وبیخته بعسل کف گرفته سرشند مفرح بارد ورق گل
طباشیر بهمن سفید گاوزبان هریک درمی کشنیز خشک
صندل هریک نیم درم تخم کدو تخم خیارین وکدو هریک
دو درم زرشک بی دانه سه درم لؤلؤ ناسفته کهربا بسد هریک
دانگی بکوبند وبشیره قند بسرشند آخر خفقان گرم را
مفید بود بسد لؤلؤ کهربا گاوزبان گل ارمنی هریک دو درم
مشک یکدرم قند ده درم بکوبند وبشراب سیب بسرشند شکر
آخر خفقان سرد را نافع بود گاوزبان درونج هریک
شش درم زرنباد سه درم بکوبند وبعسل بسرشند آخر
ضعف قلب خفقان وغشی را مفید بود مصطکی دارچینی
دارفلفل تمام فرنجمشک بادرنجبویه ساذج هریک پنجدرم
کشنیز خشک سنبل هریک سه درم کهربا لؤلؤ طباشیر
هریک دو درم ونیم بالنگو [illegible] درم مشک یکدرم زعفران
نیم درم بکوبند وبعسل هلیله بسرشند دواء المسک حار

خفقان و امراض سوداوی وضعف قلب و معده را مفید
بود زرنباد درونج بهمنین ساذج سنبل قاقله قرفه قرنفل
جندبیدستر [illegible] هریک درمی لؤلؤ ناسفته کهربا بسد ابریشم خام
سوراخ کرده هریک درمی ونیم زنجبیل دارفلفل هریک نیم درم
مشک دانگی بکوبند وبعسل یا شیره قند بسرشند دواء المسک
بارد خفقان سوداوی وسوء المزاج قلب را مفید بود
ورياح احشا وصرع صبیان را ورطوبت معده را نافع
افتیمون سنبل مشک ساذج هریک دو درم زعفران [illegible]
تخم کرفس هریک چهار درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر
درمی ونیم [illegible] مقوی قلب و معده و کبد باشد
ومفرح نفس و [illegible] بود وبوی دهان ورنگ روی نیکو کند
صفت ورق گل شش درم سعد پنجدرم زعفران قرفه
زرنب دارچینی قاقله هیل بوا بسباسه هریک دو درم
مصطکی قرنفل اسارون سنبل هریک سه درم بکوبند وبیزند
وآنرا یکرطل در نیم رطل آب بجوشانند تا بثلث آید پس صاف
کنند

افسنتین رومی هریک هشت درم

خوش کند

نسخه

کنند وبا دو رطل قند بقوام آورند و ادویه کوفته در آن
ریزند وبچوب بید برزنند فلونیای رومی قولنج و
خفقان واوجاع کبد وسعال را مفید بود زعفران پنجدرم
فلفل سفید بزرالبنج هریک بیست درم افیون ده درم
فطراسالیون سنبل هریک چهار درم تخم کرفس سه درم ساذج سلیخه
نیلوفر عاقرقرحا حب البلسان فرفیون هریک درمی بکوبند و
بروغن بلسان ملوث گردانند وبعسل سه چندان ادویه
بسرشند وبعد از شش ماه درمی بخورند فلونیای فارسی
خفقان وقولنج واوجاع رحم وکثرت سقاط را نافع بود
صفت فلفل بزرالبنج هریک بیست درم افیون ده
درم زعفران پنجدرم سنبل عاقرقرحا فرفیون هریک
دو درم جندبیدستر زرنباد درونج هریک نیم درم لؤلؤ ناسفته
مشک هریک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند وبعسل سه وزن
ادویه بسرشند ودرمی بعد از شش ماه تناول کنند
چهارم در معاجین و اطریفلات معجون [illegible] مسهل

۱

مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد هلیلهٔ سیاه بلیله آمله هریک
ده درم بسفایج و افتیمون اسطوخودوس تربد هریک پنجدرم
بکوبند و بعسل بسرشند شربتی پنجمثقال باشد معجون تربد قولنج
بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود صفت سقمونیا
یکمثقال تربد ده مثقال خربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرنفل
مشک قرنفل فلفل هریک درمی شکر ده مثقال مجموع بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد معجون خیارشنبر تربد
بنفشه ده درم نمک هندی هفت درم رب السوس هفت درم راز
یانه و انیسون و مصطکی هریک دو درم و نیم مغز خیارشنبر فانید
پنجاه درم روغن بادام صد درم ادویه را بکوبند و بعسل و فانید
بسرشند معجون حجر الیهود کلیه و مثانه پاک گرداند و ادرار
بول کند تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع مقشر کنند و حب
کاکنج هریک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی یکمثقال باشد معجون عقرب کلیه و مثانه را از
حصاة و رمل پاک گرداند صفت عقرب سوخته سه درم
نیم

خربوا قاقله ...
سقمونیا ...

پنجاه درم سقمونیا
پنجدرم

شربتی پنجمثقال
تا هفت مثقال
بود صحه

کاکنج ...

و نیم جنطیانا یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل و دارفلفل هریک
دو درم بیخ کاکنج پنجدرم جند بیدستر چهار درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی دانگی باشد معجون حلتیت تب ربع
و گزیدن عقرب و رتیلا را مفید بود حلتیت فلفل سورنجان
سداب متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال
بود معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود بزر
البنج تخم کرفس رازیانه هریک سه درم حب کاکنج بیست
و بیخ عدد کثیرا چهار درم بکوبند و بعسل پاک پخته بسرشند
شربتی یکمثقال باشد معجون شهریاران قولنج و نفخ معده
و امعا را مفید بود زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا مصطکی
قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان هریک چهار درم
و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل هریک هشت درم
شکر سفید هفتاد درم بکوبند و با سه چندان ادویه عسل
بیامیزند شربتی دو مثقال باشد معجون ... و آنرا
مادة الحیواة گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم

حلتیت انگوزه ...

حب النیل تخم نیلوفر ...

در ریاح و اوجاع پشت و مفاصل دفع کند و رنگ دو روی
و بوی دهن خوش کند و عقل بیفزاید فلفل و دارفلفل زنجبیل
دارچینی بلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل بابونه جلغوزه
جوزهندی خصیة الثعلب هریک ده درم مویز طایفی
سی درم مجموع را کوفته بعسل سه چندان ادویه بسرشند
معجون ... اوجاع قولنج و رحم و سپان را مفید
افتد ... فلفل سفید و سیاه هریک بیست درم بزر
البنج افیون مصری هریک ده درم زعفران پنجدرم فرفیون
سنبل عاقرقرحا هریک یکمثقال بکوبند و با صد و پنجاه درم
عسل بسرشند و در ظرفی آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی
بخورند معجون ... وجع و برودت کبد را مفید بود
و سده بگشاید مشک سلیخه سنبل ساذج هندی لک ریوند چینی
جنطیانا هریک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی
هریک سه درم عود قرنفل هریک نیم درم بکوبند و با سه چندان
ادویه عسل بسرشند و شربتی یکدرم باشد معجون ... اورام
صلب کبد را مفید بود

صلب کبد را مفید بود ورق گل چهار درم سوسن آسمانجونی
هفت درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند و شربتی یکمثقال بود
... درد پشت و ریاح را مفید بود و قولنج
بگشاید ... مصطکی دارفلفل قرنفل زنجبیل جوزبوا سقمونیا
زیره سداب خولنجان قرفه متساوی بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی مثقالی باشد ... وجع معده و سیلان اشک را
مفید بود ... وج حلتیت زنجبیل رازیانه متساوی
بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند ...
منی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت
کند و رنگ روی نیکو گرداند ... مغز بادام جوز و جلغوزه
حب الزلم فندق فستق و نارجیل و خشخاش و تودری
سرخ و سفید کنجد و تخم گزر جرجیر و تخم پیاز و شلغم و اسپست
و بهمنین زنجبیل و دارفلفل کبابه قرنفل و قرفه و دارچینی و سنبل
و خولنجان و تخم هلیون مجموع بکوبند و با عسل سه چندان ادویه بیامیزند
و مثقالی تناول کنند معجون ... مزاج سرد

ریوند چینی لک مغسول هریک ...
نیم قیراط زعفران هریک
نیم درم صحه

یا شیرهٔ قند صحه

جوز بوا ...

تا متساوی ...

تا دو مثقال

واوجاع معده وکبد وکلیه وطحال ورحم را مفید بود وقولنج و
حیض بگشاید وتنقیه بدن کند از اخلاط غلیظ وبادها بشکند
وسده بگشاید وضیق نفس واوجاع سینه وصداع وصرع
را مفید بود نسخه جرسقولوطی پانزده درم غاریقون بیست درم
زعفران دارچینی وج مصطکی حب بلسان وروغن بلسان فرفیون
فلفل دارفلفل جنطیانا مرفعاح اذخر جاما هریک دو درم قسط
موکما دروس افتیمون هریک چهار درم اسارون سلیخه
سقمونیا هریک شش درم سنبل سه درم ونیم مجموع بکوبند وبعسل
سه چندادویه بسرشند وبعد از شش ماه تناول کنند معجون چهار مثقال
سورنجان اوجاع نقرس ومفاصل وعرق النسا را
مفید بود نسخه سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهیزهره
پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هریک دو درم پوست بلیله
زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه ورق حنا فلفل سفید
نمک هندی سعتر هریک درمی ونیم ورق گل محمود ده زنجبیل سعتر خشک
هریک سه درم تربد پنجدرم روغن بادام هفت مثقال عسل صد و پنجاه
درم

درم شربتی یکدرم تا پنجدرم باشد معجون بلادری رعشه
وفالج وسکته وجمیع امراض بارده را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا
شونیز قسط فلفل وج هریک ده درم ورق سداب
حلتیت جنطیانا فودنج زراوند حب الغار حبق شیطرج
خردل هریک پنجدرم عسل بلادر پنج مثقال ادویه بکوبند
وبعسل بسرشند شربتی مثقالی باشد معجون جمیع امراض
بارده ورياح غليظ وسوء الهضم وسوء الاستمراء وقولنج وعسر
بول واوجاع اسنانرا مفید بود جند بیدستر افیون دارچینی
اسارون دوقو مو فلفل دارفلفل قسط قنه هریک شش
درم زعفران نیم درم بکوبند وبعسل بسرشند وبعد از شش ماه
نیم مثقالی تناول کنند اطریفل کبیر ریاح بواسیر و
برودت معده را مفید بود ورنگ روی نیکو کند وباه
بیفزاید نسخه هلیله سیاه وکابلی وآمله وفلفل ودارفلفل وبلیله
هریک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل
تودری سرخ وسفید لسان العصافیر کنجد خشخاش بهمنین

هریک درمی بکوبند وبروغن بادام ملوث کردانند وبعسل بسرشند
شربتی دو درم باشد اطریفل صغیر بلیله زرد وسیاه وکابلی
وبلیله وآمله متساوی بکوبند وبروغن بادام ملوث کردانند و
بعسل بسرشند ومثقالی بخورند اطریفل کشنیزی صداع
وبخارات معده را مفید بود نسخه هلیله کابلی وبلیله وآمله
وکشنیز خشک متساوی بکوبند وبعسل بسرشند وشربتی مثقالی
باشد اطریفل ...
هلیله کابلی بیست درم بلیله آمله هریک ده درم بریج کابلی
پانزده درم شیطرج سعد ساذج زنجبیل هریک پنجدرم بسفایج
اسطوخودوس هریک هفت درم قسط سه درم غاریقون شش
درم مصطکی انیسون قرنفل جوزبویا هریک دو درم فلفل
دارفلفل نارمشک هریک چهار درم بکوبند وبعسل بسرشند
و چهار درم تناول کنند آخر کرم دراز وکدودانه بکشد
بریج کابلی سعتر ده درم شیح افسنتین افتیمون ملح نفطی
خردل سفید شحم الحنظل سعد راسن هریکی سه درم
بکوبند وبعسل

بکوبند وبعسل بسرشند شربتی چهار درم باشد آخر عرق مدنی
را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله تربد زنجبیل قنبیل متساوی
بکوبند وبعسل بسرشند شربتی سه مثقال باشد
...
جمیات صفراوی وسعال وذات الجنب وذات الصدر
را مفید بود وتلیین طبعت وادرار بول کند نسخه بنفشه
تازه یکمن در چهار من آب بجوشانند وصافی کنند وهر یکمن
آب را دو من قند بجای آن نهند وبقوام آورند شراب
نیلوفر مبرد ومرطب بود وصداع وسعال گرم وجمیات
صفراوی را مفید بود وصفت آن همچون صفت شراب
بنفشه است شراب عناب غلبه دم وماشرا ودرم وحصبه و
جدری را نافع بود نسخه عناب گرگانی یکرطل در چهار
رطل آب بجوشانند وصافی کنند وبا قند بقوام آرند
شراب ... مقوی قلب ومعده وقابض بود وتشنگی
بنشاند نسخه به ترش رسیده پاره کنند ودانه از آن

بیرون آورند و در هاون سنگین بکوبند و بجوشانند و صافی
کنند و با قند بقوام آورند شراب سیب مقوی قلب
و معده و مفرح بود و قی و اسهال را باز دارد و آنرا هم
چنین ترتیب کنند شراب انار صداع و تشنگی و
قی صفراوی را مفید بود و مقوی معده باشد آب انار ترش
بگیرند و با قند چندانکه مذاق را خوش آید بقوام آرند
شراب ورد حمیات صفراوی را مفید بود و تسکین
عطش و تلیین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره
کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا طعم
و بوی گل با آب دهد پس صافی کنند و هر یک من آب را
دو من قند چاشنی نهند و بقوام آورند از شراب ورد
مکرر کوبند و در اسهال فایده او بیش بود شراب
فواکه مقوی قلب و معده و اشتها بود و قی صفراوی را
مفید بود صح به زرشک و سیب ترش و سماق و زرشک و زغرور و امرود
و شبق مساوی بکوبند و آب بگیرند با قند بقوام آرند شراب ریباس
اسهال صفراوی

اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی
معده باشد صح ریباس را بکوبند و آب آن بگیرند و با قند
بقوام آرند شراب توت اوجاع حلق را
مفید بود و آنرا چنین سازند شراب خشخاش
سعال و نزله و قرحه سینه و ریه و سهر را مفید بود خشخاش
را بکوبند و در خرقه کتان بندند و در دیگ سنگین بجوشانند
و هر دم بیرون آرند و بدست می مالند تا شیر آن بیرون آید
پس با قند بقوام آورند شراب لیمو معده و قلب را
مقوی بود و صفرا و تشنگی نشاند قند را جلاب سازند و
بقوام آرند و زمانی فرو گرفتن آب لیمو در آن ریزند
آنقدر که احتیاج باشد و برنند پس فرو گیرند و شراب حماض
و نارنج را نیز چنین سازند شراب صندل
مقاصری را السوان بسایند و پنجاه درم از آن در یک من
گلاب شبانه روزی بخیسانند پس با آتش نرم
بجوشانند و بدست بمالند تا به نیم باز آید پس صافی کنند

با یکمن قند بقوام آرند شراب نعناع شراب
منفعت است سده بگشاید و یرقان و حرارت جگر را
مفید بود و ادرار بول و تلیین طبع کند صح پوست بیخ
تخم کاسنی پانزده درم تخم ... تخم پانزده درم ورق گل ده
درم ریوند چینی سه درم مجموع را نیم کوفته در خرقه بندند و
در دیگ اندازند و بجوشانند تا با چهار دانگ آید با دو من
قند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته را
بران ریزند و برنند اقوی بود شراب بزوری
پوست بیخ کاسنی بیست درم پوست بیخ رازیانه ده درم
بیخ کرفس پنجدرم تخم کاسنی هفت درم تخم رازیانه پنجدرم
... تخم ده درم مجموع را نیم کوفته در دو من آب بجوشانند
تا با یکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند شراب غوره
آب غوره بگیرند و بجوشانند تا با چهار دانگ آید و دو
درم قرنفل در و اندازند و با قند بقوام آرند شراب
انجبار

انجبار اسهال ... دموی و نفث الدم و نزف
الدم را مفید بود و کبد و معده را تقویت دهد صفت
انجبار هفت مثقال قرظ پنج مثقال صندل سفید و سرخ
هر یک چهار مثقال صندل را السوان بسایند و باقی را
بکوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند شراب اسطو
خودوس امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود صح
اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک ده درم عود الصلیب
بیخ مهک و گاوزبان و رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هر یک
پنجدرم سپستان سی عدد مویز طایفی بیست درم بنفشه
ورق گل هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند
تا با ثلثی آید و با سه رطل قند بقوام آورند شراب امیری
صمم و سده دماغ را مفید بود صح اسطوخودوس ده درم
بسفایج پنجدرم بالنگو گاوزبان همچنین قند یا عسل رطلی
شراب افسنتین سقوط اشتها و ضعف معده را
مفید بود افسنتین صد درم در سه رطل آب بجوشانند تا

بار رطلی آید و صافی کنند و به در خمیر گیرند و بریان کنند و آب
آن بگیرند ثلث رطلی و شراب و عسل هر یک نصف رطل جمیع
باهم ضم کنند و بقوام آورند شراب بخته جهت ضعف
معده و کبد و باه را و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و
کسر ریاح و ادرار بول مفید بود و انگور مثقالی صد من گوشت
بره بسیار فربه بیست من در دیگ کنند و میجوشانند و عود ده درم
زعفران و مصطکی و خولنجان و جوز بویا هر یک پنجدرم قرنفل و سنبل
هندی و زرنباد و سعد هر یک سه درم سلیخه و زنجبیل و دارچینی و
عاقرقرحا و سنبل هر یک درمی جمیع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ
اندازند و میجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعضی با انگور نعناع
نیز میریزند و لخلخه آن کیسه را بدست می مالند و می افشارند
و بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و مشک دو دانگ عنبر
یک مثقال در رطلی گلاب حل کنند و بر سر آن ریزند و با نیم من قند یا عسل
بقوام آورند شربت مسبب ضعف معده و کبد و قی و تشنگی
را مفید بود به رسیده را پاره کنند و از دانه پاک کرده
ترش و شیرین
در هاون چوبین

شراب پخته جوشیده
آب
کیسه

در هاون چوبین یا سنگین بکوبند و بیست من از آن آب
بگیرند و ده من شراب صافی بستانند و ثفل به شبانه روزی
در آن بخیسانند و صافی کنند و آن ثفل را با آب دیگر بشویند
چنانچه در آن هیچ طعمی نماند و بریزند و آن آبها را با هم دیگر
در دیگ کنند و قرنفل ده درم و قاقله صغار و کبار و خولنجان
ریشه و دارچینی هر یک سه درم مصطکی و زنجبیل هر یک درمی و نیم
بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست
می مالند تا قوت ادویه از او در آب دهد پس بیرون آورند و بقوام آورند
و یکدرم مشک در گلاب حل کرده در آن ریزند و بزنند ...
ربوب ربوب فواکه چنان باشد که آب آن بگیرند و
بی شیرینی بقوام آورند رب اجاص التهاب
حمیات و یبوست طبع و عطش را مفید بود آلوی سیاه در
آب بجوشانند و صافی کنند و آن آب صافی را بجوشانند تا
بقوام آید بیشتر ربوب بدین طریقه سازند سکنجبین ...
حمیات حاره و تشنگی معده را مفید بود و قطع صفرا و بلغم

سکنجبین میجوشانند تا بقوام آید
پس دیگر بار بپالایند و با نیم من
قند یا عسل در دیگ سکنجبین ...
ادویه را
۱۷

کنند سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و یکمن قند یا عسل بقوام آورند
سکنجبین بزوری بارد استسقا و سوء المزاج و ...
و حمیات حاره را مفید بود صفت تخم کاسنی پنجدرم تخم ... تخم
پانزده درم پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنجدرم
نیم کوفته در سه رطل آب و رطلی سرکه بخیسانند شبانروزی
بعد از آن بجوشانند و ثفل بدست بمالند و صافی کنند و با یکمن
قند بقوام آورند سکنجبین بزوری حار سده بگشاید
و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند تخم کرفس و
رازیانه و کاسنی و کشوث و انیسون هر یک پنجدرم پوست
بیخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافث ریوند چینی
هر یک سه درم چنانچه گفته شد سازند سکنجبین بزوری
معتدل تخم کاسنی و رازیانه و کرفس هر یک سه درم تخم ...
پانزده درم پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه پنجدرم
سکنجبین عنصلی کسر عشق و امراض ربو و سعال و ...
کبد و طحال و فالج و لقوه بلغمی را مفید بود سرکه عنصل ده من
...
شراب صافی

شراب صافی ده من عسل سه من در ظرفی کنند و زنجبیل و رازیانه
و انیسون و حلتیت و عاقرقرحا و فودنه و سداب و فلفل
هر یک ده درم تخم کرفس و زیره و قردمانا هر یک پنجدرم نیم
کوفته در میان آن ریزند و هفته در آفتاب نهند بعد از آن
صافی کنند و نگاه دارند سرکه عنصل عنصل را بکارد
چوبین پاره کنند و خارج و داخل آن پاک کنند و یکمن از آن
با ده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین ریباسی
حمیات محرقه و معده و کبد را مفید بود آب انار مز بیخ ...
زرشک یا غوره یا ریباس یا سرکه بجهت ازالت تلخی
گلاب سی درم باهم بیامیزند و هر یکمن از آن را یکمن قند
بجای شکر نهند و بقوام آورند سکنجبین ریوندی جاع و سده
کبد را مفید بود و طبیعت را نرم کند صفت ریوند چهار درم
غاریقون سه درم بسفایج تخم کاسنی هر یک هفت درم زنجبیل
یکدرم و نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید
و با چهار رطل قند بقوام آورند اشربه سعال ...

[illegible]

بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند حب اترشاد ده درم بیخ مهک
چهار درم رازیانه انیسون هر یک شش درم و نیم کوفته در ده رطل
آب بجوشانند تا برطلی آید و با رطلی عسل بقوام آورند لعوق
سل و قروح ریه را مفید بود صمغ عربی قاقله هر یک
شش درم نشاسته کتیرا هر یک ده درم طباشیر چهار درم جلغوزه
هفت درم تخم خیار هفت درم قند شصت درم بکوبند و با رطلی
عسل و بیست درم روغن بادام بیامیزند لعوق حلبه سعال
و خشونت حلق و حنجره را مفید بود صمغ عربی کتیرا نشاسته رب
السوس هر یک ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر هر یک پنج درم
حلبه چهار درم قند بیست درم بکوبند و در میان رطلی شیره قند کنند
لعوق ... سعال رطب و ربو را مفید بود عنصل بریان
کرده شش درم ایرسا دو درم فراسیون زوفا هر یک درمی بکوبند
و در میان رطلی عسل کنند لعوق جلغوزه قروح ریه و نفث دم
و سعال بلغمی را مفید بود جلغوزه مغز کتیرا ایرسا صمغ عربی
هر یک ده درم زرک بریان کرده خرمای دانه بیرون کرده هر یک
هفتاد درم

بیخ مهک

هفتاد درم بادام لباب بیفزند و بر غن گاو چرب کنند و در میان عسل
گرم ریزند لعوق ... سعال خرخره را مفید بود رب
السوس کتیرا قند مغز بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند و در میان
عسل سفید ریزند ... فالج و لقوه و صرع و استرخا و اوجاع مفاصل را مفید بود پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک ده
درم بیخ اذخر پنج درم تخم کرفس و رازیانه انیسون هر یک چهار
درم مصطکی سنبل فقاح اذخر حب بلسان اسارون حنطیانا
هر یک دو درم عود بلسان بوزیدان هر یک سه درم سلیخه
تخم سپندان هر یک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده ... و رشته
من آب بجوشانند تا بالیکمن آید و با یکمن قند بقوام آورند
آخر اختناق رحم را مفید بود و طمث بگشاید پوست بیخ کبر
و کرفس هر یک هفت درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم
کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و قنطوریون دقیق عود
خاو انیا حب اترشاد هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم
آخر حصاة کلیه و مثانه را مفید بود بیخ کرفس و کبر هر یک پنج درم

ماش هندی تخم خیار هر یک هفت درم پرسیاوشان بیاز دشتی
هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب
بجوشانند تا بثلثی آید و با رطلی قند بقوام آورند و پنج درم حجر
الیهود بکوبند و بآن بیامیزند ... سده و برودت کبد و طحال
و برودت معده و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود پوست بیخ
کرفس و رازیانه هر یک هفت درم بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک پنج درم
مصطکی و سنبل هر یک درمی و نیم لک عود بلسان هر یک دو درم باد
آورد غافت پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل هر یک سه درم
مویز طایفی بیست درم انجیر ده عدد در دو من آب بجوشانند تا با یکمن
آید و با یکمن قند بقوام آورند گلقند مقوی معده و دافع بلغم
بود ورق گل سرخ یکمن در دست بمالند تا پژمرده شود و یکمن قند
جلاب سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و هر گاه که کم
میشود باز قند میریزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین نیز همچنین
سازند بنفشه‌شکر بنفشه نیک بمالند و نیم من از آن را
بیکمن شیره قند بر سر کنند و در آفتاب نهند سیب مربا مقوی قلب
و معده بود سیب

و معده بود سیب شیرین پنجاه عدد پوست باز کنند و در
دیگ سنگین با شیره قند با آتشی نرم بجوشانند و به مربی
را نیز چنین سازند اما اول پاره کنند و اندرون آن پاک
کنند ... مربی سرفه و نقصان باه را مفید بود مغز
بادام مقشر در دوشاب بجوشانند و در ظرفی کنند هلیله
پرورده معده را تقویت کند و دفع بخار و ریاح بواسیر
و تقویت بصر کند و ذهن تیز گرداند و امراض سودا و بیرا مفید
بود هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب و خاکستر
رز بر سر آن کنند و هر سه روز آب و خاکستر تازه میکنند
و بعد از ده روز بشویند و در دیگی سنگین با کفی جو نیم کوفته
بجوشانند تا جو پخته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و در و
با میل سوراخها بکنند و در ظرفی چینی یا کاشی نهند و عسل
کف گرفته یا شیره قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از
بیست روز باز عسل بر آن ریزند و یکبار بجوشانند
زنجبیل پرورده زنجبیل را بیست روز در آب نم کنند و آنگاه پاره

در آب بجوشانند تا آب منتفی شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن می‌ریزند

تا پرورده شود **مربی شقاقل** باه بیفزاید و کلیه و مثانه را

مفید بود شقاقل دو روز در آب خیسانند چون خیسانده بیرون

آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند **مربای ترنج** مقوی

معده و مفرح بود ترنج را پاره کنند و ترشی از آن برون کنند

و بعضی پوست را نیز پاک کنند اما اگر باشد بهتر بود در دیگ سنگین

با آب و عسل بجوشانند تا مائیت آن منتفی شود پس در ظرفی کنند

و عسل بر سر آن ریزند **جوز مربا** مقوی باه بود جوز تازه که

هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست خارج و داخل از آن

باز کنند و در عسل جوشانند و در ظرفی کنند **باب ششم**

در جوارشات **جوارش عنبر** خفقان و سوء الهضم و او

جاع رحم را مفید بود **حب** قاقله صغار و کبار بسباسه دارچینی

هر یک چهار درم زنجبیل دارفلفل قرفه قرنفل زعفران هر یک ...

درم ... عنبر سنبل مصطکی هر یک دو درم جوزبویا پنج درم مشک

یکدرم بکوبند و بیزند و بعسل بسرشند یا در میان قند بقوام آورده

بریزند و برکار ...

ریزند و بر سر آن تخته آهن کنند و شربتی مثقالی باشد **جوارش**

سفرجلی مسهل مقوی معده بود و قولنج بگشاید و

بادها بشکند به رسیده یک رطل پاره کنند و در دو من خل

خمر یا شراب بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بیفشارند و

صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام آورند آنگاه زنجبیل

دارفلفل و دارچینی هر یک دو درم هیل و قاقله و زعفران

هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد ... درم

بکوبند و در آن میان ریزند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرود

گیرند و بر سر سنگی یا تخته که برای این کار باشد پهن کنند

بعد از آنکه آنرا چرب کرده باشند و بگذارند تا خشک شود پس

بکارد پاره کنند شربتی پنج مثقال باشد **آخر** به را در

خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار

درم از آن با یکدرم سقمونیا و نیم درم فلفل و نیم درم زنجبیل

بکوبند و بعسل بسرشند شربتی از آن یکدرم باشد **سفرجلی قابض**

ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود و به رسیده دو من کوفته

در خل خمر بجوشانند چنانچه مهرا شود پس صافی کنند و با یک من قند

بقوام آورند و زنجبیل و فلفل و دارفلفل هر یک چهار درم و تخم

کرفس و نانخواه هر یک درمی و زعفران دو درم بکوبند و با

آن بیامیزند چنانچه گفته شد **جوارش ...** قولنج و اوجاع

معده را مفید بود بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون

زنجبیل و فلفل هر یک دو درم و نیم سقمونیای بریان کرده پنج درم

مغز بادام برگ سداب هر یک ده درم بکوبند و خرما تنک دانه

برون کرده بیست درم در خل خمر شبانه روزی چندانکه خیسانند

تا حل شود پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه بدان بسرشند

و شربتی پنج مثقال بود **جوارش کافور** ضعف معده و سوء

استمرار و بلغم غلیظ را مفید بود فلفل جوزبویا زنجبیل دارچینی

بسباسه نارمشک فرنجمشک قرنفل کافور زعفران متساوی

بکوبند و بعسل بسرشند **جوارش عود** تقویت معده و ازاله

رطوبت و بلغم کند قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل

دارفلفل زعفران هر یک درمی عود فلفل هر یک نیم درم

بکوبند

بکوبند و با شیره قند یا عسل بیامیزند و شربتی یک مثقال باشد

آخر سنبل تخم کرفس انیسون مصطکی هر یک درمی

عود سه درم بسباسه قرفه هلیله کابلی قرنفل فرنجمشک

هر یک دو درمی و نیم جوزبویا یکدرم گاوزبان سه درم ورق گل

قصب الذریره هر یک دو درم **جوارش بسباسه** برودت

معده و سوء هضم و ریاح غلیظ و بواسیر را مفید بود **حب**

بسباسه قرنفل قرفه قاقله صغار و کبار زنجبیل دارچینی

دارفلفل اسارون هر یک پنج درم فلفل دو درم **جوارش**

مصطکی برودت معده و کبد و ریاح غلیظ و سیلان

لعاب از دهن را مفید بود مصطکی هفت درم بکوبند و با رطلی قند بقوام آورده در سرشند ...

جوارش کمونی کمونی حمیات بلغمی و سوداوی

و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود **حب** زیره

کرمانی شبانه روزی در سرکه خیسانند و در سایه خشک

کرده بریان کرده چهل درم از آن با ورق سداب فلفل

و زنجبیل هر یک سی درم و بوره ارمنی ده درم بکوبند و با

باشد چندان عسل ببرشند شربتی یکمثقال بود جوارش بلادر
جوارش بلادر فهم و ذکر صافی کند و رنگ و روی نیکو گرداند
فلفل دارفلفل بلیله آمله هر یک چهار درم قسط شکر
حب الغار هر یکی دوازده درم بکوبند و باعسل بلادر
و روغن گاو هر یکی پانزده درم بیامیزند و بعسل ببرشند بعد از
شش ماه دو درم بخورند جوارش اترج هضم طعام کند و
رنگ روی و بوی دهان خوش کند حب پوست ترنج سی درم
فلفل و قرنفل جوزبویا دارفلفل دارچینی خولنجان زنجبیل هر یکی
درمی مشک دانگی بکوبند و بعسل ببرشند جوارش مقل
بواسیر و مغص و زحیر را مفید بود خرف بریان کرده زیره
در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک درمی مصطکی سه درم
پوست هلیله کابلی بروغن گاو بریان کرده نیم درم بکوبند و بگلاب
ببرشند جوارش رمان اسهال باز دارد سماق ده درم
دانه مورد پنج درم انار دانه ترش و شیرین هر یک سی درم صمغ
عربی گلنار هر یک سه درم بکوبند و بگلاب ببرشند شربتی
یکمثقال بود

یکمثقال بود جوارش مشک خفقان و ضعف قلب و معده
را مفید بود مشک نیم مثقال قاقله جوزبویا قرنفل زنجبیل دار فلفل
فلفل عود هر یک ده درم قند مثل جمیع آن بکوبند و بعسل ببرشند
جوارش سقنقور مقوی باه و دافع بود تخم بابونه و
پیاز شلغم ... هر یک
سه درم حب الخضرا ... العصافیر کنجد جلغوزه حب الرشاد
عاقرقرحا اسقیل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان
دار فلفل هر یک پنج درم جوزبویا بهمنین دارچینی هر یک دو
درم سقنقور پنج درم فانید بوزن تمام ادویه بکوبند و بعسل
ببرشند شربتی دو درم بود جوارش کمون بواسیر و هضم
طعام را مفید بود و قوت باه بدهد زنجبیل فلفل هر یک ده درم
دار فلفل سی درم فانید یکمن و نیم جوز و کنجد مقشر هر یک
پنجاه درم بکوبند و بعسل ببرشند شربتی یکمثقال بود جوارش
کافور ضعف معده و کبد را و سوء المزاج و بلغم غلیظ را مفید
بود فلفل جوزبویا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه نارمشک

قرنفل کافور زعفران متساوی بکوبند و بعسل ببرشند شربتی یکمثقال
بود جوارش شهریاران برودت معده و کبد را مفید بود و
قولنج بگشاید و طبع را نرم کند شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل قرفه
قاقله صغار و کبار تنک قرنفل ساذج بسباسه مصطکی دارچینی سنبل
سلیخه جند بیدستر تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون
تربد هر یک دوازده درم سقمونیا یک درم قند شصت درم بکوبند
و بعسل ببرشند شربتی یکمثقال آخر زنجبیل دارچینی شیطرج
مصطکی نانخواه نارمشک نمک طبرزد هر یک سه درم سنبل و مقل
دو درم قاقله فلفل دارفلفل جوزبوا انیسون هر یکی دو درم افتیمون
حب النیل هر یک ده درم بسفایج شش درم تربد دو درم سقمونیا
ده درم فانید هفت درم شربتی چهار درم تا چهار مثقال باشد
جوارش کندر وجع و برودت و ضعف معده را مفید بود
فلفل دارفلفل قرنفل جوزبویا هر یک سه درم کندر پانزده درم
زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل تمام ادویه
بکوبند و بعسل ببرشند آخر سلس البول و برودت معده و عدم
الاشتها و اسهال

اشتها و اسهال مزمن را مفید بود کندر گلنار هر یک دو درم
هیل دو درم سنبل چهار درم انیسون شونیز تربد هر یکی
دو درم عسل سه وزن ادویه شربتی پنج درم آخر کندر شصت
درم فلفل دارفلفل هر یک ده درم زنجبیل خولنجان هر یک
دوازده درم جوزبویا قرنفل هیل هر یک پنج درم مشک نیم درم
جوارش فلافلی برودت و اوجاع معده و سوء المزاج
و حب حامض و شهوت کلبی و ریاح غلیظ را مفید بود و ادرار
بول کند فلفل سیاه و سفید دارفلفل هر یکی بیست درم عود
ده درم حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه
اسارون سیسالیوس هر یک درمی بکوبند و بعسل ببرشند
شربتی دو درم باشد باب ششم در قرص های مسهله و غیرها
قرص طباشیر نرم طبیعت نرم کند و حمیات محرقه و
سعال و تشنگی را مفید بود قرص طباشیر دو درم ترنجبین
مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و تخم خشخاش صمغ
عربی خشخاش سفید کتیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بهیدانه

آخر
بسرشند شربتی مثقالی باشد قرص ورق گل سرخ ترنجبین
هریک شش درم طباشیر کثیرا هریک دو درم نشاسته
سه درم بکوبند و بآب ترنجبین بسرشند قرص طباشیر معتدل
حمیات حاره و عطش را مفید بود طباشیر زرشک ورق گل سرخ
هریک درمی و نیم تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و تورک
و صندل هریک نیم درم کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب اسبغول
بسرشند قرص طباشیر [illegible] ورق گل سرخ پنجدرم تخم حماض
شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هریک سه درم
بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یکمثقال قرص صمغ عربی تخم
حماض بریان کرده نشاسته هریک دو درم ورق گل سه درم
طباشیر سماق و زرشک گل ارمنی هریک درمی و نیم قرص زرشک
حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود عصاره
زرشک و مغز تخم هریک سه درم ورق گل ترنجبین هریک
شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی
سنبل غافث روناس لک ریوند چینی هریک دو درم
زعفران یکدرم

ولهب

زعفران یکدرم بکوبند و بآب ترنجبین بسرشند آخر زرشک
بیدانه پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین هریک سه درم ورق
گل پنجدرم ریوند چینی سنبل هریک درمی بکوبند و [illegible]
بسرشند قرص کهربا نفث و نزف دم را مفید بود
خشخاش سفید مصطکی کهربا هریک ده درم زعفران
دو درم بکوبند و بآب بسرشند قرص طباشیر اسهال و
نزف دم را مفید بود سلیخه طین مختوم صمغ عربی نشاسته
بکوبند و بآب [illegible] بسرشند قرص [illegible]
کبد و طحال را و عسر بول و امراض بلغمی را مفید بود
افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون بادام تلخ
متساوی بکوبند و بآب قراح قرص سازند قرص سنبل
اورام کبد و معده را مفید بود فقاح اذخر سلیخه ورد
ریوند قصب الذریره سنبل هریک سه درم زعفران انیسون
قسط فلفل هریک یکدرم مصطکی مقل هریک دو درم شربتی
یکمثقال قرص [illegible] حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود

سرخ
ورق گل هفت درم عصاره غافث طباشیر سنبل
رب السوس هریک درمی بکوبند و بآب بسرشند آخر اوجاع
معده و حمیات بلغمی را مفید بود قرص ورق گل شش درم
بیخ مهک چهار درم سنبل یکدرم قرص [illegible] اوجاع
معده که سوء هضم و استسقاء [illegible] بلغمی را مفید بود قرص
ورد سه درم عود سنبل مصطکی سلیخه فقاح اذخر دارچینی
افسنتین هریک یکدرم بشراب بسرشند شربتی دو مثقال
قرص ورد صغیر حمیات حاره و وجع معده را مفید
بود و فواق ورق گل یازده درم سنبل یکدرم و نیم مصطکی [illegible]
قرص ریوند قرص ریوند حمیات مزمنه و امراض کبد و طحال
را مفید بود ریوند چینی شش درم روناس لک هریک سه درم
تخم کرفس انیسون عصاره غافث هریک دو درم بکوبند
و بآب بسرشند قرص کافور حمیات حاره و دق را
مفید بود ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر هریک
چهار درم مغز تخم خیار کدو و تخم خرفه و بیخ مهک هریک
خرفه [illegible] هشت درم

فوق

سرخ

هشت درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم دانگ
بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم
بود و صداع و درد را مفید باشد بنفشه دو درم تربد یکدرم
بیخ مهک یکدرم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان کرده
نیم دانگ بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد قرص
بنفشه ده درم تربد و بیخ مهک هریک سه درم بکوبند و بآب
بسرشند شربتی سه درم باشد قرص کاکنج قروح کلیه
و مثانه را مفید بود تخم کرفس شاهدانج هریک شش درم
رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر تخم خاص مغز
بادام افیون هریک سه درم حب کاکنج بیست و پنجعدد
تخم خیارین مقشر بیست درم بکوبند و بآب رازیانه
بسرشند شربتی مثقالی باشد قرص [illegible] قروح ریه
و درد سینه را مفید بود ورق گل صمغ عربی هریک چهار
درم نشاسته کثیرا بیخ مهک هریک دو درم زعفران
دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هریک سه درم [illegible]

پنجدرم قرصی که سیل و نفث دم را نافع بود گل ارمنی
نشاسته گل سرخ هریک شش درم سرطان سوخته ده درم
کثیرا طباشیر شادنج هریک پنجدرم بیخ مهک سه درم بکوبند
و بآب گاوزبان بسرشند شربتی دو درم آخر تخم خیار تخم
مقشر پنجدرم تخم توررک بیخ مهک هریک چهار درم طباشیر
سرطان سوخته هریک دو درم نشاسته کثیرا هریک درمی قرص
باشد درجه حب ایارج تنقیه دماغ کند
از بلغم و اخلاط غلیظ و صرع و سکته و سیل و غشاوه را مفید
بود ص ایارج فیقرا تربد حب النیل هریک درمی
غاریقون انیسون هریک نیم درم شحم الحنظل نمک هندی هریک
دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد
حب ... اوجاع معده را و امراض دماغ و
ظلمت عین را نافع بود صبر سقوطری بیست درم
پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ پنجدرم کثیرا مصطکی
سقمونیا زعفران هریک سه درم بکوبند و بآب قراح
بسرشند شربتی

بسرشند شربتی دو درم بود حب شبیار
صبر سقوطری سه درم تربد مصطکی پوست هلیله زرد ورق گل
هریک درمی بکوبند و بآب بسرشند شربتی مثقالی باشد حب
قوقایا صبر سقوطری مصطکی عصاره افسنتین هریک دو درم
سقمونیا شحم الحنظل هریک درمی بکوبند و بآب کرفس
بسرشند شربتی یکمثقال بود حب ... اوجاع نقرس و مفاصل
و فالج و لقوه را مفید بود و تنقیه دماغ و معده کند از بلغم
صبر سقوطری یکمثقال تربد یکدرم حب النیل غاریقون
انیسون هریک نیمدرم شحم حنظل ملح هندی هریک دانگی
و نیم مقل و کثیرا هریک دانگی بکوبند و بآب کرفس حب سازند
حب سورنجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود صبر
سقوطری تربد سفید ماهیزهره هریک درمی سورنجان
یکمثقال کثیرا شحم الحنظل هریک دانگی حب النیل غاریقون
هریک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم بکوبند و بآب
کرفس بسرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس

صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید
بود هلیله زرد و کابلی هریک پنجدرم تربد هفت درم صبر
سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غا
ریقون هریک سه درم شحم الحنظل یکدرم و نیم قرنفل دو دانگ
هریک درمی بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند شربتی
سه درم باشد حب مقل بواسیر و اوجاع مقعد را مفید
بود هلیله سیاه و بلیله و آمله هریک دو درم بکوبند و مقل
شش درم در آب کنند تا حل شود و ادویه بدان بسرشند
شربتی دو درم باشد حب غافث حمیات بلغمیه و
سوداویه را مفید بود صبر سقوطری هلیله زرد عصاره
غافث متساوی بکوبند و بآب بسرشند شربتی یکمثقال
بود حب سکبینج قولنج و اوجاع امعا و بواسیر را مفید
بود و حیض بگشاید سکبینج تخم کرفس عنزروت هلیله
زرد هریک پنجدرم تربد شش درم شحم الحنظل سه درم بکوبند
و بآب بسرشند شربتی سه درم باشد حب افتیمون کبیر

حب سکبینج صغیر قولنج و اوجاع امعا و بواسیر را مفید بود و حیض براند سکبینج تخم کرفس بکوبند و بآب بسرشند شربتی سه درم باشد

صداع بارد را مفید بود

صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند هلیله کابلی
شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هریک سه درم
افتیمون پنجدرم ایارج فیقرا تربد هریک هفت درم قرنفل
یکدرم تخم کرفس اسارون انیسون هریک دو درم بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد حب ... تربد دو درم
صبر سقوطری حب النیل هریک درمی شحم الحنظل سقمونیا
هریک دو دانگ بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال بود و بآب بسرشند
حب افتیمون مسهل سودا بود افتیمون دو درم غاریقون
تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج
هریک درمی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد
حب ... ایارج بسفایج هریک ده درم افتیمون سه درم غا
ریقون اسطوخودوس نمک هندی شربتی سه درم بود پنجدرم صبر
قولنج بگشاید و باد بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل ... قرنفل
دارچینی دار فلفل نارمشک مصطکی هریک درمی و نیم سقمونیا
سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی

هر یک جبی ازآن نوبتی اسهال کند حب شبطرج اوجاع مفاصل ولقوه وفالج را مفید بود وطبع بگشاید حس تربد ده درم صبر سقوطری هشت درم زنجبیل خردل سفید شیطرج وج هر یک دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا هر یک درمی فانید چهار درم هر یک جدا جدا بکوبند وبآب کنند تا بسرشند شربتی سه درم حب ایارج اعلال سر ومعده را مفید بود ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد چهار درم نمک هندی دو درم ونیم بکوبند وبآب کرفس بسرشند شربتی دو درم ونیم باشد آخر تربد ایارج فیقرا هر یک درمی نمک هندی نیم درم سقمونیا دانکی شحم الحنظل دانکی ونیم بکوبند بآب بسرشند واین شربتی باشد حب سعال سعالی که از حرارت بود مفید بود مغز بادام مقشر تخم خیارین نشاسته صمغ عربی خشخاش هر یک درمی رب السوس دو درم باقلی سه درم بکوبند وبلعاب اسبغول بسرشند وحب سازند ودر زیر زبان نهند آخر سعالی را که از برودت بود مفید باشد مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس بیخ رازیانه متساوی بکوبند وبلعاب اسبغول بسرشند جبی که

قرنفل
جبی که بوی دهن خوش کند جوزبویا قاقله فوفل قرنفل کافور دارچینی خولنجان هر یک درمی بکوبند مشک دانکی بگلاب حل کنند وادویه بدان بسرشند وحب سازند آخر پوست ترنج ورق ترنج فرنجمشک سنبل قرنفل کبابه جوزبویا سعد هر یک ده درم مشک یکدرم حب بهمن در ایارجات ایارج فیقرا امراض سر ومعده وقولنج واوجاع مفاصل وفالج ولقوه را مفید بود مصطکی زعفران حب بلسان سنبل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یک دو درم صبر سقوطری چهار درم مجموع بکوبند وباهم بیامیزند ویکمثقال ازآن تناول کنند ایارج جالینوس جمیع امراض بارد را مفید بود شحم الحنظل غاریقون بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا مو غاریقون فرفیون هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون خربق سیاه مقل کمادریوس فراسیون سلیخه هر یک سه درم سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه وسفید دارفلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند دو مثقال ازان شربتی باشد ودر بعضی نسخه یادکرده مقل بسفایج افتیمون کمادریوس سلیخه نیست وباقیات

نارمشک اهل زنجبیل

دهن الفار بریان حب الحنظل ... ومثقال ...

بود

جعده هر یک دو درم چنانکه گفته شد سازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود ایارج لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات غلیظ نزجه کند وسکته وفالج ولقوه وصرع ورعشه وجذام وداء الثعلب وداء الفیل را مفید بود واوجاع مفاصل ودرد پهلو وضعف وهم ودوار وتغیر عقل ووسواس وامراض کلیه ومثانه را مفید بود صفت شحم الحنظل پنجدرم بصل الفار بریان کرده غاریقون سقمونیا هاشا وج خربق سیاه سیر بری مو فاریقون فراسیون جعده فلفل سفید وسیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون سنبل حاما جنطیانا اسطوخودوس هر یک دو درم افتیمون کمادریوس مقل صبر سقوطری هر یک سه درم بکوبند وبعسل بسرشند شربتی چهار مثقال بود با جلاب از افتیمون وبسفایج وزوفا وپوست هلیله کابلی وگاوزبان واسطوخودوس ایارج روفس داء الثعلب را مفید بود وتنقیه بدن از سودا وبلغم کند صفت شحم الحنظل کمادریوس هر یک هشت درم صبر سقوطری پنجدرم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر هر یک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه دارفلفل دارچینی زعفران زنجبیل مر جعده هر یک

زنجبیل

جعده هر یک دو درم چنانکه گفته شد سازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود ایارج لوغاذیا امراض مزمنه ودوار وصداع واوجاع مفاصل وجرب وکلب وتشنج وقولنج را مفید بود شحم الحنظل هشت درم فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل دارفلفل خربق سیاه کمادریوس هر یک هشت درم بصل الفار بریان کرده صبر فرفیون زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هر یک ده درم جعده دارچینی سکبینج سنبل اذخر فودنه جبلی زراوند مدحرج هر یک ده درم بکوبند وبعسل بسرشند شربتی چهار مثقال باشد بعد از شش ماه واگر جهت کلب کلب تناول کنند پنجدرم سرطان سوخته با ادویه ضم کنند واوجاع شکم ورحم را بآب سداب ووجع کلیه را بآب کرفس ایارج شیخ الرئیس خربق سیاه یکدرم شحم الحنظل مثقالی صبر پنجدرم ملح هندی درمی ونیم غاریقون مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال وج حاما اسارون حاشا حب بلسان سعتر تخم کرفس دوقو تخم کزر هر یک سه درم گاوزبان دو درم تخم شاهسفرم تخم فرنجمشک بالنکو تخم اترج نعناع هر یک دو درم افیون درمی ونیم بکوبند

وبعسل بسرشند و شربتی یکمثقال باشد بعد از شش ماه ایارج که مقوی دماغ
و صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید باشد صفت شحم الحنظل دو درم
کمادریوس سلیخه فلفل سفید و سیاه هر یک دو درم صبر مر زعفران هر یک
درمی سقمونیا شش درم عصارهٔ افسنتین دو درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی چهار درم مفید باشد باب دوم در سفوفها سفوف انار
دانه ضعف معده و اسهال و تشنگی و قی و اسهال را مفید بود انار دانه بریان
کرده پانزده درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و بریان کرده خرنوب
سماق دانهٔ مورد پسته کنار شاه بلوط کشنیز بریان کرده قرظ هر یک پنج درم
بکوبند و با هم بیامیزند آخر انار دانه ده درم بلوط بریان کرده سماق دانهٔ مورد
زیرهٔ صوفی پسته کنار کشنیز بریان کرده خرنوب هر یک پنج درم
سک رامک هر یک دو درم و نیم سفوف مقلیاثا اسهال و
مغص و زحیر و ضعف معده و بواسیر را مفید بود حرف بریان کرده
سی درم زیرهٔ صوفی ده درم بزرکتان کنوتا هلیلهٔ سیاه در روغن
جوشانیده هر یک پنج درم مصطکی دو درم مجموع بکوبند و مثقالی با آب
سرد بخورند سفوف ... اسهال و پیچ را مفید بود بنکو ...

و او را سفوف طباشیر نیز گویند

آرد پسته

تخم شاهسفرم

تخم شاهسفرم مجموع بریان کرده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هر یک
ده درم بکوبند و بروغن چرب کنند و با گلاب بخورند سفوف سماق
اسهال و تشنگی را مفید بود صفت سماق انار دانه زرشک هر یک
بریان کرده هر یک ده درم دانهٔ مورد پنج درم خرنوب سی درم صمغ
عربی گلنار هر یک درمی بکوبند و مثقالی خورند سفوف زرشک
مقوی معده و حابس بود زرشک و سماق بریان کرده نانخواه
زنجبیل آرد پسته هر یک ده درم بکوبند سفوف ... باد
بشکند نانخواه کرویا انیسون تخم کرفس هر یک دو درم قرنفل
قاقلهٔ صغار زنجبیل دار فلفل هر یک نیم درم قند بیست مثقال
آخر اشتها آورد و رنگ و روی نیکو کند و زنان آبستن
را مفید بود زرنباد و تخم کرفس هر یک یکدرم نانخواه کندر
هر یک سه درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی دو درم کنجد ده درم
قند بیست درم آخر سرعت خروج منی را که از حرارت
بود مفید بود بنکو ده درم تخم کوک سه درم کشنیز یکدرم بکوبند و
مثقالی بخورند آخر لدغ عقرب را مفید بود ریوند چینی

تخم حماض
پنجدرم ...

زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هر یک ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد
آخر نقرس و وجع مفاصل را مفید بود سورنجان ده درم قند پنج درم
زعفران دانگی آخر اوجاع و ضعف معده را نافع بود نعناع قاقله
سنبل مرماخوز سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل کبر
هر یک سه درم بخورند سک اذخر هر یک درمی بکوبند و شربتی سه درم
بخورند آخر فواقی که از امتلا بود زایل کند فطراسالیون سعد کمون
هر یک سه درم آخر سده و صلابت طحال را مفید بود صفت تخم کاسنی
کرمازج هر یک پنج درم تخم فرنجمشک یکدرم و نیم بکوبند و سه درم بخورند
با مطبوخ فواکه مسهل باب پانزدهم در مطبوخات و نقوعات
مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه را مفید بود و حمیات
حاده را مفید بود صفت سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم تخم کاسنی
نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان آلوی سیاه آلو کیلی
هر یک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین خیار
شنبر هر یک پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنا پنج درم
بیخ مهک سه درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک
سه درم

نقوع
نقوع سنبل

سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلوی
سیاه هر یک بیست عدد خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم
مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض
سوداوی را نافع بود صفت پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ
کابلی ورق گل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک چهار درم بالنگو گاوزبان هلیلهٔ آمله اسطوخودوس بسفایج
بیخ مهک تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم تربد ده درم مویز
طایفی ده درم مجموع را غیر از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند
تا با دو رطل آید و در وقت فرو گرفتن افتیمون در خرقهٔ کتان
بندند و در آن اندازند تا دو سه جوش بزنند پس ترنجبین پانزده
درم و خیارشنبر بیست درم در آن حل کنند و صافی کنند و
بیاشامند مطبوخ ... مسهل سودا و بلغم غلیظ
باشد پوست هلیلهٔ زرد ده درم پوست هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه
هر یک هفت درم هلیلهٔ آمله هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم
آلوی سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هر یک

سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون یکدرم افتیمون ده درم
آخر پوست هلیله کابلی و سیاه و تمر هندی هر یک ده درم بلیله آمله
غافث افسنتین گاوزبان بادرنگبویه هر یک چهار درم آلو سیاه پنجاه عدد
مویز طایفی بیست درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس کاهو
قنطوریون بسفایج هر یک سه درم افتیمون هفت درم بجوشانند و
صافی کنند غاریقون و صبر سقوطری هر یک درمی ملح نفطی حجر
لاجورد هر یک دو دانگ شحم الحنظل دانگی و نیم شکر ده درم بر سر آن
ریزند و بیاشامند مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و صفرا و حراره
دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طایفی هر یک
پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنج
درم خیارشنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب و اوجاع
صدر و سعال را مفید بود سنا مکی پنجدرم عناب ده عدد سپستان
بیست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانزده درم بیخ مهک
سه درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا خبازی هر یک چهار درم جو مقشر
نیم کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه
و بلغم لزج

رازیانه قرنفل [illegible] ساذج هندی هر یک درمی تخم [illegible] فرنجمشک دو درم صح

و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود سنا هفت
درم بیخ مهک سورنجان روباه تربک هر یک پنجدرم تربد رازیانج
تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر و عناب هر یک ده عدد
سپستان بیست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم
مطبوخی که حمیات محرقه و ذات الجنب را مفید بود سنا ده درم
بنفشه هر یک پنجدرم نیلوفر چهار درم عناب بیست عدد سپستان [illegible]
تخم کاسنی و خبازی هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین هر یک
پانزده درم نقوع صبر صداع صفراوی را مفید بود افسنتین
مطبوخ
ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم
در ظرفی کنند و دو روز در آفتاب می نهند و شب در جایی
گرم نهند و بعد از سه روز صافی کنند و بیست درم از آن با
ده درم روغن بادام بیاشامند نقوع دیگر مسهل صفرا
بود و صداع گرم را مفید باشد پوست هلیله زرد ده درم آلوی
سیاه عناب هر یک بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی
بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم

ترنجبین ده درم در سه رطل آب گرم بخیسانند روزی بخیسانند و
رطلی از آن بیاشامند نقوع دیگر مسهل صفرا بود آلو سیاه
و آلو دکیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد تمر هندی بیست درم
زردآلوی خشک سی درم ترنجبین و نبات هر یک ده درم در
یک من آب بخیسانند نقوعی که ادرار بول و طمث کند تخم
خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم
و نیم بکوبند و با سه رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب
نهند و چهل درم از آن بیاشامند آخر بقایای امراض حاده
را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند آلوی سیاه سپستان
هر یک سی دانه مویز طایفی بیست درم تمر هندی سی درم تخم کاسنی
و کشوث گشنیز نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند و آب بر آن
ریزند و سه روز در آفتاب نهند و شب در جایی گرم نهند و بعد
از سه روز صافی کنند و چهل درم از آن با ده درم نبات
یا ترنجبین بیاشامند [illegible] حقنه که نافع باشد
در امراض حاره استعمال کنند انجیر ده عدد عناب بیست عدد سپستان
سی عدد

سی عدد سنا هفت درم جو نیم کوفته ده درم سبوس خشک هر یک کفی
بنفشه پنجدرم در سه رطل آب بجوشانند تا بنیم آید و صافی کنند و شکر سرخ ده درم در آن
حل کنند و آنگاه روغن بنفشه یا کنجد بر سر آن ریزند و استعمال
کنند حقنه که وجع پشت و قولنج را مفید بود حلبه بزرگ هر یک
ده درم عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان بیست عدد خطمی و
خشک بابونه شبت هر یک کفی نانخواه رازیانه هر یک سه درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا بثلث آید صافی کنند و پاره روغن
گاو و عسل هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند حقنه که حمیات
حاده را مفید بود جو مقشر نیم کوفته خطمی بنفشه هر یک کفی عناب
ده عدد سپستان مویز طایفی هر یک بیست دانه روغن کنجد و بنفشه
و ترنجبین هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم حقنه که
نقرس و مفاصل را مفید بود شاهتره قیصوم زراوند بیخ کبر
قنطوریون ورق سپندان صعتر سورنجان حاشا هر یک ده
درم شحم الحنظل مازریون هر یک نیم درم روغن کنجد بیست درم
حقنه که قولنج را مفید بود خشک بابونه اکلیل الملک شبت

و بوره یکدرم و نمک دو درم
و حنظل نیم درم عسل [illegible]
کنجد هر یک ده درم [illegible] صح

حقنه ده درم و اعضای [illegible] را
مفید بود حنظل [illegible] سکبینج
هر یک پنجدرم جاوشیر جند بیدستر
هر یک درمی نانخواه رازیانه
تخم کرفس [illegible] انیسون هر یک دو
درم حلبه خشک شبت بابونه
هر یک [illegible] درم در سه رطل
شیر بجوشانند تا بثلث آید
و صافی کنند و پاره روغن گاو و
روغن کنجد و عسل هر یک ده درم
بیامیزند و استعمال کنند صح

حب المحلب هر یک
هر یک کفی حلبه هفت درم کندم بیدانجیر خشکدانه مجموع نیم کوفته
از هر یک ده درم رازیانه تخم کرفس هر یک درمی سبوس خطمی قنطور
یون هر یک پنجدرم انجیر ده عدد سداب تر سلق هر یک ده درم دشته
عسل روغن خیری و روغن زنبق و انکامه هر یک ده درم بوره
ارمنی یکمثقال سکبینج یکدرم جاوشیر نیم درم حقنه که سحج
و قروح امعا را مفید بود پوست کنار بلوط هر یک ده درم
کنار دانه مورد ورق گل هر یک پنجدرم ورق مورد دوازده درم
بجوشانند و آب لسان الحمل پانزده درم بنفشه بریان کرده ده درم
با روغن گل ده درم بزنند و اقاقیا یکدرم تبسد کاغذ سوخته هر یک
درمی نشاسته بریان کرده دم الاخوین هر یک نیم درم عصاره
لحیة التیس نیم درم بکوبند و بان ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را
مفید بود شحم الحنظل یکدرم قنطوریون باریک پنجدرم ورق
سداب فودنه هر یک شش درم سعتر پنجدرم بجوشانند و صافی
کنند و عسل ده درم جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر هر یک نیم درم
بان ضم کنند حقنه که بابونه شبت هر یک ده درم سداب خشکدانه

بجوی پازده درم

سبوس زیره بیدانجیر هر یک هفت درم سکبینج سه درم مقل
چهار درم شحم الحنظل یکدرم بوره نیم درم انکامه ده درم روغن
زیت یازده درم حقنه که امراض حاده را نافع بود عناب
ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد
خطمی سبوس هر یک کفی بجوشانند و آب چغندر سی درم روغن
کنجد بیست درم انکامه ده درم بان ضم کنند و استعمال کنند
باب بیستم در شیافها و فرزجها اشیافی که قولنج
بکشاید جند بیدستر زهره گاو بوره قثاء الحمار متساوی بکوبند
و شیاف سازند اخر بوره نمک هندی شحم الحنظل متساوی
بکوبند اخر ریاح غلیظه را مفید بود زهره گاو بوره
بکوبند و بشکر سرخ بسرشند اخر که محروری خراج را مفید بود
در عقب مسهل که تقصیر کند بکار برند ترنجبین پنجدرم بوره
ارمنی صابون خطمی نمک هر یک دو درم بکوبند و بشکر معقود
بسرشند اخر که قولنج بلغمی را مفید بود سکبینج مقل شحم الحنظل
متساوی بکوبند و بشکر بسرشند اخر که در حمیات و امراض

قثاء الحمار هر یک دو درم صح

بوره ارمنی

بکوبند و باب کشنیز بسرشند صح

حاده بکار دارند نمک هندی بوره خطمی متساوی اخر که زحیر و خون
رفتن از مقعد باز دارد مر افیون کندر زعفران متساوی بکوبند
و باب کشنیز بسرشند اخر مر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بریان
کرده هر یک درمی بکوبند و باب مورد بسرشند فرزجه حیض براند
بکشاید و اوجاع رحم که از برودت باشد نافع گند مقل قنه هر یک
دو درم جاوشیر اشق زعفران جند بیدستر هر یک درمی مصطکی میعه
روغن سوسن و بابونه ورق غار پیه مرغ و بط هر یک سه درم صمغ را
بجوشانند و پیه بگدازند و باقی بکوبند و با هم بیامیزند و بصوف بر دارند
فرزجه که اختناق رحم را مفید بود پیه مرغ و بط زعفران سنبل
حماما هر یک درمی روغن بلسان و سوسن هر یک سه درم شمع ده درم
فرزجه اخر که رفتن خون را مفید بود مر اقاقیا ریوند لادن زعفران
کافور گل ارمنی متساوی بکوبند و باب لسان الحمل بیامیزند فرزجه
که دم طمث باز دارد گل پوست انار و مورد و عفص طلع بجوشانند
و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید
بود حب بلسان روغن ناردین هر یک سه درم قرنفل جوز بویا کتان

بپاشند

سوخته هر یک درمی

سوخته هر یک درمی زیره دو درم جند بیدستر نیم درم فرزجه که
ریاح را مفید بود تخم شبت و کرفس و سداب فنجنکشت سکبینج مصطکی
زیره حاما قسط میعه سایله سنبل ملک الانباط اشق جند بیدستر
متساوی بکوبند و با روغن شبت و بابونه استعمال کنند فرزجه که
دم طمث را باز دارد شب یمانی نیم درم افیون بزر البنج
هر یک دانگی فرزجه دیگر مردارسنگ زاج کلنار طین مختوم و گل
ارمنی سرمه بکوبند و شیاف سازند و بردارند فرزجه که فرج
را گرم دارد گاوزبان تخم اسپست بکوبند و با روغن زنبق
بیامیزند و بردارند فرزجه فرج را تنگ و خشک کند مشک سنکر
زعفران در شراب بخیسانند و خرقهای کتان در آن اندازند
تا آن آب بخود چینند و خشک شود آنرا پاره پاره کنند وقت
حاجت پاره ازان بردارند پیش از جماع فرزجه که فرج را
تنگ کند فقاح اذخر یکدرم مازو دو درم بکوبند و خرقه به
شراب تر کنند و بدان بیالایند و خشک کنند و پاره پاره
ازان بکار دارند فرزجه رطوبت فرج را باز دارد مازو

تخم

بجوشانند صح

تخم حماض هریک دو درم سرمه خبث الحدید هریک نیم درم بکوبند
وجفت و کلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بدین ادویه
لا یند و استعمال کنند باب چهاردهم در روغنها روغن نار
دین منافع بسیار دارد و جمیع اوجاع و امراض بارده را مفید
بود و شرب و غماد او اوجاع اندرون را نافع بود و احتناق
رحم را و اوجاع رحم را و در احلیل چکانیدن کلیه و مثانه را
قصب الذریره و ورق غار سعد عود بلسان ساذج اذخر اسن
ابهل مورد قردمانا مرزنجوش هریک بیست درم بکوبند و در دیگی
کنند با شراب و آب چندانکه بر سر آن بایستد و پنج رطل روغن
کنجد بر آن ریزند و بآتش نرم بجوشانند پس صافی کنند و سنبل و
قرنفل و میعه نیم کوفته کنند و با آب و شراب و این روغن
صافی بجوشانند پس صافی کنند و روغن بلسان شصت درم بآن
ضم کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن قسط
مقوی عصب بود و اوجاع بارده را مفید بود قسط قرفه
اشنه ایرسا میوه ساذج هریک ده درم مجموع را نیم کوفته
[illegible]

نرم

هریک سی درم

مر پنج درم

شبی در سرکه خیسانند و در پنج رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید
و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند
آخر قسط ده درم سلیخه شش درم و رق مرماخوز چهار درم
کوفته شبی در شراب رطلی و نیم خیسانند و رطلی و نیم روغن کنجد
بر سر آن کنند و بجوشانند تا شراب برود پس صافی کنند
روغن مورد موی را برویاند و تقویت کند ورق مورد تازه
دوازده من بکوبند و در ده من آب بجوشانند و روغن کنجد دو من و
نیم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا روغن باقی بماند پس صافی کنند
روغن بابونه بابونه تازه بشویند و در سایه خشک کنند
و یک رطل از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند
و روغن افسنتین را هم چنین گیرند آخر بابونه تر یا خشک
یک من در چهار من آب بجوشانند تا بیک من آید و صافی کنند و دو من
روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن گل ورق
گل تازه یک من بادام مقشر یا کنجد مقشر چهار من در کیسه کنند
و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود آنگاه بادام را

و در روغن بماند [illegible]

روغن بگیرند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی رطلی ورق گل
بدست بمالند و با یکمن روغن کنجد در شیشه کنند و بآفتاب نهند
روغن بنفشه بنفشه تازه یکمن با دو من بادام چنانچه گفته شد
ساز دهند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق را نیز چنین گیرند
روغن کدو کدو را پوست بخراشند و مغز آن بدر کنند و بکوبند
و آب آن بگیرند و چهار من از آن آب با یکمن روغن کنجد بجوشانند
روغن مصطکی ضعف و اورام معده را مفید بود و صلابات
نرم کند یک رطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن
بجوشانند تا گداخته گردد روغن آمله تقویت و تسوید شعر کند
آمله پوست بیخ صنوبر مساوی نیم کوفته در آب بجوشانند و صافی
کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در
آفتاب نهند روغن نار داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید
بود ورق حب الغار در روغن خیره بجوشانند و در ظرفی کنند
و هفته در آفتاب نهند روغن خشک عسر البول و درد گرده
[illegible]

درد گرده را مفید بود زنجبیل چهار درم خسک ده درم در رطلی
آب بجوشانند تا بنیمه آید در رطلی روغن کنجد بر آن ریزند
و بجوشانند روغن زنبق امراض بارده را مفید بود
گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند
روغن یاسمین و خیری و اذخر و سوسن هم چنین گیرند روغن سوسن
اورام به تحلیل برد و صلابات نرم کند سلیخه قسط حب
البان مصطکی هریک ده درم نیم کوفته با سی عدد گل سوسن
آسمان جونی ورق کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در
ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از ده روز استعمال کنند
روغن سداب برودت کلیه و مثانه و رحم و آسیب ... را
و ریاح را مفید بود نیم من ورق سداب در چهار من روغن کنجد
و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی بماند و روغن ... نیز
نیز چنین گیرند روغن ... موی سیاه کند و دراز کند ساذج
هاماما زوفا قسط هریک سه درم لادن یکدرم زعفران یکدرم و
نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید و صافی کنند

قرنفل قرفه هریک چهار درم
زعفران سه درم و نیم

زوفا

دبانیم رطل روغن زیت بجوشانند آخر خایهٔ مُور تخم کرفس
تخم چقندر گل شقایق پوست جوز زنبق سیاوشان متساوی
بکوبند چنانچه گفته شد روغنی که بواسیر و امراض بارده را
مفید بود مقل ده درم اشق وجاوشیر لسفایج حب بلسان مغز
بادام تلخ هریک پنجدرم نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا
بارطلی آید و با رطلی روغن کنجد بجوشانند باب پانزدهم
در سعوطات وعطوسات و غراغر و سنونات
سعوطی که سهر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو روغن بنفشه
یا نیلوفر و شیر زنان متساوی باهم بیامیزند و در بینی کشند
آخر صداع گرم را مفید بود طباشیر دو درم نشاسته کافور هریک
نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه برکشند آخر صداع بارد را مفید
بود جندبیدستر جاوشیر زعفران زهره کرگ متساوی بکوبند
آخر فالج ولقوه را مفید بود صبر و شونیز بوره متساوی بکوبند
آخر جذام را مفید بود دارفلفل مامیران شیطرج هریک درمی
مشک طرامشیع فنجنکشت هریک سه درم بکوبند و با روغن کنجد برکشند

عطوسی که

عطوسی که لقوه و فالج را مفید بود شحم الحنظل فلفل اسطوخودوس جندبیدستر کندش متساوی بکوبند و در خرقهٔ کتان بندند
و ببویند آخر شونیز ده درم جندبیدستر شحم الحنظل هریک
درمی کندش و صبر هریک دو درم مرزنجوش سه درم آخر
کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر جیر دارچینی مرزنجوش
خربق سفید جندبیدستر متساوی بکوبند آخر سبات و صداع
را مفید بود خربق سیاه مرزنجوش هریک ده درم اشنان خردل
کندش شونیز تخم گل هریک پنجدرم مشک دانگی فلفل دارفلفل
هریک سه درم غرغره که فضلات از دماغ بیرون آید عاقر
قرحا زنجبیل دارچینی دارفلفل هریک یکدرم خردل فلفل هریک
چهار درم انار دانه پنجدرم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان
غرغره کنند غرغره که خناق و ذبحه را مفید بود عدس
کفی عناب ده عدد رو باه ترب یکدرم بجوشانند و باده
درم آب کشنیز بیامیزند و رب توت ده درم در آن حل کنند
غرغره که ذبحه و خناق را نفع دهد و منفجر گرداند خسی درم

شیرهٔ خمیر ترش ده درم مرو رشک پنجدرم غرغره که سقوط
لهاة و اوجاع حلق را مفید بود دشت ورق گل عصارهٔ لحیة التیس
در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند مضمضه که قلاع را
مفید بود کشنیز خشک عدس هریک دو درم طباشیر یکدرم بکوبند و
با آب کشنیز بیامیزند و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و
دهن را مفید بود شب یمانی مازو هریک یکدرم تخم گل چهار درم بکوبند
و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود زنجبیل عاقر
قرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و با آب گرم و سرکه بیامیزند مضمضه
که درد دندان را مفید بود ورق غار یا حب الغار در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند سنونی که چرک دندان را پاک کند شاخ
گاو کوهی سوخته زبد البحر هریک پنجدرم نوشادر اذخر مصطکی
هریک دو درم و نیم شاهدانه یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و
بمسواک در دندان بمالند سنونی که دندانی که سیاه شده باشد
پاک کند قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم ساذج دو
درم مازوی سوخته هشت درم سنونی صدف شاخ گاو کوهی

سرطان

سرطان مجموع سوخته زراوند مدحرج هریک چهار درم نمک
اندرانی سوخته سه درم بکوبند سنونی که بوی دهن خوش کند
و لثه سخت گرداند و دندان پاک کند شیخ چوب رز کوفته ملح اندرانی زبد البحر هریک ده درم عاقرقرحا کبابه کمرکز هریک پنجدرم
شب یمانی ده درم قرنفل یکدرم سماق چهار درم سنونی که لثه را
سخت گرداند و رطوبت از او زایل کند گلنار فودنج نمک سوخته
هریک ده درم نوشادر دو درم مویزج سه درم مازو یکدرم
سنونی که قروح لثه و سیلان خون از آن بازدارد نمک سنگ
هریک سه درم لحیة التیس طین مختوم اقاقیا هریک یکدرم دارچینی فودنج هریک ده درم شب یمانی
نیم درم سنونی پودنه ده درم شب یمانی پنجدرم سنونی که
دندان متحرک را سخت گرداند شاخ گاو کوهی سوخته ده درم
نمک سوخته پنجدرم زعفران مصطکی سداب هریک دو درم
سماق گلنار هریک درمی سنونی که بن دندان را سخت کند
تخم مورد کزمازج بوره ارمنی زبد البحر متساوی سنونی که
درد دندانی که از برودت بود مفید بود فلفل ده درم بوره

بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا مویزج زنجبیل هریک چهار درم
آخر سیر شونیز هریک ده درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان
نهند آخر مویز پنجدرم شبت قسط آخر که قلع اسنان کند شب
یمانی و مر متساوی بکوبند و بر آن نهند چنانچه بدندانهای دیگر
نرسد و زمانی صبر کنند که برآید آخر نیشتر در اطراف دندان
فرو برند و زاج و مازو و مویزج و شب یمانی و دار فلفل سعد
و شمع کافوری و قطران بسرشند و بدان نهند آخر عاقرقرحا
در سرکه خیسانند چهل روز و بعد از آن نیشتر در حوالی دندان
فرو برند و این دوا به نهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات
و لطوخات طلائی که کلف و نمش را مفید بود پوست بیضه
و اشنان با آب خربزه پرورده آرد جو بیخ نی پوست عدس آرد
باقلی فوفل زبد البحر ماميران نخود بادام تلخ متساوی بکوبند
و با آب ترب و شیر دختران بسرشند و طلا کنند آخر ترمس
باقلی جو نخود کرسنه تخم خربزه هریک چهار درم قسط بادام تلخ
متساوی بکوبند و با آب ترب و شیر دختران بسرشند و طلا کنند
طلائی

طلائی ترمس باقلا جو نخود کرسنه تخم خربزه هریک چهار درم
قسط بادام تلخ ایرسا حب بلسان زبد البحر زراوند مدحرج
هریک دو درم فلفل تخم ترب کندش هریک درمی فلفل پنجنکشت
عنزروت هریک درمی و نیم بکوبند و با آب سپوس بسرشند
طلائی که بهق سفید را مفید بود زرنیخ ده درم کندش
شیطرج هریک پنجدرم بکوبند و بروغن زیت بسرشند طلائی
که برص را ببرد شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب
روناس خردل متساوی بکوبند و با سرکه و آب مورد طلا
کنند طلائی که بهق سیاه و سفید را مفید بود کندش
خربق سفید مویزج سقمونیا هریک ده درم شقایق بیخ
درم روناس شیطرج خردل مازریون تخم ترب شحم الحنظل
هریک هشت درم بکوبند و بسرکه بسرشند طلائی که جرب را
مفید بود کبریت فلفل مرداسنگ جرک نقره زراوند
خرزهره متساوی بکوبند و زیبق در زیت بکشند و همه را
با هم بیامیزند و طلا کنند و در آفتاب شش ساعت رها کنند

پس با آب اشنان بشویند طلائی که جرب و قوبا را مفید بود
زرنیخ اقلیمیا زر مرصبر اقاقیا حضض سعد شیاف ماميثا عصفر
گل ارمنی بکوبند و با آب کشنیز بسرشند ضمادی که اورام حاد و کبد را
مفید بود صندلین بابونه اکلیل الملک هریک سی درم ورق گل
فوفل بنفشه آرد جو هریک چهل درم بکوبند و بروغن گل بسرشند
و بر آن نهند ضمادی که ضعف کبد و استسقا را مفید بود سنبل و
مصطکی افسنتین حضض فیل زهره لادن هریک دو درم
عود چهار درم بکوبند و شمع ده درم بگدازند و ادویه بدان بسرشند
ضمادی که حرارت قلب و کبد را ساکن کند شمع سفید سی درم
روغن گل و بنفشه هریک بیست درم با هم بگدازند و در هاون کنند و
با گلاب و آب برگ خرفه و آب کشنیز و کاهو و بستان افروز و خل
خمر نیک بیامیزند و بر آن موضع نهند ضمادی که صلابت طحال را
مفید بود مقل ازرق بیست درم اشق ده درم باقلا ترمس
نخود کرسنه اکلیل الملک حلبه بزرگ بابونه سنبل هریک پنجدرم
بکوبند و رطلی انجیر در سرکه بجوشانند تا حل شود و این ادویه بدان
بسرشند و ادویه را

بسرشند و اندکی روغن شبت و بابونه با آن ضم کنند و در خلای
معده طلا کنند و اگر اشق در خل خمر بگدازند و طلا کنند مجرب است
و دو ساعت بگذارند آخر انجیر سیاه پنجاه عدد در سرکه خیسانند
و قسط چهار درم بادام تلخ ده درم بیخ کبر سه درم بکوبند و با روغن
خیری و آن سرکه و انجیر بسرشند و در حال خلو معده طلا کنند
و دو ساعت بگذارند ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را
مفید بود بنفشه صندل سفید مغاث خطمی بنکو آرد جو پوست رمان
متساوی بکوبند و با روغن کنجد و سفیده بیضه و سرکه بسرشند
ضماد سلمویه سلمویه اگر بر فم معده نهند قی آورد و اگر بر
ناف نهند اسهال آرد و اگر بر زهار نهند ادرار بول کند و طمث
طمث کند برنج کابلی قثاء الحمار هریک سه درم خربق سفید
مرداسنگ هریک چهار درم پیه بز پنجدرم دردی زیت ده
درم شمع پنجدرم با هم بیامیزند و استعمال کنند ضمادی که کسر
و خلع را مفید بود مغاث گل ارمنی هریک بیست درم
خطمی هریک ده درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و با سفیده بیضه

بسرشند آخر باشش دمغاث خطمی کل ارمنی صبر هریک ده درم
شب یمانی رسن کندر سک زعفران هریک پنجدرم بکوبند و
باب مورد بسرشند آخر باشش لادن کل ارمنی هریک ده درم بیست درم
زعفران سه درم بکوبند و باب گز و سرد و گلاب بسرشند
ضمادی که پستان را بر حال خود بگذارد و بزرگ نشود آرد جو
ودع سوخته متساوی بکوبند و بسرکه بسرشند و هر ماه سه روز
بپایانی طلا کنند ضمادی که شیر از پستان کم کند دردی
سرکه اکلیل الملک آرد باقلی باب فودنه بسرشند ضمادی
که ورم پستان را مفید بود باقلی جو حلبه خطمی کعک هریک ده
درم زعفران نیم درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند
ضماد که سعفه را مفید بود زنجار راسن زراوند مقل خردل سعفه و بثور
زاج متساوی بکوبند و بارد گندم و سرکه و عسل بسرشند
ضمادی که سعفه منتشر را مفید بود نمک سوخته زاج سوخته
کبریت مازو زرد چوبه مرد ارسنگ زراوند نطولی که بسبب
درکام کرم را مفید بود بنفشه تخم کاهو هریک پنجدرم نیلوفر
... ...

پوست خشخاش ورق کل بابونه هریک کفی بجوشانند و سرد کرده
فرود آرند و بر سر ریزند نطولی که صداع بارده را مفید بود
بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هریک هفت درم تمام ورق
غار شیح هریک چهار درم آخر مالیخولیا را مفید بود بنفشه نیلوفر
خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی روباه ترب تخم خشخاش
کل بنفشه بابونه هریک پنجدرم پستان پست عدد بجوشانند و
سر به بخار آن بدارند و آب صافی آن باده درم روغن بنفشه
بر سر ریزند نطولی که صداع ریحی را مفید بود بابونه اکلیل
الملک تخم کرفس رازیانه سعتر مرزنجوش شبت سداب متساوی
بجوشانند نطولی که قولنج و سر بول و ریاح بارده را نافع
باشد خشک بابونه اکلیل الملک شبت حلبه روباه ترب هریک
خطمی رازیانه سوس بنفشه پوست خشخاش هریک کفی بجوشانند
و در آن نشینند باب هفتم در ادویه عین که ابتداء
نزول و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را مفید بود
و مقوی بصر باشد و رطوبت عین زایل کند توتیای هندی

توبال مس سوخته لؤلؤ ناسفته بسد سادج اقلیمیا زرد صبر سقوطری
سرطان بحری زعفران سنبل هریک دو درم شادنج مغسول
شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر هریک درمی و نیم مشک
دانگی کافور نیم دانگ آخر اقلیمیا زرد توتیا سرطان اثمد توبال مس
شادنج صبر نحاس محرق شادنه مغسول فلفل سفید و سیاه دار فلفل
نوشادر هریک درمی توتیا اقلیمیا صبر سرطان بحری زعفران
سنبل هریک دو درم شادنه شش درم فلفل دار فلفل نوشادر
مشک کافور شیاف اخضر اقلیمیا زراوند توتیا صبر سرطان مس سوخته
توبال مس شادنه مغسول هریک درمی و نیم مشک دانگی باسلیقون
کبیر جرب و سبل و ظفره و دمعه و حکه عین را مفید بود اقلیمیا
عزر اقلیمیا نقره زبد البحر هریک ده درم مس سوخته پانزده
درم نمک اندرانی سادج هندی اسفیداج رصاص فلفل دار
فلفل جند بیدستر سنبل اثمد هریک دو درم قرنفل یکدرم صبر
سقوطری عصاره مامیثا هریک پنجدرم اشنه نمک هندی
هریک درمی مامیران نوشادر زرد چوبه هریک سه درم پوست
هلیله زرد چهار درم

... ... دو مثقال
هلیله زرد چهار درم عصاره مامیثا پنجدرم نیک سحق کنند
تا همچون غبار شود باسلیقون صغیر اقلیمیا نقره زبد البحر
هریک ده درم مس سوخته پنجدرم اسفیداج نمک اندرانی
نوشادر جعده فلفل دار فلفل هریک دو درم قرنفل شحم حنظل
اشنه هریک درمی روشنائی سبل و ظفره و جرب
و بیاض و ظلمت و دمعه و غشاوه را مفید بود شادنج
مغسول مس سوخته اقلیمیا نقره نمک هندی بوره ارمنی
زنجار دار فلفل هریک چهار درم فلفل سفید و سیاه زبد البحر
هریک هشت درم صبر سنبل قرنفل هریک چهار درم و نیم
زنجبیل هلیلج هریک دو درم زعفران نوشادر هریک
درمی آخر شادنه مس سوخته اقلیمیا نقره ملح هندی سادج
بوره زنجار فلفل ... ابیض دار فلفل زبد البحر
هریک سه درم صبر سنبل قرنفل زنجبیل هریک درمی و نیم زنجبیل
مشک هریک دو درم زعفران نوشادر هریک درمی اشیاف
آخری مس سوخته شادنج هریک پنجدرم فلفل دار فلفل

زعفران شحم الحنظل هریک نیم درم زنجار صبر بوره ارمنی
هریک درمی اقلیمیا زر دو درم کحل زعفران
تاریکی و خاریدن و آب ریختن چشم را مفید بود زعفران
سنبل هریک دو درم فلفل دانگی و نیم دار فلفل یکدرم نوشادر
نیم درم مازو سوخته درم کافور نیم دانگ کحل الجواهر مقوی
بصر بود اثمد هفت درم مرقشیثا پنجدرم اقلیمیا ذهب
مغسول بسد لؤلؤ ناسفته هریک سه درم زعفران نیم درم شادنج
دو درم کحل شادنج تقویت عین کند و قره برد باید سرمه
شش درم مارقشیثا چار درم اقلیمیاء ذهب دو درم
زعفران و بسد هریک نیم درم ساذج یکدرم قرنفل قیراطی
لؤلؤ دانگی و نیم کحل بنفسجی ظلمت و حکه و دمعه را مفید
بود شادنه دو درم خون سیاوشان اقاقیا مشک هریک
دانگی مس سوخته مازو هریک درمی ساذج دو دانگ
سنبل و دار فلفل هریک نیم درم کحل [illegible] توتیا
بیاض را زایل کند زبد البحر اقلیمیا ذهب سرکین سوسمار
مرجان [illegible]

مرجان مرقشیثا سرطان بحری هریک چهار دانگ اثمد
پنجدرم شادنه لؤلؤ ناسفته هریک نیم درم توتیای هندی سه درم
زنجار نوشادر فلفل دار فلفل سنبل قرنفل هریک دانگی و نیم
ماهیران نمک هندی هریک دو دانگ کحل الاغبر جرب
و قروح را مفید بود توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یکدرم
و نیم شنج سوخته لؤلؤ اقلیمیاء زر اقلیمیا نقره هریک درمی
کحل رمادی مقوی بصر و ناشف رطوبت بود و جرب
و سبل را نافع بود اثمد توتیای هندی توبال مس سوخته هریک
چهار درم ماهیران یکدرم کحل کو سبل را مفید بود و پوست
هلیله زرد زنجبیل هریک پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر
یکدرم شادنه مغسول دو درم برود دیگر حرارت چشم
و سبل و سلاق و دمعه را مفید بود توتیای کرمانی پوست
هلیله زرد و زردچوبه هریک پنجدرم زنجبیل دار فلفل هریک
دو درم املج ماهیران هریک دو درم بکوبند و بآب غوره
هفت روز بپرورند بعد از ان خشک کنند و بسایند اخر

[illegible marginal note]

توتیا زردچوبه هریک ده درم هلیله زرد زنجبیل هریک دو درم
و نیم نمک هندی یکدرم برود دیگر حرارت عین را ساکن
کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیای هندی سرمه هریک پنجدرم
بسایند و بگلاب غلغل خر بسرشند و در خرقه کنند و هیشو نیز
دی مالند بعد از ان خشک کنند و با دو دانگ کافور سحق کنند
برود دیگر رمد را مفید بود ساذج هندی مس سوخته [illegible]
افیون نشاسته هریک هفت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا
چهل درم اسفیداج شصت درم بسایند برود اسود اوجاع
چشم را مفید بود افیون ده درم کافور دو درم مشک یکدرم
زعفران دو دانگ مر پنجدرم مس سوخته درمی اقلیمیا ذهب
پنجدرم صمغ عربی چهل درم توتیای هندی قاقله مرقشیثا هریک
درمی سرمه بیست درم نبات دو دانگ حضض حبه کلنار ساذج
هریک دانگی برود کافوری کافور توتیای کرمانی مغسول
پنجدرم کافور دو حبه برود دیگر بیاض و رمد را مفید بود اقلیمیاء
شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا صمغ نشاسته
هریک دو درم

هریک دو درم عنزروت هشت درم ذرور اصفر اوجاع
عین را که از رطوبت بود مفید باشد عنزروت بشیر خر پرورده
پنجدرم ماميثا دو درم صبر تخم گل زعفران هریک نیم درم افیون
چهار دانگ ذرور ابیض رمد حاد را مفید بود عنزروت پرورده
پنجدرم نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هریک درمی ذرور اصفر
رمد صبیان و ریاح و طرفه را مفید بود عنزروت پرورده
ده درم شیاف ماميثا دو درم نشاسته چهار درم ذرور اصفر
کبیر سه درم با هم بسایند ذرور دیگر رمد کهنه را مفید بود اسفیداج
اقلیمیاء فضه هریک ده درم شادنه مس سوخته هریک سه درم مغسول
و نیم کثیرا شش درم بسد در و نج هریک دو درم صمغ عربی
چهار درم افیون نیم درم لؤلؤ ناسفته زبد البحر نبات نشاسته
هریک چهار درم ذرور دیگر دمعه و ظلمت و حکه را مفید
بود آب رازیانه پنجاه درم فیل زهره و زهره کلنگ و خروس
و کبک هریک سه درم مشک کافور هریک نیم مثقال بسایند و
در آب رازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند

[illegible marginal notes]

ملکایا رمد را مفید بود عنزروت پرورده نشاسته نبات متساوی
بسایند اگر از قروح عین را مفید بود شادنج مغسول لؤلؤ
بسد توپال برنج مس سوخته اقلیمیای ذهب هر یک دو درم
سرمه قشیشا زبد البحر هر یک درمی قروریا که قروح عین را
مفید بود شادنج مغسول شیح سوخته هر یک ده درم پوست بیضه
شتر مرغ شسته پنج درم ذرور کبیر بیاض را مفید بود سرطان
بحری اقلیمیای ذهب سرگین سوسمار شیح سوخته زبد البحر
متساوی الاجزا بسایند شیاف قیصر ظفره را مفید بود
شادنج دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلقطار
سوخته زنجار هر یک هشت درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بسایند
و بآب رازیانه بسرشند و شیاف سازند و در سایه خشک کنند
و بوقت حاجت بر سنگی بمالند و در چشم کشند شیاف
دینارجون وجع و حرارت و طرفه را مفید بود اقلیمیای ذهب
اسفیداج هر یک ده درم کثیرا هر یک پنج درم بسد لؤلؤ خون سیاوشان هر یک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هر یک دو درم

زرد چوبه یک درم زرنیخ سرخ نبات افیون اقاقیا هر یک نیم
درم بکوبند و بآب بسرشند و شیاف سازند شیاف مرارات
ظلمت و ضعف عین را مفید بود عنزروت صبر زعفران
هر یک دو درم زهره کفتار زهره کبک روغن بلسان هر یک درمی
بسایند و بآب سداب شیاف سازند آخر زهره کلنگ و
شبوط و عقاب و باز و کبک و بسایه خشک کرده متساوی
بسایند و دو درم از آن با شحم حنظل و سکبینج و افیون هر یک
درمی بسایند و بآب رازیانه بسرشند آخر زهره عقاب
و باشه و روباه و خروس و شباط متساوی بکوبند و بآب
رازیانه بسرشند شیاف وردی ظفره و سبل و بیاض
را مفید بود کحل زنگار ساذج هر یک درمی و نیم اقلیمیا
دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر یک نیم درم اشق و سکبینج را
بجوشانند و باقی بکوبند و بدان بسرشند شیاف آخر
وجع و سبل را مفید بود اسفیداج چهار درم صمغ عربی کثیرا
هر یک درمی اقاقیا مغسول پنج درم سنبل افیون هر یک

چهار دانگ هر یک نیم درم شیاف کر ورم عین و رمد و دمعه
نافع باشد و حرقت و سبل را مفید بود اقلیمیای ذهب اسفیداج
افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم سنبل نشاسته
هر یک درمی و نیم اقاقیا مغسول بیست و چهار درم بکوبند و بآب
روباه ترنک بسرشند شیاف ابیض حرقت و ابتداء
رمد را مفید بود صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک دو درم
اقلیمیای فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند و بسفیده تخم
مرغ بسرشند شیاف اخضر رمد را مفید بود شادنج مغسول
شش درم مس سوخته چهار درم بسد لؤلؤ کهربا سرنج هر یک دو
درم صمغ عربی کثیرا هر یک پنج درم خون سیاوشان زعفران
هر یک نیم درم صمغ بخیسانند و باقی بسایند و بدان بسرشند
آخر جرب و سلاق و سبل را و استرخاء جفن را نافع
بود شادنج شانزده درم زنجار دوازده درم قلقطار
سوخته هشت درم شب یمانی دو درم مس سوخته چهار درم
بسایند و بشراب بسرشند شیاف اخضر بیاض
زایل کند

زایل کند زنجار درمی و نیم اسفیداج اشق نشاسته صمغ عربی
هر یک درمی بکوبند و بآب سداب بسرشند آخر جرب و سبل و
بیاض و آثار قروح و غشاوه را مفید بود اقلیمیای فضه
افیون هر یک درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هر یک
دو درم اشق بخیسانند و ادویه کوفته بدان بسرشند شیاف
اصفر غشاوه و ابتداء آب را مفید بود عنزروت
شیاف مامیثا هر یک هشت درم مرداسنگ ارمنی دار فلفل
سفید هر یک چهار درم زرنیخ سرخ دو درم زعفران درمی
و نیم آخر غشاوه را و سلاق را مفید بود و قرحه و بثور
و سعفه بعد از آن باشد اقلیمیای ذهب اقاقیا هر یک پنج درم روسختج
دو درم افیون مر هر یک نیم درم صمغ عربی زنجار هر یک
چهار درم اقلیمیا یک درم شیافی که در ابتداء رمد مفید
بود و وجع ساکن کند شیاف مامیثا هفت درم زعفران
افیون حضض صمغ عربی هر یک دو درم کثیرا عنزروت
هر یک چهار درم جندبیدستر درمی بسایند و بآب بسرشند

وشیاف سازند با بیخ درم در مرهم او در ورد را مرهم داخلیون
خنازیر واورام صلبه را بتحلیل ببرد مرداسنگ ده درم
بسایند و با بیست درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب حلبه و
بزرک و خطمی هریک بیست درم برسر آن ریزند و بجوشانند
تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و برهم میزنند تا امتزاجی حاصل
شود مرهم کافور گوشت برویاند و ریش خشک کند شمع سفید
اسفیداج هریک دو درم روغن گل چهار درم کافور دانگی سفیده
تخم مرغ درمی باهم بیامیزند مرهم باسلیقون گوشت برویاند
زفت راتینج شمع هریک پنج درم قنه چهار درم بازیت
بگدازند آخر مرداسنگ خون سیاوشان عنزروت زراوند
مدحرج هریک پنج درم جو زفت رومی راتینج شمع هریک پنج درم
بروغن کنجد پانزده درم مرهم زنجفر خنازیر و سراطین را
مفید بود مرداسنگ پنج درم قنه اشق هریک ده درم علک
البطم شش درم شمع ده درم زنجفر چهار ده درم با زیت یا روغن
کنجد مرهم سازند مرهم خل قروح را خشک کند و گوشت برویاند

مرداسنگ ده درم

مرداسنگ ده درم بسایند و دو درم زردچوبه بسایند و با آن
ضم کنند و بزنند مرهم زنجار گوشت زاید زایل کند و قروح را
خشک گرداند علک البطم راتینج هریک پنج درم زنجار دو درم
با روغن زیت بیامیزند مرهم نوره آکله و حرقت آتش را
مفید بود آهک بشویند و با روغن زیت بیامیزند آخر آهک
شسته چهل درم تخم چغندر و کرنب و شمع هریک سی درم
روغن گل نیم رطل مرهم بسل اورام صلبه و خنازیر و سرطان
و طاعون را مفید بود شمع راتینج مقل ازرق مرداسنگ
هریک چهار درم جاوشیر زنجار قنه هریک دو درم اشق
درم زراوند طویل میعه هریک شش درم انچه کوفتنی باشد بکوبند
و باقی بزیت بگدازند و مرهم سازند مرهم اسفیداج
گوشت برویاند شمع ده درم روغن گل پنج درم بگدازند و
اسفیداج ده درم با آن بیامیزند ضم سازند مرهم قلقطار
قروح فرنیه و سرطان و اورام جاسیه را مفید بود پیه بز
و زیت هریک رطلی مرداسنگ نیم رطل قلقطار چهل درم

باهم بسایند مرهم شادنج تر حر و شقاق و قروح قرح و تقشیب
را مفید بود روغن گل و بنفشه هریک هشت درم شمع شش درم
اسفیداج عصاره لحیة التیس شادنه مغسول گل ارمنی هریک
دو درم افیون مصری پنج درم مرهمی که گوشت برویاند و قروح
رطبه را مفید بود که خشک گرداند مرداسنگ شش درم گلنار
و میفختج سرمه زردچوبه خون سیاوشان شنج سوخته شب یمانی
اقلیمیا فضه هریک درمی با شمع و زیت مرهم سازند مرهم
مرداسنگ مرداسنگ ده درم بسایند و با بیست درم زیت
بجوشانند پس کندر و قنه و عنزروت و خون سیاوشان و
زفت هریک ده درم بسایند و با آن بیامیزند مرهمی که
احتراق و قروح مقعده و گزیدن دواب را مفید بود مرداسنگ
یکدرم اسفیداج پنج درم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند
و چون از آتش فرو گیرند سپیده تخم مرغ با آن بزنند
مرهمی که بواسیر را مفید بود شمع سفید و کوهان شتر گداخته
هریک پنج درم زفت رومی دو درم قطراسالیون درمی

آب کنندنا ده درم

آب کنندنا ده درم مرهمی که حرقت آتش را مفید بود
خبث نقره اسفیداج قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه
باهم بزنند مرهمی که گوشت زاید ببرد و اورام منفجر گرداند
خربق در آب جوشانیده باهم چندان صابون در هاون
بسایند و با ربع آن زردچوبه بیامیزند دیگر هریک
دوا بی اکال بود و عفونت و آکله و گوشت زاید را
زایل کند زرنیخ سرخ و زرد هریک شش درم مرد و درم
آهک آب نزده پانزده درم زنجار یکدرم بسایند و با خل
خمر بسرشند و قرص سازند و خشک کنند ذروری که
گوشت زاید بخورد آهک آب نزده پانزده درم زرنیخ سرخ
و زرد قلقطار هریک دو درم کندر اقلیمیا فضه خربق
سفید هریک سه درم بسایند و نگاهدارند آخر آهک پنج درم
زاج دو درم قلقطار توبال مس مرداسنگ خبث
رصاص هریک مثقالی ذروری که نواصیر و قروح
را مفید بود عنزروت دم الاخوین متساوی ذرور کنند

گوشت بر رویاند و قروح خشک کند جره ده درم کندر گلنار هر یک
پنج درم ذرور دیگر خون باز دارد و جراحات خشک کند
عنزروت دم الاخوین گلنار کندر ذرور دیگر زخم شمشیر و کارد
را مفید بود و خون باز دارد مر صبر عنزروت دم الاخوین زنگار اشق
راتینج متساوی ذرور دیگر قروح را مندمل گرداند صبر گلنار
مرمازو زرد مرداسنج مغسول اقلیمیا مغسول متساوی آخر صبر و گلنار مازو
زردچوبه باب نوزدهم در حلاوات و سمنات
حلوایی که تقویت دماغ کند و فربه گرداند و ناقه را مفید بود
قند یکمن با چهار رطل آب در دیگ کنند و بجوشانند تا منعقد
گردد پس بردارند و بکوفته بادام مقشر کوفته در آن ریزند و بزنند
و بر سر تخته پهن کنند تا خشک شود حلوایی که گرده و باه را
تقویت کند رطلی آرد سفید با یکمن روغن گاو بریان کنند و سه
رطل عسل و بیست درم گلاب و یکدرم زعفران و رطلی آب
با هم بیامیزند و بر آن ریزند پس خشخاش و مغز فستق در آن
بریزند و فرود گیرند آخر آرد گشته یکمن و سه رطل آب و ده درم
گلاب و یک رطل روغن

گلاب و یک رطل روغن کنجد بجوشانند پس دو من قند بر سر آن
ریزند و بیامیزند عصیده تمر هندی مقوی باه بود خرمای
خوب دانه بیرون کرده دو من با دو من آب بجوشانند تا حل
شود پس فرو گیرند و بیست بمالند و بپالایند و با رطلی قند و
رطلی عسل و یکدرم زعفران بجوشانند و کعک خورد کرده
و پخته آنقدر که باید در آن ریزند و با یکمن روغن کنجد بریان کنند
و جوز و بادام و فستق مجموع مقشر کرده در آن میان کنند
سمن مغز بادام فندق فستق حب جلغوزه و نشاسته
بکوبند و بعسل بسرشند و هر روز مقدار بیست درم تا سی درم
بخورند سفوفی که فربه کند بادام فندق مغز تخم کنجد
خشخاش هر یک بیست درم کسیلا ده درم فانید مثل مجموع
بکوبند و بیست درم تناول کنند سفوفی که محرورین
را مفید بود نخود بشانند روزی در شیر گاو خیسانند و سی درم
از آن با برنج سفید شسته و خشخاش و گندم و جو مقشر
و بکسمات و قند هر یک سی درم با بادام مقشر پنجاه درم

بکوبند و هر روز سی درم تا چهل درم در شیر خیسانند و بخورند
و بجام روند آخر نخود باقلی حرف سفید تا نخواه هر یک ده درم
کسیلا چهار درم زیره کرمانی فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن
آرد جو سفید بسرشند و بنان بپزند و با شیره قند حسو سازند
آخر مغز تخم گندم بهمن قرنبا [illegible] خشخاش کهربا هر یک
شش درم بکوبند و با آرد گندم و شکر بیامیزند و هر روز بیست درم
از آن با شیر و شکر و روغن حسو سازند سمن هزالی که از
اکل طین حادث شده بود باز دارد خشخاش کثیرا قرنبا و بهمن
بکوبند و با شیر و شکر حسو سازند و بعد از آن بجام روند دیگر
که فربه کند کله میش فربه بستانند و بکوبند و نیم رطل و سبوس و ده رطل
[illegible] نخود و برنج شسته و گندم هر یک دو رطل و نیم کوفته کنند
و بجوشانند تا مجموع مهرا شود و پنجاه درم از آن آش افکنند
با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند و
بعد از آنکه دفع براز کرده باشند بخواب روند و در ماهی یک
نوبت چنین کنند که موجب فربهی گردد باب بیستم در
سعوطات و [illegible]

سعوطات و حابسات رعاف کاغذ سوخته شاخ گاو کوهی صبر زرد
گلنار خون سیاوشان کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مازو
سوخته شب یمانی هر یک درمی کافور دانگی بکوبند و در بینی
دمند آخر پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته هر یک
دو درم بکوبند و با آب مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند
آخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هر یک پنج درم زاج
را مکی لسان الحمل مازوی سوخته بسرکه باز نشانند هر یک ده درم
عصاره لحیة التیس زریاج سوخته هر یک هفت درم کشنیز
سوخته هشت درم بکوبند و با آب لسان الحمل بسرشند حابسات قی
که قی صفراوی را باز دارد زرشک انار دانه سماق
گلنار طباشیر ورق گل دانه غوره هر یک درمی پوست فستق
نیم درم بکوبند و مثقالی با آب سیب یا به خورند دیگر که
قی بلغمی و سوداوی باز دارد ورق گل چهار درم زرشک سه درم
نعناع پوست فستق مصطکی عود خام سنبل سعد قرنفل و
فرنجمشک زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هر یک دو درم

بکوبند و دو درم ازان با قیمه بخورند دیگر بکر قی و بیضه را
سفید بود انار دانه ترش ده درم مصطکی نعناع هریک درمی ۲
بسایند و برسر آن ریزند و بخورند آخر سک قرنفل سعد
هریک ده درم کزمازج مازو پوست انار کندر هریک پنجدرم افیون
بکوبند دو مثقالی بخورند آخر قاقله صغار و کبار قرنفل هریک
پنجدرم افیون دانکی بکوبند و بربت بسرشند شربتی یکدرم
باشد ادویه که شتهای کل خوردن قطع کند زیره
کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس هریک ده درم فلفل
دو درم و نیم قرنفل زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هریک سه درم
قند سی درم بکوبند و چهار درم تا پنجدرم بخورند آخر مصطکی
دو درم عود خام درمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند و باده درم
طلنکبین بیامیزند و بدو نوبت بخورند ادویه عرق اکر بوره
ارمنی بروغن بابونه حل کنند و در بدن مالند عرق بیاید
و آب بی شکر نیز چنین بود آخر عاقرقرحا در روغن کنجد
بجوشانند و بمالند آخر زنجبیل و آب سیر و پیاز و اکر مازو
کوفته با روغن کل

وریطلی آب کوفته ... نا بر بند
و عود ...

کوفته با روغن کل در بدن مالند به شود آخر کل ارمنی مرداسنک
روغن کل پرورده بسایند و بآب مورد در بدن بمالند عرق
باز دارد آخر کفنار مورد مازو سنادی بآب غوره مورد بمالند
آخر کل ارمنی ورق کز بکوبند و با روغن مورد بمالند ادویه
حمل بهمن سرخ تیر استقنقور زهره کاو نکاو زرنباد
درونج هریک مثقالی لؤلؤ ناسفته خردل سفید هریک نیم مثقال
بکوبند و بعسل بسرشند و سه روز پیاپی هر روز مثقالی بخورند
و بعد از آن مجامعت کند موجب حمل شود فرزجه مقل چهار
درم روغن بلسان دو درم جاوشیر بیخ نرکس هریک درمی
عسل سه درم باهم بیامیزند و بصوفه بردارند آخر پنیرمایه خرکوش
و سرکین او و دماق و زعفران و عود هریک درمی بکوبند
بعسل بسرشند و بردارند آخر زعفران حاما سنبل اکلیل الملک
هریک سه درم سادج ده درم قردمانا هفت درم پیه بط و مرغ
و شمع و روغن سنبل هریک دو درم بسفیده بیضه بیامیزند
و بعد از طهر بردارند بخور دیکر نافع بود موی خرکوش سداب دهن

بکوبند
دارشیشعان متساوی بروغن کاو بسرشند و در مجمره آتش نهند
و بزیر بر کیرند آخر زرنیخ جوز سرو میعه سوج بازرد
هریک پنجدرم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب کهنه بسرشند
و حب سازند و بعد از طهر بدان تبخیر کنند دوا دیکر چون استعمال کنند
جنین مسقط نشود زرنباد درونج مازو جند بیدستر حلتیت هریک
هریک درمی زنجبیل ده درم قند دوازده درم مشک نیم مثقال
و بعسل بسرشند و دو درم تا دو مثقال بخورند فرزجه که درین باب
نافع بود فیطافلیون شیح هریک دو درم افیون نیم درم فلفل هریک
درمی بکوبند و بعسل بسرشند و پیش از مجامعت بردارند بخور دیکر
در استدلال آن استدلال چو بید بدان که زن آبستن خواهد شد
یا نه کنند حب بلسان هریک دو درم و نیم میعه قرنفل دارچینی هریک
درمی سنبل چهار درم سادج نیم درم بکوبند و بسرشند و حب سازند
و در مجمره آتش نهند و در زیر کیرند اکر بوی و بخار آن از دهان
بینی بیرون آید آبستن نخواهد شد ادویه که مست کرداند
و کاه باشد که جهت اخراج پیکانی یا داغی یا شقی که در حالت
هشیاری طاقت

بازرد
هریک درم

هشیاری طاقت نمی دارند بدان محتاج باشند افیون
پنجدرم خشخاش سیاه ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا
یک رطل آید و نیم رطل کندم پاک بجوشانند تا آب نیست شود
تمام پس کندم را خشک کنند و مثقالی ازان هر کرا بدهند
بیهوش و بیخود شود آخر خشخاش سیاه تخم کاهو هریک
پنجدرم بزرالبنج دو مثقال بجوشانند و صافی کنند و با قند
بقوام آورند و مثقالی ازان مسکر بود و اکر بشنر در شراب
بجوشانند بیخود کند و چون خواهند که افاقتی بشود شبت
بجوشانند و چند بار از یانه در شراب بجوشانند و بدهند
و اکر ازان متأذی شود تریاق اربعه یا تریاق کبیر بدهند
و اکر خواهند که مست زود هشیار شود سرکه کهنه با کلاب
بدهند یا دوغ کاو با برف یا شربتی از شراب غوره
برف سرد کرده و اکر چهار روز نان در شراب بخیسانند و
ازان شراب هر کس را بدهند و شش شراب کردد و اکر
یکمس خشک شده دانکی بسایند و در میان شراب کنند

تخم کاهو بیست درم
و بکوبند
شراب ال

همین عمل کند و اگر سکبینج و مقل هر یک مثقالی و شب یمانی
و شیح و کعب خوک و رازیانه هر یک مثقالی سوخته با هم بسایند
و بآب رازیانه بسرشند و بر احلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک
شود بار که مجامعت کنند موجب سستی بود و عسل و زنجبیل اگر بر دو سستی شود
قضیب مالند همین عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران و دندان
پلنگ سوخته و سرگین کبوتر و زهره خرس و اشنان سوخته
هر کدام که باشند دانگی بسایند و زنی بخود بردارد موجب دشمنی
گردد و اگر بالنگو و گاوزبان و لؤلؤ و مامیران و مرماخور و
و سعتر فارسی و عود خام و بسد هر یک مثقالی بکوبند و بشراب
سیب شامی بسرشند و مثقالی بناشتا کسی را که عاشق باشد دهند
بخورد عشق از و زایل شود و اگر بهمن سرخ و طالیسفر و
بستان افروز و تخم نمام و کشوث و فنجنکشت و قراسیون
و فاوانیا و قیصوم و کندش هر یک مثقالی بکوبند و بآب خیارین
بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از آن
بسایند و بکسی دهند که عاشق نباشد عاشق و محزون گردد

و اگر علق و خراطین

و اگر علق و خراطین بکوبند و با روغن کنجد بر ذکر طلا کنند
بعد از آن که بسیار مالیده باشند بزرگ شود و اگر قضیب
بچیزی درشت بمالند و بعد از آن زفت رومی با روغن
یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر عاقرقرحا دو درم با ده درم
آب شغل بسایند و بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و اگر شیر
ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه چند در آن اندازند
و برمیگیرند و بر ذکر می نهند و چون خشک میشود دیگری بار
بر آن می نهند و مکرر چنین کنند ذکر بزرگ شود و اگر عود
و سعد و مورد و دارچین و قرنفل و رامک هر یک درمی
مشک دانگی بسایند و صوف بشراب تر کنند و باین
ادویه بیالایند و زن بخود بردارد فرج را تنگ کند
و اگر مشک و سک و زعفران در شراب ریحانی بجوشانند
و خرقه بدان تر کنند و آن بخود بردارند فرج را گرم گرداند
و بجایند و اگر کبابه با حلتیت در دهان گیرند و آن آب بر قضیب
مالند موجب لذت جماع شود و اگر فلفل و زنجبیل و سقمونیا

با عسل بر ذکر مالند همین عمل کند والله اعلم بحقایق الامور
والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله اجمعین با تمام
رسید کتاب مستطاب موسوم بکفایه منصوری در یوم جمعه
هژدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۴۰ حرره العبد المذنب تراب اقدام
کافه مؤمنان اقل السادات سید زمان الحسینی ولد مرحوم مغفور
میرزا سید علی الحسینی لشکرنویس رحمه الله هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهکارم بیادگار نوشتم خطی از این کتاب
و گرنه این خط لایق کتابت نیست در عالم
بکار دیدا در قبضه خوشان بجهه یادگار
بسم الله الرحمن الرحیم

دستور العمل آشامیدن بیخ چینی

طریق آنست که بیخ چینی خوب و اعلا سرخ رنگ تازه
که مطلقا کرم خورده نباشد و سنگین باشد نه بواسطه کرده بلکه
بواسطه رزانه و آزادی و پارهای بزرگ باشد باین صفات
بیخ اعلا اختیار کنند و هر روز هشت مثقال شش دانگی از
این بیخ بگیرند

این بیخ بکشند بعد از آنکه آنرا تراشیده باشند به تنگی پشت
کارد و آنچه از آن ریزه شده باشد بغربال بیرون کرده باشند
چرا که ریزه آنرا در دیگ بجوشانند بسوزد و آب بیخ چینی
را فاسد میسازد پس آن هشت مثقال بیخ را با دو من آب
پاک بوزن تبریز در دیگ سنگین یا سفال که چرب نبوده باشد
و آلوده بچیزی که آب را متغیر سازد نشده باشد و بزرگ باشد
که گنجایش بخار بسیار داشته باشد و بجوشانند تا به سه چهاریک
بوزن مذکور بیاید و سر دیگ را پیش از جوشانیدن
سرپوش سفالی یا کاسه یا دیگی سنگین دیگر که کناره
آن موافق باشد بکناره دیگ بپوشند و دور حوالی آنرا
بخمیر محکم کنند که در وقت جوشانیدن بخار از آنجا مطلقا
بیرون نیاید و بربالای سر دیگ سنگ سنگینی بگذارند
پس بآتش آهسته بهیمه خشک آنقدر بجوشانند که سه
چهاریک بماند و طریق دانستن این که چه وقت بوزن مذکور
میرسد آنست که بکر ورطریق امتحان بهیمه مقرری که در

وتری و کندگی و باریکی و کوچکی و بزرگی مثل هم باشد بدان
بهم بوزن مشخص بجوشانند و مشخص سازند که بچه قدر بهم
که سوخته میشود و به چهار یک میرسد بعد از آن هر روزه
بهمان وزن از آن بهم بیک روش میجوشانند یا آنکه
سرپوش دیگ را سوراخی باریکی بکنند و مرتبه اول
سه چهار یک آب در دیگ کنند و چوبی باریک از آن
سوراخ وران دیگ فرستند تا بقعر دیگ برسد و ملاحظه
نمایند که آب بچه موضع چوب رسیده آن موضع را از چوب
نشان کنند و باین روش امتحان میکرده باشند و هر دفعه
آن عمل بکنند که بخار بسیار تلف نشود بنا بر این اگر بروش
اول بجوشانند بهتر است و اگر بروش دوم امتحان
کنند و باز مشخص سازند که چه مقدار بهم سوخته میشود به
مقدار معلوم میرسد باز همان مقدار بهم میسوزانیده
باشند و بعد از آن که جوشانیده شد بر روی کرسی بنشینند
ولحافی بر خود بپوشند بنوعی که مجموع بدن پوشیده شود .
الا راه نفس

الا راه نفس را بیرون گذارند و دیگ را در زیر خود
بگذارند و سر دیگ را آهسته آهسته بردارند و خود را به بخار
آن بدارند و یکدو پیاله کوچک آب گرم بطریق قهوه بیا
شامند تا اثر آن باندرون نیز برسد قوی تر گردد و پس در جای
خود بخوابند و لحاف بپوشند تا عرق بیاید و راه نفس را نیز
درین وقت بیرون گذارند که مبادا باعث ضعف یا هلاک
بدن شود خصوصاً در کسانی که ایشانرا ضعف بدنی باشد
وضعیف القوة باشند که البته نفس بیرون باید گذاشت زیرا که
مسموع شده که بعضی مردم بواسطه قلت احتیاط بجان
خون مسلمانان امر کرده که راه نفس بیرون نگذارند در ساعت
باعث هلاک گردیده و سحری شروع در جوشانیدن بیخ کنند
که تا صباح خود را به بخار توانند داشت و تا عرق دارند از
جای خود حرکت نکنند و بعد از آنکه عرق خوب خشک شود
تر دد اگر خواهند میتوانند کرد و همه آب بیخ چینی را سرد کرده
هر وقت که تشنه شوند ازین آب بخورند و آب دیگر سوای

آب بیخ چینی نخورند و از برای تشنگی که روز اول در وقت عرق
کردن بهم میرسدی باید که روز پیشین از آن بیخ علاحده جوشانند
جوشانیده باشند و آب آنرا سرد کرده مهیا داشته باشند و اگر سه
چهار یک آب از برای دفع تشنگی کافی نباشد آب را سه من کنند
و بیخ چینی ده مثقال بجوشانند تا یکمن بماند و هر روز بهمین
دستور عمل نمایند تا بیست و یکروز و بعضی روزها اگر ضعف
غالب شود احتیاج نیست که خود را به بخار آن بدارند و عرق کنند
بلکه درین روزها بعرق نروند و استراحت نمایند اما بهمان
طریق یک پیاله از آب گرم بدستور قهوه میخورده باشند و هم را
بجای آب می آشامند و آب دیگر سوای آن آب نمیخورند
و اگر ضعف غالب باشد یکروز بعرق روند و یکروز نروند
و یک پیاله آب گرم آن میخورند بهتر است که صرف باشد
و با نبات نباشد چنانچه بعضی میخورند زیرا که تنها اثر او
بیشتر است و در ایام دو دست رخت پنبه دار می باید
داشته باشند که یکدست بپوشند و یکدست که بعرق تر شده خشک
کنند هر روز

کنند هر روز که یکدست بعرق تر شدی می باید بیرون آورند
و با همان عرق بی آنکه بشویند خشک می باید کرد و دست
دیگر که با عرق تر نشده می باید پوشید و بوی نیز زیرا که بوی
آن عرق تاثیر بسیار دارد و فایده بهتر عاید میشود و در این
ایام غذاهای سبک مثل پلاو و شله و شوربا و نخود آب و کباب
و مانند اینها آنچه رغبت شود بگوشت تقلی و بره و گنجشک وقلیه
و مرغ و خروس جوان فربه بی ترشی میتوان خورد و غذاها
را همه بی نمک باید پخت و آب آنها همه از آب بیخ چینی
می باید کرد و هم چنین خمیر نانرا نیز با آب مذکور می باید کرد
و بی نمک می باید پخت حتی خمیر مایه که می باید بی نمک باشد یا با
نخود ترش سازند و روغنی که داخل طعام یا نان میکنند
می باید که کره تازه بهم رسانند که نمک نداشته باشد و از
غذاهای غلیظ و طعامهای شوری و کندمی و از شیر
و ماست و سایر لبنیات و ترشیها و سبزیها و میوه ها و شیرینی
های مفرط دوشاب و عسلی ملاحظه نمایند و شیرینی که میل نمایند

از قند نبات آنچه رغبت شود بدان اکتفا نمایند مثل بادام
قندی و پسته قندی و بادیان قندی و جوارش عنبر دیحکلی
و شربت قند و نبات باگلاب و عرق بیدمشک و تخم بالنگو
که بآب بیخ چینی ترتیب داده باشند میخورده باشند و عمده
در ملاحظه بیخ چینی آنست که از اعراض و غم واندوه و غضب خود
را نگاه دارند و همچنین از ملاقات هوای سرد نیز اجتناب
نمایند البته لازم دانند و در مقدمات سعی بلیغ بجای آورند
و اگر اندک اعراض واقع شود یا هوای سرد خود را به بهند
فایده نمیرسد بلکه ضرر میکنند و افراط در خوردن نهار نمایند
تا در اثنای خوردن بیخ چینی و هم یکچند بعد از آن تا دیگر
مادهٔ فاسدی در بدن بهم نرسد و بسیار هم گرسنگی نخورد
تا باعث ضعف و وهن قوت بدن نشود و شب بخواب
استراحت بگذرانند تا روز در عرق ضعف واقع نشود و
می باید که در وقت اعتدال هوا که بهار یا پاییز باشد باین
امر مشغول شود و همچنین می باید که بدن از عوارض دیگر که منافات
بخوردن بیخ چینی

بخوردن بیخ چینی دارد خالی باشد مثل تب و اسهال و ضعف
و غیر اینها و اگر آنکه در اثنای این امر حالی از این حالات
واقع شود موقوف ساختن لازم است تا تدارک این
حالات بشود و بعد از آنکه بیست و یکروز بر روش مذکور
آشامیدن معهود بعمل آید بحمام روند و تغییر رخت بدهند
اما چند روز بعد از حمام نیز بجای آب آب بیخ چینی بنوشند
و غذا همان طریق بی نمک بخورند بعد از چند روز نمک را
کمتر اندک اندک داخل نمایند تا بعد از دو روز به نمک
عادت و مقرر در این ایام نیز از هوای سرد و اعراض
و غیره ملاحظه فرمایند و اگر آب بیخ چینی بجهت خورشها
و غذاها و فا نکنند بیخ چینی علاحده بجهت طعام و نان
بجوشانند و آب آنرا داخل کنند و مبالغه نمایند
و می باید که خورشها و می باید که البته با آب بیخ چینی
باشد بلکه سایر استعمالات دیگر نیز می باید که
باین آب باشد حتی آب استنجا و دوش و روی شستن

بیرون . . . ازین آب باشد که اعید است بملاحظه درین
مقدمات بعضی مترتب شود و انشاء الله
طریق خوردن بیخ
چینی بطریق قهوه می باید که هر روز پنج مثقال بیخ چینی خوب
بگیرند که پشت کاردی بتراشند و در دیگ سنگین پاکیزه با صد و
پنجاه مثقال آب یا اندکی یا بیشتر بجوشانند تا پنجاه مثقال
باقی بماند تقریبا صبح زود شروع در جوشانیدن آن کنند تا
پیش از طلوع آفتاب مهیا شده باشد پس صافی کرده با شکر
مثل قهوه بیاشامند و اهم روزه باین روش بنوشند تا بیست
روز و درین ایام غذاهای سبک مثل پلاوهای بی زعفران و شله
و شوربا و آش رشته بی قاتق و امثال اینها کم نمک میخورده
باشند و اگر گرفتگی سینه نباشد اندکی روغن کرهٔ تازه نیز داخل
کنند و نان را نیز کم نمک کنند و آب آشامیدن و آب طعام
و نان را باآن می پزند همین آب مقرر کنند و احتیاج بآب
بیخ چینی نیست و نان را کم نمک کنند همان یکمرتبه که بدستور
قهوه آب گرم می نوشند کافی است بکوفت غذا ابطال
بطعامها نیز کرد

ریوند چینی افتیمون سنبل هر یک سه مثقال
مایه شتر اعرابی اسارون هر یک سه مثقال ا
گل مختوم سه مثقال صندل سفید و سرخ دو مثقال سعد
هر یک سه مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل هر یک دو مثقال
هر یک دو مثقال درونج زرنباد از هر یک سه مثقال بهمن
سورنجان دو مثقال شقاقل دو مثقال کبابه چینی دو
قسط شیرین دو مثقال تودری زرد و تودری سرخ سه مثقال سعد
مثقال ورق نقره سدس اجزا مجموع را بسایند گل گاوزبان
بادرنجبویه گل سرخ دواله از هر کدام ده مثقال بجوشانند و صاف کنند
و خشخاش سفید و تخم خرفه تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام ده مثقال
نرم کوفته در آب مطبوخ شیره اضافه آب به شیرین و انار شیرین و
و قند و گل صاف کرده بقوام آورند و مغز فندق مغز بادام مغز گردکان
مغز چلغوزه مانند مرهم کوفته در عسل حل کنند و اجزا را بان بسرشند
و حقیر ورق نقره که حسب سرور است داخل نکرده و بیست مثقال
چوب چینی را جوشانیده و آب او را با عسل بقوام آورده داد و دیرا

... افعال قوی‌تر مشاهده نموده است **طریق استعمال**
... باب تحفهٔ حکیم مؤمن نسخه شده و آن بچندین نهج است یکی
... راض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل است دیگر بطریق
... در اکثر امزجه موافق و بغایت به است و در هیچ مزاجی
... دیگر نقوع و حلوا و سفوف او است و هر یک مذکور میشود
مخفی نماند که آنچه به تجربه رسیده است دوای مفردی در هیچ باب
بنفع چوب چینی مشاهده نکشته چه حقیر ندیده که قسمی از اقسام
او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج در برخی امراض مضر
دانسته اند از عدم مراعات به نهج مناسب آن علت خواهد بود چه نحفاء محرور
المزاج را تعریق و استعمال شیرینیها و ادویه حاره مضر است و مبرود را
تبرید و کثرت آب با قلت مقدار چوب چینی و صاحب سدهٔ حشا را
جرم آن و نخوردن نمک از دو جهة پسندیده نیست چه ترک عادت
غیر مضاده و اعتیاد غیر معتاد و مثل شیرینی و ادویهٔ حاره بافراط را
لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا
تقلیل باید نمود اما دستور استعمال آن با تعریق چنانست که بعد از تنقیه

۲۰ سه روز

بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار باریک ورق
کرده با یکمن و نیم بوزن شاه آب که هزار و ششصد مثقال باشد در
دیگ سنگ یا سفال یا مس بسیار قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشند
باتش نرم بجوشانند تا به نصف رسد پس در روی کرسی نشسته و
اطراف خود را بلحاف پوشیده و دیگ را در زیر کرسی قرار گذاشته نمایند
تا بخار آن به بدن برسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث
غشی و خفقان و کرب نگردد و دو سه پیاله از آب او در آن وقت
بهمان گرمی بنوشند پس خود را بلباس پیچیده استراحت کنند تا
عرق خشک شود و احتیاط از هوای بسیار باید نمود و مجموع آب چینی
را در عرض شبانه روزی صرف کنند بعضی را گرم با نبات و بعضی با نبات
و قدری را سرد بجای آب و قدری را اطعام با و طبخ نمایند و
باید اصلا آب در مدت چینی خوردن نخورند و بعد از فراق بجای
آب باید چند روز عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و
عرق رازیانه بحسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یکهفته البته
آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی.

بجهة ضرورت حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هر چند ایام نخوردن
آب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است
بعضی را هر روز جایز است و بعضی را وقتی دون وقتی و هر گاه علت
در عضوی بود و شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را به بخار چینی
بدارند و چون خواهند که معلوم کنند که آب به نصف رسیده است یا نه باید
ثقبهٔ در وسط سرپوش دیگ کرده بخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را
با چوب چینی در دیگ ریخته چوبی باریک را اندازه گرفته موضع اندازه را
لته پیچیده بعد از آن باقی دیگر آب را ریزند و بعد از جوشیدن بقدریکه
بوقت امتحان رسد آن چوب را از ثقبهٔ سرپوش فرو برده ملاحظهٔ
لته پیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص سازند و تجربه
کرده چون یکمن شاه هیمهٔ خشک را بقدر چراغی بسوزانند آب به نصف
میرسد و باید هر روز دیگ چوب چینی را از لای در مطبوخ سابق او
پاک کرده هر چند مضمحل نشده و رنگش بسیار سیاه نشده باشد اضافهٔ
چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوة آن میگردد و بعضی فرموده اند
که باید یکبار جوشیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر بدستور سابق

جوشانیده

جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر اگر آنرا بعد از فراق خوردن چینی
بجوشانند و بجای آب و عرقها مدتی بنوشند در بعضی امراض مستحکمه
بغایت نافع و بهتر از گلاب و سایر عرقها است و مدت پرهیز اقل
آن دو ماه و اکثر یکسال و متوسط شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب
از لبنیات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوهای تازه لازم
است و شیرینی بافراط نیز خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و
اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه بخاطر
فاتر میرسد آنست که پرهیز باید موافق علت ~~و مزاج باشد~~ چه محرور
المزاج را شربت انار ریع و بعضی از بقول بارده و ترشیهای
خفیف داده و اصلا ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل
گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج را فصل بهار و
محرور را وسط پاییز است و سایر خواص و افعال چوب چینی در
مفردات مذکور است **دستور آشامیدن چینی بطریق قهوه**
جوشانیدن او بموجبی است که مذکور شد و مقدار او تا هشت مثقال
کافی است و آب او تا نهصد مثقال که به نصف رسد و هیمه تا بیخ

چهار یک تبریز آبرا به نصف برسانند و شروط بدستوریست که مذکور گردید از
نخوردن آب و رفتن حمام و نکردن جماع و امثال آن و درین دستور
اصلا فرقی در هیچ مزاج مظنون نیست و قلت مقدار و کثرت و کمی
و زیادتی آب بحسب مزاج و هر علتی متفاوتست و کلیت باید
در ایام شرب او آب اصلا نخورند پس اگر آب زیاده میل شود زیاده
باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند
و قوتش قویتر گردد و اگر مطلب کمی قوة و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا
آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی است بجهة توافق
امزجه **دستور نقوع چینی** که جهة محرور المزاج و خفقان و ناقهین و تقویت
اعضا و قوی و امزجه اطفال نافع است و در فصل گرمی هوا موافق
و چوب چینی را از یکمثقال تا هفت مثقال باید سوهان نموده در عرقهای
مناسبه و ادویه موافق شبانه روز در شیشه و امثال آن باید خیسانید
و مکرر برهم زده پس صاف نموده نوشید هر گاه جهة خفقان حاد امزجه و
اعراض حاده باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و گل سرخ بالسویه بقدر
چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق گاوزبان
از جمل و پنجمثقال

از جمل و پنجمثقال تا نود مثقال بخیسانند و هر گاه جهة مبرود المزاج باشد
با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار
و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانید و با اشربه مناسبه در هر امری
بنوشند و همچنین هر گاه بجهت علت عضوی دهند با دوای مناسب آن عضو
بخیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در آب یا عرق
مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند
و قدر چوب چینی بجهة اطفال از یکمثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار
مثقال تا هشت مثقال باشد **دستور استعمال حلوای چینی** از کتاب تحفه
نسخه شده است نسبت که چوب چینی را از تافته گذرانیده با نشاسته و با
شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد
دارچینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید
از جرم چوب چینی قدر هر شربتی بیاوه زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال
جرم او جهة صاحب سده احشا مضر است و نفعی که در چینی منظور است
با آب اوست و احسن آنست که قدری معتدبه او را کوبیده سه روز
خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در معاجین

عسل آن معجون را با آب آن بقوام آورند و جرم او را استعمال ننمایند و حقیر
مشاهده نموده که جمعی بجهة نفع عاجل از جرم او استعمال نموده بقدری
منتفع شدند اما از احداث سده غافل و بعد از مدتی به نکال او رسیدند
و سفوف او جهة رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی نافع است والله اعلم
دستور آشامیدن شیر بز جهة مواد محترقه سوداوی و حدت صفرا و
تنقیه کرده و تفتیح مراره و سده و اسهال نمودن مواد محترقه و ترطیب
اعضا و امراض سوداوی مستعمل است بز سرخ زاغ چشم را که از ولادت
او یکماه گذشته باشد تعلیف باسفاناج و کاهو و شاهتره و خبازی و فصیل
و بقول بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال شیر او را که دو رطل باشد
در دیگ پاکی جوشانیده در اثنای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین
ساده و یکمثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر که پوست از آن باز
کرده باشند برهم زنند تا شیر بریده شود آنگاه از پنیر صاف نموده شب در
جائی بگذارند که ته نشین گردد و روز دیگر نود مثقال صاف او را با سکنجبین
افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیم گرم
به سه دفعه بنوشند و فاصله مابین هر دو دفعه تا نیم ساعت باید تا یک ساعت
و غذا را بعد از

و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف سودا که در باب
سفوفات سودا مذکور است در امراض سوداوی هر روز با آن استعمال نمایند
و در رفع سده و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه روز
چهار روز از حبوب مسهله موافقه بنوشند و روز مسهل و روز قبل آن نخود
آب و سایر ایام قیمه شوربا و شله و پلاو و امثال آن تناول نمایند و بعضی
از اطبا را دستور آنست که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک
جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند و بجهة ته نشین شب نباید گذاشت
و دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمونی مذکور میشود و هر گاه جهة امراض
صفراوی و سده استعمال کنند بجای سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری
بارده معتدله باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظ
و مبخر و حلویات و ترشیهای شدید الحموضه لازم است و هر گاه ترتیب
محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه خط ترتیب داده آب او را بدون
جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند و هر گاه شیر بز بهم نرسد از شیر گاو
هم جایز داشته اند و هر گاه افتیمون را با تمر هندی بالسویه در ماء الجبن
خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بیعدیل است **دستور آشامیدن شیر شتر**

در شیر الاغ شیر شتر در استسقای زقی وطبلی با بول او بغایت نافع و مسهل
زرداب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است و نزد جمعی
حاره آن نیز بعید نیست چون با قرصهای و اشربه بارده و معتدل بنوشند
اول ربع رطل بیاشامند و هر روز ده درم اضافه نمایند تا بجز یکه بطبع گران
نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده بدو رطل بشد و هرگاه طبع مجیب نباشد
تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید نمود و مادامیکه بول صاحب امراض
بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و زود منحدر گردد و اطلاق فرماید و در
آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم
تجبن است و چون تجبن ظاهر گردد ترک باید کرد و جهت رفع تجبن دو دانگ
سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار غذا و آب باو کنند و غذای دیگر و
آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاده کند و باعث ضعف شود یکروز نوشند
و دو روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک
قابض و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر بجهت تبرید کاسنی آردجو و
ثیل و کشوث و امثال آن نمایند و بجهت تسخین کیا و قاقلی که شور نامند و کنگر و
درمنه و کرفس و رازیانه و شبت و مانند آن صفت سکنجبین افتیمونی



